کتاب تألیف معزّا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که حامدان ملاء اعلی و ذاکران کره غبرا از ادای آن عاجز اند
محمودی را سزاست که بموجب و ان من شیء الا یسبح بحمده ذره
از ذرات موجودی از موجودات از ذاکران غافل و عاطل نیستند و شکری
که قدسیان صوامع ملکوت و مقربان جوامع جبروت در
قضای ان تقصیر معترفند معبودی را لایق است که بمضمون
لا احصی ثناء علیک ملکه مقربین و انبیاء مرسلین و حکمای
دانا و عرفای بینا با همه قرب و عزت و دانائی و بینائی
از دریافت کنه کمال او بما عرفناک حق معرفتک مقرند
سبحانه ما اعظم شانه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و
هو بکل شیء علیم از دست و زبان که بر آید کز عهده
شکرش بدر آید و بعد از سپاس و ثنای آفریدگار جل ذکره

درود نامحدود بر زمرهٔ انبیا و اوصیا خصوصا بر روح پاک سرور موجودات
خلاصهٔ مخلوقات یعنی سیدی و مهتری که هدایت را بنقد و شفاعت
را بوعده با طینت او سرشته اند و رهنمای خاص و عام و مقتدای
جن و انس را در ازل بنام نامی او نوشته و بر داماد و پسر عم و
جانشین او که عالم از لوث کفر و ضلالت ببرکت وجود با وجود
او بضرب ذو الفقار صاعقه کردارش پاکی یافت صد هزاران
سلام و ثنا از ساکنان ارض و سما بر ایشان و بر اهل بیت و ذریات
و بر تابعان ایشان باد اما بعد چون مسئلهٔ امامت اهم و اتم مطالب
در احکام دین و اشرف و اکمل مسائل است بعد از توحید و نبوت
سید المرسلین و علمای شیعه و سنی در اثنای مباحث کتب کلامی
این مسئله را ذکر نموده اند و از طرفین بر مطلب خود دلایل ایراد فرموده اند
این قلیل البضاعه را نیز بموجب من تشبه بقوم فهو منهم بخاطر فاتر رسید
که رساله جداگانه در اثبات امامت امام بحق و پیشوای مطلق ساقی
حوض کوثر امیر المؤمنین علی حیدر صلوات الله علیه و آله و نفی خلافت
دیگران بنویسد و از آیات داله بر این مطلب و احادیث و اخبار که مجمع علیه

فریقین بوده باشند [illegible]مات و لواحق و انچه متعلق باین مبحث است
بر وجه ایجاز و اختصار بعبارت فارسی معرّا از تکلفات لازمه بلاغت
و مبرا از الفاظ غیر مانوسه وارده در تصنیفات از کتب و رسایل
مخالف و موالف از خرمنها خوشه و از شعرها توشه کرد آورده و ذکر کرد و از ان
وسیله فوز نجات و وصول باعلی درجات سفر پر خطر راه محشر و
موجب تقرب بخدمت امیر المومنین حیدر سازد و چون مدتی
مدید و عهد بعید است که در بلده حیدر اباد صانها الله عن الافات
الی یوم التناد در سلک بندگان و در سلسله چاکران و در زیر
سایه بلند پایه بادشاه دین پناه یعنی سلطان اعظم مالک رقاب
امم فیض بخش طوایف عرب و عجم مهر منیر اسمان عظمت و اقبال بدر
منیر فلک جاه و جلال قطب سپهر جهانبانی شاه سریر کشورستانی
مروج احکام شریعت قوام ملک و ملت باسط بساط امن و امان
ناشر اثار خیر و احسان اعنی عدالت گستری که ندای السلطان السلطان
العادل ظل الله [illegible] و ایل گوش هوش ساکنان این دیار بلکه
جمیع بلاد و امصار رسانیده درست اعتقادی که از برکت ذات
برکات منش

بابر کاتش ملتهابی باطل چون نقطهای سهو و شک از صفحه ورق حیثیت
اباد خاک محو شده بیت چگوییم در وصف این سرفراز که هست آفتاب
از صفت بی نیاز المخصوص بنص ان الله یامر بالعدل والاحسان
المنصور علی الاعادی بقواطع البرهان ابو المنصور ابو المؤید ابو المظفر عبدالله
قطبشاه ابد الله ظلال رایته علی رؤس المومنین بمحمد واله الطاهرین الی یوم
الدین امین یا رب العالمین بیت همه روزش خجسته باد بفال پادشاهیش
را مباد زوال بر فراغت خاطر و خاطر جمع پاینده زادگان و منتظران
از تصدق فرق مبارک او دام ظله العالی اوقات میگذرانند و
بدعای دوام دولت روز افزون آن صاحب قدردان مشغول
بوده و می باشد همچو موری که پای ملخی نزد سلیمان علیه السلام برد این رساله را
تحفه مجلس بهشت آیین آن شاه دانش پناه ساز د اگر در نظر آن
خردمند خرده دان محلی لایق از قبول بیابد فهو المراد کلاه گوشه عزت
بر آسمان سایم والا چون غرض اصلی ذکر مناقب و نشر ماثر پیرا
شاه ایوان هل اتی و ماه آسمان انما ... مقرب خلوتخانه وحدت
و جلیس بساط احدیت مشکوة انوار قدم و واسطه ابداع عالم مقصود ایجاد و تکوین

بنوسیله یار جانی و انیس دو جهان آنکه جسم را روح و روح را
مایه فتوح است الاخ فی الله نور الله

مطلوب خطاب طه ویس وصی مصطفی امیر المومنین علی مرتضی
بی اجری و ثوابی نخواهد بود و باعث تخفیف گناه خواهد شد و
من خود چلیسم که در شماری باشم یا در صف اهل دل سواری باشم مقصود
همین است که در شان علی گویم سخنی چند و بکاری باشم امیدوار
بدرگاه باری انکه خوانند کان و شنوند کان ازین رساله انتفاع یابند
و باعث یاد اوری مومنان و محبان و غلامان انحضرت شود
و تحفه حاکم صحرای محشر و توشه ازاد پر خطر گردد والله الهادی الی
والیه المرجع والمآب و این رساله انشاء الله تعالی مرتب میشود بر مقدمه
و بابی و خاتمه مقدمه در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج بوجود او علیه السلام
باب اول در حقیقت و الوهیت انحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اله و دران
دوازده فصل است باین ترتیب فصل اول در بیان انکه نصب امام
لطف است و بر حق تعالی واجب و بیان عصمت امام علیه السلام
فصل دوم در انکه امام باید که افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول بر فاضل
فصل سوم در طریق تعیین امام علیه السلام فصل چهارم در تعیین امام علیه السلام
الصلواة فصل پنجم در ادله دالة بر امامت انحضرت مستنبط از حادیث

و دران دو اصل است اصل اول
در بیان معنی لفظ امام اصل دوم
در بیان لطف امام ...

ظاهری و کمالات باطنی فصل ششم در مطاعنی که اهل سنت در حق
خلفاء ثلثه ذکر کرده اند که منافی منصب امامت است فصل
هفتم در مطاعنی که اهل سنت در شان خلیفه اول ذکر کرده اند
فصل هشتم در مطاعنی که در کتب قوم مخصوص بخلیفه دویم است
فصل نهم در مطاعن مخصوصه بخلیفه ثالث فصل دهم در ایات و احادیثی
که مفسران و محدثان اهل سنت در حق صحابه روایت نموده اند
و در مثالب معویه و بنی امیه فصل یازدهم در اقضایی و احکام
و معجزات و کرامات امیر المومنین علیه السلام از محل تولد تا هنگام
رحلت فصل دوازدهم در بیان انکه عدد اوصیا بعد از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله دوازده است و اسامی و القاب و
کناهای هر یک منقولست از کتب فریقین خاتمه در نکت متفرقه و
امید که از فاتحه تا خاتمه بنحوی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضل و
کمال باشد صورت اتمام پذیرد بمنه و جوده و چون ملتزم گردیده
که کرده است که هر مسئله را از کتب اهل خلاف نقل نماید تا حجت باشند
چند کتاب که مشهورترین کتب قوم است استخراج دلایل و

مسایل فهم نماید تا در دنیا و عقبی حجت تواند بود صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع

ما بین الصحیحین و مشکوة الانوار و مسند احمد بن حنبل و کتاب اخطب خطبا موفق

بن احمد مکی خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت است و کتاب فصول المهمه فی

معرفة الایمه تصنیف نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی و کتاب کشف الغمه

که از تصنیفات وزیر سعید علی ابن عیسی اردبیلی است و آنچه در آن کتاب مسطور

مذکور است مقبول طبایع موافق و مخالف است احیای علوم که بهترین

مصنفات علمای ایشان است و از تفاسیر و تفسیر استاد ابی اسحاق

ثعلبی و تفسیر کشاف زمخشری وجود جامع از کوره ایست بمقدار در میان ندیده

قابل طعن و لایق رد ندانند که مقصود ذکر مناقب امیر المومنین است غرضی دیگر

و در کتب مناقب ائمه الطاهرین مسطور است که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کان الله جعل لاخی علی فضایل لا تحصی کثرة

فمن ذکر فضیلة من فضایله مقرا بها غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من

کتب فضیلة من فضایله لم تزل الملکیة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و

من استمع فضیلة من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع

و من نظر الی کتاب من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر

یعنی بدرستی که گردانیده است حق تعالی از جهت برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام
آنقدر از کمالات و زیادتیهایی که او را بر مردمان هست که بشمار
در نمی آید پس اگر کسی توفیق یابد که یاد کند یک فضیلت از فضایل
او را در مجلسی در اقرار بآن داشته باشد و اعتقادی او با آن داشته باشند
می آمرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را و اگر شخصی توفیق
یابد که بنویسد فضیلتی از فضایل او را تا از آن نوشته نشانی باشد
ملائکه آسمانها از برای او طلب آمرزش از حق تعالی میکنند و کسی
بشنود یک فضیلت از فضایل او را هر گناهی که او را بسبب شنیدن بهم رسانیده باشد
حق تعالی می آمرزد و کسی نگاه کند بنوشته از فضایل آنحضرت
حق تعالی می آمرزد هر گناهی که بسبب دیدن آن شده باشد
امیدوارم از درگاه باری که الله تعالی گناهان خواننده و نویسنده و
شنونده این رساله را بکرم و لطف بی نهایت خود بیامرزد
بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین مقدمه و در آن دو اصل است
اصل اول در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج بوجود او علیه الصلوة
والسلام امام در زبان عرب بمعنی پیشوا و سردار و مقدم در کارها است

الهندا پیشنا جماعت را السلام امام کویند و در اصطلاح فرقهٔ ناجیه
اثنا عشریه شخصی را کویند که از جانب خداوند تعالی جل ذکره بخلافت
و نیابت رسول صلی الله علیه و اله تعیین شده باشد باعتقاد ایشان
نصب امام بر حق تعالی واجبست عقلا و ازین جهت سزاوار نیست
بندکان مسلمین صاحب اختیار در امور دین باشند چه خلافت
رسول صلی الله علیه و اله در نفس الامر نیابت حق تعالی است
در روی زمین پس البته هر که بجای پیغمبر قرار کیرد باید که بر نصّ
الله تعالی باشد و رسول خدا او را از برای این مهم تعیین کرده باشد
و لفظ امام و وصی و خلیفه و نایب و ولی و جانشین همه بیک معنی است
اگر کسی کوید که حق تعالی در قران کریم خلیل خود ابراهیم را علی نبینا
و علیه التحیة و السلام امام خوانده مایدا انی جاعلک للناس اماما
و داود نبی را علیه السلم خلیفه نامیده و در خطاب با او فرموده
که انا جعلناک خلیفة فی الارض پس مخصوص بوصی و نایب نباشد
جواب کوییم که امام و خلیفه در اینجا اطلاق بموافقت وضع لغوی مستعمل شده
نه اصطلاحی و بعضی ائمه فاکفته اند مراد از امام و خلیفه کسی است از

اینجا که معر

جانب حق تعالی سبحانه بنبوت امتیاز یافته اند چنانچه مقبول فرق امام

ابن حسام در مدح امام بحق و وصی مطلق امیر المومنین و امام المتقین

صلوات الله علیه و آله در بیتی از قصیده میفرماید مجموع منزلت

و کمالات انبیا موجود در وجود نو الابصار هی بنابرین فرقه جعفریه

که هر کس امام خود را نشناسد و اعتقاد بامامت او نکند و کسی را درین

ظاهرا اختلاف نباشد و عامه و خاصه احادیث باین مضمون ایراد

کرده اند و این حدیث در کتب طرفین مذکور است و اعتقادی

همه است که من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة

و اما بیان یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مردن او مثل

آنانی است که پیش از ظهور اسلام مرده باشند و اما بیان احتیاج بوجود

امام در وقت که رسول موجود نباشد آنکه چنانچه رحمت شامله الهیه اقتضای

برانگیختن و فرستادن نبی و رسول نمود تا آنچه مقصود اوست از

اوامر و نواهی بی زیاده و کم به بندگان رسانند تا بندگان خدا در

هرچه محتاج الیه ایشان است از مصالح و مفاسد و هرچه ایشان را نفع

نقصان رساند به پیغمبران رجوع نمایند همان غرض الهی بعد از رحلت پیغمبران

لمحال خود باقیست و هر پیغمبری بعد از انکه از دار دنیا رحلت نماید نایبی
و خلیفه و جانشینی بحکم خدا در کار است که احکام شریعت را پاسبانی
نماید تا زیاده و نقصان بدان راه نیابد و دزدان راه و شیاطین
جن و انس که در کمین اند و منتظر فرصت که در بنای ایمان بندگان
خللی اندازند بان احکام دست نیابند و همچنانکه پیغمبران باید که معصوم
و مطهر باشند از همه الایشهای ظاهری و باطنی و صوری و معنوی
تا بندگان ببرکت اطاعت و انقیاد ایشان نجات یافته در دنیا
و اخرت رستگار باشند همچنین بعد از انکه زمان نبوت تمام شد چون
احتیاج مذکور باقی است لاچار آن شخصی که قایم مقام باشد باید که
بعصمت و طهارت و جمیع صفات مستحسنه متصف باشد تا بر مسند خلافت
و نیابت رسول صلی الله علیه و آله السلام متمکن تواند بود و تقسیم مقام رسالت
تواند شد و بر تمامی مقاصد و اراده الهی اطلاع داشته باشد و باوصاف
پیغمبری متصف باشد چه او جانشین پیغمبر است و حفظ شرع بعد از پیغمبر باو
تعلق دارد و چنانچه او ارشاد بندگان میکرد و احکام الهی بایشان
میرساند امام همان کار می کند پس باید که هرچه گوید و کند موافق خواهش

الهی

الهی نباشد و هر فایده که از جانب رسول خدا به بندگان عاید میشد در
زمان خلیفه و امام نیز همان فاید به بندگان خدا عاید گردد و شریعت
مطهره او از نقص و نقصان و عیب زیادتی مبرا و منزه باشد از جهت
باشد که خدا و رسول صلعم او تعین امام کنند و دلایلی که دلالت کند
امامت آن شخص کند بر بندگان ظاهر سازند چون قرآن و حدیث
تا این دلایل بجای معجزه پیغمبر باشد و هیچکس را دران شبهه و شکی نماند
و فرق میان رسول و نایب نباشد مگر در پیغمبری چنانچه مولوی
در مثنوی گفته بیت چونکه شد از پیش دیده وصل یار نایبی باید
ازو مانا یادگار نی غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری
قبیح اید نه خوب و از ینجا ظاهر میشود که باعتقاد مولوی میان
رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام تفاوتی که
هست در نبوت مخصه است و الا دوئی در میانه راه ندا شتی
و در قران عزیز هم چندین جا اشاره باینکه هیچ زمانی از وجود
امامی معصوم [illegible] یکی الخ که مفسر باید و اسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون یعنی هرچه ندانید از ادراک و مسایل دین و شریعت

[illegible]

از اهل ذکر سوال کنید و آنچه پرسید و مراد از اهل ذکر چنانکه مفسران تفسیر نموده اند
جمعی اند که علم بمعانی قرآنی و ارادهای سبحانی داشته احکام ایشان
موافق اراده الهی باشد چراکه حق تعالی امر باطاعت شخصی که اراده
او خبر نداشته باشد و عمل بقول فاسد خود کند نخواهد کرد و علم بسوال کردن
از ایشان نخواهد فرمود و بعضی از مفسران ذکر را در این آیت و آیتی دیگر
تفسیر برسول صلی الله علیه و آله نموده اند و بنابران تفسیر مایم که مراد از اهل ذکر
اهل بیت آنحضرت باشند صلواة الله علیهم و بهر تقدیر مطلب ثابت و
در آیت دیگر فرموده که آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا و مفسران
نور را تفسیر بامام زمان فرموده اند و در جای دیگر یهدون
الی الحق واقع شده و این هم صریح است در آنکه زمان را ناچار است از
امامی که بندگان از برکت او هدایت یابند و بعضی از اهل سنت را اعتقاد
آنست که احکام الهی را بعد از رحلت رسول از قرآن استنباط میتوان نمود
و با او احتیاجی بامام نیست و این شبهه را جوابها گفته اند یکی آنکه از جمله فوایدی
که بر وجود امام مترتب است یکی آنست که ببرکت او اختلاف از میان
امت برخیزد و همه براه راست هدایت نماید و اگر قرآن تنها کافی بودی

یا بیستی که همه امت بر یک مذهب و ملت بودندی و بالکلیه خلاف در میان
ایشان پدید نیامدی و حال آنکه اختلاف بسیار است تا بحدی که هفتاد و
سه مذهب شده اند اگر کسی اعتراض کند که پس با وجود امام نیز بایستی که
خلاف پدید نیامدی و حال آنکه هست جواب آنکه اگر شیاطین الانس [illegible]
و تغیر ننموده خدا و رسول عمل میکردندی و احکام الهی را از شخصی که عارف باداب
شریعت بودی فرا میگرفتند مطلقا خلاف نمی بودی چنانچه اهل ملل
سابقه با وجود آنکه اعجاز رسول را مشاهده کردند ایمان نیاوردند و بر کفر باقی
ماندند جواب دیگر آنکه هفتاد و سه ملت همه قرآن میخوانند و همه را گمان
بلکه ظن آنست که عمل ایشان موافق و مطابق قرآن است
بنا بر آن اگر قرآن تنها باعث حیرت و ماده اختلاف نباشد
سبب اتفاق خود نیست پس بی وجود امام معصوم که مشکلاتش را از تفسیر رسد
از و نفع نتوان یافت چرا که عجایب اسرار قرآن بیش از آن است که
فهم هر کسی بآن تواند رسید و کدام دلیل بر احتیاج بوجود امام به ازین است
که هر گاه عادت الله باین جاری شده باشد که [illegible] از موجودات را
بی سر کرده و [illegible] داری نگذارد حتی آنکه در بدن انسانی از برای حواس ظاهر و باطن

فرمان دهی را که دست قرار داده که اگر انهار اغلطی افتد باز رجوع نمایند و اگر او
صحیح وسالم است تمامی اعضا و اجزا صحیح و سالم اند و اگر او را فسادی روی دهد
تمام جوارح و اعضا را حال بفساد انجامیده موجب خرابی معموره بدن انسانی
گردد بعضی که از روز بعثت پیغمبران تا روز اخر دنیا این همه مردم را بی سردار و
بی رهبر و دلیل نخواهد گذاشت و اینهمه خلق را در بیمذت دراز در ضلالت و حیرت
نخواهد پسندید و حق تعالی جل ذکره خود در قران مجید میفرماید که ایحسب الانسان
ان یترک سدی یعنی ایا گمان میکنند ادمیان که ایشانرا بی سرداری و صاحب اختیاری
گذاشته اند که انچه اراده نمایند و مطلوب نفس صورت می بندد و اگر امر بندگی و بنده
پروری بی وجود شخصی که بان صفات مذکوره متصف باشد صورت یافتی و عقل تنها
کافی بودی به پیغمبران نیز احتیاج نبودی و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است
که اگر در زمانه نماند الا دو کس البته یکی ازان دو باید که امام باشد و دیگری رعیت یکی امام بود
و دیگری ماموم و چون علت احتیاج بوجود نبی همان علت احتیاج بوجود امام و نایب
است پس ما دامی که تکلیف بر جاست از امام و نایب و سرکرده و صاحب
اختیاری گزیری و چاره نبوده است و اهل سنت و جماعت بر انند که بعد از انقراض
زمان نبوت بر بنده گان واجب است که نصب امام کنند نه بر خدای تعالی و دلیل

القضائی

یعنی

سعی واجب است به دلیل عقلی چنانچه مذهب شیعه اثنا عشریه است و عموم دلیل ایشان
اجماع صحابه است چنانچه میگویند صحابه آنقدر اهتمام درین مهم بود که بعد از فوت
پیغمبر صلی الله علیه واله بیفاصله مشغول بتعیین امام شدند و امر ابر همه کاری حتی
بر کفن و دفن رسول صلی الله علیه واله مقدم داشتند و همان لحظه ابوبکر
بر منبر رفته گفت هر که محمد را پرستش میکرد او از دنیا رفت
و هر که خدای محمد را می پرستند بدانند که او حی لا یموت است پس شمارا
باید که از برای خود امامی و پیشوائی تعیین نمائید و هیچ احدی منکر قول او
نشد و نگفت که ما را احتیاج بامام نیست و هر خلیفه در وقت رفتن دیگری را
بجای خود نصب کرد و کسی منع ننمود پس نصب امام بر امت واجب
باشد والله تعالی اعلم اصل دوم در بیان نسب حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام چون روشن شد که اهل زمان محتاجند بوجود خلیفه و ناچار است
که آن شخص معصوم و مطهر و اعلم و اشجع و ازهد ناس باشد عقلا و نقلا
واسناد خطا و خلل در قول و فعل باو نتوان کرد چرا که هادی و رهنمای خلایق
اگر جایز الخطا باشد در متابعت اقوال و افعال او ترجیح او بر سایر علما و
مفسرین بغیر ترجیح بلا مرجح لازم آید و چون بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم بغیر

از علی بن ابیطالب علیه السلام هیچکس از اصحاب متصف باین صفات
نبود و هیچکس از اهل خلاف منکر این نیست چنانچه ابن ابی حدید در شرح
نهج البلاغه در چندین موضع بیان آن نموده و ملا سعد التفتازانی در شرح مقاصد
میگوید که هیچکس را درین حرفی نیست که علی ابن ابیطالب ع بعد از رسول صلعم اعلم
و اشجع و ازهد و اسخی و اشرف الناس است لیکن چون قدمای علمای ما براهی رفته
اند ما را نیز لازم است که بر عقب ایشان رویم و شاید که خلفای ثلث
را نزد حق تعالی قدری و منزلتی باشد که علی را نباشد انتهی و هر گاه این
صفات درو باشد و در غیر او نباشد باید که نایب و جانشین او باشد
بنا برین مقدمات درین اصل بیان اسم و نسب آنحضرت علیه السلام
مینماید هر چند که آنحضرت از شناختن و شناسانیدن مستغنی است اسم آنحضرت
علی ابن ابیطالب بن عبد المطلب است و اسم ابیطالب عبد مناف است و
اسم عبد المطلب شیبة الحمد کنیت او ابو الحارث و چون پسر اول عبد مناف
طالب نام داشت با بیطالب شهرت یافت و از طالب عقبی نماند و عمر
از و سه پسر دیگر داشت عقیل و جعفر و علی و هر یک ازان چهار پسر ده سال بزرگتر
از دیگری بودند و مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف با آنحضرت

رسول بمدینه رفت و پیغمبر بدست مبارک خود در لحد او را است کرد و
بپهلوی مبارک در قبر او بخسبید و پیراهن خود را کفن او ساخت و
تلقینش نمود و لهذا گفته اند حضرت امیر هاشمی است که از دو هاشمی
متولد شده و علی نامیست که حق تعالی او را باین نام خوانده چنانچه
خوارزمی نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که در شب معراج
چون بمقام قاب قوسین رسیدم مرا خطاب فرمودند که اقرء منی علیا
السلام و قل له انی احبه و احب من یحبه یا محمد من حبی لعلی اشتققت له
اسما من اسمی فانا العلی العظیم و هو علی و انا المحمود و انت محمد یعنی ای
محمد علی را از من سلام برسان و بگو من او را دوست دارم و هر که او را
دوست دارد دوست دارم از دوستی که مرا با او هست نام او را
از نام خود برآوردم من علی العظیمم و او علیست و من محمودم و تو محمدی
و ملئکه نیز آنحضرت را باین نام خوانده اند و در حکایت روز احد خواهد
آمد انشاء الله تعالی و یک نام او حیدر است چنانچه خود در روز فتح
خیبر در وقتی که مرحب یهودی در برابرش آمد گفت بیت انا الذی سمتنی امی
حیدره یعنی منم که مادر مرا حیدر نام کرده است ... آنکه حضرت این مصرع را

بر و خوانند خواهد آمد و نام دیگر اسد است واحد ابد و اسد الله الغالب و

و اسد الاله در مدح او بسیاری از معانی است و موافق معنی گفته اند خمی ملا جامی

در سبحه میگوید بیت سر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی

و آنحضرت را کنیت بسیار است ... و از الجمله ابو الحسن و ابو الحسین

است که خوارزمی نقل کرده که علی علیه السلام فرمود تا رسول الله صلی

الله علیه و اله در حیات بودند حسن مرا ابو الحسین و حسین مرا ابو الحسن

میخواندند و رسول صلی الله علیه و اله و سلم را پدر خود میدانستند و چون آنحضرت

رحلت فرمود مرا پدر میگفتند و رسول خدا صلعم علی را علیه السلام بکنیت

ابو الریحانتین خوانده خوارزمی نقل کرده که در مکه روزی رسول الله صلوات

الله علیه و اله بعلی علیه السلام خطاب نموده گفت السلام علیک

یا ابا الریحانتین علیک بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهدم رکناک والله

خلیفتی علیک یعنی سلام بر تو ای پدر دو ریحانه من بر تست که از این دو ریحانه

من با خبر باشی و عنقریب دو رکن حیات تو شکسته خواهد شد مراد

آنحضرت از دو رکن یکی وجود با وجود خود ست است و یکی فاطمه ع و لهذا

چون حضرت رسالت پناه از دنیا رفت فرمود که یکی از دو رکن که رسول صلعم فرموده بودند

منهدم شد

منهدم شد وجود فاطمه علیه السلام از دنیا رفت و فرمود که این
رکن دوم بود که آنحضرت مرا خبر داده بودند و لقب دیگر آنحضرت
باعتراف خوارزمی امیر المومنین است که در روز غدیر خم جبرئیل علیه السلام
آمده او را باین لقب مخصوص ساخت و رسول بموجب حکم الهی فرمود
سلموا علی علی بامرة المومنین یعنی سلام کنید ای مومنان و
مسلمانان بر علی بامیر المومنین گفتن و کسی که اول بار باین لقب بر
امیر المومنین علیه السلام سلام کرد عمر بود و گفت بخ بخ لک یا
علی اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة یعنی ای امیر المومنین
چه خوبی چه خوبی بر تو است
پیشوای من و پیشوای همه مومنان و مولای من و مولای همه مومنان
شدی و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که اطلاق این لقب بر
غیر آنحضرت مطلقا روا نیست و بعضی میگویند که بر غیر ایمه معصومین غیر روا نیست
و در کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی مذکور است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه از میان ایمه معصومین بلفظ امیر المومنین اختصاص
یافته و اطلاق آن بر سایر حضرات ایمه علیهم السلام جایز نیست حتی آنکه
نقل نموده اند از عمر بن زاهر از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی

از آنحضرت پرسید که قایم آل محمد را بامیر المؤمنین بر سلام توان کرد در جواب

فرمود لا زیرا که اسم سمی الله بامیر المؤمنین لم یسم به احد قبله ولا یسمی

به بعده الا کافر پس پرسیدند که بچه طریق بر و سلام باید کرد فرمود

بگویید السلام علیک یا بقیة الله و این آیت را خواند که بقیة الله خیر لکم

خیر لکم ان کنتم مومنین و دیگری ابو تراب است خوارزمی نقل کرده

در وجه تسمیه آنحضرت بابی تراب که روزی رسول صلی الله علیه

و آله بخانه فاطمه آمد و علی را آنجا ندید پرسید که پسر عمت کجاست فاطمه فرمود

که میان من و او دلگیری بود از خانه بیرون رفت حضرت رسول کسی را

بتفحص احوال او فرستاد آن مرد خبر آورد که در مسجد خوابیده است

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمسجد آمده دید که علی علیه السلام پهلوی مبارک

زمین نهاده و ردا از دوش مبارک افتاده و گرد بر پشت بدن

خود گرد از و دور میکرد و میگفت قم یا ابا تراب قم ابا تراب یعنی

برخیز ای پدر خاک و ازین جهت که رسول این کنیت را در انحال فرموده

بودند هیچ کنیتی را ازین دوستتر نمیداشت و دیگری ابو محمد است چون

یک پسر آنحضرت محمد نام داشت و دیگری ابو السبطین است چون پدر دو سبط

برخیز ای پدر خاک

که رسول الله است [illegible] حسن و حسین باشند علیهما السلام و دیگر ابو الشهداست

چه شهدا [illegible] از اولاد آنحضرت اند و از القاب آنحضرت آنچه صاحب

کشف الغمه گفته و خوارزمی و صاحب فصول مهمه و دیگران نقل کرده اند

مثل یعسوب الدین و قاتل الناکثین و قاتل القاسطین و قاتل المارقین

و مولی المومنین و المرتضی و نفس الرسول و اخ الرسول و زوج البتول

و سیف الله المسلول و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم الجنة و النار

و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کشاف

الکروب و صدیق الاکبر و فاروق الاعظم و باب مدینة العلم

و مولی و وصی و ولی و قاضی دین الرسول الله صلی الله علیه و اله

و منجز وعد الرسول الله و کرار غیر فرار و کاسر اصنام الکعبة

و [illegible] الطیر و هازم الاحزاب و قاصم الاصلاب و داعی

و شاهد و هادی و ذو القرنین و قاید الغر المحجلین و مذل الاعداء

و معز الاولیاء و اخطب الخطبا و قدوة اهل الکساء و امام ایمة الاتقیاء

و ممیت البدعة و محیی السنة و الاصلع بالاسنة و الحصن الحصین و خلیفة

الامین و لیث الثری و غیث الوری و مفتاح الندی و مصباح الدجی

و مصباح الدجی و شمس الضحی و اشجع من رکب و اهدی من
صام و صلی و مولی کل مؤمن رسول الله له مولی و المعتصم بالعروة الوثقی
و الفتی اخو الفتی و الذی انزل فیه هل اتی و اکرم من ارتدی
و اشرف من احتذی و افضل من راح و اغتدی الهاشمی المکی المدنی
الابطحی الطالبی الرضی المرضی القوی نجی اللوذعی الاریحی الوفی
الذی صدق رسول الله صلی الله علیه الذی تصدق بخاتمه فی الرکوع
الکوکب الازهر الصارم المذکر صاحب براة و غدیر خم و
ساقی کوثر و مصلی القبلتین و اعلم من فی الحرمین و الضارب
بالسیفین و الطاعن بالرمحین و ابن عم المصطفی و شفیق النبی
المجتبی تا قریب بپانصد لقب ذکر شده باشد در اینجا همین قدر اکتفا
نمود اگر کسی خواهد همه را بشنود بدان کتابها رجوع نماید و صاحب کشف
الغمه نقل کرده اند که ابن خشاب و ابن وضاع هر دو از اعیان
اصحاب احمد حنبل اند و با آنکه دیگر انرا بر آن حضرت تفضیل میدهند
در تصنیف خود در فصلی که القاب آن حضرت را شمرده اند
از جمله آنها ابو الحسن و ابو الحسین و سید الوصیین و امیر المؤمنین و قسیم الجنة

دالنار و ابوتراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی و حیدر

و قاید الغر المحجلین و غیرها ذکر کرده اند و عجبتر ازین چه باشد که رتبه دیگران

برتر از رتبه او دانند و مع هذا او را صدیق اکبر و فاروق اعظم نامند

اینجا
تا کلام اوست و تولد آنحضرت در حرم حق تعالی بوده بطریقی که موافق

و مخالف نقل کرده اند و هیچکس را از انبیا و اوصیا پیش از آنحضرت و

بعد از و این رتبه نبوده و مرتبه ارجمند دست نداده و از انجمله ابن مغازلی

باسناد خود نقل نموده از ام عماره بنت مالک بن عجلان ساعدی

که روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابوطالب آمد

و غمناک بوده پرسیدند که چرا غمگینی گفت فاطمه بنت اسد دردزه

و وضع حمل گرفتار است و بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله رسید و از و

همان سوال کرد و همان جواب شنید و بعد از لمحه فاطمه پسری لطیف

و نظیف در دست داشت و ابوطالب گفت این را علی نام کردم

و محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را برداشته بخانه ابوطالب رفتند

و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشارة المصطفی مسطور است

که یزید بن قعنب گفت با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر

رسید و ابوطالب دست او را گرفته او را گرفته بدرون خانه برد
و ما همچنان بودیم که آواز از درون خانه برآمد

خانه کعبه نشسته بودیم که حضرت فاطمه بنت اسد آمد طواف

خانه نمود و اثر وضع حمل بر وی ظاهر شده مجال بیرون رفتن از مسجد نیافت

و روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده گفت ای صاحب خانه

و معبود یگانه من ایمان دارم بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید

دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیلم بحق اینخانه و بحق حرمت بانی خانه

و بحرمت فرزندی که در شکم من امانت ایست از تو این ولادت

را بر من آسان کنی یزید گوید چون دعای فاطمه تمام شد دیدم که علی الفور

پشت خانه معظمه منشق گردید و فاطمه بدرون خانه رفته از نظر ما

غایب شد و دیوار بحال اول باز آمد بمرتبه که اثر شکاف ننمود

بعد از ملاحظه این امر غریب حضار داعیه نمودند که در خانه بگشایند و

هرچند سعی کردند فتح باب روی نداد دانستند که از مشیت از

حکمتی خالی نیست در روز چهارم دیدم که فاطمه از خانه بیرون آمد و علی را بر روی دست ولادت علی علیه السلام

داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمیع زنان سابق افضلم چه مرا اولادی

در خانه خود در آورد و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد و

چون فرزندم متولد شد از هاتف غیب ندای لاریب شنیدم که

لفرزند

گفت این مبارک را علی نام کن که رفیع القدر است و من نام
او از نام خود اشتقاق کردم و غامض علم خود را باو کرامت نمودم
او در بتخانه کسر اصنام خواهد کرد مولود ان خواهد گفت الی اخر القصه
و تولد انحضرت در شب یکشنبه بیست و سیوم ماه رجب بوده
بعد از انکه از عمر مبارک سید کاینات صلی الله علیه و اله بیست
و هشت سال گذشته بود و سه سال بود که خدیجه رضی الله عنها بعقد
ان سرور در امده بود و بعضی روز جمعه سیزدهم ماه رجب نیز گفته اند
بعد از انکه از عمر رسول صلی الله علیه و اله سی سال گذشته بود
راوی حدیث یزید بن قعنب گوید که رسول صلی الله علیه و اله
از تولد امیر علیه السلام بغایت مسرور گشته مهد او را فراش خود
نهادی و در خواب بجنبانیدی و سخنانی که اطفال را بخواب کنند
گفتی و شیر و شربت در گلوی او ریختی و او را گرفتی و بر دوش
و سینه نشاندی و بنفس نفیس او را تربیت فرمودی و همیشه
گفتی این برادر ولی و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه
و زوج کریمه منست و او را بر دوش مبارک نشانیدی و در کوچها

حقیقت

باب مجمول علی ای صلوات الله کو بهای بکه کردانیدی

دوم در اثبات بودن امیر المومنین علی علیه السلام بامامت بی‌غیر او

و دران یک فصل است. فصل اول در بیان آنکه نصب امام لطف

است و بر حق تعالی بوساطت ادمی که ان پیغمبر است

در همه چیز و همه کار در دین و دنیا و شیعه امامیه را اعتقاد انست

که امامت لطفی است از حق تعالی در حق بندگان چه بر همه

عاقلی پوشیده نیست که هرگاه بندگان را رئیسی و مهتری و حاکمی

باشد از جانب خدا و از جانب رسول خدا که امر کند ایشان را

بطاعت و عبادت و باز دارد از معصیت و ناشایست و

محافظت نماید دین خدا و شریعت رسول خدا را تا تغییر و تبدیل و

زیاده و نقصان بدان راه نیابد و داد مظلوم از ظالم بگیرد و اهل ظلم را

از تعدی و جور منع نماید و حل مشکلاتی که رو نماید بکند و در قضایا

و احکامی که واقع شود رجوع باو نمایند البته و بی شک و شبهه ان

مردم بطاعت خدای تعالی نزدیکتر و از معصیت و نافرمانی

دورتر خواهند بود پس نصب کردن و قرار کردن چنین شخصی بر که مصلحت

همه بندگان در ازمانست یعنی لطف باشد چه مراد از لطف در
شرع همین است ولطف واجبست پس بر حق تعالی نصب امام
واجب باشد واهل سنت برین مطلب سه اعتراض کرده اند
وافضل المتقدمین والمتاخرین خواجه نصیر الدین محمد طوسی نور الله
مرقده در متن تجرید از هر سه جواب گفته اعتراض اول انکه
لطف بودن امام را وقتی ما قبول داریم که هیچ مفسده نداشته
باشد واین در محل منع است چرا که هر گاه بندگان واجبات
را بجا ارند واز گناه باز ایستند بی وجود امام یقین که ثواب ایشان
بیشتر و با اخلاص نزدیکتر خواهد بود و با وجود امام شاید که ارتکاب
عبادت یا ترک معصیت از ترس امام باشد جواب گفته که
والمفاسد معلومة الانتفاء یعنی بدیهیست و بر همه کس معلوم
است که جمیع مفسدها منتفی است یعنی هیچ مفسده نیست و با وجود
امام یقین که مردم را رغبت بطاعت زیاده است واز گناه
دور ترند اعتراض دویم انکه بعد از انکه تسلیم کنیم که نصب امام لطف
است گاهی واجب باشد که درعوض آن لطف دیگر نباشد شاید

که نزدیک کند بندگان را بطاعات و دور کند از معصیت ... امام لطف است

حق تعالی در حق بندگان لطفی دیگر بکند و در یکزمانی جمیع بندگان
معصوم بیافریند و هرگاه همه معصوم باشند از امام مستغنی خواهند
بود و احتیاجی بامام نخواهند داشت و این لطف بجای آن
لطف خواهد بود جواب انکه وانحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء
یعنی یقینست که لطف منحصر در وجود امام است و عوضی
که میگویید محض فرض است و هر عاقل میداند که هیچ لطفی بجای آن
لطف نمیشود و ان فرض محالیست که زمانی باشد که همه معصوم باشند
و احتیاج بامام نداشته باشند اعتراض سیوم اگر نصب امام گاهی لطف
است که ظاهر باشد و مردم را از امور ناشایست منع کند و قدرت
بر اجرای احکام داشته باشد و رایت اسلام را بلند تواند ساخت
و این چون نزد شما لازم نیست در این مدت مدید باعتقاد شما
امام هست و مخفی است پس انچه شما از لطف میدانید واجب نباشد
جواب را باین عبارت بیان فرموده که وجوده لطف و
تصرفه لطف آخر و عدمه منا یعنی وجود امام لطف است خواه
تصرف کند و خواه نکند چنانچه از امیر المومنین علیه السلام منقول است که

فنه هو ولا یخلی الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر امشهور او خایفا
مغمورا لئلا تبطل حج الله و بیناته یعنی هرگز روی زمین از نصب کرده
خدا و حجت حق تعالی بر خلق خالی نمیباشد خواه ان امام
ظاهر و مشهور باشد و خواه مخفی و مستور اگر چنین نباشد حجتهای
حق تعالی و ایات و علامات او باطل میگردد و تصرف
کردن امام لطف دیگر است نسبت به بندگان و انکه تصرف نکند
یا ظاهر نشود و مخفی باشد از اسباب ظالمان و غاصبان اگر بهرامی
میکردند و نصرت و اعانت او می نمودند ظاهر می بود و اجرای
احکام الهی می نمود از بدی اختیار و افعال بندگان است که
ازین لطف محروم شده اند و چون ظاهر شد که بعد از انقراض
زمان نبوت بر حق تعالی واجب است که امامی نصب کند
که او نیز مثل پیغمبر ارشاد بندگان نماید و احکام الهی بایشان رساند
و حفظ شریعت کند باید دانست که شخص مذکور باید که بصفت عصمت
و طهارت باشد و از نسبت خطا و خلل در قول و فعل منزه و مبرا باشد
امام محتاج نبی است و هادی در همه اگر در رهنمائی مثل دیگران جایز الخطا

تواند بود متابعت اعمال و اقوال او درین صورت و ترجیح دادن

اطاعت و فرمان برداری او بر همه علما و صلحا و زهاد و اتقیا بی باعث

و بی مرجحی خواهد بود و ترجیح بلا مرجح لازم اید یعنی زیادتی دادن

کسی را بر دیگران بی انکه او زیادتی داشته باشد و این باتفاق علما

باطل است وجه دیگر انکه احتیاج بامام از برای انست که داد مظلوم

از ظالم بگیرد و رفع فتنه و فساد بکند اقامت حدود نماید پس اگر

بر وی هم خطا و معصیت جایز باشد ان فواید برطرف می شود و

بموجب انکه ترسم که طبیب را طبیبی باید بطریع محتاج بامام دیگر خواهند بود

همچنین اگر ان امام هم معصوم نباشد همان محذور لازم اید و بتسلسل منجر

میشود و خواجه نصیر الدین توسی در متن کتاب تجرید باین دلیل اشاره

نموده و میگوید و امتناع التسلسل یوجب عصمته یعنی محال بودن

تسلسل باعث است بر وجوب عصمت امام علیه السلام وجه

دیگر انکه امام حافظ و نگهبان شرع است و اگر نعوذ بالله نسبت خطا

و دروغ بجنس توان داد از و این نخواهد بود که چیزی از شریعت نکاهد

یا بران بیفزاید پس حافظ شرع نباشد و باین دلیل خواجه اشاره

نموده

۱۷

شود گفته است که لانه حافظ للشریعة یعنی از جهت آنکه امام حافظ شریعت است

واجب می نماید که معصوم باشد وجه دیگر آنکه بر بندگان واجب است

که اطاعت و انقیاد او نمایند و فرمان برداری او کنند ای مومنان خدا

رسول را و صاحبان امر را که امامان و جانشینان پیغمبر اند و در هنگامی که

که امام نعوذ بالله مرتکب معصیتی شود یا اقدام بر ناشایستگی کند بموجب

امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که بر او انکار کنند و منافات

با اطاعت کردن دارد و غرض و مطلب که فرمان برداری است از

میانه فوت می شود و باین دلیل خواجه علیه الرحمة اشارت نموده

میفرماید که ولوجوب الانکار علیه لو اقدم علی المعصیة فیضاد امر

الطاعة و یفوت الغرض من نصبه یعنی و از جهت که واجب است

انکار کردن بر او اگر اقدام بر معصیت نماید و این منافات با امر

با طاعت او دارد و غرض فوت میشود واجب است که معصوم باشد

وجه دیگر آنکه اگر امام معصوم نباشد و ارتکاب معصیتی نماید هرآینه در مرتبه

و درجه کمتر از عوام الناس خواهد بود چه عوام الناس خوبی عبادت

و نیکی پرستش و بدی خطا و قبح گناه را یقینا چنانچه او میداند نمیدانند

پس هرگاه مرتکب گناهی شود که عامی خود را از نهی باز میدارد و نقش بند
مرتبه اش کمتر از مرتبه آن عامی خواهد بود چنانچه عارفی در همین معنی فرموده

بیت عامی نادان پریشان روزگار … به ز دانشمند ناپرهیزکار
کان زنابینایی از راه اوفتاد … وین دو چشمش بود در چاه اوفتاد و خواجه

باین دلیل اشاره نموده است و فرموده است … در انحطاط در جنب
عن درجه اقل العوام یعنی از جهت آنکه اگر مرتکب گناهی شود مرتبه
اش فروتر از رتبه کمترین عامی خواهد بود پس واجب است که امام معصوم
باشد یکی از مخالفان اعتراض نموده که رجحانی که شما بجهت امام بسبب
عصمت قرار میدهید شاید بواسطه زیادتی علم و دانش یا تقوی و ورع
حاصل آید و احتیاج بعصمت نباشد و یکی از محققین جواب گفته که مجرد
اعلمیت و اورعیت درین باب نزد عقل صحیح کافی نیست و نادامیکه
که نسبت خطا ممکن باشد آن شخص که از اتصاف بان بری نمیتواند باشد
و قول او در اعتقاد همچو قول دیگران خواهد بود و مقصود ما درین باب
آنست که خطا مطلقا صورت پذیر نباشد و این معنی در غیر
معصوم یافت نخواهد بود و حافظ ابونعیم که از اکابر مفسران اهل سنت

و جماعت …

و اجماعت است در تفسیر ایت سوم فی هدایت واسئلوا اهل الذکر

ان کنتم لا تعلمون گفته مراد از اهل ذکر ایمانی اند که متذکر مقاصد ربانیه

باشند بنحوی که هرچه اراده الهی بان تعلق یافته باشد نزد ایشان بی شایبه

مخالفت بعمل اید و این وقتی است که واقف ارادت الهی باشند

و سینه بی کینه ایشان ظرف مقاصد الهی باشد و از هر کدورتی صاف

و بعضی از محققان ایت یا هدایت لا یمسه الا المطهرون را باین روشنی

تفسیر نموده اند که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات بینات قرانی

بی طهارت ظاهر و باطن و بی انکه از کدورات نفسانی پاک و پاکیزه

باشند صورت پذیر نیست و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق

علیهم السلام مرویست که وقتیکه حق تعالی بعد از اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول بی فاصله اولوالامر را ذکر نموده غرض انست که اهل

تکلیف بدانند و بفهمند که اولوالامری که حق تعالی ایشان را در

وجوب اطاعت و انقیاد و فرمان برداری ردیف ذات

ربوبیت و قرین مرتبه رسالت گردانیده اند مخالفت ایشان بعینه

مخالفت خدا و رسول خدا است مراد ازین جمعی اند که عصمت ازلی و

و طهارت ذاتی از جمیع بندگان ممتاز و بشرف این عطیه و موهبت
سرفراز اند و توسل بذیل ایشان مطابق امر و اراده الهی است و
اطاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خداست
و از جمله چیزهای که طرفگی دارد و شنیدنیست اینکه باعتقاد اهل سنت
او الامری که حق تعالی سبحانه کافه عباد و جمیع بندگان را بطاعت خود با
و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان مراد در روم و یکی عبد المؤمن
خان اذبک است جمعی که از فهمیدن سه سطر گلستان یا دو بیت
بوستان عاجز باشند و با اینهمه فسق و فجور ایشان را باحکام و متشابه
و مدلولات ایات بینات قرآنی و منزلات آسمانی چه آشنائی
که حق تعالی بندگان را چنانچه باطاعت خود و اطاعت رسول
امر کرده باشد بهمان طریق باطاعت ایشان مامور ساخته باشد
ولیکن هرگاه صحابه کرام در مدینه که منبع فیوضات نامتناهی و
مظهر اسما و صفات الهی یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت
اگر بر مسندی مرا بنشانند حکم کنم در میان اهل تورات بتوریة ایشان
و در اهل انجیل بانجیل ایشان و در اهل زبور بزبور ایشان و در اهل قرآن
بقرآن

نزد ایشان چند بار دیگر منکشف هیچ ایتی از ایات قرانی نیست
که ندانم بکه نازل شده و از چه نازل شده و ... در چه نازل شده
و بار دیگر منکشف سلونی عما دون العرش پس ابو بکر را تقدم
دهند و اطاعت او را واجب و لازم شناسند که او ندانستن معنی
فاکهة و ابا عاجز باشد و گوید اما الفاکهة فاعرفها و اما الاب فلا
اعرف یعنی فاکهه را میدانم اما اب نمیدانم و بعد از و عمر را
مقدم دانند که در هفتاد موضع باعتراف علمای ایشان یا در حکم
غلط کرده باشد یا از حل مسئله و مشکلی عاجز [illegible] امده و گوید لولا
علی لهلک عمر یعنی اگر علی نمی بود عمر بجهت غلطی که کرده یا بجهت
انکه در جواب عاجز امده است هلاک میشد عمر اگر دیگران تم
دیگر از او لولا الامر دانند از عجایب وقایع دنیا بدیع و بعید نباشد
و از جمله مفسدها که برین امر عجیب مترتب است یکی انست که اگر
کسی از دنیا رحلت نماید و ان سلطان یا والی را نشناسد در زمره
اموات زمان کفر و ایام جاهلیت داخل شود و حشرش با ان
قسم کفار باشد چه بصحبت پیوسته و از موالف و مخالف کسی را

درین حدیث خلافی نیست و حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل

نموده که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی

کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بروش مردن

زمان جاهلیت یعنی پیش از ظهور اسلام و تفسیر کردن امام زمان

بقران چنانچه بعضی از ایشان کرده اند یا به بعضی از قران مثل فاتحه

و سوره بجهت آنکه در نماز واجبست و جمعی بران رفته اند یا بنبی با اعتقاد

طایفه دیگر محض درست و یاددن کفر و زندقه باشد و عجبی دیگر اینکه بعضی از اهل

چون شارح مواقف و جمعی کثیر مسئله امامت را از فروع دین میدانسته

و میگویند ما را بحث از آن واجب نیست و تحقیق آن لازم نی

و تقلید درین امر کافی است و نص خدا و رسول را در آن مدخلی نیست

و اطاعت اولی الامر را ان تفسیر میکنند که گذشت و مع هذا میگویند

در حمایت بیضه اسلام و حفظ شرع و جهاد با کفار و امر بمعروف

و نهی از منکر و داد مظلوم دادن و منع ظالم از ظلم نمودن و هر چه

در مجرد مصلحت ظاهری تعلق با مر نبوت دارد امام بجای نبی است

و این امور از برای او ثابت است و او خلیفه رسول است لیکن

مقصود

بعضی

بلکه مقصود بالذات از امامت محض سلطنت ظاهری است و
دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب منهاج و شارح کلام او برانند
که این مسئله امامت از اعظم مسائل اصول دین است و مخالف
انرا کافر مبتدع شمرده اند و یکی از علمای حنفیه در کتابی که
در میان ایشان بفصول مشهور است گفته که هرکه بامامت ابی بکر
قایل نیست کافر است بلکه جمعی متصدی قتل کسی که اعتقاد بامامت
ابوبکر نداشته باشد یا بمحض اینکه اعتقادی بشخصی امامت امیر المؤمنین
باشد یا بگوید علی علیه السلام بعد از رسول بلافاصله امام است میشوند
واگر این مسئله از فروع باشد کفری و قتلی در کار نیست و بمجرد انکه
یک فرعی را نداند کافر یا کشتنی نمی شود و ان حدیث که حمیدی
نقل کرده هم صریح است در انکه امامت از اصول دین باشد چه
علم ضروری حاصل است که جاهلی بمسئله فرعی اگرچه واجب باشد
مردنش مردن زمان جاهلیت نیست و این نشناختن و ندانستن
قدحی در اسلام شخصی نمیکند واگر کسی خواهد که درین مسئله فرق
میان مذهب شیعه و سنی بداند مجمل انست که مذهب شیعه امام قایم

مقام نبی است و دلایل و شروط معتبره در هر دو یکی است و فرق

میانها بوحی است که پیغام الهی برسول بوحی یا بوساطت جبرئیل میرسد

و با امام رسول میرساند و تعیین امام بنص خدا و رسول است و من

المهد الی اللحد از جمیع گناهان صغیره و کبیره باید که منزه و مبرا باشند

اما بمذهب اهل سنت عصمت و عدالت استحسانی است یعنی اگر

باشد بهتر است اما شرط نیست پس اگر امامی فاسق و فاجر و

سارق و شارب خمر باشد چندان قصوری ندارد و خدا و رسول خدا

و رسول خدا را با نصب امام کاری نیست بلکه جمعی از علما و رؤسا و

ریش سفیدان محله را اگر همه یک کس یا دو کس باشند میرسد که امامی

نصب کنند چنانچه اسفراینی شافعی که از اکابر علماست در کتاب

جنایات از کتاب ینابیع گفته است باین عبارت که و تنعقد

الامامة ببیعة اهل الحل و العقد من العلماء و الرؤساء و وجوه الناس من الذین

تیسر حضورهم الموصوفین بصفات الشهود کامامة الصدیق او بالعهد

کامامة الفاروق الخ یعنی منعقد می شود امامت به بیعت اهل حل و عقد

یعنی آنان که بست و گشاد مردم بدست ایشان است خواه از

اهل علم

یا اهل علم و فضل یا رئیس و سهر گروه قومی یا نزد مردمان روشناس
باشند اثبات جمعی که حاضر بودند شان میسر شود و موصوف بصفت
گواهی دهندگان باشند چنانچه در روز امامت صدیق یعنی ابو بکر
واقع شده یا اگر حضور جمعی میسر نشود بعضی واگر همه یکی باشد چنانچه در
امامت فاروق یعنی عمر خطاب اتفاق افتاد که بگواهی و تعیین
ابو بکر امام شد و چنانچه شارح عقاید نسفی گفته است که انه لا ینعزل الا
امام بالفسق والجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامرا
بعد الخلفاء والسلف کانوا ینقادون لهم ویقیمون الجمع والاعیاد باذنهم
یعنی بدرستی که بسبب فسق وجور مثل خوردن خمری یا کردن ظلمی امام
را عزل نمیتوان کرد از جهت آنکه ظاهر شد فسق بسیار و
پدید آمد جور بیشمار از امامان وامیران وخلفاء در قرنها ومع هذا مردمی
که در عهد ایشان بودند اطاعت میکردند و فرمانبرداری مینمودند
و در جمعها و عیدها وادا وقات نماز با ایشان نماز بفعل می آوردند
وان فسقها وظلمها مانع امامت ایشان نبود و هیچ یکرا معزول
نساختند و چنانچه شارح وقایه که از علمای حنفیه است و در شرح وقایه

کفته است باین عبارت که لا یحد الامام حد الشرب لانه نایب الله تعالی

یعنی حدی که در شرع از برای شارب خمر مقرر شده است بر امامی

تجرعی فرموده باشد اجرا نمیتوان کرد از جهت آنکه او نایب است از

جانب حق تعالی پس این کستاخی نسبت باو جایز نباشد و اکرچه ازین

قسم فتوا اما در کتب قوم بسیار است بهمین قدر اکتفا نموده شد تا فرق

میان هر دو مذهب ظاهر شود مصراع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

و آنکه علمای ایشان تجویز اینقسم چیزها کرده اند و این نحو کفتکوها نموده اند

و در تصانیف خود نوشته اند غرض ایشان مکر حفظ صحت امامت

معاویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی عباس باشد و الا پاره نزد عقل

مستبعد و مستکره می نماید والله اعلم فصل دوم در آنکه امام باید که افضل

از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول بر فاضل بدانکه اتفاق امامیه است

بر آنکه امام می باید که اکمل از رعیت باشد در جمیع صفات حسنه و اخلاق

مرضیه همچو علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت و صورت ظاهر و سیرت

باطن و حسب و نسب چنانچه در پیغمبر نیز نسبت با امت این اکملیت معتبر

است و در میان رعیت باید که افضل از او بلکه مساوی او یافت نشود

اکر افضل از او باشد تقدیم مفضول بر فاضل و اکر مساوی او یافت شود ترجیح

ترجیح از فریقین بلا مرجح لازم آید و جمهور اهل سنت بر آنند که اینها لازم
نیست و نزد ایشان جایز است تقدیم مفضول بر فاضل و این خلاف مقتضای
عقل است و مخالف نص قرآن چه نزد عقل قبیح و ناپسندیده است
تعظیم مفضول و نادان و اهانت فاضل دانا و اینکه مرتبه نادان بلند
باشد و مرتبه دانا پست و خدای تعالی در قرآن عزیز اشاره بهمین معنی
کرده میفرماید از روی انکار و سرزنش آنانی که تجویز همین معنی میکنند
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت تواند کرد دیگری را و عالم بحق باشد
سزاوارتر و بهتر است که تابع او شوند مردمان و حق را از و تحقیق کنند
یا کسی که هدایت و علم ندارد و نمیداند تا آنکه کسی او را هدایت نماید
و بیاموزاند پس شما که صاحبان عقل و تمیز اید درین باب چگونه حکم
میکنید یعنی هر عاقلی را معلوم است و عقل حکم می کند که شق اول بهتر است
و حکم بخلاف آن نمودن محض مکابره و عناد است و در جای دیگر در
مذمت آنانی که چیزی نمیدانند یا نمی فهمند گفته کان لا یعقلون شیئا
ولا یهتدون و آیات و اله بر این معنی از حد حصر بیرون است زیاده ازین فرموده

که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی
ایا برابر ند انها که علم و دانش دارند و هرچه پرسند میدانند یا انانی که
بچیزی ندارند و انچه از جواب پرسند عاجزانید همین از اصحاب عقل و
تمیز میدانند که اینقسم برابر نمی باشند و مرتبه هر دو یکسان نیست و منشا
بجویز اهل سنت تقدیم مفضول را بر فاضل انیست که میگویند پیغمبر صلی الله
علیه واله عمرو عاص را بر ابا بکر و عمر تقدیم فرمود و اسامه بن
زید را بر ایشان و دیگران سردار کرد انیدند و باعتقاد ایشان عمرو عاص
و اسامه نسبت با انها مفضول بودند نه فاضل و همچنین ابا عبیده و عمر
ابا بکر را تقدیم دادند و خلیفه رسولش کردند و ابا بکر عمر را خلافت
داد و بر دیگران که اکثری از و اعلم و افضل بودند تقدیم فرمود پس
اگر امامت مفضول بر فاضل را جایز نمی بود اول رسول و ثانیا صحابه
او نمیکردند و چون کردند پس جایز باشد و جواب گفته اند که تقدیم
رسول صلی الله علیه و اله عمرو عاص و اسامه را بر انها بجهت
ان بود که در امر حرب از انها اعلم بودند چنانچه از اخبار و تواریخ معلوم
و اما تقدیم ابا بکر بر دیگران و تقدیم او بر عمر نبود الا بجهت جاه

۲۳

د مبت دنیا و فریب مردمان و ایضا چون ابابکر کاغذی نوشت

در انجا مسطور بود که عمر را وصی خود و خلیفهٔ رسول گردانیدم و طلحه بن

عبد الله بر مضمون مطلع شد خطاب بعمر نموده گفت وَلَّیتَهُ امس

وَوَلَّاک الیوم یعنی تو او را دیروز متولی امور مردمان گردانیدی

وامروز هم او ترا ولی گردانیده بود همانا نیست که تو او را قرض داده بودی

وافضل المتاخرین قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق ذکر نموده

که ویمکن ان یستدل علی عدم جواز تفضیل المفضول بقول ابوبکر

اقیلونی فانی لست بخیرکم وعلی فیکم یعنی وممکن است ما را که استدلال

کنیم بر جایز نبودن تفضیل مفضول بر فاضل بهمان گفته ابی بکر که سقیفه

بر سر منبر اقاله کنید و بیعت مرا از گردن خود دور سازید که نیستم

من سزاوار بامامت شما و حال انکه علی در میان شما باشد وان

اعتراف است ازو باینکه من مفضولم واو فاضل و تقدیم مفضول بر

فاضل جایز نیست واین دلیلیست که بخاطر نور الله نور الله مرقده

رسیده اگرچه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند میگویند غرض

او از تکرار این کلام ترغیب مردمان بود بر قتل انحضرت یعنی تا علی

در میان شما هست کار خلاف من از پیشش نمیرود و اگر توانستید از من نقلت

ارید و قصه خالد ولید (و اورا امر کردن بکشتن علی علیه السلام ساختن لک

و وعده او که در اثنای نماز این کار را سازی خواهم کرد و در میان تشهد

گفت ابابکر که یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد این کار نخواهی کرد چنانچه مشهور است

موید مطلوب میباشد بهر تقدیر بقول شیخ عطار رحمه الله که

سلونی چون اقیلونی نباشد سلونی گو را تابع و ماموم دانستن او قیلونی

گو را متبوع و امام ساختن کمالی با افضلیت و تقدیم دادن مفضول را

بر فاضل و عقلا و نقلا مذموم و بر هیچ صاحب تمیزی پوشیده نیست که

که اعلم و ازهد و اشجع و اشرف حسب و نسب را منقاد و مطیع و فرمان بردار کسی

که مطلقا ازین صفات بی بهره باشد اما گردانیدن بهیچ وجه صورت معقول

ندارد مگر بمذهب کسانی که تجویز امامت فاسق و شارب خمر کنند و کدام

عاقل راضی میشود بفرمان برداری شخصی که در بحر فسق غوطه خورده است

شب مست و سحر مخمور باشد یا آنکه دیگری بکمال علم و دانش که لحظه غفلت را

نگذارد موجود باشد یا اطاعت کسی اختیار کند که گوشت و پوستش

از شراب و گوشت خوک پرورش یافته سالهای دراز بت پرستی

ت میکرده باشند و پشت برکسی کند که از مهد تا لحد بغیر از عبادت
الهی شغلی و بجز متابعت حضرت رسالت پناه کاری نداشته باشد
چنانچه حق تعالی در سوره زمر بیفرماید که امّن هو قانت آناء اللیل
ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربّه قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا آنکس که او فرمان
بردار است از مومنانی که ایستادگی دارند بوظایف بندگی و فرمان
و در ساعتهای شب خدای خود را سجده میکنند و از عذاب آن
سرا میترسند و امیدواری بدرگاه باری بسیار ست یا طاعت دارند
بگو ای محمد آیا برابر باشند آنانکه بمعالم توحید دانا و واقف اند چون
ارباب فضایل و آنها که نادانند و از یگانگی حق و پرستش او غافلند
چون اصحاب رذایل جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلیل
قدرت من صاحبان عقل و خرد پاک و منزه از آلودگیهای ظاهر
و باطن طبرسی رحمة الله از صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود
اهل علم مائیم و ارباب جهل دشمنان ما و الوا الالباب شیعیان ما
چه بی ولا و دوستی ما علم فایده ندهد و عمل تمتعی نبخشد و ظاهر است

که اگر قاعده افضلیت ملحوظ نباشد و بمحض خواهش زید امامت عمرو
صحیح باشد خلفای بنی امیه و بنی عباس جمیعا خلیفهای خدا باشند
دانصاف اینست که اگر اول و ثانی لایق مرتبه خلافت و جانشین
رسول بوده سزاوار تکیه زدن بر مسند نبوت باشند معاویه و یزید و
هشام و ولید تا عبد المومن خان عنید و سلطان مراد پلید که هیچکدام در
هیچ وصفی و نعتی پای کمی از ایشان نداشته اند هم امام و خلیفه و
پیشوا توانند بود و از حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام
مرویست که در تفسیر آیه وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللّٰهِ
فرموده اند مراد آنست که گمراه تری نیست از آنکه بمجرد خواهش خود
بی فرموده خدا و رسول کسی را خواه به بیعت یا بطریق دیگر خلیفه
خدا و جانشین رسول داند و از ین رسواتر آنکه اگر خلافت رسول
را افضلیتی در کار نباشد و بهمین که جمعی یکی را پیش کنند و بر او بیعت نمایند
امامت صحت یابد باید که چون عبد الله بن عمر و سعد و قاص و حسان
بن ثابت و عبد الرحمن عوف و امثال ایشان بجز معاویه بیعت کردند
اطاعت او واجب باشد و خلافت او صحیح و چون جمعی بر امیر
المومنین

و امیر المومنین علیه السلام نیز بیعت کرده بود و همه ان هم صحت

مقرون می باشد و اطاعت هر دو بیکبار بر مردم واجب

یا انکه عثمان هم واجب الاطاعة باشد و هم چه او لا چون بر بیعت

او اتفاق نمودند اطاعتش لازم باشد و ثانیا چون اتفاق بقتلش نمودند

نمودند واجب نماید و اتفاقین هر دو صحیح باشد و دیگر قتلش

انکه هر گاه افضلیتی در کار نباشد و تعیین خدا و رسول زاد خلق

نبود و این امر از جانب الله مخصوص بشخصی نباشد چون جمیع

امت درین کار مثل همدیگر اند شاید که در یک زمان زید و عمرو احمد

و محمود و مخلص بشتاق بیعت نمایند و در یک عهد بلکه

در شهر بلکه در یک قبیله جمعی کثیر همه امام باشند و

هر یک بما مومی و متبوعی چند بهم رسند و این باعث

مخاصمت و منازعت شود و فتنها و فسادهای عظیم

روی نماید و غرض از امام که رفع فتنه و فساد بود

بنقیض ان تبدیل یابد چون عصمت و افضلیت را

منظور نداشته پای خواهش نفسانی در میان آمد بشتری

واجب القتل

از امت از راه متابعت رسول صلی الله علیه وآله
بیکسو رفته ... براه عناد افتادند و در احکام وقواعد
شرع محمدی پیروی عقول ناقصه خود اختیار نمودند تا
کار بجائی رسید که بعضی حنبلی شده خدا را جسمی قرار داده اند
که از سر تا سینه مجوف است و تا پایین کوفته و مصمت و مویش
مجعد و روزی در چشم هم ساوده ملایک بدیدنش رفتند
فهمیدند که گریه بسیاری که در طوفان نوح کرده بود باعث
ان کوفت شده شبهای جمعه بر خر مصری سوار بصورت
پسر امرد خوش رو بزیر نزول می نماید و بعضی را عقیده ان شده
که از ازل تا ابد هر چه شده و می شود همه فعل خداست
و مطلقا فایده بر هیچ عملی مترتب نیست و کفر کفار و فسق
فساق و عناد ابوجهل و حکومت یزید همه برضای حق تعالی چنین
و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ برند و جمع اتش پرستان را
به بهشت می شاید و قبحی ندارد و ملک نیکوست و طایفه بفتوای
ابوحنیفه عمل می نماید و میگویند اگر شخصی نعوذ بالله زنا کند و دختری

و او دختری از آن عمل بزاید آن شخص را جایز است که آن دختر را
در عقد خود درآورد و اگر مغربی دختر مشرقی را بخواهد و
پنجاه سال در مغرب در حبس بماند و چون خلاص شده در
مشرق بخانه زن درآید و از آن زن اولاد و اولاد بهم رسیده
باشد اینها در نسب ملحق بآن شخص میشوند و از او میراث
می برند و اگر شخصی سفر کند و دو کس گواهی دهند که آن شخص
فوت شده و آن زن شوهر کند و از او فرزندان بهم رسند
بعد از آن شوهر اول بیاید آن فرزندان همه از شوهر اول باشند و
از او میراث می برند و او نیز از ایشان میراث می برد
و اگر شخصی کرباسی یا جامه بدزدد و رنگ کند یا گندم کسی
را دزدیده آرد نماید صاحب جامه و کرباس و گندم
را نمی رسد که مال خود را از او طلب کند و به نبیذ وضو میتوان کرد
و پوست سگ را در نماز میتوان پوشیدن و معنی تکبیر احرام
بجای آن گفتن میتوان مجزیست و معنی یک آیت در عوض
حمد و سوره خواندن جایز است و در رکوع و سجود طمانینه شرط

نیز گفته‌اند چون یکی از سلاطین زمان سابق شخصی را امر نموده
که دو رکعت نماز بطریق ابوحنیفه ادا کند اول نبیذ طلبیده
وضو ساخت و پوست سگی را ستر عورت نموده گفت
خدا بزرگست و دو برگ سبز و خم شده بی آنکه قرائت
کند بسجده رفته دو بار سر را حرکت داده رکعت دویم را
نیز بهمین عنوان بجا آورده در عوض سلام مهره به طاس
انداخته گفت نماز ادا نمودم و چون حنفیان حاضر بودند انکار
کردند کتابی از فقه ابوحنیفه طلبیده یک یک از مسائل را
بایشان نموده همه را ساکت ساخت و حاکم مذکور از آن
مذهب برگشته طریق حق اختیار نمود و این حکایت از آن
مشهورتر است که قابل انکار باشد و دیگری لغو شافعی شطرنج
را حلال میداند که گفته است از جهت ترتیب دماغ تا
سه دست باختن جایز است و ولی مذهب مالک را
خوش کرده که گفته است کُلُّ مَا یَدِبُّ عَلَی الْاَرْضِ حَلَالٌ
یعنی هرچه بر روی زمین راه میرود خوردنش حلالست والعیاذ بالله

مالک از این بهتر فتوی داده و وطی غلام را حلال دانسته بعضی از شافعیه

هم تصدیق قولش نموده وجمعی از علمای شافعیه که یکی از ایشان رافعی

است در کتاب خود از پسر عبدالحکم که شاگرد شافعی است نقل

کرده که او گفت از استاد خود شنیدم که گفت لَم یَصِحّ عَن النّبیّ علیه

السّلام فی تحریمه ولا فی تحلیله شیءٌ والقیاس انّه حلال یعنی از پیغمبر صلعم

بما چیزی نرسیده که گفته باشد حرام است یا حلال اما قیاس دلالت

بر آن میکند که حلال باشد و اوحدی گفته است بیت ابروی غلام

خویش ببر ... دختر بد نام خویش مدار ... نتوان ز ره گفته مالک

غوطه در ورطه چنین مالک و شراب انگور که شافعی نشانند بمذهب حنفی رفع حرمتش

می کند و بنگ اگر از پسته بزرگتر نباشد حنبلی رخصت کیف بان

رسانیدن داده و یکی از شعرا این مضمون را نظم آورده نظم شافعی

گفت که شطرنج مباح است مدام کج مبازید که جنبه راست نفرموده

امام بوحنیفه به از گوید درباب شراب که از جو شید بخور تا نبود بر تو

حرام حنبلی گفت که گر زانکه بغم در مانی بسته بنگ تناول کن

و ببر خوشی بحرام گر کنی پیروی مفتی چارم مالک او هم از بهر تو.

تجویز کنند وطی غلام نیک و می میخورند و ان میکنند و میبازند قمار که اهل سنی

ازین چهار امام است تمام بفتوی شافعی اگر کسی فرج خود را دست

بمالد وضو باطل میشود اما فرج خوک و سگ را اگر کسی مس کند وضو

باطل نمی شود بفتوی حنیفه الرجبی به نیت وضو دست در چاهی

پر از [illegible] آب کند تمام آن آب نجس میشود

اما نه بقصد غسل که دست در ان کند بر طهارت خود باقی می ماند

و بقول انکه گفته مشتی نمونه خروارست تا شنونده را ملال نگیرد ازین

مزخرفات بهمین قدر اختصار شد و گرنه تا مدتی میتوان نوشت که

هر مسئله از دیگری بهتر باشد لیکن از مطلب باز می مانیم و مولوی

رومی نیکو گفته است بیت پس کنم خود زیرکان را این بس است

بانگ دو کردم اگر در ده کس است فصل سیوم در طریق تعیین امام

علیه السلام والصلواة چون معلوم شد که زمانه از امام خالی نتواند بود

و ثابت شد که امام باید که بصفت عصمت و افضلیت موصوف باشد

چه او نایب رسول صلعم و فرستاده خداست ولیکن بواسطه نبی

پس باید که نص واقع شده باشد بر امامت او لهذا جانب (بر امامت او)

[illegible] حق تعالی و خدا و رسول صلی الله علیه و آله تعیین او نموده و بینی
که دلالت بر امامت او کند بر امامت و رعیت ظاهر و
هویدا ساخته باشند مثل قرآن و حدیث و معصومی
ازان خبر داده باشد یا باظهار معجزه که فعل خداست هرگاه بر دست
او ظاهر شود معلوم می شود که امامت او خدائیست و چون
عصمت از امور خفیه است که اطلاع بغیر از علام الغیوب نمیباید
یا کسی که عصمت او ثابت شده و او را حق تعالی اعلام
کرده باشند پس هر امامی که از جانب الله منصوص و منصوب نباشد
آن نص بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا که خدا و رسول نصب
نمیکنند الا معصوم را پس لازم آید که حق تعالی کسی را که سزاوار
خلافت و لایق جانشینی پیغمبر داند او را تعیین ساخته جمیع
فرق اسلام را بمتابعت قول و فعل او مامور گردانند تا
زمانه از وجود نایب و خلیفه حقیقی خالی نماند و احکام سماوی
و آیات قرآنی را موافق اراده الهی و شریعت رسالت پناهی
جاری و روا داشته هر کس بسر خود نتواند که در امور دینیه هر چه خواهد بکند

[illegible]

یا گوید و باین دلیل خواجه علیه الرحمة اشاره فرموده و البعض از امور

بمقتضی النص و بشریة صلی الله علیه و آله یعنی عصمت از امور

خفیه است که نمیدانند از آن الا عالم السر و الخفیات پس واجب است

که مخصوص من عند الله باشد و همچنین سیرت و سلوک پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم مقتضی آنست که از و نص بامام واقع شود چه

او از مادر مهربان لفرزندش مشفق‌تر بود و مهربان‌تر

چه هرگاه آنحضرت در چیزهای سهل و کارهای زبون

و امور جزئیه مثل آنچه تعلق بمقتضای حاجت و استنجا و

نشستن و برخاستن و خوردن و خوابیدن دارد تقصیر

جایز نداشته هر یک را بیان شافی کرده باشد چگونه

امری که از جمیع امور مهمتر و کاری که از همه کارها ضرورتر

باشد آنرا مهمل و معطل بگذارد و بهیچ وجه متوجه آن نشود

و نگوید که بعد از من متولی امور این مردم که خواهد بود و

کار ایشان بکی خواهد انجامید با آنکه از عقل کمینه دوستی و همه

کشتی دورمی نماید که بمیرد و وصیت نکند هر چند که بغیر از بیتی

درکیسا از دنیا نرفتند پس چگونه عاقل روا دارد که پیغمبری آن
مهربانی از دنیا رحلت نماید و وصیت بکسی نکند و نظم و
نسق کار امت را بنایبی حواله ننماید و دیگر آنکه هرگاه حق تعالی
میفرماید که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ یعنی
امروز که روز غدیر میباشد اکمال کردم از برای شما دین شما را
و تمام ساختم بر شما نعمت خود را و هرگاه نزد قوم شریعت
بشوی بی امر امامت کامل بودن ناتمام است تا جدی که
میگویند چون اصحاب این امر را از جمیع امور مهمتر میدانستند
پیغمبر را غسل و تکفین نکرده بسقیفه بنی ساعده رفتند که اول
این مهم را صورت دهند پس چون شود که حق تعالی بی آنکه
تعیین امامی بکند و بر پیغمبر خود ظاهر سازد گوید که اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ
و ایضا هرگاه باعتقاد ایشان هر یک از مردم و هر فردی
از افراد جایز الخطا باشند و در زمانه معصومی موجود نباشد
محتمل است که آنکسی را که پیشوا کرده باشند خسیس ترین مردمان
و بدذات ترین جهانیان باشد و چون عقل تجویز کند که حق

تعالی با مامت چنین کسی راضی شده جمیع مجتهدین و عالمان را تابع او
گردانند واکر در واقع خدای تعالی بان راضی نباشد انکس چون مستحق
امامت گردد و هرگاه پای عصمت درمیان نباشد واین معنی در همه
مردم ممکن که حاصل باشد پس خاطر به بیعت جمعی تسلی نمودن
از جهت کسی را امام گفتن از عقل ونقل دور است و در حدیث آمده
که شخصی از حضرت امام همام امام حسن عسکری علیه السلام پرسید که اگر خدا
پیغمبر بجهت نظم ونسق کار خود یکی از امت را پیشوایی نمایند و تابع
او شوند چه قصور دارد انحضرت بفرزند ارجمند خود امام محمد مهدی علیه
السلام که دران وقت طفل بود وانجا حاضر اشاره نمود که جواب گوید
حضرت صاحب الامر علیه السلام ازان شخص پرسید که ان شخصی را
که با مامت برمیدارند ایا لازم است که از اهل فضل وصلاح باشد
یا نه آن سایل گفت لابد باید که از اهل فضل وصلاح باشند باز پرسید که
ایا ممکن است که بگمان اینکه ان شخص از اهل فضل وصلاح است اورا
نصب کرده باشند ودر واقع از اهل ف د باشد انمرد گفت که
ممکن است حضرت صاحب الامر فرمودند که اینکه امت را جایز

بیعت که اختیار نمایند و مانع است همین است که می شود که امت
مفسد برا اختیار کنند چرا که انها که اهل اختیارند باعتقاد شما
هم نسبت خطا بایشان جایز است و این نحو اختیاری از اهل خطا
دور نیست پس ان شخص ساکن شده اعتقادی که داشت زایل
شد و اما اهل سنت و جماعت را اعتقاد انست که امامت ثابت
می شود بنص رسول یا بنص امام سابق بر امام لاحق یا به بیعت و
اتفاق مردمانی که عالم و دانا باشند و چون سابق برابی بکر
امامی نبود و از پیغمبر خدا نصی واقع نشده بود مردمان اتفاق بر بیعت
او کردند چه عمر بن خطاب با جمعی که علی اختلاف الروایات
چهار کس بودند یا پیشتر در سقیفه بنی ساعده با وی بیعت کردند و صحابه
رسول با وجود دیانت و سختی که در دین داشتند اتفاق بایشان
نمودند و بیعتی کردند مجرد ان اتفاق واجب الاتباع شد و از قدر نشستند
و ثانیا چون عبد الله الرحمن بن عوف با عثمان بن عفان بیعت کرد
مردمان بیعت نمودند و کسی منکر نشد پس مدار امامت بر اتفاق
و بیعت باشد و اگر کسی تامل کند میداند که ثبوت امامت بمجرد بیعت و

شخصی یا بسی لشخصی معنی ندارد چه در علم اصول مقرر شده که قول
وفعل مجتهد با عدالت وهمچنین قول خلفاء وهمچنین قول وفعل اهل مدینه
در مسئله فرعی که ظن در ان کافی می باشد حجت نیست پس
چگونه قول وفعل عمر بن خطاب صواب باشد باسه دیگر
یا قول عبد الرحمن بن عوف در محل نزاعی که ثانی نبوتست چون
بر جمیع خلایق در دین ودنیا حجت باشد ودیگر انکه بر ابی بکر
ظاهر شد که امام واجب الاطاعه است تا این دعوی کند
بر عمر از کجا ظاهر شد وچون دانست که ابی بکر امام ووصی
رسول است تا بر وبیعت کند وهمچنین بران سه کس وحاصل
کلام انکه ایشان خود معترف اند که بغیر از اتفاق واجماع
دلیلی برین مدعی ندارند وقطع نظر از انکه بمذهب شیعه در اجماع
وجود معصوم شرط است وبی انکه معصومی داخل باشد
حجت نیست اجماع بمذهب ایشان چنانچه در کتب اصول
مثل منهاج بیضاوی ومختصر ابن حاجب وشروح ان مبین
شده عبارتست از اتفاق جمیع اهل حل وعقد یعنی مجتهدین

بر علمای اسلام بر امری از امور در وقتی معین وهم ایشان درین
مسئله بحث بسیار کرده اند ودر اثبات آن بعجز معترف شده چه میگویند
آیا اجماع ممکن الوقوع است یا نه وبر تقدیر امکان آیا متحقق شود یا نه
وبر تقدیر تحقق آیا علم جزم بان پیدا میتوان کرد یا نه وبر فرضی
که علم بان بهم رسد آیا اثبات آن بنقل توان کرد یا نه وبعد ازینها آیا
انرا حجت ودلیل بر چیزی میتوان ساخت یا نه وبر تقدیری که حجت
توان ساخت هرگاه بتواتر نرسد حجت هست یا نه وبعد ازینها همه باز
خلافست که آیا شرط است که تا مدت برطرف شدن این جمعی که
اجماع نموده اند هیچکس خلاف ایشان نکند وباید که ازینها هیچکس نماند
یا نه وآیا اجماع تنها حجت است یا سندی دیگر میخواهد که بعد واو حجت
باشد یا نه وآیا آن سند باید که قیاس باشد یا نه واثبات
کردن قیاس واینکه حجت است یا نه هم اشکال تمام دارد وعلمای
اهل بیت انرا حجت نمیدانند وانان هم که حجت میدانند در شروط
واقسامش خلاف بسیار دارند وسندی که در بن اجماع از برای
حجت بودن آن ذکر کرده اند قیاسی است که حضرت رسالت

پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیماری حضرت داده که ابی بکر امام مردم
شده نماز با او بکند و هرگاه در امر دینی با او راضی شده باشد در امر
دنیایی که خلافت راضی خواهد بود و امر خلافت را قیاس با امامت
نماز کرده اند و این را سند اجماع دانسته و شیعه این امر را منکر اند
و حکم نماز را نسبت بعایشه میدهند و میگویند حضرت رسول علیه السلام
امر بنماز نکرده بود بجهة ضعفی که داشت و چون بلال خبر داد که وقت
نماز شده عایشه بلال را گفت که بابی بکر بگو امامت مردم کند و
بلال بگمان آنکه حکم رسولست او را گفته بنماز مشغول شدند و
چون صدای بانگ نماز برآمد و حضرت اطلاع بر امامت
ابی بکر بهم رسانید با کمال ضعف دستی بر دوش عباس عم خود و
بر دوش مرتضی علی علیه السلام نهاده بیرون آمد ابو بکر
را دور کرده خود امامت مردم نموده تا باعث فتنه و فساد
نشود و بهر تقدیری که واقع باشد در جایی قیاس میتوان کرد که
در اصل علتی باشد و فرع با اصل مساوی باشد و اینجا علتی
ظاهر نیست بلکه فرق ظاهر است چرا که مذهب ایشان نماز

تابعی مسر هر فاجر و فاسق جایز است و در و نه علمی و نه صلاحی و
شجاعتی و نه تدبیری در کار است بخلاف خلافت که چنانچه خود تعریف
ان کرده اند حکومت عامه است در امور دینی و دنیایی با شرایط
بسیاری که یکی از انها در ابی بکر موجود نبود پس چگونه قیاس این
بان توان کرد و بر تقدیریکه قیاس صحیح یافت شود حجیت ان
قیاس در فروع میباشد و مسئله امامت از اصول است و
اگرچه تحقیق اجماع در ان وقت و علم بان ... در مرتبه اشکال پنجاه سال
یا صد سال بعد از ان نبود چه هنوز اول اسلام بود و اهل حل و عقد
همه در مکه و مدینه و حوالی ان دو بلده طیبه زادهما الله تعظیما جمع بودند
اما اجماع در ان ماده تحقق نیافت چه روز اول همان سه چار کس
بیعت نموده بودند و بعد از ان مردم را بتهدید و تخویف به بیعت
در می اوردند پس ان معنی که باید اتفاق همه در یک امر و یک
وقت باشد صورت نیافت و قطع نظر از انکه اهل بیت رسول
الله صلی علیه واله از ین معنی خبر نداشتند چه انکه حضرت امیر
و فاطمه و حسنین علیهم السلام و سایر بنی هاشم و جمعی کثیر از صحابه

کبار چون ابو ذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه در اهل
بنودند و سعد بن عبادہ که رییس قبیله خزرج بود خود تا زنده بود
بیعت نکرد و اهل خلاف قایل اند با نکه بیعت حضرت امیر
در ثانی الحال شده گویند چون فاطمه علیها السلام از دنیا
رحلت فرمود حضرت امیر علیه السلام و بنی هاشم هنوز
بیعت نکرده بودند چنانچه اعثم کوفی که او هم از مخالفین است
در تاریخ خود نوشته که ابی بکر مجلسی ساخت و امیر را
علیه السلام بان مجلس طلبیدند و چون از وجه طلب پرسید
عمر خطاب گفت بجهه بیعت کردن حضرت امیر حجتی را — را طلبیدیم
که ایشان در روز سقیفه بان متمسک شده بودند که
الائمة من قریش و قرابت رسول را بر انصار
حجت گردانیده و از ندر دلیل استحقاق خود دانسته بر لسان
حجت ساخته فرمود که من نیز بهمان دلیل بر شما حجت
میگیرم و عمر گفت تا تو نیز مثل دیگران موافقت ننمایی
و بیعت نکنی ترا رها نکنیم و ابو عبیده جراح گفت در استحقاق تو

بیان ام

این امر را هیچکس تامل ندارد ولیکن بموافق مصلحت وقت قبول
نمائی حضرت فرمودند که بر خود ببخشائید و جز راه راستی مپوئید
و عطائی که حضرت عزت جل شانه بخاندان نبوت فرموده بجای
دیگر نقل آن روا مدارید که در خانه ما نازل شد و معدن علم
و فقه و دین و فرض و سنت مائیم و مصالح دنیا و آخرت کان نبد
بما ما بهتر دانیم و ما از شما باین امر سزاوارتریم و ما را بدیگری بیعت
نشاید کرد و شما به بیعت نمودن بما اولائید و بشیر بن سعد گفت
یا ابا الحسن اگر تو این حرف را قبل ازین اظهار میکردی کسی خلاف
تو نمیکرد اما چون در خانه خود نشستی و در مجمع قوم حاضر نشدی مردم
را گمان شد که مگر تو ازین امر کناره میکنی حضرت فرمودند که
چون می شد که من پیغمبر خدا را کفن و دفن ننموده از پی امر خلافت
بروم خلافت گوشم و اعثم کوفی بعد از نقل حکایت نوشته که
آنحضرت دران مجلس بیعت ناموده باز گشت و بعضی گویند
که بعد از وفات فاطمه بعد دو ماه و نیم بیعت کرد و از عائشه روایت
کنند که بعد از شش ماه بیعت نموده و در کتب فریقین مسطور است

و در السنة والفواد مذکور که چون حضرت امیر علیه السلام

که این امت نیز متابعت قوم موسی نموده نقض عهد روز غدیر

نمودند و گوساله پرستی تن در دادند و درهای ضلالت را

بر روی خود گشودند بموجب إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ترک صحبت

اصحاب نموده بترتیب قرآن مشغول شده در کنج خانه خویش

بعبادت الهی و اشتغال کارستن و آداب رسالت پناهی همت

داشت و دو بار کس بطلب آنحضرت میفرستادند و در هر مرتبه

رسولان جوابها شنیده بر میگشتند تا آنکه آتش نفاق یاران

شعله کشیده بمشاورت یکدیگر قرار بآن دادند که عمر خطاب

و عبد الرحمن عوف و قنفذ که یکی از خویشان ابوبکر بوده با جمعی

دیگر از منافقان با شمشیرهای حمایل و غلامی همه بدوش

آتش بدست بطلب حضرت روند و اگر در آمدن تعللی ورزد

خانه را آتش زنند و چون بدر خانه رسیدند آوازها بلند کردند و

بنحوی آنحضرت را مطلبیدند و از الجمله عبارت عمر خطاب این بود

که افْتَحُوا الْبَابَ وَإِلَّا أَحْرَقْنَا عَلَيْكُمْ یعنی در باز کنید والا آتش

زده

زوده خانه برابر شما می نسوزانیم و در اکثر روایات زد آیت که چون در را دیر تر میکشو دند از ان جهنبان آتش برافروخته در خانه را بسوختند و مویّد امنیت انکه این قتیبه نقل کرده است که ابو بکر در مرض موت میکفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة یعنی کاشکی آنروز در خانه فاطمه را نسوزانیدم چنانچه بتفصیل در بیان احوال خواهد امد ان شاء الله تعالی و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که هنوز مقنعه ماتم پدر بر سر و جامه تعزیت نبی در بر داشت و با چشمی خونبار و خاطری افکار چون ماتمیان در پس در نشسته بود با بوارزم مصیبت قیام می نمود چون بی ادبی و بیحیایی ان جمع را دیده فریاد براورد که یا ابتاه یا رسول الله و اغوثاه وامصیبتاه و با انکه کریه ان معصومه مظلومه ملایکه اسمانها را در سوز و کداز داشت در دل ان سنکدلان اثری نکرده غایت که بر جمع ان سیده النسا مترتب نشد اینکه عمر چون دانست که فاطمه مانع در باز کردن است اورا بنوعی در میان دو در فشرد

آهی کز ضعف در جمله عرش انداز شود کشیده غشی بر و طاری شده

اسقاط حمل شد و آتش زدن در را با این عمل منافاتی نیست

و چون داخل بیت شد و عداوت اهل بیت چنان طغیان کرده

بود که آن عمل را سهل دانسته باشاره او قنفذ ملعون هم که

لبنت او عمل میکرد تازیانه بر دوش سیده کونین و معصومه

خافقین زد که کتف مبارکش تا مدتی ورم نموده مجروح بود

و چون خالد ولید پلید هم جرات و بی ادبی پیر و پیش قدم

خویش را دیده بجهت رضا جوئی پیر شمشیر با غلافی که در دست

داشت حواله آن نور سراچه عصمت و طهارت نمود چنانچه

بعضی اسقاط جنین را سبب فعل خالد دانسته اند بهر تقدیر مهربانی

خالد و قنفذ هم نتیجه مهربانی عمر است و آنچه درین روز و روز

پاره کردن کاغذ فدک از آن حنیفه همه چیز جز لعنت

بجگر گوشه سید کائنات وقوع یافته مگر در کربلا هم بجگر

گوشه او رسیده باشد و در چشم حقیقت بینان و اهل الله

بموجب خون شهدا تمام در گردن اوست هم سر این بار می آورد

الفصل

القصه چون حضرت امیر مومنان دید که بی ادبی از حد در گذشت بی اختیار از خانه بیرون آمد فرمود
که ای پسر صهاک حبشیه از ان جان می بری که در علم حق گذشته
کشته شدن تو بنحوی دیگر مقرر شده وگرنه تو و امثال تو
برین قسم جرات قادر نیستند درین اثنا سیف الله سفیان
یعنی دشمن خدا و رسول خالد پلید شمشیر کشیده حواله حضرت
نموده و بنی هاشم جمع آمده بقصد اهانت عمر و خالد دستها
بالا بردند و حضرت امیر علیه السلام مانع ایشان شده
بموجب صبری که خدا و رسول او را فرموده بودند زمره
احباب و احبار بنی هاشم را تسلی داد و تسکین فرموده
منع نمود و با قوم بمسجد رسول صلی الله علیه و آله التشریف
برده از طرفین گفتگو ها شد و در آخر ابوبکر گفت سلامت
بخانه خود مراجعت نمای که کسی را با تو جهت فی نیست چون
خبر آزردگی و آزار فاطمه علیها السلام بر زبانها افتاد ابوبکر و
عمر بجهة استرضا خاطر او متوجه منزل آن معدن عصمت گردیدند

و اولاد امت سلام نیافته تا نیابت حضرت امیر را شفیع ساخته
بعد از نشستن و تمهید عذرات فاطمه علیها السلام ایشان را قسم داد
که از پیغمبر خدا شنیده اید که فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من
آذانی فقد آذی الله گفتند بلی بخدا که مکرر شنیده ایم چون
اعتراف نمودند فاطمه علیها السلام دست مبارک بدعا
برداشت که اللهم انهما قد آذیانی فانا اشکوا الیک و الی
رسولک لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی رسول الله
فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل معنی آنکه چون
ایشان را قسم داد که شنیده اید که پدرم گفت فاطمه پاره
ایست از من و آزار او آزار منست و آزار من
آزار خداست و قسم خوردند که مکرر از آن سرور این حدیث
را بی واسطه شنیده ایم دست مناجات بدرگاه باری برداشته
گفت الهی این دو کس مکرر مرا رنجانیده اند و من شکوه اینها بتو
میکنم و برسول تو بخدا که راضی نخواهم شد از شما هر دو تا برسول
خدا ملاقات کنم و او را خبر دهم بآنچه هم بعد از تو با من کردند

و خدای تعالی

و خدای تعالی حکم کننده باشد بر ستم و ظلمی که بر من روا
داشته اید که حاکم و صاحب اختیار اوست و اگرچه این نقل
بظاهر بیجا می نماید لیکن چون از تتمه حکایت بود نقل نموده شد
و دیگر آنکه فاطمه از جمله ذوی القربی است و در قران
حق تعالی امر بمحبت او فرموده و پیغمبر او بر طبق آن سفارش
او باب محبت نموده و مکرر در وصیت او مبالغه بجا اورده و
واطاعت او را سبب نجات از عذاب گفته کسی که جمیع
امور مذکوره را مخالفت نموده باشد یقین که لایق
مرتبه خلافت نخواهد بود و اخطب خوارزمی از ابی سعید
خدری نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم
که گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا ولا ینفعه ایمانه
وان ادرک الدجال امن به وان مات بعثه الله من قبره
حتی یومن به یعنی هر که ما اهل بیت را دشمن دارد روز قیامت
اورا در جمله جهودان بعرصه محشر درارند و اورا از ان اسلام
فایده نرسیده و از اهل دوزخ شود اگر در دنیا دجال را دریابد بوی ایمان

از دوازده لشکر کش باشد و اگر پیش از دجال بمیرد در وقت ظهور دجال

او را زنده کنند با آن طینت دجالیت که در طبیعت او سرشته بوده

ظهور کند و در زمرهٔ مریدان او داخل گردد تا چون در عرصهٔ قیامت در آید

در زمرهٔ کفار باشد نه در عداد احرار و بعضی از اهل سنت را در باب

اجماع ابی بکر عقیده شنیدنی است میگویند تا سعد بن عباده زنده بود

چون بیعت نکرد از قبیلهٔ او هم البته کسی بیعت نکرد اما بعد از آنکه سعد

را کشتند اجماع ابو بکر درست شد اگر چه او هم زنده نبود پس بنا بر

ابی بکر بعد از موت او خلیفه شده باشد و بعضی از ظرفا را نیز در امامت

نماز او نکته ایست که خالی از مزه نیست گفته اند اینکه اول او را مامور بنماز ساختند

و بعد از آن او را معزول گردانیده و خود متصدی امامت نماز شدند

غرض نکته بوده که بر عالمیان ظاهر شود که شخصی که قابلیت امامت

نمازی در دنیا نداشته باشد اهلیت خلافت و پیشوائی همه بندگان در دین

و دنیا یقینا نخواهد داشت چنانچه در سورهٔ برات واقع شده بود که اول باو دادند

که ببرد و بعد از آن بهمین جهت ازو استرداد نمودند حاصل کلام ائمه با عتقاد اهل حق

هیچکس را از امت حق تعالی جل ذکره بخلافت و وصایت اختصاص نداده

دیگر او صل

بو پیغمبر او صلی الله علیه واله موافق ارادهٔ الهی عمل نموده بتعیین خلیفه اشاره
نفرموده و عقل را خود درین امر مطلقا دخلی نیست و اجماع واتفاق امت
درین کار کافیست بشرط انکه اجماع براسندی باشد که مصحح ان شود لیکن
اتفاق اهل مدینه چون بعضی از امتند واتفاق بعض امت حجت
نیست و اهمیت صحبت ندارد لازم می اید که خلیفه نمودن اصحاب
ابو بکر را وقبول کردن او این مهم را بغیر از خواهش نفسانی وفریب شیطانی
و محبت جاه و نديدن چاه وجهی نباشد و اما اگر کسی برسد که با عتقاد
شما خود وجود وعدم امام مساویست واز جانب الله هم نصی
نبود که خلاف ان جایز نباشد ورسول نیز بگفتن ونوشتن
اشاره نفرموده بود که مخالفت ان موجب مواخذه باشد وعقل خود درین معامله
بیکار بود دشمنی بر مدینه مشرف نشده بود که باعث از دست رفتن عرضی
یا ملک ومالی باشد چه واقعه روداده بود وچه قضیه واقع شده بود که
امامتی را که نه عقل بان امر فرموده باشد ونه نقل افادهٔ ان نموده
بر تغسیل وتکفین سید کاینات که واجب عینی بود بر همه کس واجب
نه کفائی که بار تکاب بعضی از دیگری ساقط گردد ومقدم دارید وپیغمبری

که ضامن نجات بنی نوع ذات انسان شده شمار از بادیه کفر و تیه ضلالت
بشهرستان اسلام و دولت هدایت رسانیده تا بخشد او را تا دیده
انگاشته بیچونی که گوهی استغنائی هم بنوده است و ملاحظه رسوم
تعزیت و اداب مصیبت که در جاهلیت و اسلام بر هر مذهبی و ملتی
که از اکابر و اصاغر خواه عرب یا عجم سفید یا سیاه منبر و همه
از امور معتبره بوده و هست و تا روز اخر خواهد بود نا نموده او را
بر بستر هلاکت و اولاد و اهل بیت او را گرفتار مصیبت گذاشته
در سقیفه اجتماع نموده بعد از گفتگو و رد و بدل ابو بکر را خلیفه الله و خلیفه
رسول الله نام نهادند چه جواب توان داد بغیر از پیروی هوای
نفس و اشتیاق حکومت و انتظار ریاست بلکه محض عداوت
با اهل بیت رسالت چه عذر شد توان کرد و این دلیل صحت این
حکایت است که از اکابر علمای اهل بیت نقل شده که چون واقعه غدیر
وقوع یافت چهل نفر از صحابه مجلسی از اغیار خالی ساخته با یکدیگر بیعت
نموده و تعهد و شروط موکد و مستحکم نمودند که چون معامله باینجا
رسید منتظر باید بود و اماده این کار شد که چون طایر روح اقدس

نبوی

بوی از قفس تنگ تن بموطن اصلی رجوع نموده پرواز نماید تا نیز
بکیش اهملی و طریق قدیمی خود مراجعت نموده این حکایت را
نشنیده انگاشته اعتبار ننمائیم و ارادهای خود را تمیز داده بمساوات
با هم یکی را رئیس و سردار نموده مسند حکومت را بوجود او زیب
و زینت داده در امور بوی رجوع می نموده باشیم و باین مضمون
عهدنامه نوشتند و بعبد الرحمن بن عوف که دیانتش بیش از دیگران
بود سپردند و در روز سقیفه باین عمل نمودند و از مطالعه خطبهای
نهج البلاغه که بی شک کلام آنحضرت است و شروح آن و از تتبع کتب
احادیث موالف و مخالف بوضوح می پیوندد که ظلم اصحاب
و مخالفت ایشان با خدا و رسول درین باب و ناخشنودی حضرت
امیر علیه السلام در مدت عمر نه در مرتبه ایست که بتجویز رضامندی
در وقتی از اوقات از ایشان توان کرد و آنچه قاضی میر حسین یزدی
شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل کرده که چون امر
خلافت بابی بکر قرار گرفت روزی حضرت امیر بمجلس او
رفته بعد از حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی گفت

ما یمنعنا ان نبایعک انکارا لفضلک ولکنا کنا نری ان لنا فیها
حقا فاستبدوه علینا یعنی منع نکرد ما را بیعت نکردن تو بوجه
انکار فضل تو بودیم ولیکن ما چنان میدانستیم که ما را در باب
خلافت حقی هست و دیگران برای خود عمل نموده ما را
دخلی ندادند و بعد از ان قرابت و خویشی خویش را
برسول صلی الله علیه واله و فضایل و احوال خود را ذکر نمود
بطریقی که باعث رقت حاضران گردید با انکه صریح است
در انکه بخلافت ابی بکر راضی نبوده و خلافت را با مر الهی حق
خود دانسته و استحقاق خود را بیان فرموده هیچ وجه بعقلا
و نه شرعا درست نمی اید که در وقتی راضی نبوده باشد و
در وقتی دیگر را مستحق ان یافته ترک طلب حق خود کرده باشد
چه استحقاق ذاتی و اعطار الهی امری نیست که در حالی خالی از ان توان
بود یا مخالفت امر خدای تعالی توان نمود پس اگر درین باب کسی
حرفی گوید باشتهای طبع و هوای نفس خواهد بود و جلوه تواند
بود که اول چنانچه از اعثم کوفی نقل شده قوم را از مواخذه ربانیه اگاه

راضی نشده باشد و در وقتی دیگر
طلب ننکرده باشد و در وقتی دیگر راضی

... سازند و گوید عطاسی که حق تعالی بخاندان نبوت کرده بجای دیگر
نقل نکنید که آخر باختیار خود بیعت نماید و استحقاق خلافت که
اولا بجهة خود اثبات می‌فرمودند بدیگری حواله نماید و از [illegible]
ابن قتیبه که یکی از بزرگان اهل سنت است در باب امامت ابی بکر
رساله نوشته و فصلی طولانی در باب امامت ابی بکر و ابا نمودن
علی علیه السلام ذکر کرده و رفتن آنحضرت بمجلس ابی بکر و تکلیف
بیعت باو نمودن و حجت بر ایشان تمام کردن از بیان خویشی حضرت
و علم و فضل و سایر صفات و اجرای حجتی که ایشان بر انصار
تمام کرده بودند بر ایشان و گفتن که از خدا بترسید و نبوت را
از خانه رسول بخانه دیگران نقل مکنید و حق را بصاحب حق واگذارید
که عالم بکتاب خدا و سنن رسول الله صلی الله علیه و آله و دانا
بمسایل شریعت و قوانین ملت مائیم و ما برسول خدا اولی ایم در موت
و حیات و حق ما را غصب مکنید و ظلم و تعدی بر ما و بر خود روا مدارید
تا آخر آنچه گذشته بود ببیان شافی در این فصل آورده و نمیدانم
که ابن قتیبه میان آنچه درین فصل نوشته و میان حدیثی که او و

جمیع اهل سنت نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آله فرمود بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی هر کدام از اصحاب
من که اقتدا نمایید شما ای اصحاب من هدایت می یابید چون
جمع میکنند که از آنچه دران فصل ذکر کرده است اگر کسی دران تامل
کند میداند که آنچه حضرت امیر علیه السلام بیان فرموده یا دران
صادق است و راستی میگوید و ازان کذب ابی بکر و ظلم و تعدی
او لازم می آید یا در آنچه گفته است کاذب است و ابو بکر صادق
است و آنچه کرده بحق کرده و حال آنکه ایشان امیر المؤمنین علیه السلام
را نیز امام میدانند و ازین کلام لازم می آید که یکی ازین دو کس کاذب
باشند و کاذب مستحق منصب امامت نیست حاصل آنکه طایفه
از معاندان جماعتی از اجلاف عرب را با خود یار ساخته
نام خلیفه را بابی بکر نهاده و اسمی بی مسمی را اطاعت نموده
نوشتجات ناشی از کذب و افترا را باطراف فرستاده اسمعی را
اجماع معتبر در شرع قرار داده و امت محمد را تا روز قیامت
در ضلالت افکنده کسانی را که در ضبط احوال خود و سهل شویی متهمی از

از مهمات دینوی و حل مسئله از مسایل شک یا سهوی که برایشان
وارد شود عاجز بودند تا روز اخیره در شرق و غرب عالم
مرجون و ملعبه و غرض مسلمانان تسلط داده اینها نیز متحمل
وزر و وبال عالمیان درین مدت مدید شدند و شیطان را از
کار و بار خود بیکاره ساختند و هر فتنه و فسادی که تا امروز در رو
می نماید نتیجه آن اجماع و متفرع بران خواهد بود و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و بموجب بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است تا خواننده را ملال نگرد
بهمین اکتفا نمود فصل چهارم در تعیین امام علیه الصلوة
والسلام امامیه و زیدیه و اسمعیلیه و جمیع فرق شیعه که
هجده فرقه اند بر آنند که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
بی فاصله امام بحق امیر المومنین علی بن ابیطالب است
و اهل سنت را عقیده آنست که بعد از رسول ابی بکر ابن ابی
قحافه خلیفه است و بعد ازو عمر خطاب و پس ازو عثمان بن
عفان و خلیفه چهارم علی است و امامیه را بر صحت اعتقاد حقه

خود و دلایل بسیار است عقلی و نقلی اما عقلی دلایلی است
که دلالت بر امامت انحضرت علیه السلام کرد وی عقل
دارد و ان چند دلیل است دلیل اول انکه امام واجب است
که معصوم باشد چنانچه گذشت و غیر انحضرت ازین سه
کس باتفاق جمیع امت هیچکدام معصوم نبودند پس باید
انحضرت امام باشد دلیل دوم انکه امام باید که منصوص
علیه باشد یعنی از جانب خدا و رسول نص بر امامت
او باشد بطریقی که مذکور شد و بر غیر امیر المومنین علیه السلام
باتفاق نصی از جانب خدا و رسول واقع نشده بود پس
باید که او امام باشد و باین دو دلیل خواجه نصیر اشارت
نموده که وهما مختصان بامیر المومنین علی بن ابیطالب
علیه السلام یعنی عصمت و نص هر دو مخصوص بعلی علیه السلام
است و معصوم و منصوص علیه انحضرت است و غیر
ازو باتفاق معصوم نبودند و نصی باعتراف خصم هم در
شان غیر وارد نشده پس باین دو دلیل ثابت شد

که انحضرت

الم

که آنحضرت بی فاصله امام است دلیل سیم آنکه امام واجب است
که از رعیت افضل باشد و هرچه رعیت بآن محتاج باشد داند واگر نه او
نیز محتاج بامام دیگر خواهد بود و غیر علی علیه السلام انچنین نبود و دیگر آنحضرت
بود پس او امام باشد چه باتفاق عقلا امام بحق بی فاصله کسی است که
افضل از همه امت باشد حتی شیخ اشعری که مقتدای ایشان است هم
بر این است و ابو شکور سلمی هم که از علمای حنفیه است تصریح نموده که
امام بحق واجب است که از همه امت افضل باشد و بالجمله جماد و نبات
و حیوان چه جای انسان همه میدانند که علی علیه السلام افضل از همه
امت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله پس سزاوار نیابت او
باشد دلیل چهارم آنکه امام باید که او را کفر در نیافته باشد چه هیچ
رسولی نبوده که بعد از وی خلیفه وی کسی باشد که مدتی مشرک بوده
بعد از چهل سال ترک سجده بت کرده ایمان اورده باشد و چون
هرگز از زمان ادم تا حال انچنین چیزی واقع نشده پس بعد از رسول ما صلی الله
علیه واله که افضل رسل است و خاتم انبیا چگونه شاید که واقع
شود با وجود علی علیه السلام که طوایف امم اتفاق دارند در آنکه طرفة العینی

مشرک نبوده پس غیر چگونه امام تواند بود بحکم آنکه امامت ریاست
عامه است و این را مستحق نمی‌توان شد مگر بصفت زهد و علم و عبادت
و شجاعت و ایمان و سایر صفات حسنه که بعد ازین انشاء الله تعالی
بتفصیل خواهد آمد که کسی جامع این صفات بر وجه اکمل باشد نبود الا
آنحضرت علیه السلام پس امام و نایب او تواند بود نه غیر او
دلیل ششم آنکه هیچ رسولی از دنیا نرفت مگر آنکه یکی از ذریت و
اقربای او خلیفه و قایم مقام او بودند چنانچه آدم را شیث که
هبة الله نام داشت علیهما السلام و از شیث تا بادریس علیهم السلام
و از و تا بنوح نبی علیه السلام و نوح را پسر او تا سام و از و از هر پدر پسر
تا ابراهیم و از و باسمعیل و اسحق و یعقوب را یوسف علیه السلام و
موسی را هرون در حال حیوات و یوشع بن نون بعد از وفات
که ابن عمش بود و داود را سلیمان و عیسی را پسر خاله اش شمعون
و زکریا را یحیی علیه السلام پس رسول ما را نیز خلیفه از ذریت او
باید که باشد و انبیا هرچه کرده اند بگفته و فرموده خدا کرده اند و
خدای تعالی در قرآن خطاب برسول خود صلوات الله علیه و اله

بهمو و ه می‌کند خبر ماید که سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی
تو نیز بر سنت ایشان می رفته باشی و ازین سنت مراد شریعت بود
که گویند منسوخ شده باشد پس باید که عدل و نبوت و امامت
باشد و جای دیگر می فرماید واتبعوا ملة ابراهیم حنیفا یعنی تابع
ملة ابراهیم باشید و پیروی مذهب و دین او کنید و ابراهیم را
بر موجب ذریة بعضها من بعض خلیفه از ذریت او بود پس باید
که رسول الله را نیز صلی الله علیه و اله خلیفه از ذریت او باشد
چنانچه مشهور است که سلطان سنجر بن سلطان ملک شاه بعد از فوت
پدر بحکیم سنائی نوشت که بگو مذهب اهل سنت حق است یا
مذهب شیعه و خلفای ثلثه بر حق اند یا ایمه اثنا عشر و کدام مذهب
باطل و کدام مذهب بر حق است حکیم علیه الرحمه این قصیده گفته بوی
فرستاد که یک قطعه اش اینست بیت جز کتاب الله و عترت
ز احمد مرسل نماند ؛؛ یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن یادگار
بگذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی ؛؛ عالم دین را بیارد کس معمور داشتن
از پس سلطان ملکشه چون نمی آری روا ؛؛ تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پس سلطان دین پس چون رودداری همی ... جز علی و عمر پس چرا

و منبر داشتن ... و اگر کسی اعتراض کند و گوید که عباس نیز عم حضرت

رسول صلی الله علیه واله و قرابت داشت پس این دلیل شما در

وهم می رود جوابش آنکه حق تعالی فرموده والذین امنوا ولم

یهاجروا مالکم من ولایتهم من شئ عباس اگرچه خویش بود مهاجر نبود

و معنی آیت آنست کسانیکه ایمان آورده باشند و از جمله مهاجرین

نباشند نیست ایشان را از ولایت شما نصیبی و بهره و این دلیل از

دلایل نقلی هم می آورند بود دلیل هفتم آنکه درین هفتاد و سه مذهب که

امت پیغمبر صلی الله علیه واله بآن متفرق و منقسم شده اند

هیچکس نیست که مداح و ثناگوی آنحضرت علیه السلام نباشد

یا هیچ در امامت او شکی و شبهه داشته باشد و هیچ یک در

خلافت او خلافی نکرده اند و اگر همه یکروز باشد بلی خلافی

که هست درین است که آیا بی فاصله امام است یا بالفاصله

پس در امامت او اتفاق و اجماع است و باشد اما در باب

دیگران خلاف بسیار است پس گرفتند متفق علیه کردن اولیت از آنکه

اقتدا

دبسته‌اند و اختلاف فیه نمایند چنانچه مشهور است که شخصی از عارفی پرسید
که چه قدر تفاوت است میان علی و ابابکر گفت ازینجا قیاس حال هردو
نمی توانی کرد که در علی خلافست که ایا خدای سزاوار پرستش است
یا بنده لایق منصب امامت و در وی نزاع است که ایا ایمان درست
بعد از رسول داشت یا هنوز بر کفر باقی بود در هر دو صورت عقلا
اختلاف کرده اند اکنون تو میان هر دو تمیز کن دلیل هشتم آنکه
جمیع اهل ملل بلکه جمیع اهل عالم را اتفاق است در آنکه حضرت امیر را
جمع صفات کمال از زهد و ورع و تقوی و علم و سخاوت و شجاعت
و قرابت رسول و عدالت و عصمت حاصل بود و همچنین اتفاق است
در نامعصومی ابابکر و در آنکه چهل و شش سال مشرک بوده پس اسلام
آورده و در عدالتش خلافست جمعی دعوی عدالت و صلاحش کنند
و طایفه از آن نیز منکرند و میگویند اگر صلاح و عدالت داشتی بناحق
بر صاحب حق تقدم نکردی و فدک را از فاطمه باز نگرفتی و
خالد ولید را بر قتل مالک نگماشتی و بعد از آنکه زنا بر وی ثابت شد
در اجرای حد بر وی اغماض نکردی و در وقت مرگ اقرار بانکه خلافت

حق علی بود نکردی پس اقتدا بکسی که جزم و یقین در عالم غیب
و صلاحش باشد اولیست از اقتدا بکسی که در عدالت و
صلاحش خلاف باشد و خصم چون اثبات عدالت
او تواند کرد و حال آنکه مذهبش تجویز نمودن معصیت بر انبیا باشد
و نیز دارو به نماید که حق تعالی در وقت مرگ ایمان از بنده
باز ستاند و کفر بوی دهد و دلیل نهم باعتقاد خصم خلافت ابوبکر
بدلیل نقلی و عقلی هیچ یک نبود بلکه باختیار امت بود
و هرگاه او خود بر سر منبر خود را معزول کرد که گفت اقیلونی و گواهی او را
رد نتوان کرد چرا که خلیفه بود پس عزل او ثابت شد و علم هم نرسید که
تا بی همال او را خلیفه کردند یا نه دهم از کلام او اثبات خلافت علی
علیه السلام شد که گفت وعلی فیکم یعنی علی متعهد این امر و صاحب حق
و حاضر است او را اختیار کنید و دلیل دهم بمذهب خصم رسول علیه السلام
وصیت نکرده رحلت فرمود و ابوبکر وصیت بعمر کرد و عمر بشوری
انداخت و عثمان کشته شد و هیچ نگفت پس اگر ابوبکر حق کرد و بحق
بود عمر و عثمان بر باطل بودند و اگر این هر دو بر حق بودند ابوبکر بر باطل بود و
اثبت

لم لم

امت را با ایشان اقتدا ... باید کرد و اقتدا بهر یک ضد اقتدا
بدیگری است و میان هر سه مخالفت ظاهر شد پس معلوم گشت که هر
بر باطل بودند و علی علیه السلام بر حق. دلیل یازدهم آنکه هرگاه امت
محتاج بامام معصوم باشند و وجودش موجب صلاح عالمیان باشد
و سبب فتنه و فساد نباشد حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم
بوده و مناسب حکمت بالغه و رحمت شامله او جل شانه باشد که امام
چنینی نصب کند البته بر حق تعالی واجب خواهد بود و قادر بودن الله تعالی
و احتیاج خلق و عدم فساد خود ظاهر است واما وجوب بر حق جل و علا
بجهة آنکه نزد ثبوت قدرت و احتیاج خلق و نفی فساد و عدم مانع فعل واجب
است و چون اجماع و اتفاق است که غیر آنحضرت معصوم نبود متعین
شد نصب او و امامت او علیه السلام دلیل دوازدهم آنکه چون خلاف
افتاد مهاجر را با انصار ... در باب خلافت مهاجر حجت آوردند
بر انصار بآنکه رسول ص از اولاد قریش بود و باید که امام هم از قریش باشد
و انصار را این قرابت نبود لیکن قرابتی که ابابکر را بود عمرو عاص
و خالد ولید و اکثر قریش را نیز بود و هیچ یک بجهة بعد قرابت انتفای

عصمت وارتفاع نص لایق این کار نبودند واقدام بدین امر ننمودند
و وارث حقیقی و خویش تحقیقی مرتضا علی و حسین علیهم السلام بودند و
رسول خدا صلوات الله علیه واله فرموده بود که خدا اختیار کرد از علی
و حسین علیهم السلام بود رسول خدا صلوات الله علیه واله فرموده بود که
خدا اختیار کرد از ذریت ابراهیم اسمعیل را واز ذریت اسمعیل قریش را
واز ذریت قریش هاشم را پس نشاید که برگزیده خدا موخر و داخل در
رعیت باشد و مردود خدا مقدم و راعی و اختیار کرده خالد ولید فاجر
و عمر عاص منافق و ابوسفیان ملعون را ترجیح نهند بر اختیار حق
تعالی و چون این ثابت شد امامت و خلافت امیرالمومنین علی
علیه السلام ثابت شد واما دلایل نقلی اگرچه بشمار در نمی اید ولیکن
چند ایت از قران و چند حدیث که موالف و مخالف همه نقل نموده
اند و کسی را انکار ان نمیرسد و کمال شهرت دارد نقل کرده می شود
اولا دلایل قرانی ایت اول انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون یعنی حاکم شما واولی بتصرف
در امور شما نیست مگر خدا و رسول او و انکسانی که ایمان اورده اند و نماز را
بجای ا[illegible]

بجای آرند و در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة را بمستحق آن میدهند

باعتقاد جمیع مفسران ملت احمدی این آیت وافی هدایت در شان

امیر المومنین علی علیه السلام نازل شده که در اثنای رکوع انگشتری خود را

بسایل داد چنانچه صاحب کشاف حنفی و علامه نیشاپوری شافعی و حافظ

ابونعیم و ثعلبی و غیر هم از مفسران و در جمع بین الصحاح الستة و مسند

احمد حنبل و مناقب ابن مغازلی و صحیح نسائی از کتب ارباب حدیث

نقل نموده اند و مسطور شده که روزی رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب

در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند که شخصی بهیات درویشان و فقرای

مسکینان گرد صفهای نماز برآمده سوال میکرد و می گشت چون از اهل مجلس

مرهم احسانی بر جراحتش ننهاد روی دعا بجانب کریم بی منت کرده

گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم می روم و چون در یوقت

برابر موقف حضرت امیر بود عبارت درویش و الرایش بگوش

آنحضرت رسیده انگشت مبارک را بطرف او حرکت داده درویش

را معلوم شد که غرض صیت انگشتر را از انگشت مبارک برآورده

حضرت را در رکوع گذاشته متوجه بیرون شده شکری ادا نموده که

حضرت رسالت از تصدق امیر واقف گشته چون از جواب سلام
فارغ شد دست دعا بجانب اسمان برداشته مناجاتی فرمود
که ترجمه اش اینست الهی چنانکه موسی علیه السلام التماس کرد که هرون
برادرش را خلیفه و وصی او کردانی که دینش باو داد و قوت گیرد
و تو دعای او را اجابت نموده برادرش را بخلافت او نصب
نمودی و دین موسی را ببرکت او محفوظ کردانیدی من نیز پیغمبر توام
دانسته عامی نمایم که علی را که برادر منست خلیفه و جانشین من کردانی
و در هدایت و ارشاد خلق شریک منش سازی که وزیر و صاحب اختیار
من باشد راوی گوید که هنوز مناجات رسول صلی الله علیه و اله تمام
نشده بود که جبرئیل علیه السلام نزول فرموده باین ایت بشارت
داد و اگر کسی پرده عناد و انکار از پیش دل بردارد میداند که معنی ا
که نکه دارنده و حمایت کننده دین شما و اولی بتصرف در کار شما
کسی اند خدای تعالی که افریننده عالم بصلاح و فساد شماست و رسول
او که پیغمبر و مبین حلال و حرام امت شماست و سیم کسانی که ایمان آورده
اند و صفت شان اینست که نماز گذارند و در رکوع صدقه بسایل دهند و زکوة

۱۸۶

بگرد الله تعالی در آیهٔ شریفه اظهار عنایت پیغامبریت خود درباره شاه ولایت

فرموده اولاً بکلمه که خود و رسول را بآن وصف فرموده او را نیز

بهمان کلمه وصف نموده تا همه کس بدانند که چنانکه حق تعالی صاحب اختیار

دین و دنیاست و چنانکه رسول او مطاع و اولی بتصرف است

آنحضرت نیز بهمان صفت موصوف و حاکم و آمر و ناهی و واجب الاطاعه

است تخلف از فرموده او مثل تخلف از فرموده خدا و رسول اوست

و ثانیاً تعظیم آنحضرت فرمود بجانب او بصیغه جمع اشارت نموده

با وجود وحدت خدا و رسول چنانکه در زبان عجم جهت تعظیم چون بشخص

واحد خطاب نمایند گویند شما بجای تو و ایشان بجای او و صاحب

کشاف در وجه اینکه در اشارت بآنحضرت [illegible] صیغه

جمع [illegible] واقع شده میگوید که سبب آن در صیغه جمع آنست

که مردمان رغبت نمایند در آنچه از آنحضرت صدور یافته و در تصدیق بفقرا

تقصیر جایز ندارند تا مثل ثوابی و تعظیمی که بآنحضرت کرامت شده بایشان

نیز عاید گردد و بعضی از علمای امامیه گفته اند که وجه صیغه جمع آنست که از تمامی

حضرات ائمه معصومین علیهم السلام از حسن بن علی تا صاحب الامر یا تمامی مرا[د]

تمامی را در وقت نماز و حالت رکوع انحضرت رونموده و سائل اولا
کرده و تصدق نموده اند پس صیغه جمع اشارت بفضل حضرت آن امیر معصومین
باشد و تحقیق انست که غرض الهی اعزاز و احترام شاه ولایت است
و در سوره توبه نیز مثل این واقع شده انجا که فرموده الذین امنوا
و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و
مفسران اهل سنت تصریح نموده اند که انجا هم مراد امیر المؤمنین است
و با انکه انجا هم اشارت بانحضرت است بی مشارکت دیگری فرموده که
انانی که ایمان اورده اند و هجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند
بمالهای خود و نفسهای خود درجه و مرتبه ایشان نزد حق تعالی بلند تر
و بزرگتر است پس معلوم شد که سنت الهی در باره انحضرت چنین جاری
شده که چون اورا بصفتی اتصاف دهد ذکر اورا جهة اعزاز و تعظیم
بصیغه جمع ادا فرماید و علامه نیشابوری نیز با وجود تسنن بعد از نقل نزول
ایت و حکایت تصدق افاده نموده که والمناقشة فی هذا الامر تطویل
طایل یعنی مناقشاتی که اهل خلاف درین باب نموده اند چنانچه
بیان خواهد شد در از نفسهای بی فایده است و امام غزالی که در میان اکابر
اهل سنت

اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام کرده
ذکر کرده است که آن انگشتری انگشتر مهتر سلیمان علیه السلام بود
که بدست جمعی از جنیان افتاده بود که تقربی در خدمت آنحضرت داشته
بودند و آنرا برسم تحفه و هدیه بخدمت رسول آخر الزمان علیه و آله صلوات
الملک المنان آورده آنحضرت آنرا بشاه اولیا عنایت نمودند و
جنی و انسی حاضر شده عطای خاتم از خاتم انبیا بسرور اولیا مشاهده
کردند و چون وقت نماز پیشین شد و صفهای اصحاب بطریق معهود
آراستگی یافته متوجه نماز بدرگاه بی نیاز شدند حضرت عزت عز شانه
جبرئیل امین را علیه السلام بصورت درویشی بمسجد فرستاده تا از اصحاب رسول
سوال بنماید و چون از هیچکس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بان
عطیه خوش قیمت گردانیده و سایل جبرئیل و خاتم انگشتر سلیمانی بود و چون
از نماز فراغ حاصل شد آیه شریفه نازل گشت پس با وجود این حالات
سبب گفتگوی اهل عناد نیست الا آنچه مادح اهل بیت ابن حسام گفته
قصیده که مشهور است بیت با کبریای قدر تو مکر مخالفان چون معجزات و
سحر کلیم دست و سامری و گفتگوی که اهل عناد درین مقام کرده اند یکی

انست که وقتی مطلب شما ثابت است که ولی را معنی دیگر نباشد الا
اولی بتصرف و ولی بمعنی ناصر و محب و مولی و دیگر معنیها نیز آمده و شاید
که در اینجا بمعنی محب باشد، و دیگر آنکه اگر بمعنی اولی بتصرف باشد مراد فقط
با آیه که پیش از وست و آیه که بعد از وست ندارد چه لفظ ولی در هر دو
آیه سابق و لاحق بمعنی محبت و باید که کلام ملایم و موافق هم باشد و
نیز شما میگوئید که علی علیه السلام در حال نماز در غایت خضوع و خشوع
می بود و بنحوی مستغرق عبادت الهی می شد که پیکانی که در وقت
جنگ در بدنش جا کرده بود در آن وقت بر می آوردند و خبردار نمیشد
پس چگونه از حال سایل و چیزی از مردم باو رسیدن با خبر بود و گفتگوی
سایل را می شنید و باو تصدق مینمود و دیگر آنکه دست را حرکت
دادن و انگشتری را بیرون کردن و اشاره بسایل نمودن فعل کثیر است
و فعل کثیر نماز را باطل میکند و دیگر آنکه در جایی که نزاعی و ترددی باشد
کلمه انما می آرند تا حصر [illegible] شود و رفع تردد و نزاع بشود و در آن وقت
که این آیت نازل شد نزاعی بر سر امامت نبود و ترددی درین امر
نداشتند که انما باید آورد تا رفع تردد و نزاع بشود و دیگر آنکه مراد از انما بیت

مخالفات

دانست

آنست که علی علیه السلام بالفعل ولی و امام و اولی بتصرف است در امور مردم
و امامت او بعد از پیغمبر ثابت شد و تا پیغمبر هست با امام احتیاج نیست و دیگر انکه
الذین امنوا صیغه جمع است و او یکی است پس از صیغه جمع یکی چون اراده
میکنند و دیگر اینکه از تفسیر کردن مفسران ایت را باینکه در شان علی
نازل شده است لازم نمی اید که مخصوص باو باشد و بدیگری نرسد و از
ایت نفی امامت دیگران بر نمی اید و دیگر انکه شاید و هم راکعون کلام
نبر حوذ باشد و معنی ایت این باشد که انانی هم که نماز میکنند زکوة میدهند
و نمازشان رکوع دارد و [illegible] مثل نماز یهودان نیست که رکوع ندارد و انکه
تصدق میکنند در حالت رکوع و دیگر انکه رکوع بمعنی خضوع و خشوع هم امده است
شاید معنی کلام این باشد که انانی که نمازشان با خضوع و خشوع است اولی
بتصرفند و را بر مسلمانان نه انهایی که در نماز ایشان خضوع و خشوع نیست و
جواب این کلمات دالهی اگرچه نزد فهم درست و عقل صحیح در کار نیست
بجهة دفع تهمت نوشته میشود جواب حرف اول انکه مومنان همه محب و
دوست از یکدیگرند و باید که ناصر و یاری ده هم باشند و معین و حصر کردن ولی را
بانکه در مومنان ولی انست که در نماز تصدق کند بی معنیست و الا لازم آید

که از جمله شروط ولی مومن باشد تصدق کردن در حال رکوع و بمعنیهای دیگر

که از برای ولی گفته اند همه با دلیل بتفرقه میگرددو ... اکر خوف اطناب

نمیبود از کلام اهل لغت هر یک را با سندان ذکر میکردم و جواب دوم

انکه موافق بودن ایات گاهی واجب است که مانعی از ان نباشد و

گفتیم که ولی را بر معنی ناصر و محب حمل نمیتوان کرد و این مانع است و

دیگر این سه ایت یکبار نازل نشده تا انکه ولی در همه جا باید که بیک معنی باشد

و صحابه ایه ها را باین روش جمع کرده اند اگر اعتراضی وارد است بر خلیفه

ثالث عثمان است که چرا ایات قرانی را نا ملایم ترتیب داده و رعایت

موافقت ایات نموده اما او و اصحاب او را غرضها بود که بنا بر ان اغراض

فاسده این تحریفات را تجویز نمودند جواب سیم انکه اگرچه حال انحضرت

در حین عبادت بنحویست که گفته اند لیکن از التفات انحضرت بحال سائل

لازم نمی اید که ملتفت بغیر حق شده باشد و این التفات هم عین التفات

بحق تعالی است و هرگاه از مستان شراب صوری دور نیست

که در ان مستی کاری کنند و محمول بر صحت باشد از مدهوشان باده معنوی

چه عجب است و میر نور الله شوشتری رحمة الله علیه در احقاق الحق میگوید

که

که نهایت امر در این باب آنست که آنحضرت را مرتبه در آنوقت باشد
که اولیا را حاصل می شود از وحدت در کثرت و خلوت در انجمن و
عجب است که اهل سنت از برای صوفیان نقشبندیه این حال و مرتبه قرار
میدهند و از ایشان مشهور شده که میگویند خلوت در انجمن میداریم و با امیر
المومنین درین امر مضایقه می نمایند مگر آنکه بگویند چون نقشبندیه خرقهای
خود را در تصوف بابی بکر [illegible] میرسانند از برکت او این فیض
یافته اند و خرقه علی چون باو منسوب نیست صاحب این مرتبه نبوده
و این جوابیست که بغیر از غضب حق تعالی دفع کننده و جواب دهنده
ندارد تا اینجا کلام میر مرحوم است جواب حرف چهارم آنکه ما تصدیق
را باین روش از کتب تفسیر و حدیث شما بیان کردیم که حضرت انگشت
مبارک را حرکت داده درویش آمده انگشتری را از انگشت حضرت
بیرون کرد و اینقدر حرکت را در عرف و عادت فعل کثیر نمیگویند
و جواب سوال پنجم آنکه فی الحقیقه این اعتراض بر خدای تعالی است که در
حال حیات پیغمبر که هنوز پای خلافت در میان نیست و خلافت از
خلفای ثلثه بفعل نیامده کلمه انما که از برای حصر است می آرد و بر تقدیر آنکه

از

البته حصر باید که در مقام شک و تردد باشد چرا نتواند بود که چون خدای تعالی
میدانست که تردد خواهند نمود در امر امامت نفی ان تردد فرموده گفته باشد که
بعد ازین در امر امامت تردد مکنید که این حق کسی است که در نماز تصدق نموده
کرده باشد و از روی مبالغه مردم را بشناختن امام و دانستن امامت امر
و حجت را بر بندگان تمام ساخته و مثل این در قران و حدیث بسیار است
و اما جواب سوال ششم انکه حضرت امیر المومنین علیه السلام اگرچه خلافت
و امامتش بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه واله بود اما در حال حیات انحضرت
نیز او را ولایت و تصرف در امور مسلمانان بود و با وجود پیغمبر احتیاج
با و داشتند و اما جواب انکه حضرت یک کس بود و لفظ جمع در ایت
واقع شده با انکه در تقریر سابق اشارتی بدفع ان شده انست که الله تعالی
اشاره نمود با انکه هر مومن باید که در شفقت با درویشان و نوازش
مسکینان چنین باشد که حتی در نمازی که محل خشوع و خضوع و توجه بحق تعالی
است انکشترین که در دست داشتن ان سنتهای موکده است از
سایل دریغ ندارد و در تصدق و تقصیر ان جایز نداند تا بندگان بدانند
که امامت را اینچنین استحقاق بکسی نمیدهد مگر که عبادت او برین وجه باشد

که در رکوع بتصدق بسایل تواند کرد لایق مرتبه امامت و خلافت است

دوم اعتراض آخر که وهم راکعون عطف باشد نه حال یا رکوع بمعنی خضوع

باشد نه بمعنی حقیقی قابلیت جواب ندارد چه بیان کرده شد که جمیع مفسران

متفق اند در آنکه در حالت رکوع تصدق نمودند و آیت نازل شد

پس رکوع را بمعنی دیگر حمل نمودن بی معنی است و این منافقه آیت

که ناشی نمیشود الا از عناد و بحث کج دیگر از آیات قرآنی آیه

شریفه مباهله است و تقریر این حکایت بر سبیل اجمال آنست که سرداران

نصاری با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در باب

عیسی علیه السلام منازعه نمودند که چون آنحضرت پدری نداشته استغفر

الله حق تعالی پدر او باشد و عیسی علیه السلام را بنده خدا گفتن بی

ادبی باشد آیت نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه

من تراب یعنی خلقت و آفرینش عیسی مثل خلقت و آفریدن آدم است

علیهما السلام و هرگاه آدم بی پدر و مادر خلق تواند شد عیسی علیه السلام که مادر دارد

بنده خدا گفتن بی ادبی باشد آیت نازل شده که ان مثل عیسی عند الله کمثل

آدم خلقه که مادر دارد و اگر بی پدر خلق شود استبعادی ندارد و چون طریق خلقت

عیسی را بیان نمود و ایشان همان قرار گفتگوی خود اصرار می نمودند و ترک

ان عقیده نمیکردند حق تعالی این آیت فرستاد که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم

فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل

فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی اگر دیگر حجت گیرند و قبول ننمایند بگو محمد که

بیایید و با ما اتفاق کنید در اینکه بطلبیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان

ما و زنان شما و نفس ما و نفس شما را پس بگردانیم لعنت و دوری از

رحمت الهی را بر هر که از ما و شما دروغ گوید و گفته باشد و حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله ایشان را از نزول آیت خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار

یافت بنا بر آن روز دیگر صبح سید کاینات صلی الله علیه و آله از جانب

الهی بطلب نمودن فرزندان و زنان و هر که بمنزله نفس رسول صلی الله

علیه و آله بوده باشد مامور گشته از این جهت با مرتضی علی و حسنین و فاطمه

صلوات الله علیهم از خانه بیرون آمدند بهیاتی که صاحب کشاف

و قاضی بیضاوی و دیگر مفسران نقل نموده اند که امام حسین را در

بغل گرفته دست امام حسن را در دست مبارک داشته فاطمه زهرا

در پس سر و امیر المومنین در پی خیر النسا و ایشان را در عبای سیاه و سفید

که بیرون کشی

مبارک داشت در آورده فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید
پس اسقف که سرکرده آن جمع بوده و ابوحارثه اش میخواندند گفت
والله که این روش مباهلهٔ انبیاء ما تقدم است ای گروه نصرانیان
روهائی چند می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند که کوهی را از جای خود بر دارند
البته بر میدارند زنهار ای نصاری مباهله مکنید که هلاک می شوید و از قوم
نصاری اثری باقی نمی ماند حتی مرغان بر شاخهای درختان شما زنهار که
بنشانید و صلح کنید و نصاری از مباهله پشیمان شده مراجعت نمودند
و بصلح قرار دادند بطریقی که در محل خود مسطور است و این نیز بدلیلیست علاوه چون
که علمای در ضمن احادیث آورده اند و ازین آیه وافی هدایت ستر
مدور و شش استدلال بر امامت و استحقاق خلافت آنحضرت نموده اند
یکی آنکه حق تعالی به پیغمبر خود امر نموده که در مباهله فرزندان و زنان و نفس
خود را طلب نماید و معلوم است که مراد حق تعالی از نفس خود نفس
پیغمبر نبوده چرا که فرموده شما بخوانید نفس خود را و ما بخوانیم نفس
خود را و بیقین خواننده غیر از خوانده شده است پس مراد کسی است
که مثل وی پیغمبر باشد در جمیع صفات بغیر از نبوت مثل نتواند بود حضرت

نفس

رسالت پناه صلی الله علیه واله از زنان بر فاطمه واز فرزندان بر حسنین
واز کسی که نفس پیغمبر تواند بود بر مرتضی علیه السلام اختصاص نمود و چون
سید الانبیا باجماع است افضل نوع بشر بود و کسی که بمنزله نفس او
باشد هم افضل از همه خواهد بود پس بمقتضای مساوی الافضل افضل
امیر المومنین علیه السلام از جمیع انبیا افضل بوده باشد و در جمیع حالات
و کمالات و علم و عمل و احکام شریعت و قوانین ملت و انچه خاتم
پیغمبران صلی الله علیه واله بان از دیگران ممتاز شده سوای نبوت
تمامی میانه رسول الله صلی الله علیه واله و امیر المومنین علیه السلام مشترک
بوده و دوئی و جدائی متصور نیست و هیچ عاقل تامل ندارد که با وجود
اعلم و اورع و اتقای افضل من جمیع الوجوه دیگری لایق و سزاوار جانشینی
رسول نیست و این امر بحکم عقل و نقل باحضرت مخصوص است طریق
دوم انکه بر اهل عقل مخفی نیست که غرض از مباهله اظهار اجابت دعا
و غلبه بر اعدا و ظهور بر حقیقت و اثبات قرب الهی است و این
مراتب را از جمعیت جمعی که عزیز و محترم درگاه الهی باشند و مناسبت
تمام میان ایشان و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله باشد بناچار است لهذا

رسول الله صلوات الله علیه واله این چهار نفس را العبای خود مخصوص
ساخته بنابر قرب ومنزلت وبلندی مرتبه ایشان نزد الله تعالی بدعا
وتوجه وشریک بودن در مناجات وآمین گفتن ومسئلت نمودن
از قاضی الحاجات مستظهر شده بدیگری از خویشان ونزدیکان واحباب
واصحاب راضی نشده بشراکت هیچکس غیر از ایشان رخصت نداده و مصلحت
ندیده ومتوجه مباهله شده وازینجا معلوم شده که اصحاب مباهله نزدیکترین
نزدیکان ودوسترین دوستان خدا ورسول اند ودیگری برایشان تقدم
وامیری نمیرسد وبمرتبه امامت وخلافت مخصوص اند وهیچ عاقل بدون
عداوت ذاتی دران تامل ندارد وصاحب کشاف باانکه حنفی مذهب است
وکمال تعصب در دین دارد بعد از ذکر این ایت گفته وفیه دلیل لاشیء
اقوی منه علی فضل اصحاب الکسا یعنی دلیلی وحجتی قایم نیز وروشن تر
ازین بر فضیلت وزیادتی ال عبا نیست وباوجود این حال که در امر خلافت
ایشان انکار نماید ومضایقه کند وانکار عقل ونقل نموده البته از دشمنان دین و
ومعاندان ملت سید المرسلین است وحق سبحانه تعالی امیر المومنین را
ازینجهت نفس نبی نام کرده که معنی افضلیت او خاطرنشان اهل ادراک گردد

لا دلیل ... علی

وزنگ شک و شبهه بر آئینه عقیده کسی نشیند و علامه نیشاپوری عفی عنه در تفسیر
خود مغلطه از بعضی مخالفان نقل نموده و اشاره بدفعش کرده مغلطه آنکه
هرگاه پیغمبر افضل باشد از انبیا البته افضل از غیر انبیا نیز خواهد بود و هرگاه پیغمبر
ازو افضل باشد مساوی نخواهد بود و هرگاه تساوی میان او و پیغمبر ثابت
شد افضل بودن او از دیگر انبیا هم برطرف شد چه وقتی افضل است
از انبیا که مساوی پیغمبر باشد و مساوی نبی که نباشد افضل از انبیا نیز نخواهد بود
و این مغلطه است و جواب آن ظاهر چرا که مساوی بودن آنحضرت با رسول
الله صلی الله علیه و سلم بامر الهی درجه ظهور یافت پس افضلیت پیغمبر
از هر که نبی نباشد راستست و مسلم اما هر که غیر علی علیه السلام باشد چه
آنحضرت را حق تعالی استثنا کرده و جدا ساخته پس باصطلاح منطقیان
کبرای مقدمتین خصم که علی در زمره غیر نبی داخل است ممنوع و ظاهر البطلان
است ممنوع و ظاهر البطلان است و بعضی دیگر از مخالفان استبعاد کرده
اند و گفته اند چگونه ممکن باشد مساوی بودن علی با پیغمبر و حال آنکه او پیغمبر مرسل
و خاتم انبیا است و افضل از پیغمبران اولوالعزم است و در علی هیچکدام
ازین صفات نبود و آنکه این استبعاد کرده اند نفهمیده اند که این مساوات کلیه نیست

و امیر المومنین خود از غیر انبیاست
پس پیغمبر افضل ازو خواهد بود

از نهایت اختصاص و قرب و محبت چه هرگاه میان دو کس محبت
بمرتبهٔ کمال رسید میگویند این هر دو یکی اند و اتحاد بهم رسانیده اند
اگرچه بحسب صورت دوئی و جدائی درمیان باشد و نهایت آنچه
ازین اتحاد لازم آید مساوی بودن در رتبه و درجه است نه
در نبوت که شما ازان دور میدانید و ازان استبعاد میکنید و ظاهر
است که اگر مرتضی علی علیه السلام را نفس و یکی و قرب در آن مرتبه نمی
خدای تعالی او را نفس رسول نمیخواند و با آنکه جعفر و عقیل و عباس
وغیره همه در خویشی و قرابت مساوی بودند او را اولی نمیدانست و
حاصل کلام آنکه چون رسول الله صلی الله علیه و آله عارف و شناسا
بود بجلال الهی و بحکم آنکه محبت قرب از بعد افزونست کمال
ترس و خوف داشت در امر مباهله که نمونه از محاربه است
و از هر یک از طرفین از حق تعالی هلاکت و ناچیز شدن دیگری را
میخواهند و از برای طرف شدند دوری از رحمت الهی می طلبند یاری
و مددکاری از جمعی میخواست که یقین در قرب و منزلت ایشان
نزد حق تعالی داشته باشد چرا که اگر درین قسم امری

یاری و هواداری باشد که این کار بعث و نسبت آدمی بیش

رو داده و رابعه و نخوانده و بیاری نطلبد امری از امور دین را سهل دانسته و اگر

باشد و پیغمبر از آن منزه و مبرا است دلیل برین مطلب آنکه مباهله بصیغه

جمع در خطاب با نصاری واقع شده یعنی مباهله میکنیم ما و یاران ما با شما و این

حجی که از متعصبان است در کتاب خود نقل کرده آنچه مؤید دلالت این

آیت است بر افضلیت علی علیه السلام و گفته که مرتضی علی علیه السلام

حجت آورده در روزی که عمر خطاب شوری قرار داده بود بر یاران و

گفت شما را بخدا و رسول قسم میدهم که در میان شما کسی هست که نزد پیغمبر

باشد برسول خدا از من و پیغمبر در روز مباهله پسران او را پسر خود و زن او را

زن خود و نفس او را نفس خود گفته باشد همه گفتند اللهم لا یعنی بار خدایا

هیچکدام از ما نیست که چنین باشد و با وجود این تصدیق نمودن و قسم خوردن

باز عثمان را خلیفه کردند و بر روسیاهی روز قیامت راضی شدند اما اگر بجای سی

سیصد تقدم میکردند رتبه مرتضی علی علیه السلام کم نمی شد بلکه می افزود چنانچه

فضولی بغدادی رحمة الله گفته و باین معنی ملهم شده رباعی از رتبه صوری خلافت

مقصود خیر غرض کمال اسد الله نبود صفری دو سه گر فتاد پیش از الفی

است که رتبه که ابهی افزود آیه تسیم آیه منوره تطهیر است که چون
بدلیل عقل ثابت شده سابقا اشارت بان شد که امام زمان باید که بصفت
عصمت و طهارت متصف بوده از گناهای صغیره و کبیره عمدا و سهو بری
باشد و ازآلودگی ظاهر و باطن و هرچه موجب نقص و عیب تواند بود منزه
تا مستحق مرتبه خلافت رسول و مستوجب رتبه نیابت الهی گردد حق سبحانه
تصریح بعصمت و طهارت اهل بیت علیه السلام نموده که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که باجماع مفسران شیعه و سنی
نازل شده است در شان امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین تمام علیهم السلام
و محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی الحمرا
که او گفت نه ماه در مدینه در خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله بودم
که هیچ صبحی نبود که از خانه آنحضرت برآید مگر آنکه بر در خانه علی علیه السلام
آمده دست مبارک بر در خانه که زد و بگوید که السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته و در جواب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بگویند و
علیک السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته بعد از آن رسول خدا
بگوید الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر

ویطهرکم تطهیرا پس مسجد رفته نماز مشغول شود و حق تعالی درین ایه حکم

ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی انچه موجب چرکینی و نجسی تواند بود از

ارتکاب سیات و ناشایست صوری و انچه باعث دوری از درگاه

الهی باشد مثل حسد و کینه و نفاق و دوستی دنیا و حب جاه و ریا و

خود پرستی از نجاسات باطنی تمامی را از ایشان دور گردانیده و دران

مبالغه تمام فرموده چنانچه از فحوای ویطهرکم تطهیرا ظاهر است و غرض

حق سبحانه و تعالی ازین ایت اظهار عصمت و استحقاق امامت و انحصار

این عطیه است در اهل بیت رسالت چنانچه لفظ انما افاده ان میکنند و

بیان نزول این ایه باجماع مفسران من حیث المعنی و اگرچه در لفظ اختلافی داشته باشند

انست که روزی رسول صلی الله علیه و اله بیدار شده ایشان را مجتمع

دید خرم شده حسن و حسین را بر زانوی راست و چپ خود نشانده

فاطمه و علی را نیز با ایشان متصل ساخته عبای خیبری که انجا بود بر گرفته ابرار

بدان پوشانیده کنار عبا را در زیر پای مبارک گذاشته دست دعا

بدرگاه الهی برداشته گفت اللهم ان لکل نبی اهل بیت و هولاء اهل

بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم و تطهیرا یعنی بار خدایا هر پیغمبر را اهل بیتی

در خانه ام سلمه خواب بوده اند و حسن و حسین علیهما السلام در امده
نزدیک رسول صلی الله علیه و اله و سلم نشستند و همچنین علی علیه السلام
و بعد از ان فاطمه علیها السلام در امد و همه ...
در ... کلیم و حضرت ...

بوده است وانها اهل بیت من اند پس دور کردان از ایشان رجس
یعنی نجاست ظاهر و باطن را و پاک کردان ایشانرا پاک گردانیدنی که
از تو سزد و در حال جبرئیل امین امده این ایه را و ام سلمه گوید که من اهل بیتک
یعنی ایا نیستم من از اهل بیت تو رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود انک
علی خیر وانما اهل بیتی هولاء یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر است ولیکن اهل
بیت من اینان اند و غیر از ایشان نیستند و در مسند احمد حنبل بچند طریق
و در جمع بین الصحاح الستة و در صحیح ابی داود و صحیح مسلم این حدیث را
بچند روش نقل کرده اند که چون ایت تطهیر در تلو مخاطبه با ازواج رسول است
باید که در شان ازواج نازل شده باشد و از اینکه عدول از خطاب اناث
بخطاب ذکور شده دور نیست که گوئیم نازل در شان همه اهل بیت نبی است
از مردان و زنان پس حسنین و فاطمه و علی علیه السلام نیز شامل باشند
وجواب این حرف اولا آنست که این دو سه کسی که این گفتگو را نسبت
بایشان میدهند اعتمادی و اعتباری درمیان مفسران ندارند و ابن
حجر که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب صواعق گفته که اکثر
مفسرین اهل سنت برانند که این ایت نازل شده در شان علی و فاطمه و

در گوشه خانه بنماز مشغول بودم چون این را شنیدم گفتم یا رسول الله الست من

واین نیز دلیل جداگانه است بر امامت آنحضرت علیه السلام وبعضی از علما نیز بدان گفته اند

مخلف

وحسین وحسن از جمله انکه ضمیر عنکم و یطهرکم مذکر است و ثانیا انکه رعایت

مناسبت با آیت سابق وقتی منظور است که مانعی نباشد و اینجا نه

عنکم و یطهرکم واکثر روایت کرده اند که چون آیت نازل شد مانع است

حضرت فرمود که اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

وسؤال ام سلمه و جواب آنحضرت او را که انک علی خیر و چندین قرینه

دیگر مانع است پس آنکه این مناسبت را رعایت نموده و از اینها هم

غافل شده غافل ازین خطابست که حفظت شیا و غابت عنک اشیا

یعنی یک چیز را دیدی و از چندین چیزها غافل شدی و سید المحدثین میر عطاء الله

حسینی در کتاب تحفة الاحبا پنج حدیث نقل کرده و از آنجمله دو حدیث

را از ام سلمه نقل فرموده و گفته اصحاب حدیث حکم بصحت آن

نموده اند و در هر یک از آن دو حدیث از ام سلمه نقل کرده که گفت رسول

خدا صلی الله علیه واله امیرالمومنین و فاطمه و حسنین را در عبای خود

داخل نمود و من گفتم الست من اهل بیتک و آنحضرت فرمود انک

علی خیر و سید مذکور بعد از انکه نقل احادیث کرده فرموده که پس بتحقیق رسید

ازین حدیثها که این آیت نازل نشد مگر در شان این پنج تن علیهم السلام

بجواز پنجتن ایشان از آل عبا گفته اند و خدا اینکی دماد انکس که گفته شعر علی الله

فی کل الامور توکلی ٭ و بالخمس اصحاب العبا توسلی ٭ محمد المبعوث حقا

و بنته ٭ و سبطیه ثم المقتدی المرتضی علی ٭ و این شعر از کمال ظهور محتاج ترجمه نیست

و بعضی دیگر حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند و گمان نموده که با ان احادیث

معارضه میکنند گویند ام سلمه گفت یا رسول الله الست من اهل البیت

و حضرت در جواب فرمود که بلی ان شاء الله پس هر گاه حضرت در جواب

ایا نیستم از اهل بیت گفته باشد بلی البته او را در اهل بیت داخل

کرده خواهد بود و جواب انکه این حدیث صحیح نیست و بعد از تسلیم صحت

ام سلمه درین روایت در معرض تهمت جر نفع و اثبات شرف

و بزرگیست از برای خود و قول او بتنهائی مسموع نیست و بعد از تسلیم

هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و اله در جواب او بلی ان شاء الله

فرموده باشد پس از اهل بیت بودن او را معلق بمشیت ساخته یعنی

اگر خدا خواهد تو از اهل بیت خواهی بود و ازینجا جزم و یقین در اهل بیت بودن او [illegible]

بهم نمیرسید با انکه گوئیم ام سلمه زبان دان و دانا بزبان عرب بود اگر

میدانست که از ایشان است چون می پرسید و با انکه در عرف و عادت

اهل بیت خویش و قرابت را گویند نه ازواج و زنان را و در اشعار و روایات
هر جا که اهل بیت مذکور شده بجز آنکه ما گفتیم کسی نفهمیده و قصد نکرده و میر نور الله
نور الله قبره در احقاق الحق گفته که این مناقشهای ناشی نشده الا از آنکه بیت را
در آیت و حدیث بر بیتی حمل کرده اند که از چوب و گل ساخته شده بود و
حجره ها داشت و حضرت رسول و اهل بیت و ازواج در آن ساکن می بودند چه
اگر اراده کنند با اهل بیت این معنی را محتمل است که آنچه ایشان قصد کرده اند فهمید توان
لیکن ظاهر است که مراد اهل بیت بر طبق قول ایشان اهل الله و اهل قرآن و اهل بیت نبوت
باشند و شک نیست که این موقوف بر کمال اهلیت و استعداد تا از جانب خدا
و رسول او نص بر آن واقع شود و تعیین از خدا و رسول بباید و لهذا محتاج بوده ام شده
بآنکه سؤال کنند از آنکه آیا اهلبیت داخل بودن در آن دارد یا نه یا آنکه همان جوابی
که در آیت انما ولیکم الله مذکور شده بود اینجا نیز می توان گفت که نازل
شدن این آیت با آیات سابق بیکبار ممنوع است از کجا که یکبار نازل شده بهمین ترتیب
نهاده اند بعد از آن اهل بیت و ظاهر است که در ترتیب مصاحف اختلاف
بسیار واقع شده تا بر مصحف عثمان قرار یافت و اختلاف در قرآن نبود چه قرآن
متواتر است و تواترش مخفی نیست بلکه اختلاف در ترتیب بهم رسیده و حاصل شده اول

[illegible]

۵۷

با این است که هرگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام از اهل بیت باشد و خدای تعالی

اذهاب رجس از ایشان نموده یقین است که دروغ و کذب از جمله رجس است

و درین خلافی نیست که آنحضرت ادعای امامت و خلافت نموده اند پس

که در آن دعوی صادق باشد و امامت حق او باشد و او بر حق باشد

و فخر رازی درین مقام سه شبهه نموده یکی آنکه لازم نیست که چون اراده

الهی تعلق بچیزی گیرد البته آن چیز بفعل آید بنابرین شاید که چون خدای تعالی

فرموده انما یرید الله اراده اذهاب رجس نموده بفعل نیامده باشد جواب

اینکه فرق است میان آنکه اراده الهی تعلق بفعل دیگری یابد یا بفعل خود در

صورت اول ممکن است که و چون اراده الهی بحاصل شدن فعل و چیزی

تعلق گیرد البته آن فعل امر باید که بفعل آید زیرا که محض اراده حق تعالی در

این صورت علت تامه وجود یافتن فعل است و تخلف معلول از علت

تامه محال است پس چون عصمت فعلی است که الله تعالی در شخصی باراده

خود وجود دهنده و اراده اش را در وجود و عدم آن مدخلی نیست

و باید که بی ناصره و تامل متحقق گردد و دیگر آنکه چون اراده اذهاب رجس از

حق تعالی شده باید که البته بفعل آمده باشد والا عجز لازم آید تعالی الله عنه

که بفعل نیاید چرا که در اینجا اراده بنده هم در بهم رسیدن فعل دخل دارد اما صورت دوم ممکن نیست

ذلک علوا کبیرا شبهه دویم انکه ذهاب رجس در ضمن عدالت هم متصور است

وعصمت را لازم ندارد وجوابش انکه الف لام در کلمه الرجس یا از الف

لام جنس است یا استغراق وبر هر تقدیر افاده عصمت میکند چه هرگاه حقیقت

رجس وماهیت ان بتمام افراد او در ماده اهل بیت منفی باشند این معنی مستلزم ثبوت

عصمت است ومعنی عصمت همین است که هیچ فردی از افراد مسمی به رجس

یعنی هرچه را رجس گویند بر ایشان صادق نباشد شبهه سوم انکه حصری که

در این ایت واقع شده معنیش آنست که حق تعالی اراده نکرده است ذهاب

رجس را مگر از ایشان واین حصر درست نیست چه لازم می اید که اراده ذهاب

رجس از هیچکس دیگر انبیا نکرده باشند جوابش انکه مراد حق تعالی منحصر بودن

اذهاب رجس است در این امت از این چند کس یعنی درمیان این امت

اراده ذهاب رجس از ایشان نموده وحصر حصر اضافیست نه حقیقی اگر مراد

حصر حقیقی بودی شبهه صورتی میداشت ومولوی رومی نظر باین قسم

شبهات کرده گفته است بیت فخر رازی را در رالیتی کند ؛ از برای

کودکان قی قی کند ؛ وچون غیر ازین مناقشات درین آیت چیزی

که قابل نقل باشد بنظر نرسید بهمین اکتفا نمود آیت دیگر ایست یا سعادت

قل لا اسئلکم

قُل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی است که احمد حنبل در مسند
خود و ثعلبی در تفسیر و در صحیحین و غیرها ذکر نموده اند که ابن عباس
رضی الله عنه گفت که چون این آیت نازل گشت اصحاب پرسیدند
که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم یعنی
کیستند از خویشان تو که حق تعالی دوست داشتن و محبت
ایشان را بر ما واجب گردانیده حضرت رسالت صلی الله علیه واله
در جواب فرمود که علی و فاطمة و ابناهما علی و فاطمه و دو پسران
این هر دو اند و هر گاه مودت و محبت ایشان بحسب الامر
الهی واجب باشد اطاعت و فرمان برداری هم واجب خواهد بود
و معنی ایت باین است والله یعلم اگه بگو یا محمد بامت خود که مرا
در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن
و مرتکب جنگها و حربها شدن و از اجلاف عرب و ادانی ان
آزارها کشیدن و تهمت زده سحر و کهانت بودن از شما هیچ اسئلکم
اجری و عوضی نیست و متوقع نیستم از شما چیزی مگر یک چیز از شما که
همانا در برابر تمام امور مذکوره تواند بود راضیم و گویا علت تامه نبوت

و بعثت همان است و آن محبت و مودت اهل بیت رسالت پیغمبر است
و چون اقل مرتبه دوستی طلب رضای ایشان و فرمان برداری
امر و نهی و حجت دانستن قول و فعل ایشان و مقدم داشتن متابعت
ایشان بر متابعت غیر است و مجتنب بودن و دوری گزیدن از
مخالفت و مخالفان ایشان الله تعالی در این آیت اشاره بطاعت
و فرمان بری ایشان نموده و تعبیر از آن محبت بطاعت شده چنانچه
از اطاعت غیر به بغض و عداوت و ظاهر است که میانه هر دو شخص که
محبت بدرجه کمال رسد و ضرری دینی یا دنیاوی در اطاعت محبوب
نباشد با وجود آن اگر اطاعت او ننماید و فرمان بری دشمنان
وی اختیار کند البته آن دوستی به دشمنی مبدل گردد چنانچه اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله در ماده اهل بیت نبوت و رسالت ترک
مراعات آیات و منزلات قرآنی و احادیث و روایات نبوی
کرده و از مقتضیات آن انحراف نموده تابع هوای نفس خسیس شده دلیل
و رهنما و هادی منصوب من جانب الله را گذاشته بر و سیاهی وادی
رضا در دادند وجه مناسب مقام است آنچه حسن بن علی طبرسی در

بکتاب خود ذکر نموده که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا
فرموده فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلوٰةَ وَاتَّبَعُوا
الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا یعنی پس در رسیدند از پس ایشان
فرزندان بد که از فرط غفلت فروگذاشتند نماز را و ترک نموده پیروی
کردند آرزوهای نفس را از گناهان پس زود باشد که ببینند خواری
تباه کاری را یا عذاب و زیان و بعضی گفته اند مراد از ضایع گذاشتن
نماز نماز بر جنازه رسول است صلی الله علیه و آله و از پیروی هوای
نفس و شهوات استعداد امر خلافت است که آنحضرت را در خانه
گذاشته بطلب خلافت و ریاست رفتند و در فکر بودند که
مبادا اگر بتجهیز آنحضرت مشغول شوند امر خلافت به بنی هاشم قرار گیرد
و یکی از مفسران فرموده که دلیلی بر محبت اهل بیت بهتر از آیت
يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ نیست یعنی فردای قیامت میخوانیم هر گروهی
را با امامی که داشته اند و حشرشان با ایشان می کنیم مثلا اصحاب معاویه
را با او و پیروان او و شیعه امیر المؤمنین را با او و اولاد او چنانکه شاعری گفته است
ما دوستداران علی و عمر ... هیچ مگو بهم زحشر در محشر ... حشر مریدان عمر با عمر

حشر محبان علی با علی

و در تحفة الابرار آورده که اگر در علم خدا مکنون بودی که نعوذ بالله لغزشی
اهل بیت نبی زلتی واقع خواهد شد امر محبت ایشان نفرمودی و نکته
در انزال فی آیت که در آن امر محبت ایشان فرموده آنست که اگر شخصی
عترت رسول را رنجانیده با ایشان عداوتی اظهار کردی ممکن بودی که
پیغمبر صلی الله علیه واله از و برنجیدی و حال آنکه پیغمبر از مومنان نمیرنجد پس
محبت عترت را واجب گردانید بر کافه خلایق تا هر که مخالفت
قول خدای تعالی نموده در محبت ایشان ارزوی صدق و اخلاص فرمان
الهی را منقاد نشود پیغمبر خدا را از خود خشنود ساخته خانه دنیا و آخرت خود
را معمور کرده باشد چنانکه مولوی در مثنوی گفته نظم چون خدا خواهد
که پرده کس درد ∴ میلش اندر طعنه پاکان برد ∴ ور خواهد حق که
ما زاری کند ∴ میل ما را جانب زاری کند ∴ ای خنک چشمی که آن
گریان اوست ∴ وی همایون دل که آن بریان اوست ∴ آخر هر گریه
آخر خنده ایست ∴ مرد آخر بین مبارک بنده ایست ∴ پس حاصل
استدلال باین آیت آنست که محبت علی علیه السلام واجب بعضی
است زیرا که حق تعالی گردانیده است مودت ذوالقربی را از

محبت ایشان را سببی از نقاره دیدا تا آنکه محبت را به عداوت مبدل کنند کافر گردد
پیغمبر صلی الله علیه واله را که از رنجیده باشند هم از مومن و هم کسی که پیروی است او را
یا آنکه ... نموده

وجزای فرستادن رسول که بآن مستحق است ثواب دایم میشوند
و آن گناهی و اجبست که معصوم باشند چه اگر خطا از ایشان وقوع
و استی ترک مروت واجب می بود از جهت آنکه در جای دیگر
می فرماید لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ
مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بخدای
تعالی و بروز و اپسین که ایشان مروت ورزند کسانی را که مخالفت
کنند با خدا و رسول او یعنی مومنان که کفار و منافقان را دوست دارند
واگرچه پدر و برادر و خویش باشد و غیر از امیر المومنین علیه السلام کسی معصوم
نبود باتفاق دوست و دشمن پس متعین باشد امامت او علیه
الصلوة والسلام دلیل دیگر از قرآن سوره مبارک هل اتی
است که اکثر مفسران اهل سنت چون صاحب کشاف و بیضاوی و
واقدی و فخرالدین رازی و علامه نیشاپوری و صاحب کشف الغمه
و غیرهم و جمیع مفسران امامیه کثرهم الله نقل نموده اند که در شأن
اهل بیت رسول الله مرتضی علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم
نازل شده و سبب نزول را جمیعا چنین نقل کرده اند که حسنین علیهما السلام

بیمار شدند و حضرت مرتضی علی و فاطمه علیها السلام و خادمه ایشان
فضه نذر نمودند که چون کوفت ایشان برطرف شود بشکرانه آن سه روز
متوالی روزه بگیرند و بعد از آنکه حق تعالی امامین همامین را شفا بخشید ادای آن
خواستند بنذر خود وفا نمایند از کم و بیش در بیت اهل بیت هیچ
نبود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از یهودی که همسایه ایشان بود سه صاع
جو قرض نمود و فاطمه زهرا صلوات الله علیها یک حصه از آن را آرد کرده
نان پخت و از آن صاع پنج قرص نان جو پخته شده بود چون حضرت مرتضی
علی علیه السلام از نماز شام فارغ شده بخانه آمد و فاطمه آن نان را
حاضر ساخته اراده افطار نمودند مسکینی بر در آمده سوال نمود که یا اهل بیت
محمد من مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا طعام کنید تا حق تعالی از موائد بهشت
شما را اطعام کند حضرت امیر قرص خود را خواست که بمسکین عطا نماید فاطمه
نیز همراهی نموده هر پنج قرص را بمسکین داده با آب افطار نمودند و نیت
روزه روز سیم نمودند و شام روز سیم اسیری آمد و بهمان طریق گذشت و
بعضی گفته اند که حق تعالی هر شب جبرئیل را با ملکی دیگر بجهت امتحان ایشان بصورت سائل
القصه روز چهارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمدند که ایشان

بپشت چسبیده و چشمها بگو رفته قوت حرف زدن ندارد و حسین را
دید که از گرسنگی میلرزید و قوت بر حرکت ندارند دست دعا
بدرگاه الهی برداشته فرمود که بار خدایا اهل بیت رسول تو از گرسنگی
هلاک می شوند درین حال جبرئیل امین نازل شده گفت آورده ام
سوره را که رب العزت ترا بان تهنیت نموده و سوره هل اتی را
بر حضرت خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شکر الهی بر آن عطیه
عظمی بجا آورد و صاحب کشف الغمه بعد از نقل این حکایت گفته
وَهٰذِهِ السُّورَةُ نَزَلَتْ فِیْ هٰذِهِ الْقَضِیَّةِ بِاِجْمَاعِ الْاُمَّةِ لَا اَعْرِفُ اَحَدًا
خَالَفَ فِیْهَا یعنی این سوره درین قصه نازل شده است باتفاق
جمیع مسلمانان و گمان ندارم که کسی خلاف این گفته باشد و ابن
طاوس حسینی در کتاب طرائف بعد از نقل این قصه می گوید که ثعلبی
از مفسران اهل سنت است از محمد بن علی مغازلی که او نیز سنی است
نقل نموده که او در کتابی که انرا ابلغه نام کرده است آورده که بعد از
ایثار اهل بیت و نزول سوره هل اتی حضرت واهب بی منت
بجهت طعام ایشان خوانی پر از طعمه لذیذه جنت فرستاد و هفت شبانه روز

صبح و شام از آن می‌خوردند و بعد از آن ناپدید شد و محمد بن یوسف
نیز در کتابی که انس الکفایت الطالب نام کرده قضیه نزول سوره هل اتی را
با این روش ذکر نموده که روز چهارم امیر المؤمنین علیه السلام دست
حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بخدمت رسول الله ص رفتند و چون
نظر حضرت بر ایشان افتاد و بر گرسنگی ایشان مطلع شد یکی را بر سینه
و یکی را بر دوش گرفته بخانه فاطمه آمد و او را چون چشم بر پدر افتاد بی اختیار
بگریه درآمد و گفت بطریق حکایت می‌گویم نه از روی شکایت که امروز
روز چهارم است که من و علی و فرزندان من از طعام دنیا نچشیده‌ایم
و تا حال از شما پنهان داشته پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله
دست مبارک بدعا بر داشته گفت اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ کَمٰا اَنْزَلْتَ
عَلیٰ مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرٰانَ یعنی الهی فرود فرست بر محمد مایده از بهشت چنانکه
فرستاده قبل از این از برای مریم دختر عمران و بعد از آن بفاطمه امر
نمود که با فرزندان بدرون حجره داخل شوند پس آنحضرت نیز
با مرتضی علی ع موافقت نموده کاسه دیدند مکللی بجواهر که بوی مشک
از فورانش میدمید پر از ثرید و قطعه گوشت پخته بر روی آن و تا ریخت

روز چاشت و شام اهل بیت علیهم السلام از آن بود و ذره کم نشد
و صبح روز هشتم یهودیه که همسایه آن بود استخوانی در دست امام حسن علیه
السلام دیده گفت ای دختران با این بزرگواری چیست حضرت امام
فرمود از عالم غیب آمده است و یهودیه خواست که از دست
حضرت بگیرد استخوان ناپدید گشت و کاسه را پیش خود بردند و
حضرت رسالت پناه ص چون شنید فرمود که اگر اظهار نمی شد
آن کاسه تا روز قیامت در منازل اهل بیت می ماند و ملا احمد
اردبیلی رحمة الله علیه در شرحی که بر ارشاد فقه نوشته گفته است
که ایثار حضرت امیر دلیلی قوی است بر آنکه هرچند کسی صرف
مال خود در خیرات و تصدقات کند اسراف نتوان گفت
چه ترغیبی که در این فضائل حضرات شده بر نفقه کردن و تصدق نمودن
زیاده از حد حصر است که جمعی سه روز متصل روزه دارند و بغیر از
قرص جوی از برای افطار نباشد و آن را هم قرض کرده باشند
و باز روزه شان باید گرفت در روز دراز و هوای گرم مدینه نه اینکه
و نیست سحری جز نمایند و آن نان جو را نیز به فقیر و محتاج دهند

در باب افطار نمایند کار هر یابنده وصلاح نیست و در مجمع البیان
مسطور است که وَلَیْسَ ذَلِکَ مَخْصُوصاً بَلْ کُلُّ مَنْ یَفْعَلُ ذَلِکَ یَنَالُ یعنی
این فیض واین عنایت مخصوص بایشان نبود بلکه هر کسی که آن
قسم ایثاری تواند کرد آن فیض را در می یابد واین فعل از حضرات
اهل بیت علیهم السلام دلیل است بر آنکه جایز باشد قرض کردن
و در خیرات صرف نمودن و موید مطلوبست آنکه حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله در وصیتی که امیر المومنین علی را علیه السلام می کند
میگوید اِبْذِلْ مَالَکَ حَتّی یُقَالَ اَسْرَفْتَ وَمَا اَسْرَفْتَ یعنی یا علی
بذل کن مال خود را در راه خدا تا بحدی که مردمان گویند اسراف نمودند
و حال آنکه آن اسراف نیست و چون مال دنیا در معرض زوال است
و حق تعالی می فرماید مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ یعنی آنچه نفقه کنند
در راه خدا آن پشیمانی مانند نزد عاقل هیچ کاری به از این نیست کسی
نیک بیند بهر دو سرای   که نیکی رساند بخلق خدای و
از معاندان در این مقام گفته اند که آیا جایز است کسی را که در تصدق
تا بدان حد مبالغه نماید که نفس خود و اهل خود را بهلاکت نزدیک

نماز و در حال اکل حق تعالی فرموده است وَیَسْئَلُونَکَ مَاذَا
یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ یعنی اگر سؤال کنند از تو ای پیغمبر که بچه طریق
نفقه نماییم بگو آنچه زیاد باشد بدهند جواب آنکه در عفو چنانچه باین معنی
آمده است بمعنی افضل مال و اطیب نیز آمده است یعنی آنچه بهتر
و خوبتر باشد او موید این معنی است لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ یعنی
در نمی یابید شما نیکی را مگر آنکه نفقه کنید و تصدق نمایید از آن چیزی
که آنرا بهتر میدانید و دوستتر میدارید و در حدیث چنانکه آن معنی
مذکور شده این نیز آمده که خَیْرُ الصَّدَقَةِ مَا اَبْقَتْ غِنًی یعنی بهترین صدقها
آنست که خواهنده را غنی سازد بمرتبه که بعد از آن محتاج سؤال نشود و حضرت
امیر المومنین علیه السلام در آن شب آنچه حصه او بود ایثار می نمود
که بآب بسر بردند و فاطمه و حسنین و فضه خود برغبت و رضای
خاطر خویش ایثار می نمودند و ثواب آخرت را بر خوردن اختیار
می کردند تا آنکه حضرت ایشان را زجر کرده باشند تا گویند که مبالغه نموده
و اهل خود را بهلاکت انداخته و عجب است که آنانی که در ایثار
حضرت استبعاد نموده اند از صوفیه نقل می کنند و تحسین می نمایند

از نفقه عیال و در حدیث نیز آمده
که بهترین صدقه آنست که از فاضل نفقه اهل
و عیال زیاده باشد

در ریاضت نفس چیزی چند را که عقل باور نمی کند چنانچه میگویند بایزید
بسطامی یکسال آب نخورد و نفس را ادب میکرد و فلان صوفی چند چله برآورد
و چهار روز هر روز یک بادام میگذرانید و حال آنکه دران ریاضتها
ضرر بنفس میرسد و به دیگری نفعی نیز نرسد و اینجا اگرچه مشقتی بوده اما
مسکین و یتیم و اسیر را از محنت جوع خلاصی داده اند و باعث آن
شده که چنین سوره از آسمان نازل گردد پس اینجا چون از صوفیان
واقع شده نیکوست و بایشان اقتدا باید کرد و اینجا چون از مرتضی
علی و فرزندان او صادر شده مستبعد است و عیب میداشتند و یکی
از شعرای مومنین در مذهب جمعی که درین معنی شک نمایند گفته است
قوم اتی فی مدحهم هل اتی ... ما شک فی ذلک الا ملحد یعنی قومی
را که مدح ایشان و عملی که در راه خدا کرده باشند سوره مبارک هل
اتی نازل شده باشد در حال و کار ایشان کسی که شک و شبهه داشته باشد
البته ملحد و از خداشناسایی و خداپرستی بیگانه خواهد بود و دیگری از شعرای
عجم گفته نظم همه پند پذیری چون زال بنی باشد مرد ... زهد نکو سی
و کو سی نه صورت خطامست ... بیکیان گفتی تو باز نماند که ترا ... بدل اندر

نفس

بغض و دشمنی آل عباست حاصل کلام آنکه هر که درین سوره تامل کند و درایه و تفسیر و تاویلش تفکر و تدبر نماید میداند که کسی لایق منصب و مرتبه جانشینی رسول خداست که این قسم سوره در حق او نازل شده باشد نه غیر او وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ایت دیگر وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ از مفسران اهل سنت چون ثعلبی و امام فخر رازی و نظام الدین نیشاپوری با امامیه اتفاق نموده اند که این ایت در شان مرتضی علی علیه السلام نازل شد بیان آن مجملا آنکه چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مشرکان مکه در رنج بود بعضی از مردم مدینه با او بیعت کرده بودند اراده رفتن بسوی مدینه در دل حضرت مثل آنحضرت پیدا شده مسلمانان امر نموده که بتدریج از مکه بمدینه رفتند و خود در سال سیزدهم از بعثت در فکر رفتن بود که قریش بر بعضی مطلع شده ترسیدند که چون بمدینه رود کار او بالا گیرد و کار بر ایشان مشکل گردد جمع شدند و فکرها کردند اخر رای همه بر آن قرار گرفت که از هر قبیله دلاوری گزیده اورا بند و همه بیکبار تیغ بر آنحضرت نهند تا خون او در میان قبایل

متفق گردد و بنو عبد مناف را طاقت مقاومت با همه قبایل

نباشد بدیه[؟] چون بهار راضی شوند و جبرئیل امین سرور عالمیان را از

داعیه کفار خبر [illegible] دار نموده و آنحضرت امیرالمؤمنین را طلبیده بر

قصد کفار و امر الهی مطلع ساخت و علی علیه السلام پرسید که چون چنین

کنم ایمنی بذات شما رسد گفت بلی حضرت علی تبسم

نموده سجده شکر الهی را بر سلامت ذات نبوی بجا آورد

و گویند اول سجده شکری کرده شد آن بود پس چون شب شد

برد سبز آنحضرت را پوشیده و در خوابگاه سید مختار تکیه نموده نفس خود

را فدای نفس نبوی نموده زبان حال حالش بمضمون این مقال در

گفتگو بود رباعی برداریم دل گر از جهان فرمایی مشرکان تمام

شب بر در حجره پیغمبر آخر الزمان جمع گشته انتظار داشتند که چون

صبح شود علانیه این کار بکنند تا بنی هاشم از اجتماع قبایل واقف

شوند و چون صبح شد مرکز دایره فتوت و هزبر بیشه شجاعت علی علیه

السلام را بر جای آنحضرت دیده پرسیدند که محمد کجاست و علی جواب

داد که فی حفظ الله و مشرکان خایب و خاسر گشته ساعتی علی علیه السلام

پیغام حضرت رب العزت رسانید که چون شب نمود علی را در فراش خود خواباینده

از خانه بیرون رود [illegible] و در غار ثور رود

بلا نکه دانسته آخر باشاره ابی لهب دست ازو داشته بتفحص مشغول
گشته تا بدر غار پی بردند و بیضه کبوتر و خانه عنکبوت را دیده
برگشتند و حق سبحانه تعالی صفحه ثنای او را بتشریف وَ
مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي الآیه مشرف گردانیده و ابن طاوس در
کتاب طرایف آورده که وَلَوْلَا مَبِيتُ عَلِيٍّ عَلَى فِرَاشِ
النَّبِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِفِدْيَةِ مُهْجَتِهِ مَا تَمَكَّنَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَلَا إِتْمَامِ رِسَالَتِهِ
یعنی اگر سرور اولیا در فراش سید انبیا نمی خوابید هرگز هم
هجرت و تبلیغ رسالت باتمام نمی رسید و همچنین او فرموده
که خوابیدن علی السلام برا فراش مقدس نبوی و خود را بدست
دشمن سپردن غریب تر است از انقیاد و اطاعت اسمعیل ع
و راضی شدن بکشتن پدر او را چه او امیدواری شفقت پدری و
مهربانی خیلی و مرحمت بی نهایت یزدانی داشت و امیر المؤمنین
با وجود شدت عناد معاندان و کمی یار و مددکار و متفرق بودن مومنان
هر کدام در گوشه و مکانی منقاد و مطیع رسول الله صلی الله علیه و اله شده
منتظر کشته شدن و در یافتن موت بوده دران فراش قرار گرفت و

فاضل نیشاپوری در تفسیر سوره لقمان در مسئله زکوة که حق تعالی

فرموده وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ افاده نموده که زکوة عوام الناس

یک قدر معین است از مال و خواص را دادن کل مال است در

راه حق تعالی و اخص خواص بخشیدن سر و جان است در راه جانان

دل و جان زچه بود قرب دران کو که بود استخوانهای شهیدان خسی

خاشاک انجا و امام غزالی در کتاب احیاء علوم ذکر کرده

که چون ملک الموت متوجه قبض روح خَلِیلُ الرَّحْمٰن علی نبینا و علیه السلام

با وجود اختصاص بمقام خلت و امتیاز از سایر انبیا گفت هَلْ رَأَیْتَ

خَلِیلًا یَکْرَهُ لِقَاءَ حَبِیبِهٖ یعنی آیا دیده که حبیبی رسیدن بدوست را

مکروه دارد پس راضی شده ملک الموت را بقبض روح رضا داده و

شاه کشور محبت و سرگروه اصحاب فتوت بی طلب و تقاضا مهمای

شار روح کشته انتظار وصول و رسیدن بدوست می کشید چنانچه

مکرر فرموده که وَاللهِ لَابْنُ اَبِیطَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ

بِثَدْیِ اُمِّهٖ یعنی بذات خدا قسم است که پسر ابیطالب را انس بمردن

بیشتر از ان انسی است که طفلان شیرخواره را به پستان مادر می باشد

یمیت خلیله / یعنی آیا دیده که دوستی مردن / دوست خود را خواهد و جواب نیست

و از اینجاست که چون ضربت ابن ملجم علیه اللعنة در ذائقه او چاشنی
ثمره محبت داد فرمود که فُزْتُ وَرَبِّ الْکَعْبَة یعنی قسم بصاحب خانه کعبه
که فوز و رستگاری یافتم و بدولت رسیدم و ثعلبی در تفسیر آیت مبارک
ذکر کرده که چون حضرت نبی صلوات الله علیه و آله عازم هجرت
شد امیر المومنین علیه السلام را در مکه گذاشت که قرضهای مردم
را ادا کند و امانتهای که مردمان بحضرت سپرده بودند بصاحبان
برساند و او را بر جای خود خوابانیده راهی شد و در ینوقت الله تعالی
بجبرئیل و میکائیل وحی فرموده که من میان شما هر دو عقد برادری
بستم و عمر یکی از هر دو را دراز تر از عمر دیگری قرار نمودم
کدام یک از شما اختیار می کند که عمر برادرش دراز تر از عمر او باشد
و هیچکدام بکوتاهی عمر خود راضی نشدند باز از جانب رب العزت
وحی بایشان رسید که چرا نشنید شما هر دو مثل علی بن ابیطالب که
من عقد برادری میان او و پیغمبر خویش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
بستم و او بر فراش محمد خوابیده نفس خود را فدای او نموده و
زندگی او را بر زندگی خود اختیار کرد و اکنون شما هر دو بزمین رفته او

او را از شر اعدا می حفظ نمایند و هر دو بر زمین آمده جبرئیل بر بالای

سر و میکائیل بپایین پای آنحضرت قرار گرفته تا بروز می حفظ

او می نمودند و جبرئیل خطاب بآنحضرت نموده گفت بخ بخ من مثلک

یا ابن ابیطالب یباهی الله بک الملائکة یعنی وه وه کیست مثلک

تو ای پسر ابیطالب فخر می کند حق تعالی بتو بر ملائکه مقرب پس حضرت

رسول متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیت فرستاد بجهة شرف و رتبت

شاه ولایت و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه توقف فرموده

قروض مردم را ادا نموده امانتها را سپرد و پس در روز چهارم پرده گیان

سلسله نبوت را برداشته بجانب مدینه توجه فرموده اند و در مسجد قبا

بخدمت نبوی استسعاد یافت و مخفی نیست که استحقاق درجات بقدر

صبر بر بلیات و در طاعات خالق ارض و سماوات است و

در روز قیامت که ترازوی حساب در میان آید هر عملی برابر

آن اجر کمی و ثوابی است بغیر از صابران و صبر کنندگان که اجر ایشان

حساب ندارد چنانچه حق تعالی فرموده که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر

حساب و بعضی از ذوی الفضل گفته اند که آیه در شأن صهیب رومی نازل

شد

شد
چون قصد رفتن مدینه داشت و قریش او را مانع بودند از سرما کذشته
درین باب نازل شده و چون قصد رفتن مدینه داشت الا بمدینه رفت
وایه درین باب نازل شده و چون فهمیدند که انچه از روایت فهم
می شود بخشش مالست وانچه از ایت فهمیده شد بذل روح و هیچ ربطی
بهم ندارد گفتند در شان زبیر و مقداد نازل شد چون کفار مکه
حبیب بن عدی را که از مسلمانان بود کرفته بردار کرده بودند
رسول الله صلی الله علیه واله فرمود کیست که از سر جان خود
بگذرد و او را از دار بزیر ارد زبیر و مقداد رفتند و منتظر می بودند
تا مشرکان که بر حوالی دار پاس میداشتند مدهوش شراب
شده بخواب رفتند او را بزیر اورده بردند و چون این سربازی
کردند این ایت در شان ایشان نازل شد و این تیر بر نشانه
میخورد اگر ایت مکی نمیبود اما ایت مکی است و این قضیه در
مدینه روداد و زبیر و مقداد از مدینه بانیکار رفتند حاصل کلام
انکه هرگاه جبرئیل امین کوید که کیست مثل تو ای پسر ابیطالب داد لعنت
میکند برانکه در عالم مثل انحضرت نباشد و هرگاه نکفته جبرئیل او را

مثل شما باشد پس واجب باشد که او امام و جانشین باشد با وجود
او اگر دیگری امام شود تفضیل مفضول بر فاضل خواهد بود و ترجیح
مرجوح والله اعلم بالصواب دیگر آیه نجوی است که ثعلبی و
واحدی و نیشاپوری و غیرهم از علمای تفسیر نقل کرده اند که چون
اغنیا و صاحبان مال و ثروت در خدمت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله حرف می زدند و بسیار می نشستند و
صحبت میداشتند تا حدی که جا بر فقرا تنگ شده و راه گفتگوی
ایشان بسته شده و همین بر حضرت رسالت گران بود و مکروه
میداشت حق تعالی این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ
الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً ذَٰلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَأَطْهَرُ یعنی ای
آنکسانی که ایمان بخدا و رسول آورده اند هرگاه خواهید که مناجات
کنید شما رسول را باید که پیش از مناجات تصدق بکنید و
پس از آن با رسول خدا سخن گویید که همین از برای شما بهتر است
و چون این امر از جانب حق تعالی صدور یافت فقرا از بیچیزی
و اغنیا را بخل و امساک دامن گیر شده کثرت تخفیف یافت و

امیر المومنین علیه السلام [illegible] که در کتاب جمع بین الصحاح الستة
و تفسیر ثعلبی مسطور است که امیر المومنین علیه السلام فرموده که در کتاب خدا آیتی
است که عمل نکرده بان بهیچکس پیش از من و عمل نخواهد کرد بان کسی
بعد از من و آن آیه مناجات است که چون آن نازل شد مرا یک دینار بود از آن
ده درهم فروختم و هر بار که با رسول خدا اراده سوالی میکردم یک درهمی تصدق
می نمودم تا تمام شد و بعد از آن آیت منسوخ گشت و بسبب من امت
از عمل باین آیت خلاص شدند و چنانچه این آیت دلیل است بر امامت
آنحضرت این حدیث نیز دلیلی است علاحده و بهر یک اثبات
مطلوب می شود و از عبدالله ابن عمر [illegible] منقول است
که گفت ثَلٰثٌ كُنَّ لِعَلِيٍّ لَوْ اَنَّ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ كَانَتْ اَحَبَّ اِلَيَّ مِنْ
حُمْرِ النَّعَمِ تَزْوِيجُهُ بِفَاطِمَةَ وَاِعْطَاؤُهُ الرَّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ وَآيَةُ النَّجْوَى یعنی سه
چیز بود علی را که یکی از آنها اگر مرا بودی دوستر بودی نزد من از آنکه
مرا شتران سرخ موی بودندی یکی زن کردن او فاطمه را و یکی آنکه در روز خیبر
علم را باو داد رسول خدا و گفته بود در شب پیش که فردا علم را بکسی خواهم
داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد

دیگر آیه نجوی که او عمل باین ایت نموده و دیگر را عمل نمودن آن
نصیب نشد و وجه استدلال این ایت انست که انحضرت پیش از
دستی نمودن کرد بر جمیع صحابه در عمل نمودن بمضمون ایت و
بعد از انکه بان عمل نمود ایه منسوخ شد پس پیش دستی نمودن او
بران عمل و قبول نمودن امر الهی و عمل کردن بان دلیل
روشن است بر افضلیت او علیه السلام و لهذا ابن
عمر [illegible] ارزوی ان میکرده و هرگاه افضل باشد و هرگاه اولی
و الیق خواهد بود بامامت و جانشینی رسول علیه السلام و از این
ایت ظاهر میشود کذب و افترای انچه اهل سنت از برای خلیفه
خود [illegible] ابوبکر اثبات کرده اند که او مال بسیار در راه خدا
صرف کرده بود و هرگاه کسی دو درهم که تصدق نماید و با رسول
[illegible] راز گوید بخیلی نماید و امساک کند یقین است که مال صرف
نخواهد نمود و همچنین مناقشه که بعضی از روی عداوت نموده اند که
این افضلیت نمی شود چه شاید که وقت انقدر وسعت نداشته باشد و — دلیل بر
مرفوع است بانکه در اصول مقرر شده که حق تعالی را جایز نیست که تکلیف

فلا یطاق کنند اگر وقت تنگ می بود کی حق تعالی بندگان را ام
میفرمود و حال انکه اکثر گفته اند که بعد از ده روز این ایه منسوخ شد
و دیگر انکه ابن مغازلی در مناقب و بغوی در معالم التنزیل نقل
کرده اند همان حرف را از امیر المومنین علیه السلام که در ان
ایتی است که بغیر از من کسی عمل بان نکرده پس چون وقت
گنجایش از برای او داشت و از برای دیگران نداشت
و امام فخر رازی درین مقام نیز افزوده و گفته بعد از انکه وقت
گنجایش داشته بی عمل نکردن اصحاب را شاید وجه ان
بی که مبادا از کردن ایشان فقرا دل شکسته شوند و نکردنی
که سبب الفت شود به از کردنیست که موجب کلفت می با انکه
تصدق در وقت مناجات واجب بود اما اصل مناجات
نه واجب بود و نه سنت و دل تنگی فقرا البته باعث بر لسان
خاطر رسول بود پس می شاید که ترک عمل اصحاب را این سبب
بوده بی و علامه نیشاپوری با انکه از اهل سنت است در تفسیر خود
گفته این گفتگو سببی بغیر از تعصب و عناد نیست و از کجا برما

واجب و لازم شده است که اثبات مفضولیت علی علیه السلام
کنیم و تجویز نکنیم که او را فضیلتی و خصلتی باشد که در دیگری نباشد و هیچ صحب
انصار نمی میگوید که راز گفتن با در رسول خدا موجب دلشکستگی کسی نواند بود
و حال انکه خود میگوید که عبد الله عمر آرزوی این خصلت میکرد
والبته کسی که عمل باین ایت کرده باشد ارزوی انصاف او را
چندین زیادتی است یکی فرمان برداری امر الهی و یکی راز گفتن با رسول
و یکی محبتی که از نیجا ظاهر می شود و یکی امتیاز دوست از کسی که محبت
سایر خود را بسته است و یکی فیضی که بفقرا میرسد و یکی دفع ملال که رسول
را از صحبت ثقلا رسیده بود دیگر انکه اگر تصدق کردن و راز گفتن
موجب دل تنگی فقرا شود پس در ادای زکوة و خمس واجبی هم این احتمال
میرود که مبادا چون فقرا چیزی ندارند که ادای زکوة و خمس کنند دل شکسته
شوند و این معنی خود بکفر نزدیکتر است و هر گاه حق تعالی تصدق را سبب
راز گفتن ساخته باشد فقیری را که میسر نباشد در عرف و شرع پیش خدا
و خلق معذور است و حق تعالی قدری از برای صدقه قرار نداده بود
تا بگویند مبادا شخصی از ان عاجز باشد بلکه بچیزی سهل اگر چه یک خرما

نباشند مسمای این تصدق بفعل می اید پس این مناقشات نباشد
الا از راه عداوت حق تعالی همگنان را از ان دور داراد که جمعی سررشته
اعتقاد را از دست داده و بکفرستان جهل و عناد افتاده ابو
با کمال ظهور حقیت ان بلند مرتبت بتقدیم جهال بر و راضی شده
باشند و همانا که مولوی رومی این گروه را در نظر داشته
گفته است بیت تو بتاریکی علی را دیده زان سبب غیری
بگزیده و منجمله ایه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة که حافظ ابو نعیم از ابن عباس نقل کرده که روزی حضرت
امیر المومنین علیه السلام را از مال دنیا چهار درهم بود یکی را در روز و
یکی را در شب و یکی را پنهان از خلق و یکی را اشکارا در راه خدا
صدقه کرد و این ایت در شان او نازل شده و ثعلبی نیز در تفسیر
خود بهمین طریق نقل نموده و این فضیلت از برای غیر انحضرت
ثابت نشده پس او افضل و اولی و لا من باعتراف
و دشمن ایست دیگر قول خدای تعالی است فتلقی ادم من ربه کلمات
که جمهور مفسرین اهل سنت موافقت با امامیه کرده اند و از ابن عباس

رضی الله عنه نقل نموده که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پرسیدند که یا رسول الله کدام است آن کلماتی که آدم علیه السلام

از حق تعالی سوال کرد گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

از تقصیر من درگذری و توبه مرا قبول کنی پس حق تعالی عذر او را پذیرفت

و توبه اش در درجه قبول یافت و کسی را که آدم صفی ببرکت او توبه

قبول شود پس حق تعالی عذر او را پذیرفت و توبه اش در درجه قبول

یافت و کسی را که آدم صفی ببرکت او توبه قبول شود یقین است که

او سزاوار افضل خواهد بود از دیگران بامامت و خلافت و جانشینی

رسول الله صلی الله علیه و آله چه در توسل باو برفاقت و شراکت

رسول الله صلی الله علیه و آله فهمیده میشود و مساواتی و برابری که

بر عقلا پوشیده نیست و این افضلیت نه آن نحو فضیلتی است

که دیگری باو ملحق تواند شد و در رساله حاویه که از تصانیف اهل

سنت است مرقوم است که مقصود از لفظ کلمات در آیه شریفه

مذکوره این است که یا حامد بحق محمد و یا علی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق حسن

و یا قدیم الاحسان بحق الحسین اغفر لی خطایا عبده و در کتب حدیث از

که آدم علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله را شفیع نموده و توبه او قبول شد

از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود لو کانت البحار
مداداً والاشجار اقلاماً والسموات صحفاً والانس والجن کتاباً لنفد
المداد وفنیت الصحف وکلّت الاقلام ولم یکتبوا معشار عشر فضل علی
یعنی اگر دریاها مداد شوند ودرختان قلم واسمانها صحیفها و
ادمیان وجنیان نویسند کان البته مداد اخر شود وکاغذها
برطرف گردد وقلمها کندی یابد وهنوز ننوشته باشند جزئی
از ده یک فضل امیر المومنین علی را علیه السلام ومصدق
اینست ایت وافی هدایت قل لو کان البحر مداداً لکلمات
ربی لنفد البحر الخ چه در تفاسیر معتبره مسطورست که کلمه کلمات
ربی اشارت باحضرت است ودر کتاب مستطاب کلینی
مذکورست که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی ولقد عهدنا
الی ادم من قبل کلمات محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین معنی مراد
از کلمات درایه شریفه اسامی مبارکه ذوات خمسه مقدسه
هاشمیه است ودرایه پنج اسم مذکور [illegible] بوده ارباب عصیان
انها از قران بیرون کرده شعله افروز اتش غضب الهی گردیده

والائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله انزلت علی محمد صلی الله علیه وآله

اند چنانچه مشهور است و با وجود این مراتب از حالات ذات
احدی سمات آن مظهر اسما و صفات باین حروف حکایت
قناعت نمودن آفتاب بگل پیمودن است چنانچه ملا حسن کاشی
رحمه الله در آن هفت بند شمه ذکر نموده که بیتی از آن اینست بیت
گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب ❊ تا ابد خواستی بودی
وادم عزب ❊ ایت دیگر أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ
عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ تا عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ در کو
متصل باین آیت در صحاح سته و جمع بینها و در تفاسیر اهل سنت
بموافقت طایفه امامیه تفسیر باین شده که در شان امیر المؤمنین علی
علیه السلام نازل شده چه فخر میکردند عباس بن عبد المطلب و طلحه
بن شیبه و حمزه عباس می گفت فخر مراست که سقایه حاج
از من و گنجایه زمزم که جمع حاجیان از آن آب میخورند در دست
منست و طلحه بن شیبه می گفت فضل مراست که کلید خانه مبارک
در جیب منست و بی رخصت من کسی را نیست که داخل خانه شود و حمزه

یکی دیگر فخر میکرد حضرت امیر علیه السلام شنیده فرمود که شش ماه
پیش از همه کس ایمان آورده و با رسول خدا نماز کرده و پیش از همه کس
جهاد نموده ام خواستند که داوری بنزد رسول صلی الله علیه وآله برند
تا او حکم کند که حق تعالی تصدیق قول امیر علیه السلام را آیه فرستاده
قرآن را محکم گردانید یعنی آیا میدارید سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام
را همچو آنکس که ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز آخرت و
جهاد کرده است براه خدای تعالی برابر نیستند این دو قوم نزد
حق تعالی راه نمی نماید بمقصود گروه مشرکان را بزرگ بر خود ستم
کردند یعنی ایشان را بطبیعت خود گذاشت چه ایشان خسیس ترین موجودات
را اختیار کرده اند به پرستش که اصنامند برا علا و اشراف موجودات
که خالق زمین و زمان است چه هنوز ایشان ایمان نیاورده بودند وجه دلالت
آیه آنست که عباس و طلحه آن دعوی میکردند که بخانه کعبه ما اولی و احقیم از دیگران
و حضرت امیر علیه السلام رد قول ایشان نموده با ولی بودن خودش و حق تعالی
تصدیق قول او نموده که نزد خدا یکسان نیستند و او از هر کس اولیتر است
بخانه خصوصا بخانه معنوی پس از همه کس افضل باشد و او ولی با امامت و

ودانا‌تر بهر وجه تعلق بخانه میدارد و بیناتر و گفته اند که صاحب البیت

ابصر بالبیت یعنی صاحب خانه از دیگران بخانه علمش بیشتر می باشد و تولد او

در انجا شده و خانه را از خس و خاشاک وجود بتان او پاک ساخته بلکه

شیعیان او را برگرد انخانه گشتن از ان لازم تر که نور مقتدای ایشان بر در و

دیوار انجا نتافته است چنانچه عارفی گفته طواف خانه کعبه از ان

شد بر همه واجب که انجا در وجود امد علی بن ابیطالب ایت دیگر

قول حق تعالی است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه

یسبح له فیها بالغدو والاصال ثعلبی باسناد خود از انس بن مالک و بریده

نقل میکند که این هر دو گفتند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و

اله این ایت را بر مردمان خواند مردی برخاست و گفت یا رسول الله

این خانها کدام است فرمود خانهای پیغمبران دیگری برپای خاست گفت

یا رسول الله خانه علی و فاطمه علیهما السلام از ان جمله است فرمود که بلی این

خانه فاضلترین خانهاست چه معنی این ایه انست که در خانهائی که مسبحان

و تسبیح کنندگان تسبیح گویند خدای خود را در انجا که دستوری داده حق

و امر کرده که برداشته شود قدر انها از ارتفع قدر و منزلت مرتفع دارند

صلحا

و بزرگ مرتبه دانند پا بر دارند در آن آوازها یا بر داشته شود بسوی
حق تعالی و بنماز مشغول باید بود و از سخن دنیا و حرفهای عبث محترز
پس حق تعالی وصف کرده است در این آیت مردمان را بچیزی که
دلالت میکند بر افضلیت ایشان که ظاهر شان با خلق است و
باطن با حق و یک طرفة العین از و غافل نیستند و دایما بنماز و
ذکر حق مشغول اند و بفقرا و مساکین تصدق می نمایند چه در خبر است
که امیر المومنین علیه السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز می گزارد
پس با وجود او اگر دیگری را تقدیم دهند تقدیم مفضول بر فاضل کرده باشند
و ترجیح مرجوح نموده و این باطل است و همچنین آیت اَلَّذِینَ آمَنُوا
وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ
رزین بن معویه از اهل سنت در جمع بین الصحاح الستة آورده که این آیت
نیز در آن وقت نازل شده که مفاخرت میکردند طلحه و عباس یعنی انا
که ایمان آورده اند و هجرت و جهاد نموده اند در راه خدای تعالی و
از سر جان و مال گذشته اند در رتبه و درجه ایشان بلند تر و بزرگتر است
نزد الله تعالی و این فضیلت در غیر مرتضی علی علیه السلام در هیچ یک

در سخنان لغو و حرفهای عبث و بیکار
در اعمال ... بیاد حق تعالی و دانای
بذکر حق تعالی

از صحابه نشود بسبق ایمان و نه آن که مهاجر است که آنحضرت کرد و نه آن

جهادی پس او خلیفه و امام ما باشد آیت دیگر قال انی جاعلک للناس

اماما قال و من ذریتی جمهور اهل سنت از ابن مسعود نقل کرده‌اند

که او گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله انتهت الدعوة الی

و الی علی لم یسجد احد منا قط للصنم فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا یعنی

منتهی شد دعوت در مردم از بامیان و اسلام تقلید نمودن بمن

و علی علیهما السلام که نیز شنیده ایم هیچ یک از من و او هرگز هیچ بتی را و هرگز

و اگر همه یک لحظه باشد کفر و شرک ما را در نیافته پس برگزید حق تعالی

مرا بنبوت و علی را بوصایت و امامت و دلیل امامت این است که

و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما الخ

یعنی چون تکلیف کرد ابراهیم را پروردگار او بکلمات که اوامر

و نواهی است یا مناسک حج و سنن و آداب دین یا آن هیچ

اسمی که آدم در وقت توبه بآن متوسل شده بود پس ابراهیم علیه السلام

آنرا باتمام رسانید و بران قیام نمود حق تعالی ذکره باو گفته

چون متابعت فرمان من کردی بدرستی که من گردانیده ام از

برای

برای پیشوایی در دین مبین که بتوانند اقتدا کنند جمیع بندگان
ابراهیم علیه السلام التماس نمود که از فرزندان و اولاد من نیز
امامان پیدا کن حق تعالی در جواب او فرموده که نمیرسد امامت
و ستمکاران یعنی عاصان و کافران از ذریت تو پس انجماعت
از ذریت او که کافر و مشرک باشند انها را منصب نبوت و امامت
نرسد و چه مشرک ظالم است بدلیل ان الشرک لظلم عظیم
و ایشان بر دوام صادقست پس امامت و خلافت از فرزندان
اسمعیل مخصوص ائمه اثنا عشر است بنص الهی که از اول عمر تا آخر
معصوم بودند و خدا پرست و دیگران که بدین صفت نبوده حق ایشانرا
غصب کرده شدند و بظلم و ناحق گرفته و چون سبق کفر و سجود صنم
مانع امامت است و نفی امامت هر سه ثابت شد و امامت علی ع
بنص متین گشت و نزدیک بعنی حدیثی که از ابن مسعود نقل کرده
حدیثی که نسفی سنی حنفی مذهب در تفسیر مدارک نقل نموده در تفسیر
این بحری از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده از رسول الله
صلی الله علیه و آله مسئله چند پرسیدم تا انکه گفتم یا نبی الحق یعنی از میان

از میان چیزها حق کدام است که همه کس را تابع آن باید بود
الاسلام والقرآن والولایة جواداً انتهت الیک یعنی حق سه
چیز است یکی دین اسلام و یکی کتاب خدا قرآن و یکی ولایت
و جانشینی من اما وقتی که بتو رسیده باشد و مقرر است پیش اصولیه
که یکی از جهتها مفهوم شرط است پس از اینجا لازم می آید که ولایت پیش
از آنکه بحضرت برسد باطل باشد و خلافت خلفای ثلثه
هر سه پیش از خلافت او بود پس هر سه باطل و ناحق باشد
آیت دیگر قول حق تعالی است که انما انت منذر و لکل قوم
هاد و در کتاب فردوس از ابن عباس نقل کرده اند که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا المنذر و المنذر و علی الهادی
بک یا علی یهتدی المهتدون و بعینه همین حدیث را ابو نعیم که او نیز
از علمای اهل سنت است روایت نموده یعنی رسول خدا فرمود
که منم بیم کننده ترساننده ام مردمان را از عذاب آخرت و علی هادی
و راه نماینده است بتو یا علی هدایت می یابند آنهایی که اهل هدایت
و استحقاق راه یافتن دارند و این آیت صریح است در ثبوت امامت و ولایت

چو امام فخر رازی در تفسیر پس نقل کرده از ابن عباس که او گفت
که رسول صلی الله علیه و اله دست مبارک بر سینه بی کینه نهاده
گفت من منذرم و اشاره بسوی علی علیه السلام کرده گفت
انت الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون
و ثعلبی هم در تفسیر مثل انچه امام فخر رازی نقل کرده بی زیاده و کم
اورده است و مع هذا یکی از معاندین گفته اگر این ایت نص است
و حدیثی که از رسول خدا نقل شده نص باشد پس ان حدیثی
که از رسول مرویست که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز
نص است در خلافت خلفا و دیگر انکه از ایت و حدیث لازم
اید که علی هادی باشد و هادی بودن نص بر امامت نیست جواب
انکه در حدیث اصحابی اثار وضع و بطلان ظاهر است چه قاضی عیاض
مالکی مذهب شارح کتاب شفا گفته است که این حدیث حجت
نمیشود زیرا که در طریق ان حارث بن غصین است و او مجهول
است و حالش معلوم نیست و بعد از ان نام چند کس از علما میبرد
که همه حکم بوضع و بطلان این حدیث کرده اند و اگر کسی تسلیم کند که مرجح

نیست معنی حدیث انست که بهر یک از اصحاب که اقتدا کنید هدایت
می یابید و حال انکه بسیاری از اصحاب مرتد و کافر شدند و از دین
برگشتند بانها چون اقتدا توان یافت   و در کشتن عثمان بعضی از اصحاب اقتدا
بصحابه کرده بودند لابد دران امر هدایت یافته باشند پس باید که
مراد از اصحاب بعضی باشند که مخصوص باشند بزیادتی علمی و
کمالی نه هر صحابی چنانچه یکی از شعرا گفته بیت صحابه گرچه جمله کالنجومند
ولی بعضی کواکب نحس شومند   وان بعض مخصوص اگر شخصی باشد که بر سر عرش رسند
عما دون العرش تواند گفت و مطالعه لوح محفوظ تواند کرد ظاهرا
فیض ترند و اما جواب انکه هادی بودن مسلم است اما نص بر امامت
نیست اینکه هادی بودن انحضرت خصوصیات دیگر دارد زیرا که
مقابل رسول صلی الله علیه واله واقع شده چنانچه فرمود من
منذرم و تو هادی و حصر درو کرد که بتو هدایت می یابند و اینکه
چون مطلق هدایت منحصر در وست باید که در جمیع اوقات هدایت
کننده باشد و اینها دلیل است بر تقدیم او بر هر که نزاع در امر
خلافت داشته باشد چنانچه اندار بر رسول الله صلی الله علیه واله مخصوص

[illegible]

است که إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و در بعض
روایات آمده که اینچنین نازل شده بود و اینجا لفظ علی را از آنجا
انداختند ایت دیگر قول خدای تعالی است که وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ یعنی پیشی
گیرندگان بر همه قومها یا پیشروان بهشت پیشی گرفتند
با بیان و طاعت یا سبقت گیرندگان در جمیع فضایل و کمالات
یا انبیا علیهم السلام که پیشروان هر ملتی اند در دین و بعد از ان
اوصیا اناند تزدیک گردانیده شده گان بر حمت و کرامت
در بهشت منتعم با نواع نعمت حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن
عباس نقل کرده و ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه
واله که فرموده سَابِقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه
السلام یعنی سبقت گرفته در دین است علی علیه السلام است
و فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد و او نیز از ابن عباس نقل نموده
که گفت از رسول الله صلی الله علیه واله شنیدم که در وقت تلاوت
این ایت فرمود که سبق یوشع بن نون الی موسی علیه السلام و

شمعون الی عیسی علیه السلام و سبق علی علیه السلام الی محمد صلی الله علیه

واله یعنی پیشی گرفته است در امت موسی علیه السلام یوشع بن نون

بود که او پیش از دیگران بموسی علیه السلام ایمان اورد و در امت

عیسی علیه السلام شمعون بود و درین امت علی علیه السلام است که

او پیش از همه کس بمحمد صلی الله علیه واله ایمان اورد و امام فخر

رازی در تفسیر قوله تعالی وقال رجل مؤمن من ال فرعون یکتم ایمانه

نقل کرده و دیگران از اهل سنت نیز موافقت او نموده و گفته اند در

حدیث وارد است که سباق الامم ثلثة مؤمن ال فرعون حزقیل

وحبیب النجار وعلی بن ابی طالب وهو افضلهم یعنی پیشی گیرندگان

در امتها سه کس اند مومن ال فرعون یعنی حزقیل در امت موسی

وحبیب نجار در امت عیسی علیه السلام و امیر المومنین علی بن ابی طالب

درین امت واو از ان دو افضل است واین فضیلت که سبقت — رسول صلی الله علیه واله

در اسلام است ثابت نیست از برای غیر امیر المومنین علیه السلام

هیچ یک از صحابه را پس او افضل باشد و مستحق خلافت و

امامت نه دیگری و همچنین ایه والذین امنوا بالله ورسله اولئک

هم الص

هم الصدیقون که احمد حنبل باسناد خود از ابن ابی لیلی نقل کرده و همچنین فقیه
ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب فردوس که چون این آیت نازل
شده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقون سه کس اند
حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یس که در سوره یس حرف او
مذکور است و حزبیل مؤمن آل فرعون که می گفت آیا می کشید شما
مردی را که میگوید ربی الله و علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از آن
فرمود که وهو افضلهم یعنی مرتضی علی از آن دو افضل بود و این فضیلتی است
که دلالت تمام بر امامت آنحضرت دارد چنانچه اهل سنت هم روایت
نموده اند آیت دیگر قول حق تعالی است وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا
ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَىٰ که علامه حلی رحمه الله در منهاج الکرامه آورده نقل از مغازلی
واو از ابن عباس رضوان الله علیهما و ثعلبی در کتاب غایة المطلوب
والیضا در کتاب احمد بن موفق المکی الخوارزمی که نشسته بودیم با
بعضی از جوانان بنی هاشم نزد یک رسول الله صلی الله علیه و آله
که ناگاه کوکبی از بالا فرو دیمد آنحضرت فرمود که هر که این ستاره در

منزل او فرود می اید او وصی منست بعد از من پس آن رجال بنشستند

و نظر کردند و دیدند که کوکب در منزل امیر المومنین علیه السلام فرود امد

گویند ان ستاره زهره بود یا زحل و این معنی موجب ظهور نایره حسد حساد

شده بی اختیار بر زبان اورده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و اله

بر راستی که تو گمراه گشته در دوستی علی بن ابیطالب هنوز حرف ایشان

تمام نشده بود که این ایت نازل شد که بحق ستاره چون طلوع کند و

بر زمین فرود اید که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و

اله و خطا نکرد و مرتکب هیچ باطل نشد و از امام جعفر صادق علیه السلام

منقول است که فرمود مراد ستاره دل انحضرت یعنی دل او

بغیر از امیر المومنین بکسی فرو نیامد و دل مبارکش میل بباطل ننمود

و معنی ایه انکه سخن نگفت و نمیگوید از هوای نفس یا بارزوی طبع

یعنی بباطل تکلم نمیکند و دیگر سخنش با زبان نیست و نیست انچه میگوید

مگر وحی که از جانب الله تعالی فرود می اید پس درباره خلافت

امیر المومنین علیه السلام بخواهش خود چیزی نگفته و تا جبرئیل پیغام

نیاورده انحضرت نقل نفرموده و نفرموده الهی این منصب عالی

بوی

بودند مخصوص گشته و از اینجا مفهوم می شود که امامت امری است منصوص من الله
که تا از جانب الله بشخصی مفوض نگردد رسول او بمقتضای خاطر خود با حدی ارجوع
نمی نماید و بعضی از معاندین خواسته که در این ایت نیز از فیض عناد او بی
بهره نباشند گفته این ایت مکی است و در اول بعثت نازل شده و ابن عباس
دران وقت متولد نشده بود از این غافل که ممکن است که در سال فتح مکه
یا در سال حجة الوداع نازل شده باشد و دیگر گفته است د در می نماید که اصحاب
این لفظ رکیک را نسبت بحضرت رسول داده گویند که تو در محبت علی
گمراه شده د گویا نشنیده است که برادران یوسف در اول که می گفتند
پدر ما یوسف را از ما دوستر میدارد اِنَّ اَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ بر زبان می آوردند
یعنی بدرستی که پدر ما در گمراهی ظاهری افتاده است و در اخر که می گفت
بوی پیراهن یوسف بمشام من می رسد می گفتند که اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ
یعنی تو در همان گمراهی قدیمی مانده با انکه انها از اولاد یعقوب و پیغمبر
زاده بودند و بر فطرت اسلام متولد شده بعد از ان همه پیغمبر شدند و
اینجا خود یاران در کفر زائیده و مدتها در کفر نشو و نما کرده و بعض و حقد
ایام جاهلیت هنوز در سینها رگ و ریشه قایم و محکم داشت پس این لفظ

از ایشان چندان دور نخواهد بود و تومنا فتنه دیگر سخن اینکه در ...
واقع شده که ستاره در خانه هر که فرود آید وصی من خواهد بود از وضع ...
خلافت لازم نمی آید جواب پس اینکه وصی را چون مطلق گویند بمعنی متصرف
در جمیع امور است و این بعینه معنی خلافت است بلی اگر در جائی اضافه بچیزی
کنند چنانچه گویند وصی طفل آنجا محل بحث و مناقشه است و نظر بگفتگوی
ایشان بعبیر از معنی خلافت از وصی قصد نمیتوان کرد و از جمله دلایل
قرآنی سوره والعادیات است که در کشف الغمه و اکثر تفاسیر مذکور و مسطور است
که جمعی کثیر از عربان بادیه در وادی رمل اجتماع نموده داعیه آن داشتند که
بر مدینه شبیخون آرند و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعی کثیر را از اصحاب
صفه و غیرهم امر نموده که دفع شر ایشان کنند اول الناس سرداری آن
قوم نموده از مدینه بیرون رفتند و چون بدشمن نزدیک شدند و خبر بدار
باشان رسید از پیش بیرون تاخته جمعی کثیر از مسلمانان را بقتل آورده
باقی شکسته و پریشان بمدینه رسیدند و بعد از ذی شجاعت پناه عمر خطاب
همین امارت نموده لشکر کشی فرمود که ابابکر بکرده بود و برگرد
او نگشتن بداده بود این داد و هر چند که شرمی بدانست شرمنده و منفعل

... بعد از آن ایشان [illegible] بیرون نمود

٧٩

بکذشت باریم رئیس المنافقین عمر عاص قدم پیش نهاده کفت

بستی
یا رسول الله معامله جنک را خدعه و فریبی در کار است اکر مرا ابفر

شاید بمکر و حیله کاری از پیش ببرم و چون رفت همان آتش

سیف
در کاسه او هم کردند و دندان مکرش بر سنک خورده بقیه

لشکرش را کشتن داده سرداران اول را از سرمندکی خلاصی

داد و رسول خدا صلی الله علیه واله چند روزی صبر نموده چون از

دشمن ایمن نبود شیر بیشه شجاعت و یردلی امیر المومنین علی را علیه

الصلواة والسلام طلب نموده فرموده کفت قدم درین معرکه باید

نهاد رسول الله صلی الله علیه واله تا مسجد احزاب مشایعت نموده

درباره امیر دعا فرموده با جمعی که نامزد شده بودند که در خدمت

جمعیت
باشند شه سردار سابق را نیز همراه ساخته وداع نموده بمدینه مرا

فرموده و حضرت امیر اول راه را کردانده بعد از قطع مسافتی بسیار

برانده شب میرفت و روز می آسود تا بوادی نزدیک شد و چون

عمر عاص و رفقا را بوی فتح بمشام رسید بنیاد نفاق و افساد

کرده لشکر را از وحوش و سباع آن وادی ترسانیده هر سه باتفاق

[illegible]

بیک یک از لشکریان پیغام میکردند و می گفتند مصلحت نیست که
بالای وادی مقام گیرند که ما این راه را دیده ایم و محنت این بسیار
کشیده و بر جان شما می ترسیم و مسلمانان در جواب می گفتند که
رسول خدا ما را بمتابعت علی علیه السلام امر نموده و از مخالفت او نهی
فرموده چگونه مخالفت او کنیم حاصل که اثری بر نفاق منافقان مترتب
نشد چنانچه در اخر سوره اشعاری بان شده وصبحی که دشمنان
در خواب غفلت بودند بر سر ایشان ریخته از هر طرف گروه ملاء
و حق سبحانه و تعالی ولی خود را نصرت و فرصت داده بعضی را
کشتند و بعضی را اسیر گرفتند و برخی زخمی و مجروح گریختند و در همان
صبح جبرئیل امین صوره و العادیات را با سوره مبارک بخدمت رسول صلی
الله علیه و اله اورده اهل مدینه را بشارت داد و چون امیر المؤمنین
علیه السلام با فتح و فیروزی برگشته بمدینه نزدیک شد حضرت
رسول صلی الله علیه و اله باستقبال او بر امده اصحاب از دو
طرف صف کشیده ایستادند و چون چشم علی علیه السلام
بر رسول صلی الله علیه و اله افتاده پیاده شد و حضرت رسالت
صلی الله

صلی الله علیه واله فرمود که یا علی سوار شو که خدا و رسول او از
تو راضی اند و امیر علیه السلام بگریست و رسول فرمود که یا علی اگر نه
ان بودی که می ترسم که طوایف امت من در باب تو گویند انچه
النصاری در باره عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند امروز لب میگشودم
و در باب تو چیزی چند می گفتم که نمیگذشتی بهیچ طایفه از مردمان
مگر انکه خاک قدمین ترا در دیده میکشیدند و مولوی رومی در مثنوی
میگوید کر نبودی دید ها تنگ و ضعیف ؛؛ ور نبودی خلق محجوب
و کثیف ؛؛ غیر ازین منطق لبی بگشادمی ؛؛ در مدحت داد معنی دادمی ؛؛
و کسی که درین قسم واقعه فحش چنین کند و حق تعالی در شان او سوره
چنین فرستد و پیغمبر خدا در مدح اینها گوید ظاهر بخلافت و نیابت او
باشد از انکه بان حال بر گردد و یکی از معاندین درینمقام گفته که چون
می شود که پیغمبر تجویز خدائی علی میکرده باشد و حال انکه ازین روایت
ظاهر میشود که از ترس انکه او را بخدائی پرستند احوال او را چنانچه
هست بیان نفرموده و این گفتگو نیست الا از رافضیانی که در محبت علی
بحد افراط میرسانند و حال انکه از کلام حضرت مفهوم نمی شود

الا انکه مبادا مردم این اعتقاد کنند و ازینجا تجویز خدایی هم نموده حاجه

او توهم کرده و عجب است که شافعی را امام و پیشوا میدانند و مضمون

همین حدیث را که او بنظم اورده شنیده و این شعر خود را در شهرت بحدی

رسیده که منکران نمیتوان شد و انکار شافعی و شعر نشان میکنند و ا

حدیث را منکر می شوند شعر لو ان المرتضی ابدا محله :: لاضحی الناس طرا

سجدا لله :: کفی فی فضل مولانا علی :: وقوع الشک فیه انه الله

مات الشافعی ولیس یدری :: علی ربه ام ربه الله :: ایت دیگر

قوله تعالی است در سوره رحمن مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ

لَا يَبْغِيَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ جمهور اهل سنت حتی انس مالک

و ثعلبی در تفسیر خود از حافظ ابونعیم و او از ابن عباس نقل کرده

اند که مراد از بحرین امیر المومنین علی و فاطمه زهرا است و برزخ رسول

خدا است و از لؤلؤ و مرجان مراد امام حسن و امام حسین علیهما السلام

و صاحب کشف الغمه نیز همین طریق نقل کرده و در کتب تفاسیر

و مناقب نیز بر همین منوال مسطور است و شیخ عز الدین عبد السلام

شافعی مقدسی رساله در مدح خلفای راشدین نوشته و در انجا ذکر کرده

چون خدیجه رضی الله عنها بفاطمه علیها السلام حامله شد از غم
تنهایی خلاصی یافت فاطمه با وصحبت میداشت و مونس
او بود و این راز را از رسول الله صلی الله علیه و اله پنهان
میداشت تا روزی آنحضرت رسیده شنید که خدیجه با کسی
درحدیث است پرسید که با که حرف میزنی گفت با این جنین
که در شکم دارم گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این دختریست
که حق تعالی او را کردانید است از نسل من و بعد از انقضاء
وحی خلفای طاهرین از و بهم خواهند رسید و بعد از آنکه تولد یافت
درخدمت پدر بزرگوار بود تا روزی که ملک محمود نام از جناب
رب العزت آمده گفت امر حق تعالی است که فاطمه را
با علی تزویج کنی که حضرت عزت در بالای هفت آسمان
در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار از ملایکه
کرام که هر یک چون سر بسجده نهند تا روز قیامت بر نمیدارند
امر شد که سرها از سجود بردارند و بر عقد علی و فاطمه گواه باشند
و جبرئیل خطبه خوانده و اسرافیل و میکائیل گواه شدند و امر

که جمیع حوریان در زیر شجره طوبی حاضر آیند و شجره را امر شد که آنچه در دو بعقد
بود بر حوریان نثار کند و لوز و شکر از در و یاقوت و شکر جنت بر ایشان
نثار کرد و حوریان از هم دیگر ربودند و تبرک نگه داشتند بان فخر می کنند
که از نثار تزویج فاطمه و علیست که از نثار تزویج فاطمه علیست و حضرت
رسول بر منبر اصحاب را جمع نموده خطبه ادا فرموده گفت اَشْهَدُکُمْ اَنّی
زَوَّجْتُ فَاطِمَهَ لِعَلیّ یعنی گواه میگیرم شما را باینک من تزویج کردم فاطمه
را بعلی پس چون ملاقات کردند بهم بحر نبوت از طرف فاطمه و بحر فتوت
از جانب علی مرج البحرین یلتقیان تحقیق یافت و چون وجود حضرت
رسالت صلی الله علیه واله سبب آنست که نه فاطمه را بر علی دعوی است
و نه علی را از و شکوه یعنی بینهما برزخ لا یبغیان بظهور رسید و چون سیدین
شهیدین حسنین سبطین یعنی حسنین که دو ریحانه او بودند و هر وقت بایشان
نظر میکردمی گفت هذان سیدا شباب اهل الجنة یعنی این مرد و
بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان و فاطمه پاره ایست از من
آزار کننده ایشان آزار کننده منست و خوشحال سازنده ایشان خوشحال
کرداننده منست با کمال خود باعث روشنی دیده و سرور سینه سید کائنات

بهتر است از ایشان

سدنها

میشدند سو یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ظاهر گشت تا اینجا ترجمه کلام
شیخ عبد السلام است و نقل این حکایت از علمای ایشان در
در استحقاق خلافت انحضرت بتمام آیت دیگر قول حق تعالی است
در سوره احزاب که فرموده اِنَّ اللهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا
اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً در صحیح مسلم مذکور است
که چون این آیه آمد پرسیدند که یا رسول الله سلام بر شما دانسته ایم
صلواة بر شما چگونه است حضرت فرمود که بگوئید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلَی اِبْرَاهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ و در صحیح بخاری از کعب
بن عجره نقل نموده که او گفت سوال کردیم از رسول خدا و گفتیم یا رسول الله
چگونه است صلواة بر شما اهل بیت بدرستی که حق تعالی تعلیم کرد ما
سلام بر شما را پس انحضرت فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد
کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید و هر گاه خدا و رسول امر بصلواة بنبای
بنیابت و خلافت رسول صلی الله علیه و آله و در بیان اینکه با
سایر آل را ذکر نمیکرده اند در صلوات در صلواة بر خاتم الانبیا
اللهم صل علی محمد وآل محمد وآل محمد باید گفت و بی ذکر آل صلوات نباید

وآل ابراهیم

فرستاد سلطان فاضل سعید غیاث الدین اولجایتو محمد خدابنده
دو وجه بخاطر رسیده در تواریخ ذکر نموده و صحت عقیده و مقدار دانش
و فهم آن پادشاه مغفور از آن استنباط فرموده مشهور است که روزی
در مجلس وعظ نشسته بود که واعظ در فضیلت صلوات سخن میکرد رسید
که چرا در صلوات با انبیای دیگر آل مذکور نشده و در پیغمبر نبوت آخر الزمان
آل شده واعظ در فکر جواب متامل بود که سلطان گفت مرا
درین مسئله دو نکته بخاطر میرسد بر علمای عرض نمایم اگر پسند افتاد
انصاف بدهند والا غرامت بکشم یکی آنکه چون دین و ملت پیغمبران
سابق در معرض تبدیل و تغییر و منسوخ شدن بود امضای احکام آن
لازم نبود اما دین محمدی چون تغییر و تبدیل دران راه ندارد و تا روز
قیامت بر یک قرار است و هر که تابع این دین است بر او لازم
است که احکام از ازار اولاد او صلوات الله علیه و آله اخذ کند باید
که در صلوات ذکر آل و فرزندان بذکر او پیوسته باشند تا امت
و متابعان را معلوم شود که ایشان حافظ دین و ملت اند و حرمت
و عزت ایشان را واجب و لازم دانند و از جمله فرایض شناسند و وجه

گوییم اینکه دشمنان انحضرت را ابتر خواندند و حق تعالی ابتریت را بچون
بر دشمنان انحضرت انداخت که کس ایشانرا نام نبرد و ذکر نکند و
و نسل ایشان منقطع گردد و نام ال [illegible] را با نام پیغمبر مقرون ساخت تا
هیچکس [illegible] پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بی ایشان نکند و نسل او
روز بروز زیاده شود تا نام او باشد نام ایشان بان متصل و
مقرون باشد و چون سلطان از تقریر جواب فارغ شد فضلای
مجلس زبان بتحسین و افرین کشودند و بعضی از علمای وجه
دیگر گفته اند و ان اینست که هرگاه در نماز که افضل اعمال بدنیه
است صلواة بر ایشان واجب باشد و بی ان نماز درست
نباشد یقین که در دیگر امور تابعیت ایشان اولی خواهد بود و
ابن حجر که یکی از متعصبان اهل سنت است در باب دهم از کتاب
صواعق از شافعی شعری باین مضمون نقل کرده و ان اینست شعر
یا اهل بیت رسول الله حبکم ؛ فرض من الله فی القران انزله کفا
کم من عظیم القدر انکم ؛ من لا یصلی علیکم لا صلواة له یعنی ای اهل
بیت رسول الله دوستی شما دوستی است که حق تعالی در قران عزیز ا

واجب ساخته و بخلق فرستاده در بزرگی مقام و مرتبه ایشان
همین بس است که هر که در نماز بر ایشان صلوات نفرستد نماز او مرتبه قبول
نمی یابد و در استدلال باین آیت بر کرامت و بزرگی اهل بیت
گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را قایم مقام
خود گردانیده و چنانچه صلوة بر آنحضرت موجب تعظیم ایشان است
صلوة بر ایشان نیز باعث تعظیم آنحضرت است و مرویست
که در روزی که ایشان را در عبای خود داخل کرد فرمود اَللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ
مِنِّیْ وَاَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِکَ وَمَغْفِرَتَکَ وَرَحْمَتَکَ وَرِضْوَانَکَ
عَلَیَّ وَعَلَیْهِمْ یعنی بار خدایا ایشان از منند و من از ایشانم پس بگردان
صلوات و آمرزش و رحمت و بخشایش خود را بر من و بر ایشان از
و چون در وقت دعا ایشان را با خود شریک ساخته از مومنان
نیز طلب فرموده که از حق تعالی در وقت سوال رحمت ایشان را
با او شریک سازند و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که لَا تُصَلُّوْا عَلَیَّ صَلوٰةَ الْبَتْرَاءَ فَقَالُوْا
وَمَا صَلوٰةُ الْبَتْرَاءِ قَالَ تَقُوْلُوْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَتُمْسِکُوْنَ بَلْ قُوْلُوْا اَللّٰهُمَّ

۱۶۸

وصلّی علی محمّد وآل محمّد یعنی صلوات نفرستید بر من صلوات
بتر را و چون پرسیدند که صلوات بتر کدام است فرمود آنکه بگویند
اللهم صلی علی محمد و بس کنید بلکه بگویید اللهم صل علی محمد وآل محمد چه بتر را
بمعنی بیزار است یعنی این قسم صلوات فرستادن موجب بیزاری
و ناخشنودی آنحضرت میشود باید منع و همچنین ذکر علی بعد از نام حضرت
رسالت و فاصله کردن میان نام حضرت وآل بلفظ علی باین طریق بگویند
صلی الله علیه و علی آله یا بگویید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد چه مشهور است
که مَنْ فَصَلَ بَیْنِی وَبَیْنَ آلِی بِعَلی لَمْ یَنَلْ شَفَاعَتِی یعنی هر که فاصله کند میان من
و اهل بیت من بلفظ علی شفاعت مرا در نمی یابد و چون صلوات از
حق تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی معنی اللهم صل
علی محمد وآله اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد وآل او را در دنیا باعلای
دین و اظهار دعوت و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت
و زیادتی ثواب و اظهار فضل ایشان بر اولین و آخرین گفته اند
که این تشریف ابلغ است از تشریف آدم بسجود ملکه چه در تشهد در جمعیت
و شیخ طوسی رحمه الله از ارکان نماز شمرده و از امام جعفر صادق مرو یست

که هر که نماز کند و صلوات نفرستد و عمدا ترک کند نماز او صحیح نیست
اما در غیر نماز خلافست بعضی گفته اند در هر مجلسی یکبار واجبست و بعضی
برآنند که در عمر یکبار واجبست واصح آنست و مذهب ابن بابویه نیز
اینکه هرگاه نام آنحضرت مذکور شود صلوات بر وی واجبست چه این دلالت
بر رفعت شان آنحضرت و شکر احسان او می کند و ما بان مأموریم و اگر
چنین نباشد مثل ذکر بعضی از ما بعضی مگردانید خواندن رسول را چون
خواندن رسول را چون خواندن بعضی از شما بعضی را و مرویست که پرسیدند
یا رسول الله چگونه است قول تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی
سر این چیست که حق تعالی گفته بدرستی که خدای تعالی و ملائکه او صلوات
بر پیغمبر او می فرستند آنحضرت در جواب فرمود که این از علم مکنون است
یعنی پوشیده از خلایق و اگر سوال نمیکردید از آن خبر نمیدادم حق تعالی
دو فرشته را بر من موکل گردانیده است نام برده نمی شوم من نزد بنده
مومنی که بر من صلوات فرستد مگر آنکه آن دو فرشته میگویند حق تعالی
ترا بیامرزد پس حق تعالی و ملائکه در جواب آن دو ملک میگویند آمین
و ذکر کرده نمیشوم نزد بنده مسلمانی که صلوات بر من نفرستد الا آنکه

لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی

آن دو ملک

سلام و علیک گویند انبیا مرز د و خدای تعالی ترا و گویند خدا و ملکه در

جواب ایشان آنکه نزد امامیه آنست که به تنهائی بر هر یک از ائمه علیهم

السلام صلوات میتوان فرستاد و صاحب کشاف و شارح بخاری

گفته اند قیاس مقتضی آنست که صلوات بر هر یک از آحاد مسلمین

توان فرستاد لیکن چون رافضیان در ائمه خود این شایع میدانند ما

منع می کنیم و در اهل بیت و ائمه نیز بجهت آنکه برفض متهم نگردیم مکروه میدارم

چنانچه مصنف هدایه حنفی گفته که انگشتری در دست راست کردن

سنت است لیکن چون شعار رفضه است ما در دست چپ میکنیم

و بعضی گفته اند ما تجویز فاصله میانه نبی و آل رغماً للشیعه کرده ایم و

بعضی از علما شافعیه گفته اند تسطیح قبور سنت است لیکن چون شعار شیعه

شده است ما تسنیم را اولی میدانیم و جمعی گفته اند وضو ساختن

از آب حوض افضل است از وضو ساختن از آب جاری رغماً لهم

و خوش طبعی گفته اند که هر گاه رافضیان زنده اند رغماً لهم سنیان

چرا مردن را اختیار نمیکنند مرا درین حیرت و بجنس آیه

شده اند وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا

است در شان امیر المومنین علیه السلام چه جماعتی از منافقان ایذا
آنحضرت میکردند وتکذیب او می نمودند واین آیت بایشان بود مرتبه
وهرگاه حق تعالی صلوات بر رسول فرستد پس ایذا رحق تعالی هم ایذای
آنحضرت خواهد بود چه ایذا ر رسول خداست پس ایذای رسول هم ایذای خدا
وایذای علی علیه السلام ایذای رسول است پس ایذای او هم ایذای
خدا باشد و این صفت دیگر براهنیت پس او علیه السلام افضل
باشد واز مقاتل منقول است که این آیت نیز که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ است هم در شان امیر المومنین
علیه السلام نازل شده ومرویست که بعد از نزول این آیت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه واله یکبار موی خود را گرفته فرموده
که یا علی مَنْ آذَى شَعْرَةً مِنْكَ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى
اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ یعنی ای علی هرکه برنجاند یکموی
از ترا بتحقیق که مرا هم برنجانیده وهرکه مرا برنجاند خدای را رنجانیده است
وهرکه خدای را برنجاند بر وی لعنت الهی ریزان گردد واورا از رحمت
خود دور گرداند وبعینه مثل این حدیث در شان فاطمه علیها السلام وارد

شده

و ایں ہر دو حدیث نیز نص است در افضلیت مثل آیه سابق آیت دیگر

قول حق تعالی است فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه که ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده

که این آیت نازل شده در شان امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام

و اول آیت این است که یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف الخ

حق سبحانه خبر میدهد که هر که از شما از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد

بیارد حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند

او را و مهربان باشند بر مومنان و سخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در

راه خدا و از ملامت کسی نه ترسند و از امین همامین امام محمد باقر و امام

جعفر صادق علیه علیهما السلام مرویست که فرمود این آیت در شان

امیر المومنین است علیه السلام و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین و

قاسطین و مارقین که جنگ جمل و نهروان و صفین است و اینها خوارج

و نواصب و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که متصف

باین پنج صفت باشند نبود الا امیر المومنین علیه السلام و موید این آیت است

قول رسول صلی الله علیه و آله که فرمود در غزوه خیبر فردا این رایت را

بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند

وکرار غیر فرار باشد و باقی صفات در وجون رفته و شان ایست
فخر الدین رازی نیز گفته که به دو دلیل باید که این ایت در شان علی علیه
السلام نازل شده باشد یکی انکه در روز خیبر رسول خدا فرمود لاعطین
ثانیه عدا الخ که انما ولیکم الله و رسوله واقع شده بی فاصله و این ایت در
شان علی علیه السلام است پس اولی انست که ایه که بیفاصله سابق بر و
باشد هم در شان انحضرت باشد ولیکن بعد از ان تشکیکات و اهیه
کرده و اگرچه بموجب ان مثل که سر که جای ترس که اب نباشد جواب
همه حاضر است اما بجهة خوف ملال از ... از نفس مرتکب نقل انها نشد
ایت دیگر قول حق تعالی است در سوره الحاقه وتعیها اذن واعیة یعنی و
نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده که نفع گیرد از انچه شنود و در حدیث
وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه واله بعد از نزول ایت فرمود
که من از خدای تعالی درخواستم که بگرداند اذن واعیه گوش ترا ای
علی چه گوش نفع گیر انحضرت را بود که هرگز نسیان بر و طاری نمی شد
و در کشف الغمه از بریده و در مناقب خوارزمی از ابی احمد عاصمی نقل کرده
که رسول صلی الله علیه واله گفت حق تعالی امر کرد مرا که نزدیک باشم و از تو

و صفاتی که در این ایه مذکور است همه صفات
بعضی ازو در وصف ... انحضرت ... اند

ننشنیدم و اگر تعلیم کنم ترا و انکه تو بشنوی و یا دگیری و این آیه نازل

شد در تفسیر ثعلبی مسطورست که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت

از حق تعالی درخواستم که بگرداند گوش نیدکان نگاه دارنده گوش ترا

و ترا انتقام کند و سزاوار است حق تعالی را که ترا بشنواند و ترا لازم است

که پند گیری پس این آیه نازل شد و حافظ ابو نعیم ~~کند و سزاوار است~~

~~حق تعالی را که ترا بشنواند و ترا لازم است که پند گیری~~ در حلیه از

از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود از نیز

علی علیه السلام که آنحضرت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا

بسینه ی کینه خود چسپانید و گفت پروردگار من مرا امر کرده که

سازم نزدیک ترا و دور نگردانم از خود ترا و بشنوانم بتو و تو فراگیری

وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ در همین معنی نازل گشته و در مناقب از ابن عباس

نقل کرده که چون این آیت نازل شده حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله فرمود که از حق تعالی درخواستم که بگرداند این گوش

را گوش علی و علی علیه السلام گفت بعد از آن هیچ چیز نشنیدیم

از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه از حفظ کردم و در گوش نگاه

داشتیم و فراموش نشد و صاحب کشاف و فخر الدین رازی بعد

بعد از ذکر روایت و تردد لابیت در شان امیر المومنین علیه السلام

نکته ذکر کرده اند در بیان اینکه چرا اذن واعیه واقع شد بصیغه

نکره نکته اینکه تا اشعار باشد باینکه گوش پند پذیر در میان خلق کم است

و سرزنش کند مردمان را باینکه گوش نمی کنند و فرا نمیگیرند و مولوی در

وصف حال این طایفه گفته بیت گرچه ناصح را بود صد داعیه پند

را اذنی بباید واعیه پس وصیت کرد تخم وعظ کاشت چون

زمین شان شور بد سودی نداشت و آنکه میدانند که یک گوش که

پند فرا گیرد و فرمان برداری حق تعالی بعالمی برابر است و آن

یک سواد اعظم است و عزیز و اگرچه عالمی پر باشد التفاتی از جانب

حق تعالی بطرف اینها نیست و وجود شان با عدم یکسان است و همه

طفلی و جوان یک کسند چنانچه مولوی رومی گفته است بیت قطب شیر

و صید کردن کار او باقیان خلق باقی خوار او پس بگواهی دو شخصی

که راس و رئیس اهل بیت اند حضرت امیر المومنین علیه السلام مخصوص

باشد بلکه دعای پیغمبر صلی الله علیه واله در حق او مستجاب شده

همه محل تیر ترکش و هدف تیر ملامتند و التفاتی بسوی ایشان نیست
و او منظور نظر الهی است پس او احق و اولی بامامت
و خلافت رسول صلی الله علیه و آله باشند و هر عاقلی که تامل در
کتاب خدا و حدیث مصطفی صلی الله علیه و آله کند میداند که زیادتی
نمی باشد الا بعلم حق تعالی فرموده إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
یعنی خوف و خشیت منحصر است در علمای و رسول او گفته فَضْلُ
الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ یعنی زیادتی صاحب علم بر عبادت کننده
بی دانش همچو زیادتی منست بر یکی از شما که از همه فروتر مرتبه تر باشد
و درین نیز کسی را شک و شبهه نیست که امیر المومنین علیه السلام اعلم و افقه
از باقی صحابه بود و استغنای او از همه در همه باب خصوصا در علم
مشهور است و اقرار دیگران بنادانی خود و احتیاج در همه چیز بحضرتش در حل
مشکلات در همه جا نزد همه کس مذکور حتی آنکه خلیفه دویم در هفتاد مقام
باعتراف همه لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ گفته و خلیفه اول هر بار که بر منبر رفت
می گفت أَقِيلُونِي و برین قیاس حال دیگران پس آنحضرت اعلم باشد
و هر که اعلم است افضل است و بعد از ثبوت این دو مقدمه نتیجه بدیهیست

وانکارش مکابره وعناد والسلام علی من اتبع الهدی ایت دیگر

ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة است که

جمهور اهل سنت حتی ابن حجر در صواعق از ابن عباس نقل کرده‌اند و

صاحب کشف الغمه نیز از حافظ ابن مردویه که چون این ایت نازل شد

حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود یا علی انت و شیعتک ربانی

یوم القیمة راضین ویاتی اعداوک غضابا مقمحین یعنی یا علی اهل این

ایت تویی و شیعیان تو خوشوقت و راضی خواهید امد روز قیامت

تو و شیعیان تو و ارزده و غضبناک خواهند امد در ان روز دشمنان تو

ترجمه معنی ایت انست که انانکه گرویدند وکردند عملهای پاک و ستوده ایشانند

بهترین همه افریدگان و بهترین با ایمان درست و عمل صالحت و این هر دو

در امیر المومنین و ایمه معصومین و تابعان و دوستان بصفت کمال دارند

و غیر ایشان این هر دو صفت را دعوی میکنند و گفته اند فرق

میان ناله کز جان خیزد با انکه بر لب نقش بندی است دیگر قول

تعالی است والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و همچنین ایة اخر

این سوره وتواصوا بالصبر که هر یک بر وجود دلیل جدا ایت بر امامت

اهل هذه الایة انت وشیعتک ص

الحق ۱۰

آنحضرت در آیه اول مراد از اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا امیر المومنین است علیه السلام
و سلمان رضی الله عنه و انسانی که در زیان کار نیست ابوجهل است
بنا بر تفسیر مشهور و نیشاپوری در تفسیر خود گفته که از مقاتل منقول است
که مراد از انسان ابولهب است که ابوجهل یا ابولهب می گفته اند
که محمد در زیان کار نیست پس قسم یاد کرده حق تعالی بعصر که مراد نماز
عصر است یا عصر مر پیغمبری یا زمان پیغمبر ما یا بر روزگار چه مشتمل است
بر عجایب و غرایب بسیار بر آنکه امر بضد ان چیز نیست که یکی از ان
دو توهم کرده اند و الف لام در الانسان الف الام جنس است
و تنکیر خسر از جهت تعظیم یعنی مدرستی که همه از آدمیان در زیان کاری
اند که عمر ... را در مطالب ناپایدار دنیا صرف
می نمایند و هر روزه عمر ایشان در کاستن است و تا چشم بهم زده اند
سرمایه عمر از دست رفته و کسب طاعتی نکرده پس همه عمر در نقصان
و زیان اند مگر آنها که ایمان آورده اند و کرده اند کردارهای پسندیده
و آخرت را بدنیا خریده اند و رستگاری یافته و فاضل نیشاپوری در
تفسیر خود گفته ... که اگرچه بنده بمناجات و تحصیل عبادات مشغول است

که هنوز در زبان کار نیست چه هیچ طاعتی و عبادتی نیست که به آن توان
بجا آورد و بنده را ممکن نبوده باشد که عملی بکند که اثر آن باقی ماند و لذت
آن دایمی باشد چه جای آنکه عمر را در غفلت بسر برد و وقتی خبردار شود
که بجز حسرت و ندامت چیزی نداشته باشد چنانچه حکیم سنایی گفته
بیت
مفلسی هست در سرای غرور ٭ همچو یخ فروش نیشاپور ٭ در تموز آن
یخک نهاده به پیش ٭ یک خریدار نی و او درویش ٭ یخ گدازان
شده زگرمی و مرد ٭ با دل دردناک و با دم سرد ٭ این همی گفت و
اشک می بارید ٭ که بسی مان نماند و کس نخرید ٭ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که گفت هو علی علیه السلام
و ضمیر راجع است به اول ضمیر جمع بجهت تعظیم یعنی آنانکه وصیت کرده
اند یکدیگر را بعمل درست و امر بطاعات و صبر از معاصی و آفات
بطریق حق مستقیم و دوری از مناهی و نافرمانی پس هرگاه ایمان
و عمل صالح در اول و وصیت بصبر در آخر بعلی علیه السلام مخصوص
باشد و او ولی باشد بجانشینی پیغمبری که حق تعالی او را بهمین کار بخلق
فرستاده است آیت دیگر یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا
مع الصادقین

بمع الصادقین است که حق تعالی واجب ساخته است بر ما بندگان
بودن با صادقان و انهائی که معلوم است از ایشان راستی و راست
کرداری و راست گفتاری و انها نیستند مگر جمعی که معصوم باشند
چه تجویز کذب و دروغ در غیر معصوم می رود و آن معصوم امیر المومنین علی است
که باعتراف دوست و دشمن معصومی غیر از و نبود پس او امام باشد
و حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده که ایت
در شان انحضرت نازل شد و همچنین وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ
که آن نیز نازل شده است در شان حضرت رسالت پناه صلعم و مرتضی علی
و بندگان را امر شده برکوع یعنی بخضوع و خشوع و حضور قلب
بار الکعان و از ابن عباس مرویست که گفت مراد از وَارْكَعُوا
مَعَ الرَّاكِعِينَ رسول الله و مرتضی علی علیه السلام است
چه این هر دو اول انکسانند که سجود و رکوع نموده اند پیش از همگی
سوره برات و توبه و فاضحه و مخزیه و عذاب گویند چه در وی بیزاریست
از کفار و در و ذکر توبه مومنانست و فضیحت کننده اهل نفاقست
و رسوا کننده منافقانست و ذکر عذاب در وی بیش از ذکر سوره هاست

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و
ان لم تفعل فما بلغت رسالته خلاصه کلام درین مقام انست که
چون رسول خدا صلعم از وظایف حجة الوداع فارغ شده عازم
مدینه گشت جبرئیل عم نزول نموده پیغام الهی رسانید که
علی ابن ابیطالب عم را امام کافه انام نموده عهد و بیعت او
بر جمیع مکلفین لازم گردان و پیغام من به بندگان برسان و بگو
که علی بنده من و وصی نبی و خلیفه اوست و اطاعت او مقرون من
و مخالفت او مخالفت من و منکر این امر از جمله کفار است
و حضرت خاتم الانبیا در ان روز خلوتی ساخته خبر این اسرار
ربوبیت را با جناب ولایت مآب در میان نهاده چون عایشه
با مر خلوت پی برده در تحقیق ان از حضرت مبالغه نموده حضرت
رسالت پناه صلعم در اخفای نهایت اهتمام نموده تا جدی که فرمود
که اگر افشای این راز نمائی خلاف امر من نموده در زمره کفر
داخل گردی و چون بر مجلسی از نزول جبرئیل عم و امر الهی
درین باب واقف شده بود مبالغه رسول خدا صلی الله علیه و اله را

۶ عینا می

اعتنا نکرده بعد از آن یعنی حفصه دختر عمر این خبر را از کرد ابید که سرها
و ارا لا تنبئن شایع بظهور آمده و حفصه پدر را آگاه ساخت و او بابی بکر
رسانیده و از و بابی عبیده جراح و عبد الرحمن عوف رسید و از ایشان
بباقی منافقین سرایت کرد تا آنکه مجتمع گشته در هلاک پیغمبر خدا صلعم اندیشها نمودند
و رای همه بتعلیم ابلیس لعین بقصه عقبه قرار گرفت و این قصه در محل خود مذکور گشت
و چون ضمیر منیر حضرت رسالت صلعم جام جهان نماست و لوح تقدیر بود عایشه را
طلب نمود باین کلام او را مخاطب ساخت که اِفْشَیْتِ سِرِّیْ وَ اللّٰهُ
یُجَازِیْکِ بِعَمَلِکِ یعنی سرّ مرا فاش کردی حق تعالی جزای عمل تو بتو
رساند بعد از آن در طی مسافت مدینه بجد شده منزل بمنزل می آمد
تا بموضعی که آنرا کراع غمیم نام است رسیده جبرئیل عم نازل شده این
آیه مشتمل بر نهایت اهتمام آورد که فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحٰی
اِلَیْکَ وَ ضَائِقٌ بِهٖ صَدْرُکَ و اظهار رنجش از رسول
خود در تأخیری که تا غایب واقع شده بود یعنی آنکه پاره از
وحی بتو میفرستیم ترک مینمائی و بمنبر سانی و سینه ترا محل آن نمانده
که این قسم امور در رو جا گیرد و این نهایت تأکید و تشدید است

و بعد از ساعتی بموضع مشهور بغدیر خم رسید جبرئیل امین دیگر باره
بجهت تاکید نزول نموده آیه یا ایها الرسول بلغ را رسانید و گفت
ای رسول من برسان بر بندگان آنچه از خدا بتو رسیده اگر نرسانی
تبلیغ نکرده باشی و اگر درین امر مساهله نمائی چون نرسانیدن بعضی
حکم نرسانیدن همه دارد همانا که بهیچ وجه تبلیغ رسالت نکرده
خواهی بود اگر ترا از رفیقان و منافقان همراه دغدغه باشد خدا
حافظ و نگهبان تست از شر دشمنان اندیشه مدار بنا برین
در همانجا در عین گرما محل نزول قافله نبود فرود آمده هر کس
پیش رفته بود امر شد که برگردد و هر که در عقب مانده بود ندا ام
کردند که زودتر برسد و منبری از پالان شتر راست کرده بران
برآمده خطبه بلیغ مشتمل بر فواید تمام و بلاغت مالاکلام در حمد
و ثنای الهی و موعظه و نصیحت امت کماهی و تبیان خلافت
امیر المومنین از جانب رب العالمین ادا فرموده گفت
گوش کنید ای حاضران و مطیع و فرمان بردار باشید ای مومنان
که آخرین پیغامی است مرا با شما ای گروه ادمیان حق تعالی نصب کرده

در میان شما احب اختیاری در امر دین و دنیا و امامی که طاعت او
فرض است بر مهاجر و انصار و حاضر و غائب و عجم و کوچک و بزرگ و بنده
و آزاد و سفید و سیاه و هرکه بوحدانیت الهی اقرار دارد و حکم او بر
جاریست و طاعت او واجب و مخالف او ملعون و بعد ازین امامت
از ذریت من است و از اولاد علی تا روز قیامت و کسی غیر علی
امامت نیست و حلال نیست امیر بودن کسی را بر مومنان غیر از
علی بن ابیطالب و این معنی بعضی از خطبه آنحضرت است و آن خطبه
طولانی که ترجمه آن در دو ورق تمام نمیشود و بعد از خطبه دست
امیر المومنین را گرفته او را نیز بر بالای منبر جا داده بنوعی که اکثر
خلقهای مردم مشاهده نمودند و گفت ای مسلمانان اَلَسْتُ
اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان
از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله
و تو اولی بمائی از ما پس گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْ
هرکه را من مولی و رهنمای و اولی بتصرف بودم در دین و دنیا
او بعد از من علی مولای و اولی بتصرف است در امور او و بعد از خطبه

و تاکیدات وافره دست بها بر داشته کفت اللهم وال من والاه و

عاد من عاداه یعنی دوستی کن بانکه با علی کند و دشمنی کن بانکه با علی

دشمنی کند وانصر من نصره واخذل من خذله و یاری کن ویاری

هر کرا یاری کند با علی و خوار و زبون دار کسی را که علی را خوار و زبون دارد

وادر الحق معه کیف ما دار الهی حق و صدق و راستی را بکردان

با علی بهر طریق که بکردد و بهر راه که برود و بعد از فراغ جمیع مردمانی

که بعضی صد و بیست هزار کفته‌اند و بیشتر نیز کفته‌اند همه بر انحضرت سلام کردند

با مارت باینطریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین و عمر هم

بران افزوده کفت بخ بخ اصبحت مولای و مولا کل مؤمن

و مؤمنة این کلمه را عرب در حال رضا و در وقت تعجب استعمال

کنند بجای به به در زبان عجم یعنی به به امام و سردار شدی

مرا و بر سایر مؤمنین و شعرای عرب دران روز قصیده

در تهنیت این امر کفتند و حسان بن ثابت از حضرت رسول صلعم

رخصت کفتن قصیده و خواندن طلبید و قصیده غرا کفت و حضرت

او را تحسین نمود و عمرو عاص هم دران روز قصیده کفته شاعرانه

و حقیقتها بی

و نعتهای بلند قصد کرده و از انجمله گفته شعر بال محمد عرف القوات
و من نعتهم نزل الکتاب و چون باسم حضرت رسیده گفته فضربته
بکفیه یوم خم معاقد هامن القوم الرقاب یعنی جائی کر
محل فرود امدن شمشیر اوست گردنهای مردم است و محل بیعت روز غدیر
هم همان است یعنی بان وفا نمودن بر گردن مردم لازم است و شاید ان
قصد هم کرده باشد که چنانچه تیغ او بر گردن کفار موجب ارزدکی
و دلتنگی بود بیعت او نیز چون بر گردن مردم لازم شد دلتنگ
و ازردگی بهم رسانیدند و اگر نه چنین بودی بعد از اندک روزی
با این همه تاکیدات الهی و آمدن جبرئیل و وصیت نبوی را ناشنیده
نمی انگاشتند و نادیده نمی پنداشتند بیت دیگرش انکه
اذا انادت صوارمه نفوسا فلیس لها سوی نعم جواب
یعنی وقتی که شمشیر او نفسهای مردم بطلبد بغیر از لبیک و بلی جوابی از
و از ابن عباس و ابوذر و حذیفه مرویست که هنوز اهل بیت متوفی
نشده بودند که جبرئیل علم نزول نموده رسول خدا صم را خوشحال ساخت
بایه مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت

لکم الاسلام دینا بشارت داده حاضران روز غدیر را بر آنکه اسلام
در آن روز تمام شده و نعمت الهی بر بندگان و رضا و خشنودی خالق ارض و سما از مسلمانان در آن روز
بحصول پیوسته و از اینجا معلوم میشود که واجبات دیگر خواه از اصول و خواه از
فروع بنزد الله تعالی همچو ولایت و امامت نیست اکمال دین و اتمام نعمت را
با میری و سرداری و صاحب اختیاری از مرکز دایره امامت و سرگروه سلسله
ولایت منوط و مربوط ساخته و چون این خبر باطراف و جوانب رفت حارث
بن نعمان که از قبیله معتبری بود و سرداران طایفه آتش نفاق از سینه پر کینه اش
شعله کشیده بمجلس حضرت در آمده گفت ما را بوحدانیت خدا و نبوت خود و نماز
و روزه و زکوه تکلیف کردی قبول کردیم با اینها راضی نشده خلافت را به پسر عمت
حواله کردی این از فرموده تست یا از جانب خدا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
قسم یاد کرد که این بفرموده الهی واقع شد پس از مجلس رو گردان شده گفت
الهی محمد اگر آنچه میگوید حق است بفرما که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید
که مرا تاب شنیدن این حکایت نیست و هنوز سخن او تمام نشده بود که سنگی
از آسمان بر سر او آمده از آن طرفش بیرون رفت و بجهنم رفت و مقارن
آن سوره سال سایل بعذاب واقع نازل شد یعنی سوال کرد سایلی عذابی

کہ بضیح حیث دفع آن نکند وان واقع شد وظاهر است کہ ان ہمه عناد از
حارث مردود بظهور آمد از برای ساختن والی بتصرف دانستن حضرت امیر بود
نہ بمعنی نصرت و دوستی و نہ غیر ان چنانچه اهل سنت بران حمل مینمایند حاصل کلام
انکه نزول پیغمبران زمان که مردم از غایت گرمی رداهای خود را در زیر پا
می نهادند و دران مکانی که نزول مسافران متعارف نبود و در تحت
مغیلان و از پالان شتر منبر ساختن و مردم را بر گردانیدن و خطبه در
بان طول خواندن البته نخواهد بود الا بجهت امر عظیم نه از برای
مجرد اظهار محبت و نصرت و نظایر ان چنانچه از روی عناد گفته اند
خصوصا که الست اولی بکم من انفسکم صریح است در ریاست
دین و دنیا چه والی بنفس مردم از مردم پیغمبر است یا امام و بعد از آن
نزول ایه الیوم اکملت لکم دینکم ناچار است که مراد از
مولی متصرف در امور مسلمانان باشد نه ناصر و محب و غیر آن
از معانی که در لغت مقرر شد چه جمیع مومنان دران سیر نکنند
و معنی این میشود که علی علم اولی بتصرف است در حقوق مردم و تدبیر
امور ایشان بعد از من چنانچه من الحال اولی بتصرفم دران

و معنی امامت همین است و چگونه قدحی دران توان نمود و حال آنکه
نزد جمهور این حدیث بمرتبه تواتر رسیده چنانچه شیخ مسفر محدث عماد الدین
بن کثیر شامی شافعی در تاریخ کبیر در ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر کرده
که او را کتابیست مشتمل بر دو جلد که احادیث غدیر خم دران جمع کرده و نقل نموده
که ابو المعالی جوینی شافعی که مشهور است بامام الحرمین تعجب میکرده میگفته
که در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدیم در پشت آن نوشته بود که جلد بیست و هشتم
از طرق مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و از ابو علی عطائی همدانی
منقول است که میگفت من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت دارم
و شیخ محمد جزری شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله مشهوره
در تواتر حدیث غدیر دارد و تواتر این حدیث را از اینجا بچند طریق اثبات نموده
و بالجمله این خبر در شیوع و ظهور نه بمرتبه ایست که کسی منکر آن تواند بود
از جمله حکایت شنیدنی آنکه از معاندین در رساله بر حدیث غدیر اعتراض
کرده که هرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر خلافت علی علیه السلام
نص میکرده چرا بطریق دیگر احکام در میان مردمان در شهر نمیکرد تا بتواتر نمانند شنیده
و کسی انکار نکنند چرا در سفر بایستی کرد بر پالان شتر چنانچه کسی در زدیده کاری کند

ملا بینز کجا و کجا

مدینه کجا و منبر و مسجد کجا بود و چون این کار نزد شیعیان با نبوت برابرست
پنهان و بی قباله و گواه نبایست کرد تا یکی گوید شنیدم و یکی گوید حاضر
نبودم و بایستی تصریح نمودن و توضیح فرمودن تا بر کسی مخفی نماند چنانچه
گفته است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و ما محمد
الا رسول و یا داود انا جعلناك خلیفة و یا هرون
اخلفنی فی قومی و چون واقعه غدیر که در شان علی علیه السلام
روایت میکنند بر این وجه نیست ظاهر شد که قول شیعه باطل است
و شیخ عبد الجلیل الرازی در جواب فرموده که ان ناصبی بایستی
اول این اعتراض بر خدا کند و گوید در شب تاریک باد و باران
موسی غریب و در بیابان از درختی آواز انا الله گوئی چنانکه
کسی دزدیده کاری کند ولی آنکه منبری باشد و اهل عالم همه حاضر باشند
معنی نداشت و همچنین مکه و کعبه و بنی هاشم و قریش را گذاشته
محمد ص را تنها بکوه حری بردی با آواز گوئی چنانکه کسی دزدیده
کاری کند وجهی نداشت و اگر تقریر رسالت موسی در بیابان
و شب تاریک و نبوت مصطفی در غار حری نقصان نبوت نباشد

تقریر امامت علی هم در بیابان و بر بالای منبر بالای نقصان اما معرفت
نباشد و آنچه گفته اند نامهای پیغمبر انرا البعض در قران ظاهر کرده باید
هم بنام علی هم تصریح کردی تا شبهه نماندی آن ناصبی از مذهب خود
برگشته و مالک الملک را معزول کرده یفعل الله ما یشاء را فراموش کرده
و نمیداند که معرفت نبی سمعی است و معرفت امام عقلی و عجب است
که با خدای تعالی منازعت نمیکند که تو میگوئی اقیموا الصلوة
و صریح نمیگوئی فریضه چند است و سنت چند و در سفر چند و در حضر چند
و امامت محمد را سرگردان میداری و میگوئی اتوا الزکوة و نمیگوئی
از بیست دینار یکدینار و از ده من یکمن تا فقها را اختلاف نباشد
شریعت میفرمائی و اجتهاد بما حواله میکنی تا هفتاد و سه قول
مختلف پیدا میشود پس اگر درین سمعیات اجمال و ابهام
روا است تا بعثت محمد عبث نباشد مسئله امامت خود عقلی است
اگر امامت علی بتصریح نباشد نقصانی پیدا نیاید و امام محمد غزالی
دعوی اجمال بر صحت حکایت غدیر نموده و بعد از ذکر حکایت
روز غدیر و عبارت عمر که مشتمل است بر کلمه بخ بخ گفته هذا و نحو ذلك

وبرا هنا

برضاءٍ و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوى الحب الرياسة وحمل

عمود الخلافة وخفقان البنود في قعقعة الرايات و

اشتبال ازدحام الخيول وفتح الامصار سقاهم كاس

الهوى فعادوا الى الخلاف الاول ونبذوه وراء

ظهورهم اشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون يعنی

روز اول قبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم کردند و بعد از

هوای نفس و محبت دنیا و حب جاه و ریاست کرا و را الخلافت

نام بودند و محبت انکه علمها و نشانهای خلافت در پیش و پس میرفته

و مردم

باشند و استران سواری دست و پا از هم گذرانیده صورت شبکه بنظر در اید

موش

بر در خانه جمع شوند چنانچه رونق حکام دنیاست و میساق روز غدیر را فرا

حقیقی بود

کرده در پس پشت انداخته آخرت را بدنیا فروختند بهای سهل و بدخرید و فرو

تران

اما فردا ت کینه خمار کالکنون هست و این عبارت غزالی ابن جوزی که از اکا

طایفه است نقل نموده و حاصل استدلال بابن اینکه احمد حنبل در مسند خود

و ثعلبی در تفسیرش و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و ابن عقده

از صد و پنج طریق و دیگران از اکابر اهل سنت چون ابن جوزی شافعی

در رساله که باسنی المطالب فی مناقب ال ابی طالب نام کرده جمیعا نقل کرده
این ایه واین هرایه در بیان فضیلت امیر المومنین علیه السلام نازل شده در
غدیر خم و صحیحین این ایه الیوم اکملت لکم دینکم و همه باین روش نقل نموده اند
که چون یا ایها الرسول بلغ تا اخر نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله
دست امیر المومنین را گرفته بلند کرد تا بحدی که مردمان سفیدی زیر بغل
آنحضرت را دیدند و گفت ایها الناس الست اولی منکم چون همه مردمان
گفتند بلی یا رسول الله صلعم فرمود که من کنت مولاه و هذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
من خذله و ادر الحق معه کیف ما دار و معنی حدیث بیشتر گفته شده
و چون ایه دوم که الیوم اکملت لکم دینکم است تا اخر نازل شد
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام
النعمة و رضا الرب برسالتی و بالولایة لعلی من بعدی
یعنی بزرگ خدائی که منت نهادی بر من بکامل شدن دین و تمام گشتن نعمت
و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و بولایت و امامت از برای
علی ابن ابی طالب بعد از من و بعد از ان باز اعاده فرموده قول اول را

که من کنت

که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و ازین
اسناد و روایت ظاهر شده دیگری بغیر آنحضرت مستحق خلافت و نیابت
رسول خدا نیست و هرکه را دیدهٔ ادراک از غبار عداوت خاندان امیر المؤمنین
نابینا نشده باشد و طریق حق مودت ذریت سید المرسلین صلعم تارک را
برو پوشیده نگشته و بر حقیقت حکایت روز غدیر مطلع شده مضمون این بیت مذکور
کما هو حقه فهمیده باشد چگونه تقدیر دیگری بران افتاب عالمتاب امامت تجویز تواند کرد و با فهم خاق
عقل و نقل دست و گریبان تواند شد ماه بی کفش چو باشد رهنما چون نکوید
شد ضیا اندر ضیا چون تو بابی آن مدینهٔ علم را چون شعاع آفتاب حلم را
باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما له کفوا احد و شخصی که در باب خلافت
او این قسم تاکیدی نماید و چون آن امر صورت پذیر گردد گوید و گوید امروز دین و
من اکمال یافت و نعمت خود را بر شما تمام کردم بگفتهٔ مولانا حسن کاشی که
فهم انسانی چه داند عزت کار ترا کافر بینش بر نتابد بار مقدار ترا
امامت او احتیاج به بینه و برهان خلایق نخواهد بود در تکرار آیات ابتدا سوره برائت
و این سوره را گوره برات و توبه و فاضحه و مخزیه و عذاب گویند چه روح بیزاریست از کفار

و در وی ذکر توبه مومنان است و فضیحت کننده اهل نفاق است و رسوا کننده
منافقان است و ذکر درویش از سورهای دیگر بیشتر است و ترک بسمله در وی بجهت
که بسم الله الرحمن الرحیم امانست و این سوره برای رفع امان آمده نقله آثار از موالف و
مخالف متفق اند بر اینکه چون سوره برائت نازل شد حضرت رسالت پناه صلعم
سی یا چهل آیه از اوایل سوره با ابی بکر داده فرستاد که بمکه رود و در موسم بر
اهل مکه خواند و چون او پاره از راه قطع نموده جبرئیل ع نزول نمود گفت بر آن حضرت
که حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک
یعنی باید که تو خود متصدی این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت ع
امیر المؤمنین علی ع فرمود که بر ناقهٔ عضبای سوار شده خود را باو رسانیده سوره را از وی گرفته
خود طریق رسالت بجای آورد و حضرت امیر ع حسب فرمان روان شد و سوره را از وی گرفته باهل مکه رسانید
چون ابوبکر برگشته از سبب آن پرسید فرمود که امر الهی شد که جز خود یا کسی که از من باشد نرساند چون
علی علیه السلام از من بود او را فرستادم و این دلالت صریح دارد بر آنکه حضرت امیر المؤمنان
از حضرت است و بمنزله آنحضرت است در تبلیغ احکام الهی و دیگر بر انسز و علمای اهل سنت این را
نیز دلیل جداگانه شمرده اند برای مطلب و این نیز معلوم نشد که
شخصی که حق کنی بجهت رسانیدن اینی چیند از کتاب خود بعضی از مردم که او

۱۷ امر بنواید

را امین نداند چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن تمام
آیات کتاب کریم و امانت جمیع است رسول عظیم اورا
امین دانند و امام خوانند و چگونه امین باشد و در رسانیدن
جمیع دین الهی و حال آنکه خدای تعالی در بالای هفت آسمان
اورا عزل نموده و فرق است میان عزل نمودن و دلی ساختن
فرقی که بر عقلای مخفی نیست و در مثل است که عزل طلاق
مرد است و از فرمان الهی معلوم شد که او بمنزله پیغمبر نیست در
تبلیغ احکام چه روا نیست نزد هیچ عاقلی تقدیم مفضول بر فاضل
و ابن بابویه رحمة الله علیه در این مقام افاده نموده اند که هرگاه
هرچه خبر ندکور ابوبکر از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد هر اینه تابع او نخواهد بود بدلیل
قول تعالی فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي و هرگاه تابع حضرت پیغمبر نباشد
محب و دوستدار او نیز نخواهد بود بدلیل قول باری تعالی
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
و هرگاه محب خدا نباشد مبغض او خواهد بود و حب نبی ایمان

و بغض او کفر است و چنانچه باین خبر درست شد که علی علیه السلام
از حضرت ست دیگر روایات نیز بران دلالت دارد از انجمله مخالفان
در تفسیر قول حق تعالی اَفَمَن کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَیَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ روایت
کرده اند که مراد بصاحب بینه حضرت پیغمبر است و مراد بشاهد که تا
لی او باشد امیر المومنین است و ایضا روایت کرده اند از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله که فرمود طاعَةُ عَلِیٍّ کَطاعَتی وَمَعصِیَتُهُ کَمَعصِیَتی
و روایت کرده اند که حضرت جبرئیل در غزای احد نظر بحضرت امیر
علیه السلام انداخت و دید که ان شهسوار معرکه لافتی و مبارز میدان
هل اتی در پیش روی مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه واله
مجاهده می نماید گفت یا محمد این غایت بازی جان سپاری است که
علی در نصرت تو بجا می ارد حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود
که یا جبرئیل اِنَّهُ مِنّی وَاَنا مِنهُ و جبرئیل فرمود وَاَنا مِنکُما تا اینجا سخن
ابن بابویه است و ایه دویم از ابتدای سوره که وَاَذانٌ مِنَ اللهِ
یَومَ الحَجِّ الاَکبَرِ است و در مسند احمد بن حنبل مسطور است که هو علی
حینَ اُذِّنَ بِالایاتِ مِن سورَةِ بَراءَةٍ حینَ اَنفَذَها النَّبیُّ صلی الله علیه

وآله مع ابی بکر واتبعه بعلیٍّ فرده ومضی بها علیٌّ علیه
السلام وقال النبی علیه السلام صلی الله علیه وآله قد امرت
ان لا یبلغها الّا انا او واحد منّی یعنی ان موذن علیٌّ بود که ان احکام
را باهل مکه رسانید در وقتی که اگاه ساخت بان ایات که از
سوره برات بود اهل مکه را هنگامی که فرستادن ایات را
با ابی بکر وعلی علیه السلام از پی او فرستاد و او را
برگردانید وخود ایات را برد وخوف نداشت با انکه چندین
کس از اکابر واهالی مکه را کشته بود وموسی علیه السلام با انکه
یک کس را کشته بود چون مامور شد که بهدایت فرعون رود گفت
خوف دارم که از ان مرد برا کشته ام وچون ابو بکر
برگشت واز وجه برگردانیدن پرسید حضرت رسول صلی الله علیه وآله
علیه واله گفت از جانب خدا مامور شده ام که نباید که ان ایات
را برساند مگر من یا شخصی که از من باشد وبجای من باشد
ومرویست که امیر المومنین علیه السلام عذر گفت که من خطیب
نیستم ومتوحد سالم ورسول الله فرموده که بامر الهی ناچار است

که با من بردم یا تو گفت پس هرگاه چنین باشد بعدم ورسول الله گفت
برد که حق تعالی که زبان و دل گویا و ثابت بتوان زائل میدارد و دنیا را از
معاندین گفته که فرستادن علی را بعد از ... ابی بکر بجهت این
بود که درمیان عرب مقرر و معهود بود که اگر عهد و پیمانی درمیان آید
بغیر از قول آن عهد کننده یا یکی از خویشان او را اعتبار ننمایند و چون
رسول خدا صلی الله علیه واله در مکه با قبایل عرب عهد کرده و دو سه
قبیله نقض عهد کرده بودند بجهت تنبیه ایشان بایست که خود آید و
یا خویشی از و علی را فرستاد نه آنکه ... ابابکر را قابلیت آن
کار نبود و جواب این که خدا و رسول خدا منزه و مبرا اند از ینکه فعل عبث
کنند پس فرستادن کسی را اول بار و باز او را بر گردانیدن باید که بنا بر
غرضی معتد به باشد چون تنبیه بر فضیلت و بزرگی آن شخص یا بلند شدن نام
و آوازه او یا آنکه مردمان بدانند که از دیگران این کار نمی آید یا این امر
از آن مرد متمشی نمیشود و اگر در مقام اول بار سوره را با میرالمومنین علیه السلام
داده میفرستاد شاید مردمان را گمان آن میشد
که درین جماعت غیر از آن حضرت کسی بوده که صلاحیت این کار
داشته

اشته است وآنکه گفته درمیان عرب مقرر بود ای اگر این قاعده
مقرر می بود البته رسول الله خبیدانست وبرو مخفی نمینمود وآنکه اخذ
از قاعدهٔ عرب خبردار شده باشد معنی ندارد پس متشخص شد
که سران امینت که ابی بکر نزد الله تعالی قابلیت این
کار نداشته وهرگاه کسی ازین قسم امری عاجز باشد بتعیین امر
امامت را قابل نخواهد بود وهر که در علم خود زبون باشد عارف کرد
کار چون باشد آیت دیگر آیه سورهٔ نور است حق تعالی فرموده
اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ
فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ تا آخره آیت که اهل سنت از حسن بصری که رئیس
ومقتدا و واعظ وصاحب حالش میدانند نقل کرده اند که گفت مراد
از مشکوة فاطمه است ومصباح امام حسن وامام حسین اند وزجاجه که
گوئیا ستاره درخشنده است فاطمه است درمیان زنان دنیا وشجره
مبارکه ابراهیم است علیه السلام نه شرقی است ونه غربی یعنی نه یهودی
است ونه نصرانی یکاد زیتها یضیء علم است که ازو بدیگران رسیده نور

علی نور امام بعد از امامی است که از ذریت او تا در قیامت باشند
وحق سبحانه تعالی راه نماید بسبب آن هر که را خواهد که در سلسله هدایت داخل
شوند و هر گاه حق تعالی در شان فاطمه و حسنین علیهم این مثل زده باشد
و این مرتبه قرار داده بطریق اولی حضرت امیر المومنین را که اکمل
و افضل است باین محل و مرتبه اولی خواهد بود پس از باقی ایت
بیقین اقدم و افضل و اتم و اکمل باشد و معنی ایه آنست که حق نور
نور آسمانها و زمینها ست و یکی از نامهای حق سبحانه نور است و نور
کیفیتی است که باصره اول او را دریابد و بواسطه او چیزها را درک نماید
چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر جرمها و باین معنی اطلاق
نور بر حق سبحانه روا نباشد و چون خود را باین نام خواند پس معنی
آنست که الله تعالی ذو نور یعنی خداوند نورها با معنی منور است
یعنی نور دهنده و روشن کننده آسمانها بملائکه مقربین و زمینها با انبیا
و مرسلین یا روشنی بخش دلها بانوار معرفت یا آنکه چون نور سبب
ادراک چیزهاست و حق تعالی بیان کننده است هرچه بندگان را
بکار آید و ظاهر نماینده پس او را نور توان گفت و نیز محققان نور حقیقی

هستی

هستی حقیقت که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و مشکوة
انبوبه است ابی که در وسط قندیل باشد و مصباح فتیله ان انبوبه
در قندیلی از ابگینه که گویا ستاره ایست درخشنده از روغن
ان زیتون است از درخت مبارک نه در طرف مشرق است
از معموره و نه در طرف مغرب بلکه محل روییدن او ولایت شام
است یا اصل او از بهشت است پس از درختهای این جهان نیست
که شرقی یا غربیش توان گفت نزدیکست که روغن ان درخت روشنی
دهد بنفس خود و اگرچه اتشش نور نرسیده باشد یعنی مشابه درخشنده
است که بی اتش روشنی دهد نور بر روشنی افزوده یعنی صفای زیت با
نور چراغ یار شده و لطافت زجاجه بران افزوده راه
می نماید حق تعالی بنور معرفت خود هرکرا میخواهد و مثلها میزند خدای
تعالی برای مردم تا تذکر در یابند و او بهمه چیز داناست و گفته اند مراد
نور ایمان است تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوة و دل او را در سینه
بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را
بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که فیض کلمه بی انکه بر

زبان مومن که از و عالم را منور کنند و چون بر زبان جاری می‌شد و تقصد نور
دل بیان بازگشت نور علی نور بظهور اید با انکه نور معرفت الهی در زجاجه
دل عارف و مشکوة سینه او افروخته از برکت زیت تلقین شجره وجود
مبارک محمدی صلی الله علیه و اله که نه شرقیت و نه غربی بلکه مکیت و از
فرا گرفتن عارف ان اسرار را تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان
کرد یا نور قران است و دل مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قران
مصباح و شجره وحی الهی که واسطه است هموزنا خواندن دلایل او و روشنی
چون قرائت کنند نور علی نور باشد و علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق
علیه السلام نقل کرده که مشکوة حضرت فاطمه و مصباح حسنین و حضرت
فاطمه علیه السلام در میان زنان عالم گویا کوکبی است درخشنده افروخته
از شجره مبارک حضرت ابراهیم نه مایل بیهودیت است و نه بنصرانیت
نزدیکست که علوم فیاضه که در چشمه دل انحضرت جا گرفته بانوار ان
بخاص و عام برسد و چون امامی ازو بوجود اید نور علی نور بحصول رسید
وحق سبحانه راه نماید بسبب ان امامان هر کرا خواهد که واسطه هدایت
خلق ایشان ساخته و امام محمد باقر فرموده مصباح نور علم است در

سینه

سینه پیغمبر و در حاجه سینه علی بن ابیطالب است که علم خود در سینه
بی کینه او بودیعت نهاده است دیگر آنکه عالمی از آل محمد صلوات
الله علیهم تکلم فرماید بان پیشی از آنکه ازوی بپرسند و نور علی نور
امامی موید بنور علم کامل و علم شامل برابر امامی از آل محمد تا قیام
قیامت حق تعالی هدایت کند بان نور و راه نماید هرکرا خواهد از اهل
استحقاق و مهدی هادی صاحب زمان علیه السلام در آخر زمان
آن نور است که واسطه هدایت مردم کردد و نور علی نور بر کل ائمه و امام
علیهم الصلوة والسلام صادق است زیرا که هم نور نبوت و هم نور
ولایت در ایشان سرایت دارد چنانچه گفته اند بیت پدر نور پسر
نور است مشهور ازینجا فهم کن نور علی نور آیت دیگر عم
یتساءلون عن النبإ العظیم این است که حافظ ابونعیم باسناد
خود از سدی روایت می کند که او گفت از رسول الله صلی الله علیه
واله شنیدم که در وقت تلاوت فرمود ان ولایة علی یتساءلون
عنها فی قبورهم فلا یبقی میت فی شرق ولا غرب ولا
فی بر ولا بحر الا و منکر و نکیر یسالانه عن ولایة امیر المؤمنین بعد الموت

این آیت

يقولون للميت من ربك وما دينك ومن نبيك ومن امامك

يعني بدرستي كه از بندگان مي پرسند ولايت علي عليه السلام را

در قبرهاي ايشان پس نمي ماند هيچكس در مشرق و مغرب و خشكي

و درياها مگر انكه چون از دنيا بيرون رود ولايت امير المومنين را از وي پرسند

و منكر و نكير ازو سوال نمايند كه خداي تو كيست و دين تو چيست و پيغمبر

تو كه بود و كه را امام و جانشين رسول خدا ميدانستي و همان حافظ ابن

مسعود روايت كرده كه گفت واقع شده است تصريح از خلافت از

الله تعالى در قران از براي سه كس از بندگان اول از براي ادم

صفي الله عليه السلام انجا كه فرمود اني جاعل في الارض خليفة يعني

بدرستي كه من گردانند ه ام در روي زمين خليفه را در وقتي كه ادم علي نبينا

و عليه السلام افريد و دوم از براي داود نبي عليه السلام كه در خطاب

با او مي فرمايد انا جعلناك خليفة في الارض يعني بدرستي كه ما

گردانيديم ترا خليفه در زمين و سيم از جهة امير المومنين علي عليه السلام

كه فرموده ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم داود و

سليمان و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم امنا

يعبدونني لا يشركون بي شيئا ومن كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون

يعني هر اینه که خلیفه میکردانیم ایشان را در زمین همچنانکه خلیفه کردانیدیم
انکسانی را که پیش از ایشان بودند داود و سلیمان علیه السلام و هر اینه
تمکین و قوت میدهیم از برای ایشان دین ایشان را آنچنان دینی
که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام و بان راضی شده
اند و هر اینه بدل میدهیم ایشان را از پس ترسی از دشمنان
یعنی اهل بیت مکه را ایمنی در مدینه که بپرستند مرا در زمان خلافت و
شریک نسازند با من چیزی را یعنی محبت مال و جاه ایشان را از عبادت
و توحید باز ندارد و هر که کفران ورزد در این نعمت که ولایت
علی بن ابیطالبست بعد از وعده الهی پس آنگروه کافر نعمتان باشند
در فسق و عاصیان باشند خدا و رسول را و آنچه نقل کرده شد جمهور
اهل سنت بعینه تفصیل نقل کرده اند و از ایشان مستند است و متواتر
پس کسی را انکار آن نرسد و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است
که کفران این نعمت اول بار طایفه کردند که خلافت بنای مخالفت اهل
بیت نهادند و للیضا مذکور است که مراد باین خلیفه حضرت صاحب

الامر است که حضرت عرب جمیع بلاد مشرق و مغرب را بدست ...

خواهد کشود نه آنانی که بعد از رسول صلی الله علیه و آله خلافت کرد

و در زمان ایشان بعضی بلاد مفتوح شد چنانچه اهل خلاف میگویند

و دلیل بر حقیقت این قول آنکه حق تعالی وعده فرموده و وعده داده

می باشند و آنچه در عهد رسول صلی الله علیه و آله بظهور آمده حال بوده و

دیگر آنکه تمکن از دین پسندیده و تبدیل خوف بامن بان حد نرسیده که

در آیه ذکر شده و آن در زمان صاحب الامر بفعل خواهد آمد و آنانکه حمل کرده اند

خلافت را در صحابه بنص این آیت غلط کرده اند چه اگر نص خدا یا

رسول الله صلعم بودی احتیاج باختیار صحابه ... ابی بکر ... را

و نص ابو بکر بر عمر از عمر بشوری نبودی و هر گاه نص صریح مثل إِنَّا

جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ باشد باجماع و بیعت حاجت نبودی

و دلیل بر آنکه مراد نبأ عظیم که در عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ

من اراده کرده ام که در برابر او روم و با او حرب کنم که حضرت امیر

علیه السلام چون بر ارادهٔ من مطلع شد فرمود که علقمه یا ...

برجای خود باشی و خود بنفس نفیس متوجه آن مرد شده چون باو ... و میخواند باواز بلند که عم یتساءلون عن النبإ العظیم

لند

شد فرمود که أتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون یعنی بدرستی
تو این آیه را میخوانی اما میدانی و می‌شناسی که نبأ عظیم که اختلاف در
او کرده اند کیست امیر گفت نمیدانم پس آنحضرت فرمود وانا والله
النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم وعلی ولایتی تنازعتم وعن حبی رجعتم بعد ما قبلتم وببغضی
هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم ویوم غدیر قد علمتم ویوم القیمة تعلمون ما عملتم ثم
علا بسیفه ورمی رأسه وبدنه ثم قال أبی الله الا ان صفین دارنا ودارکم ما
لاح فی الارض کوکب وحتی تموتوا او نموت وما لنا وما لکم عن حومة الحرب
مهرب یعنی بخدا قسم که منم آن نبأ عظیم که در او اختلاف کردید و بر
ولایت من نزاع کردید واز دوستی من برگشتید بعد از آنکه قبول کرده بودید
و بدشمنی من هلاک شدید پس از آنکه بشمشیر من نجات وهدایت یافته
بودید و در روز غدیر حق را دانستید و در روز قیامت هم خواهید دانست
آنچه کرده اید و جزای عملهای خود خواهید یافت و چون حضرت بسخن
باینجا رسید شمشیر را حرکت داده نصف بالای آن مرد را بمقدار گز بدور
انداخته این دو بیت را ادا فرموده سبب نزول این آیت آنست که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله دعوت آشکارا کرد و قرآن بر

١٤

خلق خواند و بروز قیامت بیم کرد و در فضیلت امیر المومنین

سخن گفت اختلاف کردند و ازان یکدیگر را می پرسیدند ابت

نون
اند و اصل ~~و ازان یکدیگر را می پرسیدند~~ عمّ عن ما بوده است

را در میم ادغام کردند والف را بجای کثرت استعمال انداختند

عم شده و ضمیر راجع باهل مکه است یعنی از چه چیز می پرسند کافران

او
و معاندان و بقولی بنا عظیم نبوت آنحضرت است که می گفتند

پیغمبر است یا نه یا خبر بعث است که آیا قیامت خواهد بود یا نه و علی بن

ابراهیم گفته نقل از امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام که بنا

وی
عظیم امیر المومنین است علیه السلام که فضیلت وی در همه کتابهای آسمانی

مذکور بود و بعضی منکر شدند و جمعی قبول نمودند و طایفه اختلاف

کردند که امام و وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه و بعضی در

غلو نمودند و بطرف افراط افتادند و جمعی بغض ورزیدند بطرف

تفریط رفتند و مومنان یکدل و یکرو حد وسط اختیار نمودند و از اختلاف

گذشتند و منافقان در ان اختلاف ماندند كَلَّا سَيَعْلَمُونَ یعنی زود

باشد که بدانند که آنچه در ان اختلاف میکرده اند حق است و روز قیامت

بگردد

عقیده هر کس ظاهر شود آیت دیگر والذی جاء بالصدق وصدق
به حافظ ابونعیم وفقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد نقل کرده که مراد
از الذی جاء بالصدق رسول الله است صلی الله علیه وآله و
مقصود از صدق به امیر المومنین علی است علیه السلام یعنی آنکه
آمده است از جانب حق تعالی بصدق و راستی بحقیق واکه تصدیق
او کرده قبل از همه کس و امام فخر رازی را درین مقام کاو تازی
بخاطر رسیده و گفته سبقت اسلام مخصوص بعلی و [illegible] ابی بکر
است و چون علی در آن وقت [illegible] طفل بوده و معلوم است
که تصدیق او در آن زمان باعث مزید قوت و شوکتی نبود پس حمل
این لفظ را که صدق به نسبت بر ابی بکر [illegible] نمودن اولی مینماید
ولیکن دلیل او از بیت شبهای او ظاهر البطلان است چه اگر آیت
در شان [illegible] ابوبکر واقع میبود اورا احتیاج بزحمت
کشیدن و دلیل گفتن نبودی با آنکه اولویتی که دعوی کرده است
باطل است زیرا که درجه نبوت و پیغمبری و مرتبه امامت و جانشینی
بلندتر از رتبه اسلام است و هرگاه حق تعالی در شان یحیی و عیسی علیهم السلام و یوسف

در طفولیت تجویز نبوت کند چنانچه ... از آیات قرآنی ظاهر

وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَلِيُبَشِّرَكُمْ بِأَمْرِهِمْ و هرگاه طفلی صاحب

نبوت و وحی تواند بود بطریق اولی صاحب ایمان و اسلام تواند

بود و دیگر آنکه چنانچه کسی را که در اسلام تولد نموده باشد اورا میگویند

ایمان آورد علی علیه السلام نیز در خدمت رسول الله بود و با آنحضرت

بزرگ شد و هرگز بت نپرستیده بود پس تصدیق نمودن او بآنحضرت

و ایمان آوردن ابی بکر ... که چهل سال یا بیشتر در بت پرستی از عمر

گذشته بود ... و دیگر آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که عمر

آنحضرت در وقت تصدیق نمودن پانزده ساله بود بعضی چهارده

نیز گفته اند و از اهل سنت نیز بعضی چون شارح طوالع و شارح مصابیح

از حسن بصری نقل کرده اند و برین رفته اند و دیگر آنحضرت علیه السلام

از جمله ابیاتی که بمعاویه ... علیه نوشته بود یکی این بود

سَبَقْتُكُمُ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرًّا غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي یعنی بر شما همه سبقت

دارم در اسلام که هنوز بالغ نشده اسلام آوردم و هرگاه معویه با

آن دشمنی و راه بدگمانی منکر این قول نشد ... از معویه مره دارد

و دیگر آنکه مروج اسلام بتصدیق بما جاء به النبی است و اینکه او سؤال
حذاقت و این از تکالیف عقلیه است و موقوف بر کمال عقل
خواه پنج ساله باشد شخص یا پنجاه ساله و دیگر آنکه ابن حجر در شرح
بخاری گفته که او در حالت شیر خوردن مطالعه لوح محفوظ میکرد
می شود که این هم مخصوص او باشد که در صغر سن اسلام او صحیح
باشد و مظاهر عجایب و منبع غرایب را بر دیگران قیاس نمیتوان
کرد. آیت دیگر حق تعالی فرموده که اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً فخر رازی و نیشابوری و بغوی
در تفسیرهای خود و جمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده
اند که او گفت این آیت در شان امیر المومنین علیه السلام نازل
شده و گفته اند وُدّاً در اینجا بمعنی محبت است در دلهای مومنان
و ابن حجر در کتاب خود نقل مذکور را بعینه آورده و بعد از آن
گفته بصحت رسیده است که عباس عم حضرت بحضرت شکوه
نمود که قریش چون ما را می بینند چشم در هم میکشند و اگر حرف
میزنند از رسیدن ما قطع حرف و حدیث می کنند پس رسول الله

علیه و آله غضبناک شد غضبی سخت بطریقی که رنگ مبارکش سرخ
شد و پیشانی نورانیش عرق کرده و گفت بآن خدایی که نفس
من بدست اوست که داخل نمیشود در دل هیچکس ایمان الا بدوستی
شما بجهة خدا و رسول و معنی آیت آنست که بدرستی که آنانکه گرویدند
و اعمال پسندیده کردند زود باشد که پدید کند از برای ایشان
حق تعالی دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند
بی سببی و بیواسطه و در حدیث است که چون حق سبحانه بنده را
دوستدارد جبرئیل را گوید من فلان را دوست دارم تو نیز او را
دوست دار جبرئیل او را دوست دارد و منادی جبرئیل در آسمان
ندا کند که حق تعالی فلان را دوستدارد شما هم دوست دارید
پس آسمانیان او را دوست دارند و محبت او را وضع کنند در
زمین تا زمینیان نیز او را دوستدارند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که ودی که حق تعالی سبحانه فرموده ولایت امیر المومنین است و هم الحب
فرموده و ابن بابویه در اعتقاداتش ذکر کرده اند که ولایتی رشنه ج
احب شئ من ولادتی ربه یعنی رسول دوستی من امیر المومنین را اثر دوستی من دوستر از

ارخوارهی

از فرزندهای من ودلادت من ازو وچون ایت در مقام امتنان

واقع شده باینکه فرمود من محبت اورا در دلهای خلق می افکنم

البته دلالت بر عصمت انحضرت نیز دارد وچه دوست داشتن را سببی

به از عصمت نیست وهرگاه حق تعالی باشخصی در ینمقام باشد که محبت

اورا در دلها افکند یقین که اورا بخلافت ونیابت از دیگران

اولی خواهد دانست ایت دیگر وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ است

که این معنی نیز درمعنی نزدیک بایه سابق است وجمهور اهل سنت از

ابن عباس وابی سعید خدری نقل کرده اند وابن حجر از دیلمی نقل نموده

واو از ابو سعید خدری که حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرموده

باز ایستانید خلفارا در موقف وسوال کرده می شوند از ولایت

علی علیه السلام وواحدی گفته سوال کرده میشوند مردمان از ولایت

علی واهل بیت او از جهت انکه حق تعالی امر کرد نبی خودرا که بخلق

بفهماند که مزدی از شما نمی خواهم واجری اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ

چنانکه گذشت ومعنی انست که سوال خواهند کرد که ایا دوست داشتند

ایشان را حق دوستی چنانچه پیغمبر وصیت کرده بود تا سر بنزلورد

[illegible]

در موقف یا بر پل صراط از امامت و ولایت امیر المومنین علیه السلام
خواهند پرسید و هر که قایل بامامت او و ائمه اطهار که بنص خدا و رسول
ثابت شده باشد باید که آنجا از عهده جواب بر آید
دیگر وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا ابن عبد البر و حافظ
ابو نعیم و غیرهما از اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که
گفت در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان من و میان انبیا و
بمن خطاب نمود که از ایشان بپرس یا محمد که بر چه چیز شما بر انگیخته
شده بودید و چون سوال کردم همه گفتند عَلٰی شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه
وَعَلَی الْاِقْرَارِ بِنُبُوَّتِكَ وَالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ یعنی همه مبعوث
شدیم بگواهی دادن برآنکه خدایی بغیر از خدا نیست و بر اقرار به نبوت
تو و بولایت علی بن ابیطالب و این صریح است در امامت امیر
علیه السلام و محتاج بیان نیست دیگر هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ
وَبِالْمُؤْمِنِينَ گفته است که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده که او گفت
از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت دیدم بر عرش مجید نوشته
بود که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي اَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ بْنِ

ابیطالب

بن ابیطالب و این است معنی قول حق تعالی در قران مجید هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی حق تعالی تایید و قوت داد ترا
بیاری کردن با مومنین یعنی علی بن ابیطالب و اینجا سخن در محض مدد
کاری و همراهی نیست که همه مومنان دران شریک اند بلکه سخن در
نوشتن اسم انحضرت بصفت تایید در پهلوی اسم خدا و رسول
عرش اعظم در ازل و این از اعظم فضایل و بزرگترین مراتب
که هیچکس را بغیر از انحضرت نصیب نشده و کسی را انکار ان نیرسد
و مداحی خدا و همتای رسول که ملا حسن کاشی رحمة الله علیه گفته
هر که مداحش خدا همدم رسول الله بود کی کسی همتاش باشد هم رسول
الله از این حدیث بظهور می رسد که بهترین نصی و خوبترین دلیلی
بر امامت انحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اله اجمعین ایت
و حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین که صاحب کشف الغمه از
کتاب غرایب عبد الرزاق محدث حنبلی و حافظ ابو نعیم در جمهور
اهل سنت نقل کرده روایت شده و بران رفته اند که در شان
علی علیه السلام نازل شده و این فضیلتی است که هیچ احدی از صحابه

را بغیر از امیر المومنین علیه السلام حاصل نشده پس او امام و قایم مقام

باشد و معنی ایت انست که یا محمد در دفع شر دشمنان بس است ترا

خدای تعالی و انکسی که تابع شده است ترا از مومنان و کسی بانکار

نمیرسد که شاید در شان همه مومنان باشد و بر تقدیری که در شان

علی باشد از جمله فضایل اوست و این از کسی منکر نیست اما لا نسلم که

نص در امامت باشد چرا که اگر مراد کافهٔ مومنین میبود بایستی چنین باشد

که حَسْبُکَ اللّٰهُ وَالْمُؤْمِنُونَ پس چون قید بمَنِ اتَّبَعَکَ شد دلالت

میکند بر اراده تخصیص و اما چه دلالت بر مدعی اینکه چون حق تعالی

حصر کرد کفایت شر را از پیغمبر علیه السلام در خود و در انکسی که تابع

او شده و همچنین تابع بودن نبی را علیه السلام در ولیمه های بر دلالت

دلالت میکند بر افضلیت او علیه السلام از سایر مومنان و همچنین ایه

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ از طریق حافظ ابو نعیم از ابن حنیفه نقل

شده که انکسی که نزد او علم کتاب یعنی علم قران است ان

علی بن ابیطالب است انکسی که نزد او علم کتاب است علیه السلام

و در تفسیر ثعلبی نیز از عبد الله سلام منقول است که او گفت پرسیدم

که کیست

که گفت آنکسی که نزد او ست علم کتاب رسول الله صلی الله علیه
واله در جواب فرمود انما ذلک علی بن ابیطالب یعنی آیت الکرسی
در علی بن ابیطالب و این دلیلست بر آنکه او افضل باشد پس او
امام باشد علیه السلام نه آنانی که مطلقا ازین علم بیخبرند و
آنکه گفته است مراد از آنانی که نزد ایشان علم کتابست علمای یهود اند
که مسلمان شده بودند چون عبد الله بن سلام و یاران او از آن
غافل است که سوره مکیه است و ابن سلام و اصحاب او
در مدینه ایمان آوردند چنانچه از سعید بن جبیر مرویست و نیشابوری نیز
در تفسیر خود ذکر کرده است میر نور الله رحمه الله جوابی دیگر هم گفته
که مقتبا در از کتاب قران است چه مطلق منصرف بفرد کامل
میشود یعنی مراد از اهل کتاب یهود یا نصاری است و این
کی و آن کجا ذایا بیان کننده حلال و حرام و فرض و سنت
امیر المومنین باشد و مردم از دو فرقه اگر بدبهتر باشد یا علمای
یهود کسانی که اعتمادی و اعتباری بسخن و گفتگوی ایشان
نباشد اگر انصاف باشد و عداوت نباشد آیت دیگر و اذا

أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلَى یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار
تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان ذریات ایشان را
ذریت آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلاب بعضی و گواه گردانید
ایشان را بر نفسهای ایشان یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت
آیا نیستم من پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مائی و ذکر آدم
نکرد چه معلوم است که پدر همه اوست و همه از صلب او بیرون آمدند
گویند فرا گرفت میثاق را از ذریت آدم بنعمان که وادی است
نزدیک بعرفات و بعضی گفته اند در دهنا بوده است و آن زمینی
است در ولایت هند و این اخذ میثاق یا بعد از خلق آدم و قبل
از دخول جنت بوده یا بعد از خروج از جنت که ذریات آدم را از اصلاب
برآورد بر مثال مورچهای خرد و نطق و عقل در ایشان آفرید و ربوبیت را
بر ایشان عرض کرد و قبول نمودند یا ارواح بشریه موجوده قبل از ابدان
را چون اقرار بوجود الله از لوازم ذات بود از کسب مستغنی بود بعضی
این را اخذ میثاق نامیده و تعلق بدن بعض را بابعض تذکر دیا داوری

جداً

نشده و بعضی را نشده و فرشتگان را بران گواه گرفته تا روز
قیامت که منکر اقرار خود نشوند و غرض از ذکر ایه انکه این خبر دیگر
در کتاب فردوس از حذیفه یمانی نقل کرده و جمهور اهل سنت از
رسول صلی الله علیه واله نقل نموده اند که فرمود اگر میدانستند مردمان
که در چه وقت نام امیر المومنین بر علی علیه السلام اطلاق شده و کسی
او را امیر المومنین گفته اند هیچکس منکر فضل و کمال او نمیشد نام نهادند
او را امیر المومنین و حال انکه ادم علیه السلام میانه روح و جسد بود
یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود و حضرت رسول صلی الله علیه واله
این کلام را فرمودند و این ایت را خواندند و بعد از ان که بلفظ
بلی رسیدند گفتند که قال الله تبارک و تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی
امیرکم و در یک نسخه دیگر و علی امیرکم یعنی در روز الست چون ان سوال
و جواب واقع شد و ذریت ادم گفتند بلی خطاب عزت
بایشان شد که من پروردگار شما و محمد صلی الله علیه واله نبی و
رسول شماست و علی علیه السلام امام شماست یا امیر شما نظر بر
اختلاف نسخ و هرگاه انحضرت را پیش از وجود ادم امیر المومنین نامیده

باشند یقین بامارت مومنان و خلافت و امامت اولی خواهند

بود از دیگران در عالم وجود و هنگام امارت چنانچه مولانا حسن کاشی

رحمة الله علیه در قصیده میگوید پیدا نبود از کل ادم نشان هنوز

کایزد بعرش نام علی اشکار کرد ایت دیگر قول تعالی است

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ الی آیه بیان حال بهشتیان

است که در بهشت در دل داشته اند و بهشت در می ایند در حالتی که

برادران باشند یکدیگر را در دوستی و مهربانی و نشسته باشند بر تختهای

زر و جواهر رو بروی هم اورده در مسند احمد حنبل از ابن ابی اوفی

نقل کرده که او گفت که رسول خدا صلی الله علیه واله در مسجد نشسته بود

بخدمت او رفتم اصحاب قصه مواخات و برادری که حضرت

میان یاران قرار داده بود در میان داشتند حضرت امیر المومنین علیه

السلام گفته یا رسول الله در انوقت گوئی روح از تن می رفته

بود و پشتم سست شده که شما هر یک از اصحاب را با دیگری

برادر گردید و بمن التفاتی نفرمودید و در خاطرم میگذشت که مبادا

غباری در خاطر مبارک از من باشد پس رسول خدا صلی الله علیه

واله

٧ در دل کسی حسد و بغض و کینه نمی باشد بر ... و دنیا که

در سینه شان بوده از سینه کند در دل

و الله فرمود بان خدائی که مرا براستی بخلق فرستاد که ترا از برای خود برگزی
دم چه تو از برای من بجای هرونی از برای موسی بلی بعد از من پیغمبری دیگر
نخواهد بود و تو برادر و وارث و وزیر منی و تو و فاطمه با من خواهید بود در خانه
من در بهشت و تو یار و رفیق من و چون این کلمات بر زبان مبارک
راندند فرمودند که اِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللّٰهِ يَنْظُرُ
بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ یعنی برادران در بهشت بر تختها می باشند روبرو
نشسته بدوستی حق تعالی روی یکدیگر را می بینند و از ابو هریره منقولست
که گفت شنیدم که علی علیه السلام برسول خدا گفت یا رسول الله کدام
از من و فاطمه را دوستر میداری در جواب فرمود که فَاطِمَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ
مِنْكَ وَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْهَا یعنی فاطمه دوستر است سوی من از تو و
تو عزیزتری نزد من از او و بعد از آن فرمود گویا می بینم که تو بر
کنار حوض کوثر نشسته و مردمان را آب میدهی و بر کناران حوض ابریقها
هست از هر قسمی بعدد ستارهای آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و
عقیل و جعفر در بهشت چون برادران بر تختهای زر و جواهر روبروی هم
نشسته و تو و شیعیان تو با من در بهشت خواهید بود و بعد از آن خواند این

ایه را که اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم فی قفاء صاحبه یعنی برادران

بر تختها رو بروی هم میباشند که هیچکس پس سر دیگری را نخواهد دید چه تختی

حرکت می کند تخت او نیز همراه او میگردد تا همه روی یکدیگر را میدیده

باشند و از حدیث اول ظاهر میشود که او بجائی هرون است مناسبتی

و مثلیتی با رسول الله صلی الله علیه و اله دارد که هیچکس ندارد و بغیر از دقایق

دلایق برادری سمیرنیت و برادر و وزیر و وارث اوست علیه السلام

نه دیگری و از حدیث دوم فهمیده میشود که او از فاطمه عزیزتر است

و ظاهر است که فاطمه از همه کس عزیزتر بود نزد انحضرت پس او از همه

عزیزتر باشد و از همه افضل و او امام باشد نه دیگری ایت دیگر در

سوره محمد است صلی الله علیه و اله ولتعرفنهم فی لحن القول مضمون ایه

با سابق و لاحق بیان حال منافقان است که نفاق را پنهان کرده

از رسول بتصور انکه ظاهر نکرد اند حق تعالی کینها و مکرهای انها را می فرماید

و اگر خواهیم ایشانرا در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهة تعریض و توریة

و خدای تعالی میداند کردار هر کسی را و مناسب ان جزا خواهد داد

آورده اند که بعد از نزول این ایت هیچ اهل انکاری و نفاقی نبود که انحضرت

بنفس حضرت وصحابت ... انراغ ...

جیش حسن

می شناخت اورا در خلوت با امیر المومنین علیه السلام تفصیل حالات
اینده و کردار قوم جمیعا با وی گفت و وصیت بصبر فرمود حافظ ابونعیم و جمهور
اهل سنت از ابوسعید خدری و غیره نقل کرده اند که مراد از ولتعرفنهم فی
لحن القول بغض و دشمنی منافقانست با امیر المومنین علیه السلام و در کتاب
کشف الغمه از حافظ ابوبکر موسی بن مردویه نقل کرده اند که او در کتاب
مناقب خود ذکر نموده که از جمله ایات نازله در شان امیر المومنین علیه السلام
یکی اینست و وجه استدلال باین ایت انست که کسی که گردانیده باشد
حق تعالی دشمنی اورا دلیل نفاق و کفر و برگشتن از دین حق نخواهد بود
انکس مگر نبی یا امام و لااقل افضل خلایق بعد از نبی صلی الله علیه واله خود
خواهد بود و در حق غیر انحضرت از صحابه واقع نشده و از برای دیگری
ثابت نگشته که دشمنی او سبب کفر شده باشد و حکیم الهی حکیم سنائی
در بیان انکه دشمنی او کاری اسان نیست فرمود بیت علی از زدن از
حلیمی نیست یعنی پروردن از حلیمی نیست انکه بر مرتضی بردن اید
نزد عاقل حکیم چون اید دور دوران در جز او شر است باغبانش
زنا بغض اهلش جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من

ندارم دوست هر که چون خاک نیست بر در او که فرشته است خاک بر در او

آیت دیگر مقول حق تعالی است در سوره بقره اَلَّذِینَ اِذَا اَصَابَتْهُم
مُصِیبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ اُولٰئِکَ عَلَیْهِم صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِم وَ
رَحْمَةٌ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ نزول این آیت در شان صابران است یعنی
آنانکه چون آسیب بزرگ برسد زحمتی و مکروهی گویند ما از آن خداوندیم و هر چه
از او بما رسد بآن راضی و شاکریم و ما بسوی حق باز گردنده‌ایم اعتراف
و اعتقاد بر بازگشت او داریم آن گروه که در مصیبتها این کلمه بر زبان آرند یعنی ترجیع
بکلمه استرجاع نمایند برایشان است رحمتها از پروردگار ایشان رحمت
بهمی در دنیا و نعمت بهشت و آن گروهند رهبران ایشان راه یافتگان برضا
و تسلیم و یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم و اجر جزیل است در
تفسیر ثعلبی نقاش و غیر هما مذکور است که این آیت در شان امیر المومنین
علیه السلام نازل شده در حالی که خبر شهادت سید الشهدا حمزه باو
رسید و او بکلمه استرجاع تکلم نمود و در تفسیر زواره مسطور است که مرویست
از صادق علیه السلام که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب علیه رضوان
الله با امیر المومنین علیه السلام رسید فرمود که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و

ازان

چون کسی این کلمه را در حال مصیبت نگفته بود حق تعالی میل ذکر این

کلمه را منتی کرد و اسنیده م تا هر مصیبت زده که بانحضرت افتد السند و

این کلمه بگوید از من بروی صلوات و رحمت باشد و وجه استدلال

بان آیت بر مطلوب از دو وجه است اول انکه متوجه بودن صلوات

و رحمت از جانب حق تعالی بشخصی بتنهائی مخصوص معصوم است

و اینجا رحمت الهی مخصوص بانحضرتست و این دال است بر عصمت

او علیه السلام و چون عصمت ثابت شد امامت ثابت ووجه

دوم حصر کمال اهتدا او و دراه یافتن بندگان و راه نمودن او علیه

السلام در اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ چنانچه در آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و در آیه إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ گذشت و این دلالت

بر اعلمیت دارد و هرگاه افضل باشد اولی و احق بامامت خواهد

بود و در باب اول گذشت که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ

لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ آیت دیگر سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ

آل یاسین است یعنی سلام بر الیاس و قوم او چنانکه گویند فلانیان بعضی

گفته اند الیاسین هم نام اوست چون سینا و سینین و از قرار نافع و ابن

عامر و یعقوب آل یٰسین خوانده اند و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست

که مراد از آل یٰسین آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین چرا که یٰسین نامی از

نامهای بزرگوار آنحضرت است و میر نور الله رحمة الله در احقاق الحق فرموده

که چون حق تعالی درین سوره مبارک مخصوص ساخته است چند پیغمبر

را بسلام مثل نوح و ابراهیم و موسی و هارون گفته است سَلَامٌ عَلَىٰ

نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بیکی

گفته است سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ و ختم سوره را بسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ کرده و

روشن است که سلام بر ایشان بتنهائی در اثنای سلام بر انبیا و

مرسلین دلالت صریح دارد بر اینکه ایشان در درجه پیغمبرانند پس

باید که معصوم باشند و عصمت نص است در امامت و اَفْلَاكَ نَصّ عَلَى الْفَضْلِيَّة در

خود هست و امیر المومنین علیه السلام در میان آل از باقی افضل است پس

از سایر امت افضل و اولی باشد بعد از ان فرموده که مؤید حرف مذکورست

آنچه ابن حجر در صواعق از فخر الدین رازی نقل کرده و گفته که اهل بیت

رسول الله صلی الله علیه و آله در پنج چیز مساوی آنحضرت اند و با او برابر

یکی در سلام که حق تعالی فرموده اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ و گفت سَلَامٌ

عَلَىٰ آلِ

یعنی آل یس دیگر در صلوات بر وی و بر ایشان در تشهد که اللهم صل علی محمد و آل محمد
دیگر در طهارت و نظافت و پاکیزگی که آنحضرت را مخاطب
ساخته بکلمه طه یعنی یا طاهر و در شان ایشان فرموده و یطهرکم
تطهیرا و دیگر در تحریم صدقه که چنانچه بر آنحضرت حرام است بر ایشان
هم حرام است و دیگر در محبت که در شان او فرموده فاتبعونی
یحببکم الله مرا دوست دارید تا خدای تعالی شما را دوست دارد
و در شان ایشان آمده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
یعنی از شما اجری در نبوت نمیخواهم الا آنکه اهل بیت مرا دوست
دارید والله اعلم آیت دیگر و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا
نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون چون قریش می‌گفتند
که حق تعالی باید که ملک را برسالت فرستد تا خلق را دعوت
نماید رد قول ایشان را این آیت فرستاد یعنی ما نفرستادیم پیش
از فرستادن تو مگر آدمیان را که بایشان ملائکه وحی فرستادیم و سنت
الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را پس
بپرسید از اهل ذکر که کتابهاست یعنی علمای ایشان را اگر نمیدانید تا

تا بدانند که انبیای گذشته همه بشر بوده اند و حافظ محمد بن موسی شیرازی

که از علمای اهل سنت است و از مشاهیر ایشان در تفاسیر اثنا عشر

بر اورده واز ابن عباس نقل کرده که مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه

و حسن و حسین است علیهم السلام که ایشان اهل ذکر و علم و عقل

و بیان اند و ایشانند اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل

نزول ملائکه بخدا قسم است که مومن را مومن ننهادند الا بجهت

کرامت و عزت امیر المومنین علیه السلام و بعینه روایت همین

حرف را سفیان ثوری از سدی از حارث از ابن عباس کرده

و وجه استدلال باین ایت انست که انکسی را که حق سبحانه تعالی

اهل ذکر گفته باشد و سایر امت را امر نموده بسوال کردن از و

نخواهد بود الا امام و هادی و رهنما و بنابرین عالم او را که امیر المومنین

خواند روا است ادم او را که امام المتقین گوید سزاوارتر است

دیگر ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله است که از اهل سنت

ابن حجر در کتاب صواعق گفته که ابو الحسن مغازلی از امام محمد باقر

علیه السلام نقل کرده است که انحضرت فرمود نحن الناس والله الا انه بخدا

النّاس کمی و الّذین یعنی درین آیت لفظ ناس که واقع شده مراد
ازان ناس ایم بخدا قسم است چه مراد انست که آیا مردمان
می برند بران چیزی که خدای تعالی داده است مردم را ان مردی کم
مردمان براتیشان حسد می برند اهل بیت اند علیهم السلام وجه دلالت
بر مدعی آنکه کسی که محسود مردم باشد خصوصا در امر دین البته افضل
خواهد بود ایت دیگر حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ است که چون
ابو سفیان از غزوه احد برگشت بطایفه که متوجه مدینه بودند مبالغه
نمود که چون محمد یا رانه به بینید ایشانرا بترسانید و چون آن خبر باهل
اسلام رسید گفتند حق تعالی ما را یاری دهنده و کفایت کننده
بس است و او نیکو کارگذاریست و در کشف الغمه مذکور است و
ابن مردویه نیز گفته که از اکابر حفاظ اهل سنت است و ابو
رافع که از علمای ایشانست نقل نموده اند که چون ابو سفیان از
مدینه دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المومنین حضرت
را علیه السلام فرستاد که ملاحظه نماید که ایشان بر اسبان سوار اند
و اشتران که بکجا میروند و در اثنای رفتن جمعی با آنحضرت رسیدند و از کیفیت

و اسپانرا کوتل می کشند یا بالعکس و چون حضرت امیر بایشان رسید دید که بر شتران سوار اند

عمل ایشان دراز دستی است معلوم شد که عزم ایشان مدینه است

دفوت لشکر کفار مذکور ساختند و گفتند إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ
یعنی جمعیت کرده اند که بر سر شما بیایند و غرض آن بود که ایشانرا
را بترسانند آنحضرت از ایشان دغدغه نا کرده و نترسیده
گفت حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و وجه دلالت این آیت بر مقصود
اینکه مقتضای قول تعالی که گفت فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا یعنی بترسید
ازیشان و بهیچ وجه خللی در اخلاص ایشان راه نیافت بلکه در ایمان
افزودند و کسی که زیاده شود ایمان او درین قسم مهلکها و محلهای
خوف و ترس یقین شجاع تر و اعتقادش خالصتر و ثبوتش در
دین قایم تر خواهد بود از دیگران پس او افضل باشد و تقدیم غیر
او تقدیم مفضول بر فاضل است آیت دیگر قول حق تعالی است
أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ
مُوسَى یعنی آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار خود که او را دلالت
براه راست کند و از پی در آید برهان او را که دلیل عقل است
گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر
باشد با کسی که ریاست طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند گفته اند حاجب

بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مومن مخلص وشاهد پیغمبر است صلی الله
علیه واله واز طریق اهل بیت علیهم السلام مرویست که صاحب بینه
رسول الله وشاهد امیر المومنین است صلوات الله علیهما و اگر
پیش از قران تابع او بوده توریة که کتاب موسی است
علیه السلام چه او در تصدیق نبی امی وبشارت بوجود او تابع
یعنی موافق قرانست وابن جریر طبری وثعلبی وحافظ ابونعیم از عبد الله
اسدی ومجاهد وامام فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده که مراد از
شاهد امیر المومنین علی بن ابیطالب است ومعنی انکه در یتلوه یعنی
در پهلوی اوست شاهدی که از جنس اوست چه منه از برای
بیان جنس است یعنی این شاهد از محمد است صلی الله علیه واله
وشک نیست که گواه نبی بر است او باید که عدل واشرف خلایق
باشد خصوصا وقتی که از و باشد ولفظ یتلوه دلیل است بر انکه
علی علیه السلام دوم رسول است بیفاصله زیرا که تالی انست
که در پهلوی چیزی باشد پس چگونه مقدم توان داشت بر
وغیر او را دیگری را تالی ساختن ومؤید مطلوب حدیث

اَنْتَ مِنِّی وَاَنَا مِنْکَ و شرف این اختصاص بغیر از آن حضرت

دیگری نیافت و این آیت نیز باعتراف خصم دلیلی است

و حجتی است باهر آیت دیگر مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ

عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهٗ وَمِنْهُمْ مَنْ یَّنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِیْلًا در تفاسیر

اهل بیت و غیرهم مسطور است که این آیه در شأن امیر المومنین و حمزه

و جعفر بن ابیطالب و عبیده بن الحارث نازل شد می فرماید که از آنان

که بخدا و رسول او روز قیامت ایمان آورده اند دو قسم اند قسمی آنند

که بعهدی که با خدا و رسول بسته بودند وفا نمودند و ثبات قدم

ورزیدند تا شهید شدند چون حمزه که در احد شربت شهادت چشید و

جعفر طیار که در جنگ مؤته مرتبه شهادت یافت و قسمی آنند

که انتظار شهادت دارند و آرزوی آن می نمایند چون حضرت

امیر المومنین علیه السلام و ایشان تغیر عهد نداده اند و نحو خود را بل

بنحو دیگر نساختند بخلاف آن جماعتی که نه در معرکه ثبات قدم

ورزیدند و نه آرزوی این مرتبه هم کردند بلکه در جنگها کارشان گریختن

بود در وقت ایمنی انتظار حکومت و آرزوی ریاست دارند و از

امیر المومنین

امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرموده در وقت تلاوت
این آیت فِینَا نَزَلَتْ وَاللّٰهِ وَأَنَا الْمُنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلْتُ تَبْدِیلًا یعنی
قسم است که این آیت در شان ما نازل شده وان انتظار کننده
که حق تعالی فرموده منم وانکه تبدیل سخن خود نکرد من بودم و بالجمله
مراد از استشهاد باین آیه انست که صادق العهد منتظر حضرت
امیر المؤمنین است علیه السلام وکسی که حق تعالی اورا باین دو صفت
بستوده یاد کند نسبتی بدیگران نخواهد داشت ومستحق خلافت و
نیابت او خواهد بود نه دیگری آیت دیگر أَفَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ
مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا
آنکسی که هرچه فرستاده باشند بسوی تو پروردگار تو همه را داند
همچو کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند صریحا به
بوجهی یا قلبا چون منافقان این دو طایفه مانند بهم نیستند
و پند پذیر نمیشوند بقرآن مگر صاحبان عقل صافی حاصل کلام آنکه
حق تعالی مثل زده است بحال امیر المؤمنین علیه السلام حال آنکه
علم بهرچه خداوند فرستاده باشد اورا باشد با حال جاهلی که نداند ونخواند

و بداند برابر نیست و این معنی را صاحبان عقل درست میدانند چنانچه

ثنیا پوری گفته که إِنَّمَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْثَالِ الَّذِينَ يُمَيِّزُونَ الْقِشْرَ عَنِ اللُّبِّ

یعنی نفع از امثال و موعظه الهی آنها می یابند که مغز را از پوست جدا

توانند نمود چنانچه حکیم الهی سنائی گوید عاشقان جان و دل فدا کردند

ذکر او روز و شب غذا کردند ٭ سگ درون هست استخوان جوید

پنجه شیر مغز جان جوید ٭ خس نه بیند مگر که صورت نقش مغز دانند

که چیست از مغز ٭ آیه دیگر اول سوره عنکبوت الم أَحَسِبَ النَّاسُ

أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ الف اشارت باسم الله

و لام بلطیف و میم بمجید یعنی منم الله لطیف مجید آیا پنداشتند

مردمان که بهمینکه بگویند ایمان آوردیم فرو گذاشته شوند و دست

از ایشان ندارند و حال آنکه با وامر و نواهی آزموده نشوند یا در نفس

و مال مبتلا نگردند و بجهاد و هجرت امتحان ننمایند و مخلص از

منافق و بی صبر از صابر متمیز نگردد و از جمله آنچه امت بآن آزموده

میشوند قرآن است و عترت طاهره و فرمان برداری ایشان

بر امت ثقیل بود و لهذا قرآن و عترت را ثقلین گفته اند و

بهم

بهتر عترت حضرت امیر المومنین است علیه السلام و ممتحن شدند با دو طایفه
سه کانه که ناکثین و قاسطین و مارقین اند چنانچه آنحضرت خود فرمود
که انا دابة الارض یعنی همچنانکه دابة الارض باعث امتیاز مسلمانان
از کفار من نیز سبب امتیاز خلقایم از یکدیگر و مرویست که چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیت را بر اصحاب خواندند
امیر المومنین علیه السلام سوال نموده گفت یا رسول الله ما هذه الفتنة
یعنی این فتنه کدام است و به چه چیز آزموده میشوند امت شما
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی بک
وانت مخاصم فاعد للخصومة یعنی یا علی بتو آزموده می شوند
و ترا دشمن خواهند داشت و دشمنی خواهند کرد و تو هم مستعد خصومت
و دشمنی ایشان میباش و حاصل آیت چنانچه فخر الدین رازی
نیشاپوری تصریح بان کرده اند آنست که از مردم بمجرد تلفظ بکلمه
اسلام راضی نمیشوند بلکه بانواع تکالیف مامور می شوند و ممتحن میگردند
و از جمله آزمایش محبت و متابعت آنحضرت است و این فضیلتی است
افضل همه فضایل و کلیت اکمل جمیع کمالات تا [illegible]

از ننا لفتی || همه کفتی چو مصطفی کفتی || ابت دیگر دران نطقها
علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین بعب نزول ایه
ابت ان بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله با
از ازواج کفت که ان تحریم ماریه است یا عسل یا حکایت خلافت
اول و دوم و امر با خفای ان فرموده و عاشه و حفصه ان را اشکار
کردند و حق تعالی فرستاد که اکر توبه کنند و در آزار رسول خدا نکوشند
شما را بهتر باشد و اکر در ازار دل انحضرت هم پشت شوید بدرستی
که حق تعالی یار و مدد کار اوست و جبرئیل رفیق اوست در مددکاری
و شایستگان از مومنان که اتباع و اعوان وی اند مراد امیر المومنین
است علیه السلام مجاهد کفته که صالح المومنین انحضرت است و
نقل میکنند که مرویست از خاص و عام که چون این ایه امد رسول
صلی الله علیه و اله دست علی علیه السلام را کرفت و فرمود
ای مردمان صالح المومنین این مرد است و صاحب کشف الغمه
از شرف الدین عبد الرزاق محدث حنبلی وار حافظ ابو بکر بن مردویه
از ابن عباس و همچنین سدی در تفسیرش از ابن عباس و ثعلبی نیز در

تفسیر

تفسیر بود بلکه جمیع مفسران اهل سنت نقل کرده اند که مراد از صالح
المومنین امیر المومنین است علیه السلام و تحقیق مقام اینست که صالح
مصالح اصلح است بدلالت عرف و استعمال بجهة آنکه هرگاه گویند
فلانی عالم قوم است یا زاهد قبیله مراد اینست که اعلم و ازهد است
و عرب چون گوید فلان شجاع القوم غرض اینست که اشجعهم فلانی
شجاع قوم است یعنی از همه شجاع تر است و یقین است در جایی
که حق تعالی گوید که من و جبرئیل مددکار رسولیم و ثالثی را با خود یار
کند البته آنکس اصلح و اقوی و اشرف خواهد بود لایق بجلالت کلام
نیست که ضعیف الحال یا متوسطی را اراده نماید و البته الرجای کمی
یا بادشاهی دشمنی از دشمنان خود را تهدید می نماید که فلانی یار و
مددکار منست یعنی تهدید بمالک اشتر نموده و مالک اینست که
حضرت امیر علیه السلام چون خبر فوت او را شنید گفت
مالک از برای من چنان بود که من از برای رسول الله صلی الله علیه
و آله و غرض اینکه آیت را دلالت تمام است بر فضیلتی که مخصوص
ماست و مناقشه در مجال نیست و کسی را نمیتواند گفت که لفظ صالح

بیشتر کلام او دانش بود و مصروف ترتیب ... الی ...

المومنين بر دیگران نیز اطلاق کرده میشود پس نص در مقصود نباشد

چه هرگاه مراد از صالح اصلح باشد افضل خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل

قبیح است دیگر در اخر سوره مبارکه فتح است می فرماید فاستوی

علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات

منهم مغفرة واجرا عظیما ظاهر اینست تمثیل حال اسلام است که در اول

ضعیف بود و هر چند بر امد قوت گرفت بشاخ درختی ضعیف که در اول

از زمین سر بر می اید و ضعیف بر می اید و اهسته اهسته قوی و ستبر می شود

بر ساق خود قرار میگرد تا بحدی که در تعجب می ارد مزارعان را

نیز در تعجب می انداز دعا لیغیظ او بخشم می ارد کافران را جهه تقویت وتأیید

اهل اسلام که وعده کرده است حق تعالی از برای انانکه ایمان اوردند

و کارهای شایسته کردند امرزش گناهان و مزدهای عظیم

وانچه از برای ایشان اماده شده و علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق

و کشف الصدق این ایت را بایه دلیل ساخته برین مطلب که اثبات امامت

حضرت امیر المومنین است علیه السلام اول فاستوی علی سوقه را از حسن بصری نقل کرده

که او گفته که مراد از استوی راست شدن اسلام است بشمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام

دیگر ان

و نیشاپوری نیز در تفسیر خود از عکرمه نقل نموده است موافق آنچه از
از حسن نقل شده و هر گاه استوار دین اسلام بقوت بازو و شمشیر
آنحضرت شده باشد یقین که افضل خواهد بود و کسی را انکار آن نمیرسد
چه از جمله حروب آنحضرت یکی احد است که از جانب تا پایین از
آسمان صدای لَا فَتیٰ اِلَّا عَلِیٌّ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ بگوش
جهانیان میرسد و دوم یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ که چون کفار
مدد و معاونت و ثبات قدم آنحضرت را در دنیا دیدند و شنیدند که
چه نعمتها از برای او آماده است در آخرت بخشم آمدند و بغض و حسد
و کینه را زیاده کردند پس مراد از آنچه سبب تعجب و باعث خشم گشته
آنحضرت و این نیز بر افضلیت دلالت دارد که دیگری بغیر از آنحضرت
را این مرتبه نبود که تعجبی یا خشمی با و تعلق گیرد و دلیل سیم وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَاَجْرًا عَظِیمًا است چه
از ابن عباس مرویست و در شواهد التنزیل که از تصنیفات یکی از اکابر
علمای اهل سنت است مسطور و در میان علمای مشهور که بعد از نزول این
آیت جمعی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله این ر

در شان که نازل شده در جواب ایشان فرمود که در روز قیامت
لواهی از نور سفید بسته خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که باید برخیزد سید
مومنان و انکسانی که بعد از بعثت محمد ایمان اورده اند و با دیگر دین اند
پس علی علیه السلام قدر است می کند وان علم نور است او میدهند
و در زیر ان علم جمیع مهاجر و انصار حاضر میشوند و غیری در ان
میان جا نخواهد داشت و بایشان ندا میرسد که صفت شما را ایمان کم
ام و منزلهای شما را در بهشت قرار داده و شما را تردمن امرزیش
و مزدی بزرگ است و علی علیه السلام با ان جماعت که در زیر آن
لوا جمعند داخل بهشت میکردند و هر کس بمنزل خود می رود و علی علیه السلام
بار دیگر بجای خود بر میکردد و جمیع امت را بر وعرض می کنند و بهشتیان را
رخصت بهشت میدهد و دوزخیان را بطرف دوزخ می فرستد چانچه
حق تعالی در ایت دیگر اشاره بحال این دو گروه کرده که الذین آمنوا
وعملوا الصالحات لهم اجرهم ونورهم بیان حال تابعان و پیروان و
انحضرت است والذین کفروا وکذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم اشارت
بحال دشمنان و منافقان است یعنی انانکه ایمان اورده اند و حمایت نیلو کردند

مرد

مرد ایشان بایشان میرشد و باداسس ان می یابند و انهاکه منکر
شدند وایات و دلایل مارا تکذیب کردند انان اصحاب جحیم اند
ایت دیگر هم درین سوره مبارک است وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ
رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي
وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ که صفاتی که درین ایت وافی بدایت مذکور است
مخصوص خواهد اند و برخی درباب مناقب مذکور خواهد شد و مجمل انکه
غلظت و شدت او بر کفار و تواضع و فروتنی با مومنان و بسیاری
رکوع و سجود و طلب فضل و زیادتی اجر و خشنودی از باری تعالی
و ظاهر بودن اثر عبادت از جبین مبین انحضرت که چون خورشید
می تابید هر یک بحدیست که قلم از بیان ان عاجز است چه مردیست
که امام زین العابدین را که از کثرت عبادت سجاد و ذو الثفنات میلقبند
یعنی بسیار سجود و صاحب پینها که بهفت عضو سجده انحضرت بسته
بود می فرموده که عبادت من در برابر عبادت انحضرت قدری
ندارد و از احادیث ظاهر خواهد شد که انحضرت در هر یک ازین صفات
بمرتبه ایست که دیگری را قدرت رسیدن بان مرتبه نیست پس او اعبد

۷ [illegible]

باشد چنانچه خواجه نیز در تجرید اشارت بان نموده و گفته و لانه اعبدهم

و هر که اعبد باشد افضل است و چون افضل است تقدیم غیر او

جایز نیست آیت دیگر وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ

مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُهَاجِرِیْنَ و این آیت نص است در امامت آنحضرت از

جهت آنکه دلالت دارد بر آنکه اولی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله

کسی است که در او این سه صفت باشد از ایمان و خویشی و مهاجرت

و اجماع اهل اسلام بر اینکه بعد از رسول سه کس بودند که در امامت ایشان

خلاف شد ابی بکر و عباس و امیر المومنین عباس اگرچه مومن و

خویش بود اما مهاجر نبود و ابوبکر بر تقدیر صحت ایمان و هجرتش

از اُولی الارحام نبود پس متعین شد که اولی بامامت و خلافت آنحضرت

باشد آیت دیگر هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَنْ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ روایت

و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که او فرموده مراد از کسی که او

بعدل می نماید و براه راست ثابت قدم است حضرت امیر المومنین است علیه السلام

و حق تعالی در این آیت مثل زده است از برای ذات بی شبیه خود و فیضهای بی

که از و بندگان رسیده و خواهد رسید از نعمتهای دینی و دنیاوی و از برای

بتانی که مسجود کفاراند نفع دنیوی خود از ان بتان مقصود نیست
و دو اخرت بسبب پرستش انها کمال ضرر خواهند یافت مجال مرتضی
علی علیه السلام که اطاعت و متابعت او سبب نفع دنیا و اخرت
است نه متابعت کسانی که در ان نه نفع دنیاست و نه نفع اخرت
و شک نیست که کسی که حق تعالی باو از برای نفس خود مثل زده باشد
واجب است که در اعلی درجات قدرت و علم و سخا و استقامت
باشد و چون چنین باشد افضل خواهد بود و چون افضل باشد تقدیم غیری
بر او جایز نخواهد بود ایت دیگر قول حق تعالی است در سوره رعد الذین
آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب طوبی اشارتست بشادی
و خرمی و راحت و فرح یا نام بهشت است بلغت حبشه و مشهور انست
که درختی است در بهشت یعنی انانکه ایمان اوردند و عملهای شایسته
کردند [illegible] زندگانی خوش است و نیکو بازگشتی است بازگشت
ایشان و از این بیرون مردیست که طوبی درختی است در جنت که بیخ
ان در حجره امیر المومنین است علیه السلام و در بهشت هیچ حجره نیست که شاخی
از ان در ان حجره نباشد و شیخ طبرسی رحمة الله در تفسیر از حضرت رسالت

صلی الله علیه واله روایت نموده که فرموده طوبی شجرة اصلها فی
داری وفرعها علی اهل الجنة یعنی طوبی درختی است که بیخ ان در جنت
درخانه منست وشاخهای ان درخانهای بهشتیان وبار دیگر فرمود
که اصلها فی دار علی وفضولی از جهل ونادانی پرسید که شما یکبار فرمودید
که بیخ ان درخانه منست والحال میگوئید بیخ ان درخانه علی است و حضرت
درجواب فرمود که ندانسته که خانه من وخانه علی یکی است واین دلیل
ظاهر است بر انکه انحضرت اشرف وافضل خلایق است وتقدیم
او بر همه واجب است دیگر وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
یعنی واز انهاکه افریده ایم از برای بهشت گروهی اندک اند که بسبب
عمل شایسته مستوجب بهشت گشته اند صفت ایشان انست که راه مینمایند
بحق وبحق عدل میکنند در احکام خود وانحضرت رسالت پناه وائمه معصومین
اند صلوات الله علیهم اجمعین وتابعان ومحبان ایشان واین گروه
نسبت بدیگران اندک اند چه فرقه ناجیه یکی است از هفتاد وسه فرقه
وحافظ ابن مردویه از زادان نقل کرده واو از حضرت امیر المومنین
علیه السلام روایت نموده که فرمود تفترق هذه الامة علی ثلث

وسبعین

وَسَتَفْتَرِقُ فِرْقَةً اِثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِی النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِی الْجَنَّةِ وَهُمُ الَّذِینَ

قَالَ تَعَالَی وَمِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ یَعْدِلُونَ وَهُمْ اَنَا وَشِیعَتِی

یعنی زود باشد که این امت متفرق بهفتاد و سه فرقه شوند هفتاد

و دو ازان در آتش اند و یکی ازان در بهشت و آن یک فرقه آنانند

که حق تعالی در شان ایشان این آیت فرستاده و مراد ازان منم

و شیعیان من و فخر الدین رازی گفته است که اکثر مفسرین برانند

که مراد از امت درین آیت قوم محمد اند علیه السلام و از ابن عباس

رضی الله عنهما مرویست که در جواب سائلی که از لفظ امت درین

آیت سوال کرده بود فرمود که مراد محمد و علی است صلی الله علیه و آله

از مهاجر و انصار نه غیر این دو کرده و از انس بن مالک مرویست که

گفت من حاضر بودم و شنیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

و آله این آیت را تلاوت نموده فرمود مدرست که از امت من

قومی از امروز تا روزی که عیسی علیه السلام از آسمان نزول نماید بر حق اند

و در راه حق ثبات قدم خواهند ورزید و تا امروز هرگز دنیا از وجود

این طایفه خالی نخواهد بود و حاصل کلام در تحقیق مقام آنکه از آیت و از روایت

مفهوم می شود که بعضی از امت محمدی بر حق بوده و خواهند بود و

جمع میان این دو روایت مرویه از ابن مردویه و

که مراد بطایفه مذکوره امت مسطوره امیر المومنین علی بن ابیطالب

علیه السلام و شیعیان و محبان آنحضرت باشند و ظاهر و هویداست

که خلفای ثلث و متابعان و پیروان ایشان هرگز از شیعه علی نبوده‌اند و

نیستند و نخواهند بود و مخالفت و مباینت میان ایشان و این گروه و شیعیان

آنحضرت در هر عصر و زمانی کمال ظهور داشته و دارد و قاضی ابن خلکان

در تاریخ خود در بیان احوال اخبار آل علی بن جهم قرشی ناصبی لقبه

که علی ابن جهم را در دشمنی علی بن ابیطالب علیه السلام معذور باید داشت

از آنجهت که محبت علی با سنی جمع نمیشود و چه سنی حقیقی آنست که بواسطه کشته

شدن عثمان از بغض و عداوت علی بی بهره نباشند و هرگاه این طایفه

برحقند البته باید که آن فرقه بر باطل باشند چرا که بر هیچ عاقل پوشیده

که حق در دو طرف و دو جهة مختلف نمی باشد و همین دلیل مدعای ما را

کفایتست ایت دیگر وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ

یعنی چون زده شد بعیسی ابن مریم مثلی قوم تو از آن فزع کنند و داد و زاها بر

دارند

دامنند امام فخر رازی در تفسیر این ایت را سه قول نقل نموده یکی انکه مرکان
کفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز
مخلوق باشد یا شبهه کردند که چون رواست که عیسی استغفر الله ابن الله
باشد چرا نشاید که ملایکه بنات و دختران خدا باشند و یکی انکه بعد از
ایت وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ابن زبعری کفت که
عیسی را نیز بدون خدای پرستیدند هرگاه عیسی در اتش باشد پس ما و
خدایان ما هم چه شود اگر در اتش باشیم و رسول علیه السلام با و خطاب نمود
که چه جاهل بوده تو از لفظ ما صاحب عقل نمیخواهند و عیسی از صاحبان
عقل است و این ایت نازل شد و علامه حلی رحمه الله نقل کرده که چون
رسول صلی الله علیه و اله بمرتضی علی علیه السلام کفت که در تو مشابهتی
تمام هست بعیسی علیه السلام که بعضی در محبت او غلو کردند و هلاک شدند
و بعضی در دشمنی او بهلاک افتادند منافقان با هم کفتند که امروز علی را
بعیسی مانند کرد راضی نمیشود که علی را بغیر از عیسی بدیگری تشبیه کند و این
ایت نازل شد و هرگاه حال او حال عیسی و حکم او حکم عیسی باشد البته افضل
خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل جایز نیست و احمد حنبل در مسند خود

حدیث مذکور را از هشت طریق نقل کرده یکی از آنها آنست که رسول الله صلی
الله علیه و آله با امیر المومنین علیه السلام گفت که ترا مشابهتی است بعیسی
که یهود او را دشمن داشتند تا بهلاکت رسیدند و نصاری در دوستی او
افراط نمودند تا آنکه مرتبه از برای او قرار دادند که او را آن مرتبه نبود و
امیر المومنین علیه السلام فرمود که یَهْلِکُ فِیَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یُطْرِینِی بِمَا
لَیْسَ فِیَّ وَمُبْغِضٌ یَحْمِلُهُ شَنَآنِی عَلَی أَنْ یَبْهَتَنِی یعنی هلاک خواهند شد بسبب من
آن دوستانی که در محبت من افراط نمایند و مرتبه که مرا نباشد از برای
من اثبات کنند و دشمنانی که دشمنی من ایشان را بر آن دارد که نسبت
بمن چیزهای که نکرده باشم و همچنین ابن مغازلی در کتاب مناقب محمد
بن عبد الواحد آمدی در جزو سیم از کتاب جواهر الکلام و ابن عبد ربه
در کتاب عقده ذکر کرده اند همین مضمون را بعبارات مختلف و از این
معلوم است و آیات و معجزات و آنچه از آنحضرت بظهور رسیده
کندن در از خیبر و برداشتن سنگ از آن سر چاه و کشتن عمرو عبدود و
دو نیمه کردن اژدها در گهواره و چیزهایی که از غیب داده و آثاری
که از و بظهور آمده که بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد سبب آن شد که

جل

حال آنحضرت بر عقلا مشتبه شد تا آنکه بعضی فاطر الارض والسموات
وخالق الاحیاء والاموات اش گفتند و دانستند چنانکه در باب عیسی علیه
السلام نیز اشتباه افتاد که آیا عبد است یا معبود و خالق
است یا مخلوق و چنانکه شافعی گفته شعر که مات الشافعی ولیس یدری
علی ربه ام ربه الله یعنی بر شافعی تا وقت مردن ظاهر نشد که پروردگار
او علی است یا رب او الله است و مردمان از نسبت با آنحضرت سه
حال است یا نصیری اند که میگویند محیی و ممیت و رازق و مانع است
یا خوارج اند و نواصب که در حیات او تیغ بر وی کشیدند و در ممات
سبّش میکردند و آنچه لایق بحال خود شان بود نسبت با وی میگفتند یا
مقتصد و میانه رو اند که خدایش نمیدانند و باین هم راضی نمیشوند
که بعد از رسول دیگری بر وی مقدم شود و بقول فرزدق شاعر رحمه الله
که گفت شعر لم یبق من شک فی امامته ویبق من قیل انه الله رب
او با ابی بکر این نسبت است که در امامت او شک است و در خدائی
این و السلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر یا ایها الذین آمنوا
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی ای مومنان اجابت

کنید خدا را و فرستاده او را چون بخواند شما را بچیزی که شما را زنده میکند
یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که موجب
حیاة ابدیه است یا جهاد که سبب بقای دایم است یا ولایت امیر المؤمنین
علیه السلام چنانچه بعضی از امامیه و ابن مردویه از اهل سنت بران رفته اند
و بنا برین یا مراد از ولایت خلافت و امامتست چنانچه ظاهر است و
متبادر بفهم پس دلالت میکند ایت بر وجوب اطاعت انحضرت
و اعتقاد خلافت او چه ظاهر امر دلالت بر وجوب دارد و امام فخر رازی
هم تصریح بان نموده یا مراد نصرت و محبت است و لازم می اید تفضیل او
بر غیر او از امت زیرا که نصرت غیر انحضرت هیچ فردی از امت را
واجب نیست و بر هر تقدیری مطلب ثابتست ایت دیگر مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا یعنی بدرستی
هر که بیاید و بکند نیکوئی پس مر او راست ده بار مانند ان یا مراد تعیین
عدد نیست بلکه غرض اظهار زیادتی بخشش است و محققان گفته اند تا
ده بار مانند ان مراد تعیین عدد نیست بلکه تا ده بیکی یکی نرسد یک
نیکی بفعل نمی اید از وایجاد و افرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق

بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیات و توفیق اخلاص
و قبول حسنه هر یک حسنه موقوف برین ده است و هر که بکند سیه یعنی عمل
بدی پس او جزا داده نمیشود مگر بمانند ان و وجه دلالت این ایت بر
مطلوب اینکه از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود الحسنة
حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه فی النار یعنی
حسنه دوستی ما اهل البیت است و سیه دشمنی ماکسی که با دشمنی ما بعرصه
محشر درآید با مر خدای تعالی او را بر و در اندازند در اتش دوزخ و حرف
در دوستی تنها نیست چرا که دوست داشتن جمیع مومنین حسنه است
بلکه حرف در دشمنی ایشان است چه در دشمنی غیر ایمه معصومین علیهم
السلام باین قسم وعیدی و باین طریق داخل دوزخ کردنی واقع
نشده است و این دلالت بر افضلیت دارد چرا که این مرتبه انبیا
است علیهم السلام و چون انحضرت در میان ایمه و اهل بیت
افضل است در دشمنی او عذاب بیشتر خواهد بود دلالت بر مطلوب
بیشتر خواهد داشت ایت دیگر ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا یعنی ما کتابهای گذشته را با متهای پیشین فرستادیم و میراث

داديم قرآن را بعنى تاخير كرديم آنرا تا بانكه بركزيدهاى ما اند عطا كنيم
بعد از تو يعنى علماى امت توجه در حديث است كه العلماء ورثة الانبياء
و در طرق اهل البيت عليهم السلام آمده كه مراد ائمه معصومين اند چه و
اصطفا و بركزيدن بايشان لايق است و بحقيقه ورثه انبيا و قدوه
علما ايشانند كه عارفند بحقايق و دقايق قرآن و چون ميراث مالى را گويند
كه بى تعب بدست آيد و قرآن بمحض عنايت الهى بايشان رسيده آنرا
ميراث خوانده و از اهل سنت حافظ ابو بكر بن مردويه با اماميه اتفاق
كرده كه اين آيه در شان امير المؤمنين عليه السلام نازل شده و مراد
از الذين اصطفينا آنحضرتست و يكى از معاندين گفته كه على ابن ابيطالب
چه وارث آن كتابست كه [illegible] ابا بكر [illegible] و عمر را هم در ين ميراث
شريك كنند اما كسانى كه خود معترفند بانكه جاهل ترين مردمان بودند
حتى آنكه [illegible] ابا بكر معنى اب و كلاله را نميدانست و عمر بر سر منبر مى گفت
جميع زنان در خانها فقيه تر از عمرند در ميراث انبيا چون شراكت
داشته باشند و تفصيل جهل ايشان انشاء الله بعد ازين خواهد آمد
و هرگاه آنحضرت بركزيده خدا و وارث علم انبيا باشد افضل است

چه عالم بحقايق آن بود و لفظ بر مطلوب مبنى نيست
و غرضش ازين گفتگو اينست

ولقد

و تقدیم عمرا لفضل بر افضل جایز نیست ایت دیگر حق تعالی در سوره مبارکه
رعد فرموده وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ
وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ تا اخر ایه بیان اثار قدرت
خود کرده که قطعهای زمین را بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت و درو
بوستانهاست از انگور و خرما و دیگر کشتها بعضی درختان چند شاخ از
از یک اصل و بعضی نه چنان و همه از یکی اب میخورند در رنگ و طعم
و شکلهاشان مختلف و اینها اثار صنع و قدرتست جابر بن عبد الله انصاری
نقل کرده که چون این ایت نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود
که ای علی مردمان از اشجار متفرقه اند و من و تو از یک درختیم و صاحب
کشف الغمه نیز همین روایت را از حافظ ابو بکر بن مردویه بهمین طریق
نقل نموده و چون قران را ظاهری و باطنی است ظاهرش انست که از ان
مذکور شد و باطنش انکه جابر نقل کرده و این کنایه است از اتحاد نبی
و وصی صلوات الله علیهما مثل درختی که دو سر داشته باشد و از یک
بیخ اب خورد از فضل و عنایت الهی و در احادیث نیز همین مضمون
مکرر واقع شده از انجمله انکه مبعوث باید خلقت انا و علی من نور واحد نوع خلق

کرده شده ایم من و علی هردو از یک نور چنانکه حکیم سنائی گفته بیت

هر دو یک قبله خود نشان دو ... هر دو یک روح و کالبدشان دو

هر دو یک در ز یک صدف بودند ... هر دو پیرایه شرف بودند ... دو

رونده چو اختر گردون ... دو برادر چو موسی و هارون ... ایت دیگر

اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی که مراد امیر المومنین علیه السلام چه مراد از متابعت پیروی

و فرمان برداری ظاهری و باطنی است که شایبه از غرض با آن نبوده

باشد و این نوع متابعت دیگری رسول الله را نکرد بلکه مخصوص

بآنحضرت بود و این دلیل بر افضلیت است ایت دیگر واجعل

لی لسان صدق فی الاخرین است که خلیل الرحمن علیه السلام از

جمله حاجاتی که از قاضی الحاجات از برای خود مسئلت نمود یکی آن

بود که الهی جاری گردان نام نیک مرا بر زبان آنهائی که از پس

من آیند و دعاش بقبول اجابت رسیده جمیع امم ثنای آنحضرت

میگویند تا آنکه چون ولایت امیر المومنین را بر او عرض کردند گفت

خدایا بگردان او را از ذریت من که مراد از لسان صدق مردی

صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای تجدید اصل دین من مرا راست

گوی

کونی از ذریت من در اخرین امتان که مرتضی علی است علیه السلام
واین روایت را ابن مردویه نیز از اهل سنت روایت کرده است و
بعضی گفته اند از حق تعالی سوال بوذ که بکردانذ از ذریت او در اخر الزمان
داعی و خواننده بسوی ملت او که مراد محمد رسول الله واهل بیت او
باشند و فرقی نیست میان حمل کردن لسان صدق بر محمد وال یا حمل منفصل
بر امیر المومنین علیه السلام و بهر تقدیر مطلب که افضلیت انحضرتست ثابت
است و تقدیم او بر دیکران واجب تکمیل ختم ایات قرانی را علاوه
زنک زداء کوش ارباب بصیرت می نماید در مسند احمد بن حنبل
مسطورست که ابن عباس رضی الله عنه کفت ما فی القران ایة
الا و علی رأسها و قائدها و شریفها و امیرها یعنی هیچ ایه از ایات قران
نیست مکر انکه علی علیه السلام راس و رئیس انست یعنی عمده در نزول
ان ایه انحضرتست و قاید انست یعنی کشنده و باعث نازل شدن
انست و شریف انست یعنی بزرک شده ابست ان ایت است
و امیر انست یعنی امر کننده بان ایت انحضرتست و ایضا از ابن عباس
مرویست که فرمود لقد عاتب الله تعالی اصحاب محمد صلی الله علیه واله

وَمَا ذَكَرَ عَلِيًّا إِلَّا بِخَيْرٍ یعنی بتحقیق که حق تعالی در قرآن مجید عتاب نموده
وسخن سخت از سر خشم و حجت گرفتن با اصحاب محمد صلی الله علیه وآله
و یاران او و مصاحبان او گفته لیکن امیر المومنین را علیه السلام در قرآن
یاد نکرده مگر به نیکی و حرمت و نام نبرده مگر بعزت و نیز از ابن عباس
مرویست که فرمود مَا نَزَلَ فِي أَحَدٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ مَا نَزَلَ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
یعنی نازل نشده است در شان هیچ احدی در قرآن مجید از آیات قرآنیه
وتنزیل آیات سبحانه القدر که در شان امیر المومنین علیه السلام نازل شده و
هم از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که فرمود مَا أَنْزَلَ اللهُ آيَةً
فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلِيٌّ رَأْسُهَا وَأَمِيرُهَا یعنی فرو نفرستاد
حق تعالی آیتی را از آیات کلام مجید که مومنان را مخاطب ساخته
باشد و یا ایها الذین آمنوا گفته باشد مگر آنکه آنحضرت سرکرده
آن جماعت و امیر آن طایفه است که مشرف بشرف خطاب عزت
جل ذکره شده اند پس بنابر آنچه مذکور شد ملا حسن کاشی که گفته است
هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است از کمال لطف و رحمت خاصه
در شان شماست مبالغه نکرده و اغراقی ننموده و ایضا در مسند احمد

حنبل

حنبل مذکور است که مجاهد که از اکابر مفسران اهل سنت است اعتراف نموده
که نزل فی علی سبعون آیة یعنی هفتاد آیت نزد ما بصحت رسیده که در شان
علی علیه السلام نازل شده و در مناقب خوارزمی هم قریب باین مذکور است
و این آیاتیست که مجملی دیگر بجهة آنها پیدا نتوانسته اند کرد و چون در زمان
خلفای بنی عباس بودند و اکثر ایشان عقیده تشیع داشتند از برای دفع تهمت
عداوت و ناصبی بودن اعتراف باین نموده اند با آنکه حق تعالی
بموجب الفضل ما شهدت به الاعداء حقی و راستی بر زبان قلم و زبان
قلم ایشان جاری گردانیده تا روز قیامت حجت باشد و انکار نتوانند
نمود و اما علمای مذهب حقه اثنا عشریه بعضی سیصد و شصت آیه
و بعضی سیصد و هشتاد آیت از آیات کلام ربانی که هر یک دلیل
خلافت امیر المومنین علیه السلام میتواند شد استخراج نموده اند و اگر
تتبع کاملی بفعل آید زیاده برین نیز میتوان یافت و از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که ثلث قران در بیان حالات و کمالات
اهل بیت و ثلثی در مثالث و مطاعن مخالفین ایشان و ثلث دیگر
ظاهرش در بیان احکام شریعت سید المرسلین است و باطنش

در ذکر اسرار و معارف ربانیه است که ان نیز ثبت دفاتر علوم
و معارف اهل بیت است علیهم السلام بنابرین رعایة للاختصار بکلمات
بهمین قدر از ایات نمود و چون از دلایل نقل که قسمی از ان است یا ان
که عجالة بنظر آمده ذکر نموده شد از احادیث نیز اگرچه غیر متناهیست و مخالف
و موالف دران باب تصنیفات ساخته اند و کتابها پرداخته بقلیلی
از اخبار متواتره داله بر امامت که مجمع علیه فریقین باشد از روی
اختصار اقتصار میرود حدیث الاول علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق
و کشف الصدق ذکر نموده و گفته روایت کرده است احمد بن حنبل
در مسند خود و گفته که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرموده
کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق ادم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم قسم ذلک النور جزئین فجزء
انا و جزء علی یعنی من و علی یک نور بودیم در نزدیکی حق تعالی پیش
از مخلوق شدن ادم صفی الله علیه السلام بچارده هزار سال پس چون
خدای تعالی ادم را خلق نمود ان نور را منقسم بدو قسم ساخت
یک قسم ازان منم و دیگری علی السلام و در حدیث دیگر از ابی مغازلی

سابقی منقولست چنین مذکور است فلما خلق الله آدم رکّب ذلک
النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی
النبوة وفی علی الخلافة این حدیث با روایت اول تا بلفظ
فلما خلق موافق است و از این معنی تتمه روایت اینست که پس
چون خلق کرد حق تعالی آدم را آن نور را با او ترکیب داد و بصلب
آدم در آورده و از صلبی بصلبی بهمان طریق که بود انتقال می‌فرمودند
تا آنکه بعبد المطلب رسید پس در من نبوت و در علی خلافت
بظهور آمد و درین خبری که مغازلی نقل کرده از جابر بن عبد الله نیز روایت
و این زیادتی هم دارد که چون بلفظ عبد المطلب میرسد میگوید حتی
قسمها جزئین جزء فی صلب عبد الله وجزء فی صلب ابی طالب
فاخرج منی نبیاً واخرج علیاً وصیاً یعنی در صلب عبد المطلب خدای
تعالی جدا کرد نور او بدو حصه شد حصه که نبوت بود بصلب عبد الله
در آمد و از و من بظهور آمدم و حصه که خلافت بود بصلب ابیطالب
منتقل شد و علی علیه السلام از آن بوجود آمد و این حدیث از
جمله احادیثی است که اتفاق کرده اند بر نقل آن هر دو فریق شیعه و سنی

و صریح است در خلافت آنحضرت و تمام است در اثبات

مدعی و حدیث دیگر همین مضمون بروایت ابن بابویه رحمة الله

از سفیان ثوری از حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین

علیه صلوات الله مذکور است که آنحضرت میفرمود إنّ الله خلق

نور محمد و نوری من قبل خلق الخلق بأربعمائة ألف عام و أربعة و

عشرین ألف عام و خلق منه اثنی عشر حجاباً یعنی حق تعالی خلق کرد

نور محمد و نور مرا پیش از آنکه خلق را خلق کند بچهار صد و بیست و چهار

هزار سال و در روایتی دیگر از جمله روایات مشهوره که در اکثر مصنفات

مذکور است و زبان معجز بیان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محل ظهور آن گشته

اینکه کنت و علی نوراً بین یدی الرحمن قبل أن یخلق عرشه بأربعة

عشر ألف عام فلم یزل ینتقل فی النور حتی إذا وصلنا إلی حظیرة العظمة

فی ثمانین ألف سنة ثم خلق الله الخلائق من نورنا فنحن صنایع الله

و الخلق کلهم صنایع لنا یعنی نور من و نور علی بچهارده هزار سال پیش

از خلق عرش خلق شده بود و آن نور بجاهای خود بود تا بعد از هشتاد

هزار سال خلایق را از آن نور خلق نمود پس ما صنایع و خلق کرده شده

خدایم

که خدائیم و هرچه غیر از ماست از جهة ما خلق شده است مفاد
روایات آنست که نور ایشان سبب ابداع کاینات
و موجب ایجاد کافه مخلوقات بوده و بطفیل ایشان از تنگنای
عدم بفضای وسیع وجود انتقال نموده اند بتفصیلی که اهل
عرفان بیان کرده اند که اول رقم ایجاد که بقلم صنع بر ورق
هستی نگاشته شده آن دو نور است و انتزاع انوار وجود
جمیع مخلوقات از آن شده در بدو آفرینش دوازده هزار سال
مقام قرب الهی طی نموده پس بچهار قسم شده عرش و کرسی
و حمله عرش و خزنه کرسی خلق شده و قسم چهارم دوازده هزار سال
در مقام محبت توقف بوده پس بچهار قسم شده قلم و لوح و جنت و نار
تصویر یافته و قسم چهارم دوازده هزار سال در ساحت خوف
توقف داشته بعد از آن بچهار قسم شده ملایکه و آفتاب و ماه و
کواکب بعرصه ظهور آمده و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام
رجا بوده پس بچهار قسم شده مشکوة انوار عقول کامله و علوم شامله
و عصمت و توفیق وجود یافته و قسم چهارم بعد از اقامت دوازده

هزار سال در مقام حیا صد و بیست و چهار هزار قطره ازان متقاطر گشته
هر قطره روح پیغمبری شده و از ارواح ایشان نور اولیا و سعدا و شهدا
و صلحا و اهل ایمان و ارباب طاعت مخلع بخلعت وجود گردیدند
و بعد ازان دوازده هزار حجاب افریده جزو چهارم ان نور را در هر
حجابی هزار سال موقوف داشته بعبودیت اشتغال نمودند و ان
حجب حجابهای کرامت و سعادت و هیبت و رحمت و رافت
و علم و حلم و صبر و وقار و سکینه و صدق و یقین و رضا است و چون ان
نور مذکور بر تختگاه ظهور تمکن یافت حق تعالی ان را در زمین تعبیه نموده
انوار آن بمشرق و مغرب رسید بنابرین ذرات کاینات خواه
انواع خواه اشخاص ازان دو نور که مظهر انوار موجوداتست درجه ظهور
یافته باشد و از ابن عباس مرویست که فرمود کنا جلوسا عنده
رسول الله فاقبل علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه فقال النبی
مرحبا بمن خلق قبل ابیه ادم باربعین الف عام فقلنا یا رسول الله
اکان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی و علیا نورا
واحدا قبل خلق ادم بهذه المدة ثم قسمه بنصفین ثم خلق الاشیا

خلق نوری و نور علی ثم جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملئکة فسبحنا
فسبحت الملائکة و هللنا فهللت الملائکة و کبرنا فکبروا فکل شیء یسبح الله
و یکبره فان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی یعنی ما نشسته بودیم نزد حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله که امیر المومنین علی علیه السلام سلام
رسول الله صلی الله علیه و اله داد پس انحضرت فرحان و شادان
گشته فرمود که خوش امد کسی که پیش از پدر خود بچهل هزار سال
مخلوق شده پس یکی از ما باشاره دیگران از روی تعجب گفت
یا رسول الله ایا می باشد پسری که پیش از پدر خود مخلوق شود و حضرت
رسالت منقبت صلی الله علیه و اله تبسم فرمود و گفت بلی بدرستی
که خدای تعالی خلق کرد مرا و علی را از یک نور پیش از آفریدن
ادم باین عدت که گفتم و بعد از ان ان نور را بدو نصف منقسم گردانید
و همه مخلوقات را خلق کرد از نور من و نور علی و ما را در طرف راست
عرش قرار داد پس ملائکه را آفرید و چون ما بتسبیح خداوند مشغول
میشدیم و سبحان الله بر زبان جاری میکردیم ملائکه هم تسبیح میکردند و هرگاه
ما تهلیل می نمودیم و لا اله الا الله می گفتیم ایشان نیز می گفتند و

در وقتی که ما حق تعالی را ببزرگی و عظمت یاد نمودیم با نیه الر تکبیر ملائکه
ملائکه نیز بتکبیر یاد می نمودند و هر چیزی و هر شخصی از ملائکه و جن و انس
و نباتات و جمادات که حق تعالی را تسبیح کرده و تهلیل نموده
و تکبیر گفته از تعلیم من و تعلیم علی است و ملائکه کرام همه شاگردان
انحضرت اند و این مقام نیز محل تعجب و اعتراض اهل سنت میتواند
بود که علی و [illegible] ابابکر هر دو معلم بودند چرا علی را بخلافت اولیٰ
میدانند و تفاوت که هست اینکه مکتب و مدرس او اسمان بود
و شاگردان حمله عرش و ملائکه مقربین و مکتب این دو که از دکانها
بازار و اهل مکتب ده پانزده هی از اطفال مشرکین و این تفاوت
چندانی نیست حدیث دیگر در مسند احمد حنبل و کتاب حلیة الاولیاء
تصنیف حافظ ابو نعیم و جمع بین الصحیحین و تفسیر ثعلبی و کتاب احمد
بن موفق خوارزمی و دیگر کتب مخالفین مسطور است که چون در اوایل
زمان بعثت این ایت نازل گشت که وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
یعنی خبر ده و اگاه گردان و بترسان خویشان نزدیک خود را حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب

ایشان نمو

که چهل نفر بودند طلب نمودند و از اندکی گوشت یخنی و نان و قدری
ماست که خورش یک کس توانند شد ایشان را ضیافت نموده با
آنکه هر یک از آن قوم هر بار شتر بچه یا گوساله یا گوسفندی بزرگ را
با یک مشک دوغ میخوردند از آن طعام سیر و مملو شدند و آن طعام
بحال اول بود که گویا هیچ نقصانی بآن نرسیده است و بعد از اظهار
این معجزه که سیر کردن جمع کثیر از طعام قلیل باشد حکایت بعثت
و رسالت خود را بر ایشان عرض کرده باسلام دعوت فرمود
و بگفتن کلمتین شهادتین مامور ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت
و حصول مقاصد و مقامات و اعزاز و احترام و امتیاز از دیگران و دخول
بهشت و وصول بدرجات قرب بارگاه احدیت بشارت داده
فرمود که هرچه گفتم هر که اطاعت نماید و در تبلیغ رسالت من امداد
نموده مطیع فرمان بر من شود آن شخص برادر و وزیر و وصی و وارث
و خلیفه و جانشین من بعد از من باشد و هیچکس از آن چهل نفر که
حاضر بودند متوجه جواب نشدند مگر امیر المومنین علیه السلام که متقبل
خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شده تا

سه مرتبه این صحبت بفعل امده و در هر مرتبه حضرت ابا بکر و عمر و عثمان
انچه انحضرت فرموده بود میا درست نموده رسول خدا صلی الله علیه و اله
او را مژده برادری و جانشینی و وصیت و غیره داده مسرور و خوشوقت
ساخته هر بار چون جماعت مذکوره از خدمت حضرت رسالت بیرون
رفتند بطریق استهزا ابوطالب را تهنیت نمودند که چون پسر برادرت
پسر ترا در دین خود داخل کردانیده او را امیر و وزیر و سردار نمود تو نیز
باید که در دین وی داخل کردی و حکایت بطول انجامیده ذکر تمامی باعث
طول کلام میشود و بر اهل عقل و بصیرت پوشیده نیست که این حدیث را ولایت
تمام از همه ایات و احادیث بیشتر بر مطلوب ما که امامت و خلافت
انحضرتست هست چه بعد از انکه دران قسم مجلسی سه بار وعده خلافت
با و نموده داد نیز بانچه گفته وفا کرده باشد دیگر پرا دعوی خلافت
نمودن عقلا و نقلا و شرعا و عرفا معقولیت ندارد و اگر بجائی پیغمبر
بنشینند بغیر از انکه تعدی و غصب و ظلم باشد وجهی ندارد و با وجود او
امامت و رهنمای بدیگری نمیرسد و بقول کاسی رحمة الله که رهنمای
که جز علی باشد ٭ ره نماید ولی بسوی سقر ٭ خلافت غصب را ثمره به
ازین

که چنین نفر بوده‌اند حدیث دیگر در مسند احمد حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه
نقل کرده که سلمان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند
که یا رسول الله من وصیّک یعنی کیست وصی تو پس آنحضرت در
جواب گفت که یا سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع بن نون
پس حضرت فرمود که بدرستی که وصی من و وارث من که قضا کند دین
من کند و وعده‌های مرا وفا کند و بانجام رساند علی بن ابیطالب است
علیه السلام و در کتاب کشف الغمه همین حدیث را از ابی سعید خدری
از سلمان رضی الله عنه با بطریق نقل نموده که سلمان گفته است گفتم
یا رسول الله هر پیغمبری را وصی بوده است و آن ساعت مرا جواب
نداد و بعد از آنکه مرا دید گفت یا سلمان و من شتاب گفتم لبیک
یا رسول الله گفت میدانی که وصی موسی که بود گفتم بلی یوشع بن نون
پرسید که چرا او را وصی گردانید گفتم از جهت آنکه او عالمترین قوم بود
و در آن روز گفت پس بدرستی که وصی من و محل سر من و موضع راز من
و بهترین آنکسانی که بمانند بعد از من که بانجام رساند وعده مرا و قضا
نماید دین مرا علی بن ابیطالب است علیه السلام للصلوة و در کتاب

مناقب خوارزمی از سلمان باین روش نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله از من پرسید که هل تدری من کان وصی موسی یعنی آیا میدانی تو که کدام شخص بود وصی موسی من در جواب گفتم که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بود فرمود فان وصیی فی اهلی و خیر من اخلفه بعدی علی ابن ابیطالب علیه السلام و بعضی از معاندین درین دلیل مناقشه کرده که اگر از وصی معنی لغوی اش که قاعدهای شرع در سانیدن علم و معرفت و صاحب علم و هدایت بودن خواسته اید قبول داریم که علی وصی رسول بود باین معنی و اگر از وصی خلافت میخواهید قبول نداریم چه اگر وصی اگر نص درین معنی میبود صحابه رسول مخالفت نمیکردند و اگر اصحاب مخالفت می نمودند دیگران اطاعت نمیکردند و بر فرضی که دیگران هم اطاعت می نمودند طایفه انصار چون راضی میشدند پس متحقق شد که مراد از وصی معنی اولست و جوابش اینکه معنی اول هم بعینه باشد که خلافت است بر میگردد چه معنی خلیفه نیست الا کسی که وصیت کرده باشد او را بعلم و هدایت و حفظ و توانی تربیت و کی بود این حفظ هدایت و علم و خلفای ثلثه را که در کار

یعنی پس بر بعضی گروهی تو در اهل منست و بهترین کسی که از من بجا مانم بعد از من علی بن ابی طالب است

خود حیران بودند چه جای آنکه ضبط معانی کتاب و سنت توانند نمود
و بعد از تسلیم میگوییم وصی بمعنی امام و خلیفه است و دلیل
بر اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله علی علیه السلام
را بمنزله یوشع گردانیده است در وصایت و امامت از موسی
علیه السلام و ظاهر است که یوشع وصی و امام و خلیفه بود بعد
از موسی چنانکه علما و صاحبان تواریخ تصریح کرده اند از انجمله
محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است چون موسی از
حق تعالی درخواست که هارون را با من شریک گردان و گفت
اشرکه فی امری خدای تعالی هارون را با او در ان امر شریک گردانید
و او وصی او بود و چون دنیا را وداع نمود وصایت بیوشع منتقل شد
که بجای وی وصیت با او باشد تا آنکه به پسران هارون شبیر و شبر
بسیار و در کشف الغمه در کتاب مناقب چندین حدیث
دیگر بهمین مضمون منقولست رعایة لاختصار بهمین سه حدیث اقتصار
نمود چه در اثبات مدعای ما کافیست در خانه اگر کس است
یک حرف بس است ،، حدیث دیگر که نزدیک است بحدیث

مذکور حدیثی است که ابن مغازلی شافعی بسند خود از رسول الله صلی الله
علیه و آله نقل نموده که آنحضرت فرمود لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ وَوَارِثٌ
وَاِنَّ وَصِیِّی وَوَارِثِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ یعنی بدرستی
که هر پیغمبری را وصی و میراث بری بوده و بدرستی که وصی و میراث
برنده از من علی بن ابیطالب است و معنی وصیت در زبان عرب
یعنی وصل کردن و بهم پیوستن نیز آمده است و در عرف آنست
که تصرف که وصیت کننده را بود بعد از و همان نحو تصرف مر آن
شخص دیگر را که وصی است باشد پس وصی یعنی کسی که او را تصرف
باشد از دیگران در امور و احوال وصیت کننده و در هر امری و
هر کاری که باشد بلی اگر در جائی اضافه بچیزی کنند مثلا گویند وصی
طفل در امری آنجا مخصوص همان امر خواهد بود و در ما نحن فیه همه جا
مطلق است   حدیث دیگر قول رسول الله است صلی الله
علیه و آله که خطاب بامیر المومنین علیه السلام نموده فرموده
اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی یعنی یا علی
تو از برای من چنانی که هارون از برای موسی بود چیزی که هست آنکه

بعد از من پیغمبری نخواهد بود و این حدیث در تصانیف موافقین
و مخالفین بتکرار مذکور شده بتقریبات مختلفه و این روایت
از روایات مشهوره بین الطرفین است که علمای جانبین بنابر
دوستی و دشمنی اهل بیت ذکر کرده اند و در اکثر روایات
تاکید این معنی را بر زبان معجز بیان رسالت پناه صلی الله علیه واله
ورود یافته که یَا عَلِیُّ اَنْتَ اَخِیْ وَوَصِیِّیْ وَخَلِیْفَتِیْ مِنْ بَعْدِیْ
وَقَاضِیْ دِیْنِیْ و اگر انصاف باشد این حدیث نیز از احادیث
متواتره است و غرض آنحضرت صلی الله علیه واله از خطاب
اَنْتَ مِنِّیْ الخ واثبات خلافت امیر المومنین است علیه السلام
بروشنترین وجهی که دلالت بر مطلوب داشته باشد
چرا که فرموده هر حالتی و منزلتی که هرون را نسبت بموسی علیه السلام بود
امیر المومنین را نسبت بمن حاصل است دوم بیان برادری که
بفرمان سبحانی میان آنحضرت و حضرت امیر مقرر و منعقد شده
بود سیم اظهار مرتبه امیر و استعداد درجه و مرتبه نبوت که اگر
بعد از زمان رسالت رسول صلی الله علیه واله دیگری را ممکن بودی

و در این عبارت چندین فایده فهمیده می شود اول النص بخلافت چنانچه ظاهر است

که بمرتبه نبوت سرفراز گردد البته در باره امیرالمومنین محقق نبشد
چهارم آنکه هرگاه امیرالمومنین را بعد از رحلت حضرت رسالت
مرتبه نبوت ممکن باشد و سزاوار آن تواند بود البته بطریق اولی
شایسته مرتبه خلافت و امامت و جانشینی خواهد بود پنجم
آنکه چون حضرت هارون در زمان حیات نبوی بخلافت آنحضرت
مخصوص شده بیکس تصرفش در کار همه امت ازین سبب
که خلیفه است وقتی است که رسول در میان نباشد چون از رسول
خدا صلی الله علیه و آله این چهار امر رو دکرد او را بر مسند خلافت
قرار باید گرفت فایده ششم آنکه هارون اگر بعد از موسی علیهما السلام
می ماند البته خلافت باو متعلق بود چه هرگاه در حین حیات آن نبی مستحق
بوده باشد بعد از آن بطریق اولی حق اوست حضرت امیر نیز
خلافت رسول بعد از انقضای زمان رسالت داشته بان مرتبه
مخصوص باشند حاصل کلام آنکه حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه
و آله در حدیث اثر برای امیرالمومنین علیه السلام اثبات کرده
جمیع منازل و مراتب هارون را بدلیل استثنا واین صریح است در

حضرت امیرالمومنین نیز
در صفات مرسلین علیهم خلیفه و شریک موسی بوده

امامت

امامت و خلافت انحضرت بگواهی دوست و دشمن و در مسند
احمد حنبل و در صحیح بخاری و صحیح مسلم در هر یک از چند طریق
نقل نموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله چون بغزوه
بتبوک میرفتند انحضرت را در مدینه گذاشتند و او بخدمت حضرت
آمده گفت میخواستم که شما بجهادی روید و من در خدمت باشم
رسول خدا فرمود أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ
مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و در ضمن احادیث دیگر چنانچه بتقریبات
مذکور شده انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد حدیث دیگر که
در ثبوت و وضوح چون آفتاب جهانتاب بر معموره و خراب
ضمایر اهل استعداد می تابد روایت متواتره روز غدیر است
که کسی را انکار آن نرسد مگر بعضی گمراهان که از دل سیاهی از اهلبیت
نورانی شدن پرتو آن نور ندرسته اند و آن حدیث در صحیح بخاری
و صحیح مسلم و نسائی و ابی داود و احمد حنبل و در کتاب مناقب
ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب وسیله و غیرها بطرق مختلفه
مذکور است و ابن طلحه گفته که حکایت غدیر بعید روایت از طریق

اهل سنت نقل نموده شده بود در قانون دین محمدی چیزی که اثبات

آن از آثار و اخبار تواند شد انصاف اینست که هیچ یک بمقابله

غدیر نمیرسد و چیزی دیگر باین مثابه معلوم نیست که مذکور طرفین

شده باشد و مسئله که در شهرت و صحت هم عنان وجود واجب

و دلیل نبوت باشد اگر کسی در آن مناقشه نماید علاج او نیست الا

شمشیر و خصم او نیست مگر صاحب روز غدیر و ابن جوزی در

کتابی که از خصایص نام کرده بعد از ذکر روز غدیر گفته که

رَوَى هٰذَا الْحَدِيثَ مِنَ الصَّحَابَةِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ

وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَطَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ وَالْعَبَّاسُ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ

عَبَّاسٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَابْنُ مَسْعُودٍ وَعَمَّارُ

يَاسِرٍ وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَأَبُو أَيُّوبَ وَابْنُ عُمَرَ وَعِمْرَانُ بْنُ الْحُصَيْنِ

وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَجَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَأَبُو سَعِيدٍ وَجَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَأَنَسُ

بْنُ مَالِكٍ وَحُذَيْفَةُ وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَزَيْدُ بْنُ

شَرَاحِيلَ وَعَامِرُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْأَنْصَارِيُّ وَوَهْبُ بْنُ حَمْزَةَ وَزَيْدُ

بْنُ الْحُصَيْنِ وَوَحْشِيُّ بْنُ حَرْبٍ وَسَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَعَمْرُو بْنُ شُرَحْبِيلَ

جابر بن سمرة و مالک بن الحویرث و ابو ذهیب الشاعر و
عبد الله بن ربیعة که اینها همه صحابی اند و این حدیث را
روایت نمودند و اگر مذکر کتب و دواتی که این حدیث دران
مذکور است ذکر کرده اند مشغول شویم مطلب را فراموش
باید کرد و حدیث انست که رسول خدا صلی الله علیه و اله در
روز غدیر خم بعد از ان که خطبه طولانی ادا فرموده بود گفت
یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم و چون مردمان گفتند
بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله و تتمه حدیث و انچه عمر بن خطاب در مقام تهنیت گفته
بود و معنی حدیث چون در ضمن ایت یا ایها الرسول بلغ مذکور شده
بود ذکر انرا موجب تکرار دانسته بهان اکتفا نمود لیکن چون تردد
بل حکایتی از محمد بن طلحه شامی شافعی که با وجود تسنن مردی دانشمند
با انصاف بوده و چون دیگران کمر عداوت اهل بیت بر میان
جان بسته و یکبار رسا از دین بیگانه نشده از قلم جسته بود دو

بخاطر آمده حیف آمد که کوشش نزد ارباب بصیرت نشود بندگان
جرئت نمود امیدواری بدرگاه باری آنکه امروز در آخر عمر مبانی
تمام یافته باشد و خود را از آتش دوزخ خلاص نموده در کتاب مطالب
السؤال فی مناقب آل الرسول که از تصنیفات اوست از صحیح ترمذی
از زید بن ارقم حدیث غدیر را روایت نموده و گفته
که روزی امیرالمؤمنین از جمعی که در خدمت او حاضر بودند پرسید
که کسی در میان شما هست که حکایت روز غدیر را از حضرت رسالت پناه شنیده
باشد سیزده نفر از آنجماعت شهادت دادند که ما عبارت من
کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله شنیدهایم و بعد از آن افاده نموده که چون لفظ من در من کنت
افاده عموم می کند دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول مولی
و صاحب اختیار او بوده علی بن ابیطالب نیز مولی و صاحب اختیار
او باشد و بعد از آن بیان نموده که چون لفظ مولی در قرآن
عزیز از روی مجاز در معنیهای دیگر مستعمل است چون ناصر و دوست و
وارث و غیرها بنابرین حضرت رسالت تصریح بمعنی مولی و صاحب

ذاتونا بتصرف ننموده بیکی از الفاظ مذکوره متفهد نساخت تا دانسته
شود که مراد حضرت از لفظ مولا انست که هر نسبتی که میان نبی
و فرد دیگر از افراد امت بوده بعینه همان نسبت میانه امیر
المومنین علیه السلام و هر شخص واقع خواهد بود و معنی من کنت مولاه
انست که هر که من اولی باو بودم امیر المومنین نیز چنین است
و بعد از ان گفته حدیث صریح است در انکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله امیر المومنین را علیه السلام منفقتی و
رتبه و درجه مخصوص ساخته که بغیر از انحضرت هیچکس از جانب رسول
خدا باین قسم مرتبه اختصاص نداشته باشد و باین نحو مرتبتی
فایز نگشته و مضمون اینحدیث از اسرار ربانیت که حق سبحانه
در ایت مباهله مندرج گردانیده و حضرت در ینحدیث اشاره
بان فرموده چه انجا حق تعالی نفس نبی و ولی را شبیه و نظیر
یکدیگر دانسته هر دو را در یک کلمه جمع ساخته و بضمیری که اضافه
برسول است متصل ساخته و فرموده اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَکُمْ و در این
حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه واله خواسته که اثبات

نماید که آنچه ذات نبوی بآن موصوفست و درجه که الله تعالی با

کرامت فرموده علی علیه السلام بآن اتصاف دارد و صاحب

آن مرتبه و منزلتست لهذا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه تا معلوم

جمیع امت گردد که چنانچه حضرت رسالت منقبت اولی بمومنین

و امام و دوست و صاحب اختیار مومنان است امیر المومنین علیه

السلام نیز بجمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف معینه

است و در آخر افاداتش فرمود که هذه مرتبة سامیة و منزلة

نامیة و درجة علیة و مکانة رفیعة خصصه صلی الله علیه و آله

به دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عیداً و موسم سرور

لاولیائه یعنی این مرتبه سامی و منزلتی نامیست و درجه بلند و

محل ارجمند که مخصوص ساخته است حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله آنرا بامیر المومنین علیه السلام و ارزانی کرده است

این روز عید و روز خوشحالی بجهة دوستان آنحضرت و ختم

افاداتش در انعام بآن شده که از تتبع آیات قرآن و

افادات نبوی ظاهر میشود که هر صفت کمال که حضرت رسالت

صلی الله علیه واله اثبات این نکته از ابن عم خود علی علیه السلام
نموده تا اول بار حق تعالی ذات مرتضوی را باین صفت خوانده
نشوده حضرت رسالت اظهار ان نفرموده واگر اراده ان داشته
تا از جانب عزت امر بان نشده انحضرت جرئت بکشف ان
نکرده از ان جهة چون حضرت عزت انجا که علی را نام رسول نیز داده
پیروی امر الهی نموده در تعیین امامت او متکلم بکلمه نشده که یکی از
معانیش ناصر است تا چنانچه حق تعالی او را ناصر خوانده انحضرت نیز
اشاره بان نموده او را ناصر گفته باشند تا اینجا کلام ان مرد عزیز است
ومؤید این فایده اخیرین اوست قول حافظ ابو نعیم در کتاب
حلیة الاولیاء ره نقل نموده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله در مجلسی تشریف داشت وامیر المومنین علیه السلام بخدمت
انحضرت رفته چون چشم انحضرت رسالت پناه بر جمال ولایت
مآب افتاد که فرمود مرحبا بسید المرسلین وامام المتقین وچون سیادت
مرسلین وامامت متقین از صفات مخصوصه نفس نفیس سید البشر
بود وحق تعالی امیر المومنین را نفس اوصاف ذات خجسته صفات

بود نام برد و هیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که نبی علیه السلام بخصیصه
و لا اثبات آن نماید مگر که اشاره ربانیه بآن شده باشد و حافظ ابو نعیم هم
تائید قول خود را از انس بن مالک روایت نموده اند و از ابو هریره
نقل کرده که ابو هریره گفته که روزی در مجلس حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حاضر بودم که آنحضرت بتقریبی بمن خطاب نموده فرمود
یا ابا هریره میانه من و خدای تعالی در ماده علی عهد است و آن
عهد اینست که علی علیه السلام رهنمای بندگان منست و محل نور
ایمان و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت می نمایند و از
عایشه نیز روایت نموده اند که گفت روزی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله صحابه را یک یک را نام میبرد و تعریف هر یک
بصفتی که مناسب حال او بود میکرد من گفتم عجب است که علی را
تعریف نکردی فرمود ویحک هل یعرف احد قدره یعنی وای
بر تو هرگز کسی خود را تعریف کرده است چنانچه عزیزی گفته علی را
قدر پیغمبر شناسد و بس که هر کسی خویش را بهتر شناسد و بعد
دیگر که علامه حلی رحمة الله اثرا در کتاب منهاج الکرامه و دیباجه الکتاب

شمرده حدیثی است که هم در روز غدیر بعد از انکه امر وصایت تمام
شد مسلمانان را امر فرموده که سلّموا علی علیٍّ بامرة المؤمنین و خیمه نصب کرده
جمیع لشکر فوج فوج آمده بر آنحضرت بانیطریق که السلام علیک یا
امیر المؤمنین سلام کرده مبارک باد گفتند و تهنیت نمودند و بعد از انکه
مردمان را امر بسلام فرمود زبان معجز بیانش باین کلام تکلم نموده که انّه
سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین و هذا ولیّ
کلّ مؤمنٍ بعدی و انّ علیًّا منّی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمنٍ و مؤمنة
یعنی بدرستی که علی علیه السلام سید و بهتر مسلمانان و امام و پیشوای
متقیان و کشنده و رهنمای مومنان است بسوی بهشت که چنانچه اسبان
پیشانی سفید دست و پا سفید در میان اسپان شناسند آن گروه
هم درمیان مردمان بسفید رویی محبت او شناسند و اوست ولی
و صاحب اختیار هر مومنی است بعد از من و بدرستی که علی از منست
و من از علیم و او مولای مومنین و مومنات است بعد از انکه من از میان
شما بیرون روم و ظاهر است که این حدیث نیز دلالت تمام بر مطلوب
دارد و هر که حدیث اول را نقل کرده و قصه روز غدیر را بیان نموده

باید که هرچه از تمامی واقعه است بیان نماید و مرویست که در آن روز جبرئیل

علیه السلام بصورت شخصی خوش هیئت و نیکو لباس معطر و بوی

خوش در آن مجلس حاضر شده بعد از اتمام امر وصایت فرمود که

عقداً وَاللهِ ما رَأَیْتُ کَالْیَوْمِ قَطُّ ما أَشَدَّ ما أَکَّدَ لِابْنِ عَمِّهِ إِنَّهُ لَیَعْقِدُ لَهُ

إِلّا کافِرٌ بِاللهِ الْعَظِیمِ وَبِرَسُولِهِ الْکَرِیمِ وَیْلٌ طَوِیلٌ لِمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ یعنی

که ندیدم هیچ امروز روزی و نشنیدم هرگز بچه شدت و چگونه تأکیدی از برای

پسر عم خود عقد ولایت نموده بدرستی که حل این عقده نخواهد کرد و این

گره را نخواهد گشود مگر کسی که از خدا و رسول برگشته باشد حضرت علی خواهد

بود کسی که حل این عقده کند و عمر از جمله جمعی بود که این کلام را از آن

جوان خوش صورت شنیده چون اخگر نیم سوخته بخدمت رسول آمد

آنچه شنیده بود در خدمت رسالت پناه بر طبق عرض نهاد پس

آنحضرت فرمود که ای عمر شناختی که آن جوان که بود عمر بجهالت

معترف شده گفت ندانستم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

که آن شخص جبرئیل امین علیه السلام بود و بپرهیز ای عمر از آنکه تو گشاینده

آن گره باشی بدرستی که اگر تو حل آن عقده نمائی بیقین خدا و رسول از تو

جمیعاً از تو بری و بیزار خواهند بود و بر اهل انصاف پوشیده نیست
که بمقتضای فحوای عبارات جزئیی و کلمات نبوی حکم بکفر کسی که
حل آن عقده نموده و گره را نکشوده واجب و لازم می نماید والسلام
علی من اتبع الهدی حدیث دیگر که از ادل دلایل است حدیث
متعلق است بقصه خیبر است که در مسند احمد حنبل از چند طریق روایت
شده و در صحیح بخاری و مسلم نیز از طرق متعدده مرویست و در
باقی صحاح سته مسطور است و در فصول مهمه نور الدین علی مالکی مذکور است
مضمون جزو حاصل واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله متوجه قلاع خیبر شد اراده الهی بمقتضای
خواهش رسالت پناهی بظهور اعزاز مرتضوی کماهی تعلق گرفته
چون امر محاصره بطول انجامید و لشکر اسلام از گرما و گرسنگی ستوه
نمودند ابوبکر را سردار گردانیده بحرب فرستادند و بسیاری
از لشکر اسلام بدایره شهادت در آورده با قلیلی هزیمت نمود
روز دیگر عمر خطاب بامر مذکور مامور شده سنت ابوبکر عمل
نموده ناموس اسلام را بباد داد چنانچه در صحیح بخاری مذکور است

که قَدْ رَجَعَ هُوَ اَیْضاً مُنْهَزِماً یعنی او نیز گریخته برگشت بروز سیم که نوبت نصرت
از جبینش لایح بود و در صبحش این مهم را بشاه ولایت نامزد نمودند
در تمام روز گذشته بر زبان الهام بیان حضرت رسالت رفت
که فردا این علم را بدست کسی دهم که از جمله صفات پسندیده او یکی اینست
که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
و او کرار غیر فرار باشد یعنی ستیزنده ناگریزنده و چون اصحاب این
عبارت ابدار از رسول مختار شنیدند هر کسی تصور آنکه باین منقبت عالی
و منزلت متعالی فایز گردند تمام شب در فکر بودند و صبح زود همگی حاضر
درگاه رسالت شدند و همه بامید آنکه مرجوع آن مفخر شوند منتظر
خاطر جمع داشتند که مراد حضرت رسول علی نیست که بجهة درد چشم
بصر او در معرض زوال است و بخود در مانده ازین سعادت عظمی
بهره نخواهد یافت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از
خیمه مبارکه بیرون آمده فضای دلگشای رسالت را از پرتو نور
ولایت خالی دید فرمود که اَیْنَ عَلِیُّ ابْنِ اَبِیطالِب یعنی علی کجاست
که او را نمی بینم حاضران همه یکبار جواب دادند که رمدی عظیم و درد چشمی

بتعلیم صعب ... دارد پس امر شد که امیر مومنان و واقف اسرار
دنهان را حاضر بارگاه ملایک سپاه گردانند و چون حاضر شد حضرت
خیر البشر سر ان سرور را بر کنار گرفته اب دهن مبارک را در چشم او
افکنده شفای عاجل ان درد را از رب العزت مسئلت نموده بیکبار
بامر حضرت متعال ان الم بنوعی رفع شد که گوئیا هرگز درد چشم نداشته
پس رایت با هدایت را بان شاه خطه ولایت داده فرمود که قدم در
راه گذار که حق تعالی این قلعه را بر تو مفتوح گرداند و حضرت امیر
علیه السلام فرمود که یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم تا مثل ما شوند
یعنی مسلمان گردند و حضرت رسول فرمود که در مقاتله تعجیل منمای و برو
تا بساحت ایشان فرود ائی پس اول باسلام ایشان دعوت نمای
و خبردار کن از حقوقی که خداوند را بر ایشان لازم است و بخدا سوگند
که اگر یک شخص را حق تعالی بواسطه تو هدایت دهد و بشرف اسلام
سازد ترا بهتر از شتران سرخ موی باشد که در راه حق صدقه کنی پس
زره خود را در او پوشانید و ذوالفقار بر میانش بسته رایت بدستش
داد پس حضرت علی علیه السلام قدم در راه نهاد و چنانچه حکیم سنائی

گفته کس ندیده برزم در آتشتش منهزم ترک از یک انگشتش خیبر از
تیغ او خراب شده سر ابش همه سراب شده چون نزدیک حصار رسید
علم را در زمین استوار کردانیده یکی از احبار بر بالای حصار آنحضرت را دیده
پرسید که ای صاحب رایت کیستی و چه نام داری جواب داد که انا علی
بن ابیطالب و یهودی آواز بر آورد که غلبتم و ما انزل علی موسی یعنی بتورات
قسم که مغلوب شدید و اول حارث یهودی با فوجی بر آمده حرب آغاز نموده دو نفر
از اهل اسلام را شهید کرده حیدر کرار بیک ضربت او را بدوزخ فرستاد
و مرحب که راس رئیس و برادر حارث بود با جمعی از مشاهیر مکمل و مسلح بیرون
آمده بکین برادر پا در میدان نهاد و رجزی خواند و آن ملعون از مبارزان مشهور بود
که در شجاعت مانند نداشت دو زره پوشیده و دو تیغ حمایل کرده و مغفری
از فولاد بر سر بسته و بر سر آن خودی از سنگ نیزه در دست سنانش
بوزن سه من چون کسی از اهل اسلام را تاب مقابله و مقاتله او نبوده
مردانه در مقابلش آمده در برابر رجز او بزبان معجز بیان راند که انا الذی
سمتنی امی حیدره و چنانچه شیخ طوسی در امالی ذکر نموده که مرحب رو بگریز نهاد
شیطان بصورت یکی از احبار خود را با او نموده از سبب گریختن

گفت مادرم مرا در خواب دیدم که گفت شیری بر تو حمله خواهد کرد و فلان
کاهنه گفت از کسی که نامش شیر باشد یا خصلت شیر داشته باشد احتراز
کن و شیطان گفت مگر حیدر در دنیا همین یکی است در دنیا بسی
با تو برابری میتواند کرد که بر سخن زنان اعتماد کرده و عار فرار بر خود
پسندیده جاهلیتش دامن گیر شده گول شیطان خورد که گفت برگرد
که من از عقب تو جمعی شجاعان را میفرستم و دست جلادت از آستین
وقاحت بر آورده ضربت شمشیری حواله حضرت امیر کند که حیدر کرار
ذوالفقار آبدار را چنان فرود آورد که از خود و مغفر گذشته تا قربوس
زین رسید یهودان چون آن ضرب دست دیدند رعبی تمام
و خوف لاکلام در دلها شان افتاده ساعتی بتلاش مشغول بودند
و چون هفت کس از دلاوران و شجاعان بقتل آمدند باقی زد و هزیمت
زده بقلعه در آمدند و آنحضرت چون شیر خشمناک در عقب ایشان
روان شده یهودان بیباک را آنجا که مذلت می انداخت تا
بدر حصار رسیده در را بر کند و بعضی گفته اند یهودی تیغ حواله آنحضرت
کرده سپر از دست مبارکش بیفتاد و در غضب شده در را بر کنده

سپر خود ساخت و از جابر بن عبدالله منقول است که چون مسلمانان

خواستند که داخل قلعه شوند خندق وسیع و حایل بود آنحضرت بمعاونت

خندق رفته در را پل ساخت تا تمامی عسکر نصرت آیت گذاشته داخل

قلعه شدند و حضرت رسالت پناه چون رسیده ملاحظه فرمودند که آن

در را بر سر دست دارد و مردمان میگذرند و تعجب نمود و جبرئیل نازل

شده امر فرمود که نظر به خندق کنند چون نگاه کردند دیدند که از

ته پای آنحضرت تا زمین فاصله بسیار است تعجب زیادت شد جبرئیل

فرمود تعجب مکنید که ملائکه کرام پر ها را در هم استوار کرده اند و قدم حضرت

بر بال ایشان است و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون در حصار را

بجنبانید تمامی آن حصن چنان بلرزید که صفیه دختر حیی بن اخطب از تخت

بیفتاد و روی او مجروح گشت و مردم سایر قلاع چون چنان امری غریب

و صورتی عجیب مشاهده نمودند فریاد الامان بر آوردند و شتابان

بامر رسول الله صلی الله علیه و آله همه را امان داد و اکثری مسلمان شدند

چنانچه فردوسی گفته بیت شهی که تا بدو انگشت در ز خیبر کند بیت برآمد از یمین

اسلام صد هزار انگشت بیت بگو که بود که شد فتح باب خیبر از و بیت که گر

بردران قلعه را توان انگشت ... کسی که دست بداماں حیدر واشس ... نزد
بیا که بدندان کند فکار انگشت ... و در کتب معتبره مذکور است که روزی
جبرئیل در حضور رسالت پناه ارزوی تعجب در علی علیه السلام نگاه میکرد
و تبسم میفرمود حضرت رسالت گفت یا روح الامین منشاء تعجب و
تبسم چیست فرمود یا رسول الله مامور شدم که هفت شهر قوم لوط را ببالا
برده سرنگون کنم و من تا بحدی انها را ببالا برده بودم که ملایکه اسمان
اواز خروسان و سگان انها را شنیدند پس من سرنگون ساختم و در وقتی
که او شمشیر بلند ساخته که بر مرحب فرود آورد بندا رسیده که شمشیر علی را
نگهدار که نزدیک است اثران بماهی حامل کاو زمین رسد چون رسیده
و باینقدر تعب که ازین کشیدم ازان نکشیده بودم ایحاصل ان بخاطر میامد
کردم مخفی نماند که اینحدیث بمفهومه دلالت برچند فایده دارد یکی انکه
نه اما که وعمر خدا و رسول را دوست دارند وزیرا بر عکس و این مستلزم
کفر است چه بروجهی که اکابر علما و محققین خصوصا امام غزالی و صاحب
کشاف تحقیق فرموده اند مراد از محبت بنده بخداوند انست که فرمان
برداری اوامر و نواهی خالق ذوالجلال و دور بودن از معصیت و قبایح اعمال

وخواهش دریافتن مقام قرب وکمالات نفسانی ودوری از متابعت
هواهای نفسی وشیطانی بنحوی مرکوز خاطر بنده شود که چیزی دیگر مطلقا منظور او
نباشد ومراد از محبت الهی بنده را باز داشتن بنده است از گناه و
معصیت ورهنمونی با فعال خیر ومعرفت وپاک گردانیدن او از کدورات
جسمانی ونزدیک ساختن بدرگاه قرب ربانی وچون ارتفاع این نتایج
مخالفت هر کدام شخصی از هر آنچه لازمه محبت الهیست بی نصیب باشد
بنقیض آن وجود متصف خواهد بود که نافرمانیست ونکردن اوامر وکردن نواهی
ومیل نداشتن بتحصیل کمالات واز جانب حق تعالی چون امور مذکوره
منتفی ونایاب باشد هم نقیض ان وجود خواهد داشت وچون از طرفین ثمره
محبت ولوازم محبت معدوم باشد عداوت وهرچه لازمه عداوت است
ثابت خواهد بود پس ظاهر شد که صدور این کلام از سید انام دلالت
تمام دارد براینکه ساحت اعتقاد ابوبکر وعمر از پرتو لمعات محبت
الهی خالی واز ظلمت تفاوت جلی پر است وبا این حال کدام علاقه
ورابطه نیابت حق تعالی را وجانشینی رسول او را صلی الله علیه وآله
لایق توانند بود فایده دویم آنکه چون محبت خدا ورسول نسبت با

و محبت ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف شد معلوم است که
انچه در مدت عمر از ایشان صادر شده مخالف فرموده خدا و رسول الله
چرا که حق تعالی فرموده است قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ و
یعنی یا محمد بگو که اگر خدا را دوست میدارید اطاعت من نمایید
بجهه اطاعت که مرا کنید حق تعالی شما را دوست دارد پس مدار محبت
طرفین بر متابعت رسول است و اوامر و نواهی قرینه دوستی و
چون ایشان را بوئی از ان بمشام نرسیده بود نزول ایات قرانی
و تردد جبرئیل و مواعظ و نصایح پیغمبر در روز غدیر و غیره را اصلا اعتبار
نکرده متابعت هوای نفس را پیش نهاد خاطر کرده بانچه خواستند
نمودند و همانا که حضرت رسالت را مقصود این بود که بر عالمیان روشن
شود که ایشان دشمن خدا و رسول اند و روز سرداری را انجام ایشان
کرد تا سیم روز ظاهر شود که از دولت محبت خدا و رسول بی بهره و بی
نصیب اند فایده دیگر انکه چون محبت کامله میانه امیرالمومنین و حق سبحانه
درجه کمال یافته غرض حضرت رسالت صلی الله علیه و اله از حدیث
لَاُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا اين بوده که بر عالمیان روشن گردد که در لوازم خصائص

وی بخلافت رسول صلی الله علیه واله و نیابت الهی و دیگر حالات
احدی الصفات که جز بتایید الهی صورت نبندد و تعجب نموده بر
معاینی که خلاف دین و ملت است حمل نمایند چنانچه در احیای اموات
و علم بمغیبات که از انحضرت صادر شده و جمعی از عقلا بسبب ان
گمراه شده اند و از شعرای عرب شخصی گفته ع احیائک الموتی
وعلمک مخبرا بالمغیبات عذرت من جاءک بالمسی غلا یعنی دو چیز از ان سبب
شده که از جانب انانی که درباره مرتضی علی غلو کرده اند عذر توان
گفت یکی زنده گردانیدن مردگان که مکرر از ان حضرت واقع شد
و یکی خبر دادن او از غیب چنانچه بعضی از ان گذشت و بعضی بتقریبات
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و مرویست که چون درجه محبت
و محبوبیت تصاعد یافت جبرئیل را امر شد که طبقات ملائکه را
بشنواند که انی احب علیا فاحبوه یحبیا و این عبارت مشتمل است
برامر ملائکه عموما بمحبت علی علیه السلام حاصل مضمون کلام انکه
که من پروردگار عالمیانم علی را دوست میدارم پس شما دوست داریدش اورا
بسبب دوست داشتن من اورا یا مراد اینکه اورا دوست دارید:

یعنی اگر این دارید پس محبت ملائکه بحق تعالی سبب محبت ایشان
بعلی بن ابیطالب باشد واین اشارتست بکمال اعزاز مرتضوی نزد
الله تعالی واشاره باینکه هر سببی که دوستی خدای تعالی است همان
چیز علت دوستی علی علیه السلام است ومشعر باینکه محبت الله تعالی
جدا از محبت انحضرت نیست واگر جدا باشند محبت الهی نخواهد بود
فایده دیگر آنکه محبت میانه خدا و ولی او بجائی رسیده که تعبیر از ایمان
بمحبت انحضرت واز کفر بانکار ان والا رتبت نموده چنانچه فرموده
وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ یعنی هر که ترک کننده محبت انحضرت
شود یا انکار ایمان نماید که درین مقام مراد اوست وحدیث شماست
مرتضوی است چنانچه در کتب معتبره مذکور است وبنابرین اعمال
وافعال هر که ظاهرا بر صورت عبادت دینی صدور یافته بی محبت
انحضرت تمامی ساقط شده واحباط یافته خسران زده صحرای محشر
خواهد بود وازینجا که محبت حاصله میان محب ومحبوب جمعی که از
ولایت انحضرت برگشته نقض عهد ومیثاق روز غدیر نموده اند
بر زبان محرمان سرادق جلال کبریائی مخصوص لفظ لعن از رحمت الهی اند

که أُولَئِكَ الَّذِينَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بر قول بزرگان اما

که بعضی از مفسرین نقل نموده اند مراد ازان تارکان عهد روز

غدیر اند و مناسب مقام است و عبارت فیض آیت حضرت

رسول الله که نسبت بشاه ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس

فلیکن له حبیبا ومن ابغضه فلیکن له بغیضا یعنی بارخدایا هر که اورا دوست دارد

از مردمان تو اورا دوست دار و هر که اورا دشمن دارد تو اورا دشمن دار

و بعد ازان فرموده انت ولیی فی الدنیا والآخرة یعنی علی ولی

و صاحب اختیار منست در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب

اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی و صحیح مسلم مذکور است و در رساله

صراط مستقیم از تصانیف شیخ روزبهان از بزرگان اهل کشف منقول

اگر خواهید که بلندی مرتبه و درجه امیر المومنین را در درگاه الهی و قدر و

منزلت آن مسندنشین تخت سلونی را معلوم کنید در آیه شریفه

اِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تامل نمائید که مفسرین علما و محققین

عرفا گفته اند مقصود الهی از خطاب بحضرت رسالت پناهی آنست

که بگو بر بندگان من ظاهر گردان که مرا هدایت نمود الله تعالی بمحبت

علی بن ابیطالب علیه السلام و این مرتبه بالاترین مراتب محکمه
بشریت که خاتم النبوة با مرخایق البریه اظهار مراتب آنحضرت
نماید و نموده چنانچه محمد بن محمد زکریای شافعی در کتاب خود نقل
کرده که حضرت رسالت در سجده شکر میفرمود که الهی بحق علی
ولیک اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی تست
بیامرز محمد را که نبی تست و ازین بهتر ابن جوزی نقل نموده
که در روز مباهله چون رسول ثقلین امیرالمومنین و فاطمه و سبطین
را داخل عبای خود گردانیده دست مبارک بدعا بر داشت
که اللهم احشرنا بیدی زمرة محبیهم یعنی بار الهی حشر کن مرا در زمره طایفه
که دوستدار این جماعه باشند و ازین نقل نتیجه محبت و حال
محبان اهل بیت ظاهر میگردد و اکثر مفسرین و محدثین خصوصا
ثعلبی و واحدی نقل کرده‌اند که چون فتح خیبر شده
چشم مبارک حضرت رسول صلعم بر جمال شاه ولایت افتاد در شان
او فقره چند بزبان الهام بیان اورد که ترجمه اش اینست اگر بیم
آن نبودی که گروهی از امت من درباره وی گمراه گردند چنانچه

نصاری در مادهٔ عیسی ع شدند چنانچه بعضی از حقایق عظیمه و دقایق
خفیه آن خیر الخلیفه را اظهار میکردم تا گذار آنحضرت بر هر طایفه که
واقع می شد قدری از خاک قدم او را برگرفته بان فخر
میکردند و از بقیه آبی که از وضوی او می ماند شفای بیماران
خود را در ان می طلبیدند و کافیست ترا یا علی اینکه تو از منی و
من از توام و تو صاحب اختیار امور امت منی بعد از من و
تو ودیعه من است و گوشت تو گوشت منست و ظاهر تو ظاهر من
و باطن تو باطن من و من و تو از یک درخت و یک بیخ و یک
لوزیم و ذمه مرا تو از حقوق بری میکرد[ی] و ادا و برئت من با
مقاتله خواهی کرد و اجرای احکام شریعت خواهی نمود و در
آخرت همراه من تو خواهی بود و بر سر حوض کوثر خلیفه و جانشین
من تو باشی و تویی اول کسی که از امت من با من در بهشت
در آید و تو نیز که شیعیان و دوستان تو بچند خصلت از اهل قیامت
ممتاز باشند یکی آنکه بر منبرهای نور قرار داشته باشند و یکی آنکه
آنکه رو سفید بصحرای محشر در آیند و یکی آنکه در بهشت با من همسایه باشند

و جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با منست و دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن منست

باشند و توئی که حق باشند یعنی آنچه رضای حق تعالی است
بآن عمل میکنی و حق از تو جدا نیست یعنی بغیر حق تعالی بر زبان
و دل و خاطر تو نمیگذرد و توئی که ایمان مخلوط و ممزوج بخون
و گوشت تو چنانچه با گوشت و خون من امتزاج یافته و اگر کسی را دیده
بصیرت او از غبار عداوت امیر المومنین نابینا نشده در این
حدیث تامل نماید بیقین میداند که کسی را امر نفس او با
رسول الله در صورت و معنی بجایی رسیده است که سر از گریبان
مماثلت و مشابهت بر آورده و از کلمه دوئی و جدائی محو گشته
مضایقه در نیابت و خلافت که کمترین حالتی است نسبت
بحالات او از کمال عناد و عین ناانصافیست و مدعای
ما را همین دلیل کافیست حدیث دیگر که مخالف و موالف
همه بران اتفاق دارند حدیث روز احزابست که بغزای
خندق نیز شهرت دارد که چون عمرو بن عبد ود عامری مبارز
طلبید و امیر المومنین علیه السلام از معسکر اسلام بیرون رفت
که با او مقاتله نماید حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمودند که برز الایمان

كلمة الا الشرك كله يعني تمام اسلام با تمام كفر برابر شده است

وچون عمرو را بيك ضربت بدوزخ فرستاد حضرت رسول الله صلى الله

عليه و آله او را از تكبير شنيده يقين شد كه عمرو كشته شده فرمود

لضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين يعني درست

كه اين يك ضربت كه علي عليه السلام در روز خندق كار فرمود

ثواب آن زياده ميكند بر عبادتي كه آدميان و جنيان كنند

تا روز قيامت و اين حكايت از آن مشهورتر است كه محتاج

بيان باشد و چون هر يك ازين دو حديث دلالت

تمام بر افضليت آنحضرت دارد تقديم غير بر او تقديم مفضول بر

فاضل خواهد بود و كدام دليل را بيش ازين دلالت

بر مطلوب تواند بود كه لضربة علي تا آخره من حيث المعنى

شامل عبادات جميع اتقيا و اوليا و علماست تا روز قيامت

و در آن تعجبي نيست چه اگر عمرو عبد ود در آن روز بذو الفقار

مهابت آثار او كشته نميشد اساس دين نبوى استحكام نيافتي

و آفتاب عالمتاب شرايع احمدى در حجاب سحاب متوارى گشتي

ومجهود

میبود و چنانچه گفته سنائی بیت بدر کفر ملک برانداخت در دین را نگاه داشت

هر عدو را که در فکند زپای نام بر دستش و زننده خدای

حدیث دیگر که در مسند احمد بن حنبل و در صحاح سته

و مناقب خوارزمی و فصول مهمه جمیعاً مذکور است و در هر جا

از چند طریق نقل نموده اند که در روز احد چون یاران رسول

الله صلی الله علیه و اله کسی دیگر نماند بغیر از امیر المومنین و سه چهار نفر

دیگر از یاران و بروایتی آنکه بغیر آنحضرت هیچکس نمانده بود

و علی علیه السلام بهر طرف حمله میبرد و کفار را از آنحضرت دور

می انداخت جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله ملائکه همه در

عجب اند از یاری و هواداری که امروز علی با تو کرد و می کند

پس آنحضرت گفت إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ پس جبرئیل گفت

وَأَنَا مِنْكُمَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ و در همان مسند و همان کتابها مذکور است

باین عبارت دیگر که إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ

مِنْ بَعْدِي لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ و بتقریبی معنی

هر دو گذشت و این نیز در همه جا مذکور است که در آنروز از جانب

تا پیش از میان زمین و آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف
الا ذو الفقار بگوش اهل زمین می رسید خلاف در این
که آیا گوینده جبرئیل امین بود یا ملکی دیگر بامر او مامور بود در
کشف الغمه مذکور است که عکرمه از امیر المومنین علیه السلام
نقل کرده که در اثنای کشتی و کوشش چون جمعی از کفار
بگریز آوردم بهر طرف که نگاه کردم رسول خدا را ندیدم گمان کردم که مگر بشومی
نفاق و افعال یاران باسمانش برده اند پس غلاف
شمشیر را شکسته عزم نمودم که مقاتله نمایم تا کشته شوم و بر کفار
حمله نمودم و پراکنده ساختم و دیدم که رسول خدا در میان کشتگان
در گوی بیهوش افتاده آنحضرت را از آنجا برآوردم چون نظرش
بر من افتاد فرمود که از یاران چه خبر داری گفتم راه فرار پیش
گرفته از دین بیگانه شدند و ترا بدشمن گزاشتند در این حرف
بودیم که فوجی روی برسول کرده می آمدند فرمود که یا علی شر
این جمع را از من دفع کن من از راست و چپ ایشان حمله کردم
و چندی را کشتم تا باز بهزیمت شدند و چون باز بجد نشستی

آمده فرمود که ما سمع ندا مجیبک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی
ویقول لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار یعنی آیا می شنوی
مدح و ثنای خود را از آسمان بدرستی که ملکی رضوان نام ندا میکند
و میگوید لا فتی الا علی ولا سیف الا ذو الفقار پس از خوشحالی
گریستم و برین نعمت حق تعالی را شکر نمودیم و ازین روایت
ظاهر می شود که ندا کننده غیر از جبرئیل بود و زید بن وهب
گوید که از ابن مسعود پرسیدم قصه احد را گفت با رسول خدا کسی
نماند الا علی علیه السلام و بعد از ساعتی ابو دجانه و سهل بن
حنیف و عاصم بن ثابت برگشتند گفتم ابابکر و عمر کجا بودند
گفت از گریختگان بودند پرسیدم که عثمان چه شد گفت او بعد
سه روز پیدا شد و چون آمد رسول علیه السلام باو گفتند خوش
رفتی عریض کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو کجا بودی
گفت من هم از رفتها بودم و آنچه میگویم از سهل بن حنیف
شنیده ام گفتم ثبات علی به تنهایی در آن مقام محل تعجب است
گفت ملائکه نیز ازین تعجب که تو میکنی در آن وقت میکرده اند مدد او

که جبرئیل در حال عروج این ندا میکرد و میرفت که لا فتی الا علی
الخ پس پرسیدم که این از چه معلوم شد گفت از آنکه مردمان این
ندا را شنیدند و از رسول خدا صلعم پرسیدند و این روایت دلالت
بر آنکه ندا کننده جبرئیل باشد چنانچه حکیم سنائی گفته است اندر آن
سدره جبرئیل امین ٭ لا فتی گرد مرور المتقین ٭ و ملا حسین کاشی نموده
در هفت بند اشاره نموده است از آن روح القدس گوید بمدحت آشکار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ٭ و منع جمعی هم نیست شاید
رضوان هم جبرئیل هر دو این ندا کرده باشند و از حافظ ابو محمد
بن عبد العزیز مرویست که در کتاب خود از قیس بن سعد روایت
نموده که او از پدر خود شنیده که او گفت از امیر المؤمنین علیه السلام
شنیدم که فرموده که در احد شانزده زخم بمن رسیده بود و در زخم
آخرین قوت برای ضعیف شده نشستم و جوانی خوش روی
خوشبوئی با زوی مرا گرفته از جا برداشت و گفت برین کفار
کن که در اطاعت خدا و رسول هر دو از تو راضی اند بعد از آنکه
رسول صلعم آمده احوال را عرض نمودم فرمود آن جوان را شناختی

گفت بدحیه کلبی شبیه بود گفت یا علی چشم نور روشن باد که ان
جوان جبرئیل امین بود آمد و مرا خبر داد و ایضا از عکرمه مرویست
که از عبدالله بن عباس نقل کرده که چهار چیز مر علی علیه السلام
را بود که هیچکس را آن نصیب نشده یکی آنکه اول بار از عرب و
عجم از هر کسی با رسول خدا نماز کرد و یکی آنکه همه علم دارد رسول در هر
موکه او بود و یکی آنکه در روز احد که بروز مهراس مشهور است کسی بغیر
از او با رسول خدا نماند و یکی آنکه در روز دفن رسول خدا نماند و یکی آنکه در
روز دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی دیگر بآن خدمت و آن
و آب بهره مندی نیافت و مهراس نام چاهی است در احد
چون جنگ در آنجا واقع شده از آن جهة آن روز را مهراس گفته اند
حدیث دیگر که در اکثر کتب مخالفین حتی در مسند احمد بن حنبل از چند
طریق مرویست اینکه در اوایل اسلام اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله هر کدام از خانه خود دری بمسجد رسول گشوده بودند
و در وقت تردد وضو نماز باسانی حرکت توانستند کرد و بعد از زمانی
امر الهی به بستن درها صادر شده که درها بغیر مسدود گردد الا دری که

که بخانه علی علیه السلام بود و چون مردمان درین باب حرفها میگفتند
و بگوشش حضرت رسالت نیز رسید بمنبر برامده بعد از حمد الهی فرمود
بخدایی که مرا بحق خلق مامور شدم تابع ان گشتم و بشمار رسانیدم
و بدرستی که حق تعالی وحی کرده بموسی علیه السلام انکه بنا کن
مسجدی پاکیزه که ساکن نگردد دران مگر تو و برادر تو هارون و بمن نیز
وحی فرستاد که مسجدی از ابو دیگها پاک بنا نما که دران جا مقام
ندانسته باشد مگر تو و برادر تو علی و هر دو پسران علی ذریهم در مسند
احمد حنبل از حذیفه مرویست که چون اصحاب رسول بمدینه امدند اول
در مسجد میخوابیدند و از ان ممنوع شدند پس در دور مسجد انحضرت
صلی الله علیه و اله خانهای ساختند و درهای خانها را بمسجد کردند تا آمد
شد اسانتر و بانحضرت نزدیکتر باشند و چون چندین بوین گذشت
امر الهی شرف نفاذ یافت که درها بسته شود حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله معاذ بن جبل را امر نمودند که این حکم را باصحاب
رسانند و هر یک چون می شنیدند که امر الهی است می گفتند نکنیم اگر طایفه
بعضی شنیدیم و فرمان برداریم و امیر المومنین علیه السلام متفکر شد

که ایا او نیز موافقت اصحاب نماید یا در راه نجال خود بگذارد و حال
آنکه حضرت از خانهای خود خانه با امیر المومنین داده بود و چون
خبر متفکر بودن او به رسالت پناه رسید فرمود که یا علی انگس طاهراً
مطهراً یعنی ساکن باش یا علی در خانه خود با پاکی و پاکیزگی و چون این
نبا در بعضی حضرت رسید دلگیر شده بحضرت رسالت خطاب
نمود که مارا از مسجد بیرون میکنی و طفلان بنی عبد المطلب را
میگذاری و حضرت رسول علیه السلام باو گفت اگر این امر با من
بیبود هیچکس را این امر نمیکردم بخدا قسم است که این عطا از حق
الله تعالی شده و بدرستی که تو بر خیری و عاقبت تو بخیر است از
جانب خدا و رسول بشارت باد ترا و چون حضرت او را ابشارت
داد و جنگ احد بدرجه شهادت رسید و جمعی از اصحاب را
این معنی خوش نیامد و بر ایشان گران بود که علی را این زیادتی
بر ایشان باشد چه عمر مکرر التماس نمود که دریچه از خانه او بمسجد باشد
و آخر نبود راهی که روشنایی دهد باشد و حق تعالی رخصت نداد
و با هم می نشستند و در حق علی سخنان می گفتند تا آنکه بحضرت رسانیدند

پناه صلی الله علیه و آله رسید و بعد از نماز برخواست خطبهٔ بلیغ
ادا نمود و مضمون این کلمات تکلم فرمود که بر بعضی گران آمده
است که درهای خانهاشان بسته شده است و علی را خانه بحال
خود باز مانده بمسجد و قسم است که من ایشان را از مسجد بیرون نکرده ایم
من و علی را در مسجد ساکن نساخته ام چنانچه حق تعالی بموسی وحی
فرستاده بود که بغیر از هرون و ذریت او را جایز نیست که در مسجد
موسی ساکن باشند علی را نیز چون برادر منست و بجای هرونست
از برای موسی و ذریت او که بجای ذریت هرون اند وحی فرستاده
که در مسجد من بهر نحو خواهند باشند و غیر از ایشان را بهیچ وجه
رخصت نداده و هر که باین معنی راضی نباشد و بر وی گران باشد برود
و اشارت بطرف شام نمود یعنی هر که بحکم خدا راضی نشود رو
براه شام کند و هم در آن مسند از سعد وقاص روایت کرده
که علی را مناقب چند بود که هیچکس را نبود از آنجمله یکی علم دادن
باو بود در روز خیبر دیگی سد ابواب صحابه و مفتوح گذاشتن در
خانه او بمسجد که عباس عم حضرت هر چند التماس نمود که

اعزاز و امتیاز و از دیگران خانهٔ او مستثنی باشد التماس او درجهٔ
قبول نیافت و بان راضی شد که ناودان خانه را بطرف مسجد نصب
نماید که در وقت باران از بام خانهٔ عباس آب بفضای مسجد
ریزد و همین باعث امتیاز و اعتبار او شود و نصب میزاب حضرت
نما در شده عباس بان مفتخر و سرفراز گردید و حضرت رسالت
بجهة رضاجوئی عم بدست مبارک نصب ناودان فرموده
بر زبان معجز بیان راندند که لعنت الهی بر کسی که این ناودان را بکند
و بلعن و دوری از رحمت ربانی گرفتار باد و هر که عم من عباس را
ایذائی و اهانتی رساند یا آنکه اورا بنحوی برنجاند و تفصیل این
حکایت در مطاعن بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و
بر ارباب عقل و عرفان پوشیده نخواهد بود که امتیاز آنحضرت
در امور دینی و دنیوی و اختصاص ذات و حدت صفاتش بزواید
الطاف ربانی و اصناف صفات و لیکن لیست برانکه او مستحق
تفویض امور الهی است و غیر او را بر منزل صاحب اختیاری با
بندگان خدا که موقوف باشارهٔ ربانیه است عجایبی نمکن بوده

جانشینی حضرت رسالت منحصر در آن حضرتست که در مدینهٔ علم است
و بنا دوستی او درهای فوز و فلاح بسته بقول سنائی که بیت در ضمیر بگذرد
مثنوی بتول ... و دین را بنده و سیر در رسول ... چون ترا نیست جاه که کفر
از ایمانت ... جاه دین هم نگاه داند داشت ... حدیث دیگر که در
مسند احمد حنبل و مناقب دیگر کتب مذکورست و در آن
نیز مثل آن گذشت و در احادیث قریب بان گذشته
و بعد ازین نیز بتقریب ان شاء الله تعالی خواهد آمد اینکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله با میر المومنین علی علیه السلام گفت مثل تو
مثل عیسی علیه السلام است که یهود او را دشمن داشتند تا
بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری دوستش داشتند تا بحدی که
بمقامی او را رسانیدند که مقام او نبود و در اثبات آن نزد ست
و تصدیق قول آنحضرت را حال امیر المومنین علیه السلام بانجا
رسید که خوارج با ایشان راضی نبودند و نصیریه اعتقاد خدائی
بآنحضرت داشتند دیگر بار بجای خدای مستحق عبودیتش می گرفتند
و یکبار با معویه ایشان جنگیدند چنانکه محمد برهان الدین بیان فرموده

که الدهر انزلنی وانزلنی وانزلنی حتی یقول معویة و علی یعنی چه

چون بر زبان الهام بیان ـ دهر هر زمان مرتبه مرا در پستی و زبونی

بجائی رسانید که با معویه هم برابر کردند اما بقول سنائی که گفته بیت

آنکه او را بر علی مرتضی خوانی امیر   باشد ار میتواند کفش قنبر داشتن

ازین برابر کردنها نه قدر آدمی کاهد و نه نقصانی باو میرسد

بر دامن کبریاش ننشیند گرد . حدیث دیگر که در مسند احمد

حنبل و جمع بین الصحاح الستة و مناقب خوارزمی منقول است و

اکابر محدثین در حدیث رسالها نوشته اند و بسر حد تواتر رسیده

چنانچه میگویند سی و پنج کس از اصحاب رسول صلی الله علیه

و آله از انس بن مالک و غیر او روایت نموده اند حدیث

طیر است که شخصی مرغ بریان بتحفه رسالت پناه صلی الله علیه و آله

بطریق هدیه آورد و آنحضرت بطریق مناجات از قاضی حاجات

درخواست فرمود که اللّهمّ ائتنی باحبّ خلقک الیک یاکل معی

من هذا الطیر یعنی بار الها بیار بسوی من کسی را که دوسترین خلقان

در نزد تو باشد بنزد تو که بخورد با من ازین مرغ بریان و چون دعا

با تمام رسید امیر المومنین علیه السلام امده در خانه زاز دو انس بخا

مالک که دربان انحضرت بود رخصت درامدن بخانه نداده گفت

پیغمبر بشغلی مشغولست و چون امیر المومنین برگشت بار دیگر رسول

خدا از حق تعالی همان مسئلت نموده و باز علی علیه السلام امده

در زد و انس بهمان جواب اورا برگردانیده و سیم بار نیز

پیغمبر دعا کرد و علی امد انس از خدا و رسول شرم ناکرده انحضرت

را محروم ساخت و رسول را در انتظار پسندیده و بار چهارم چون

از انس همان جواب بگوش رسید او از را بلند کرد تا رسول

خدا شنیده او را طلبیده و چون درامد فرمود که یا علی چه باعث

شد که دیر امدی و حال انکه من مدتی است انتظار تو می برم گفت

یا رسول الله این بار چهارم است که می ایم و هر بار انس مرا بر

میگرداند که رسول بحاجتی و کاری مشغول است پس حضرت رسالت

صلی الله علیه واله انس را طلبیده گفت ترا چه برین داشت

که علی را هر بار باز گردانیدی گفت چون دعای شما را می شنودم

ارزوی ان میکردم که ان دعا در حق یکی از انصار باجابت برسد

جن کی

پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرمود اَفِی الانصار
خیرٌ من علیٍ اَو فی الانصار افضل من علیٍ یعنی آیا در گروه انصار
بهتر از علی کسی هست آیا در جماعت انصار فاضلتر از علی شخصی گمان داری
و هرگاه بگواهی رسول الله حق تعالی او را از همه کس دوست‌تر دارد با
وجود او بخلافت و امامت دیگری راضی نخواهد بود و محبت مرتبه ایست بلند
و درجه ایست ارجمند که متکلمان آنرا اراده می نامند و حکما عنایتش
میگویند و اهل ذوق و عرفان میل و عشقش میخوانند و حرکات
افلاک و عبادت ملائکه و حنین نفوس و شناسای عقول و
ثبات زمین و قیام موالید و تحمل امانت انسان و زندگی حیوان
همه بمحبت است و از محبت است   ز بام آسمان تا مرکز خاک
اگر ذره بیابی وهم و ادراک   فرو دانیم تا بالا شتابیم میلش
ذره بسپردن نیابیم   و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرموده
لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبّه فاذا احببته کنت
سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله
التی یمشی علیها فبی یسمع وبی یبصر وبی یاخذ وبی یعطی وبی یقوم
وبی یقعد فاذا سئلنی اعطیته واذا استعاذنی اعذته یعنی پیوسته بنده

من نزدیک میشود بمن بسبب کردن سنتها تا بحدی که من او را دوست

~~بیدارم پس چون او را دوست داشتم~~ پس چون او را دوست

داشتم من گوش او و چشم او و دست او و پای او میشوم

پس بمن می شنود و بمن می بیند و بمن میگیرد و بمن راه میرود و استادن

و نشستن او بمن می شود یعنی کرده او کرده منست و گفته او گفته منست

و چیزی که خلاف رضای من باشد از و بظهور نمی اید پس هرگاه از من

سوال کند محرومش نمیکنم و از عطای خودش بهره مندی میدهم و اگر بمن

پناه ارد پناهش میشوم و در امان خودش نگه میدارم و از اینجاست

که رسول الله علیه واله فرموده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد

منادی او ندا میکند که حق تعالی فلانرا دوست دارد و باید که اهل آسمانها

و زمینیان او را دوست دارند چنانچه روایت کرده اند

که روزی بهلول مجلس محمد بن سلیمان عباسی درآمد و با شخصی در امامت

امیر المومنین علیه السلام گفتگو نمود چون بیرون رفت محمد بن سلیمان

گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَقَدْ رَزَقَ اللّٰهُ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ لُبَّ كُلِّ ذِي

لُبٍّ. یعنی خدای تعالی بهر جا که صاحب دلیست دل او را مالامال

محبت و ولای علی بن ابیطالب گردانیده است و در روایتی که

خوارزمی در مناقب نقل کرده است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله
انس را مخاطب ساخته فرموده که ما حملک علی ما صنعت یا
انس یعنی چه چیز ترا برین داشت که این عمل کردی ای انس
جواب داد که سمعت دعاءک فاحببت ان یکون فی
رجل من قومی یعنی دعای ترا شنیدم و دوست داشتم که در
شان یکی از خویشان من باجابت رسد پس رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود ان الرجل قد یحب قومه یعنی بدرستی
که هر کس قوم خویش خود را دوست میدارد دیگر تقدیر آخر روایت
آمده است که فجاء علی و اکل معه یعنی پس علی علیه السلام آمد
و مرغ بریان را با آن سرور تناول نمود از اینجا ظاهر شد که بعد از
رسول خدا هیچکس را اختصاص و مرتبه که علی علیه السلام را است و افضل
نبود چنانچه محمد بن شهر آشوب مازندرانی از رواة اهل سنت
نقل کرده از انس بن مالک که رسول الله صلی الله علیه و آله و
از رواة سنیه نقل کرده اند و آفریده است از نور روی علی بن ابیطالب
هفتاد هزار ملک را که استغفار کنند و طلب آمرزش نمایند از برای

از امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] نقل کرده

واز برای دوستداران او تا روز قیامت واز سؤال حضرت رسول الله صلعم از

حق تعالی که خدایا بفرست کسی را که دوسترین خلقان باشد نزد

تو و فرستادن حق تعالی علی علیه السلام را ظاهر میشود که امیر المؤمنین

علیه السلام دوستر است نزد الله تعالی از همه مخلوقات ولازم نمی

لازم نمی آید که از رسول الله صلی الله علیه واله نیز دوستر باشد چنانچه اجماع

امت است بر آنکه آنحضرت دوستر است نزد الله تعالی از کل

مخلوقات پس آنحضرت باجماع مستثنی شد و دیگر آنکه سؤال آنحضرت

قرینه است که مراد ما سوای اوست صلی الله علیه واله و ملائکه

خود این را ضم اند کسی را نمیرسد که از جانب الیان مضایقه کند

نماید و در همین مقام کسی که اظهار عنادی کرده و دست و پای زده

صاحب مواقف است که گفته حدیث مفید آن نیست که

علی در همه چیز نزد الله تعالی دوستر باشد چرا که میتوان تفسیر

نمود و پرسید که دوستر است در همه چیزها یا در بعضی چیزها پس

جایز باشد که محبت چون ترتیب بر ثواب است در بعضی چیزها ثواب

او بیشتر و در بعضی کمتر باشد و چون چنین باشد دلالت نکند بر تفضیل

مطلق

مطلق نمیکند وجوابش انکه احب لفظ عام است یا مطلق که
که انرا مقید بوقتی سازند یا مخصوص بچیزی کردانند بر وست که د
بیارد چرا که عام و مطلق بدلیل مخصوص بچیزی کردانند بر دست
که دلیلی بیارد چرا که عام الا و مقید میشود و دیگر انکه اگر مراد حضرت
احب من جمیع الوجوه نباشد چون هیچ مومنی نیست که از وجمیع
دور وقتی نزد الله تعالی احب نیست پس قول رسول الله صلی الله
علیه واله که فرموده اللّهم ائتنی باحب خلقک در مقام
بیفایده خواهد بود و یکی از شعرای عرب رباعی نیکو بر زبان جاری
شده گفته شعر وفی الطایر المشوی اوفی دلالة لو استیقظوا من
غفلة و بیات یعنی در حدیث مرغ خواب بیماران است
حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده و صحیح مسلم و مناقب
بلکه اکثر کتب مخالف و موالف بان مزین است انا
مدینة العلم و علی بابها است و دیگر کلام معجز نظام ملوک نشان
قبل ان تفقدونی است که از دو فور علم و اطلاع او بر معارف و
احکام از جانب رسول بان فخر مفتخر گشته و دیگری اند اصحاب

یعنی در حدیث
مرغ برهان دلالت کافی وافی بر امامت آنحضرت است اگر کسی از خواب غفلت بیدار شود بیان

را قدرت و جبروت بر ملوث نقش نبوده و از جابر بن عبد الله

انصاری نقل است که رسول صلوات الله علیه و آله فرمود

انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب

و در بعضی روایات با بیظریق است که حضرت رسالت

خطاب با میر المؤمنین علیه السلام کرده فرموده که یا علی انا

مدینة و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من

الباب و از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله

علیه و آله فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها اراد الجنة فلیات

من بابها و ایضا از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که

فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیات الباب

و مضمون اینها همه اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

بطریق کنایت نفس شریف خود را که منبع علم و معرفت در جمیع

دین و شریعت است شهر علم و خانه معرفت و حکمت الهی نامیده

و خبر داده کافه امت خود را که رسیدن بان شهر یا بان خانه مملو از

علم و حکمت و بهره مندی یافتن از ان و وصول بهیئت حضرت رحمان

بمکن نیست الا باب انحضرت و داخل شدن دران شهر یا خانه
از دری دیگر امکان ندارد و هر شهری و هر خانه را دری است
و در این خانه و این شهر او ست علیه السلام و اشارت فرموده
بقول حق تعالی که فرموده وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی
هر کدام خواهید که بخانه در ائید اول ببینید که در خانه کی و کدام است
و بخانها از درها در ائید که هر خانه را دری است و چنانچه کسی که
از غیر در بخانه در اید اگر از مال و متاع انخانه بتفی نرسد اورا
دزد و سارق و عاصی میگویند شخصی هم که از غیر این در باب خانه
در اید و علم و حکمت و مسایل دینی و معارف یقینی از غیر انحضرت
کسب نماید یا اخذ کند سارق و عاصی است و از ان علم و معرفت
بهره مندی نخواهد یافت و از جمله دزدان و عاصیان خواهد بود
و مخلصان و مریدان ابابکر و عمر چون دیده اند که انحضرت در
صحت و شهرت بجائی رسیده که ناحق دران بند نمیتوان کرد
یکبار رفته اند و پیشه بران جامه زده و گفته اند وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا
و چون دیده اند که محراب را در مدینه و خانه و جلی نیست و نسبتی

ندارد و محراب در مسجد می باشد وضع حدیث دیگر کرده اند و حدیث
را حدیث فردوس نام نهاده و از مواخذه روز قیامت نمیندیشیده
شهرت داده اند که پیغمبر فرموده انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و
عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من مدینه علم و ابکر بنیاد
و بیخ شهر است و عمر دیوار است و عثمان سقف ان و علی در مدینه
است و بعد ازان باین هم راضی نشده افاده نموده اند که ضرور
ان کلا من الاساس و الحیطان و السقف اعلی من الباب یعنی این
بدیهیست که هر یک از پی و دیوار و سقف بلند تر از در است و
بر هر که اندک فهمیده سا دارد پوشیده نیست که این کلام با اکثر نقر سکها
از فصاحت و دراست سخن در بلندی و پستی نیست بلکه در اخذ علم و
حکمت است و پی و دیوار و سقف را دران مدخلی نیست و شهر سقف
نمیدارد و اساس در مدینه مستعمل نشده و ممکن است که دیوار و سقف
از زقوم و خار و علف و کاه و مانند آن باشد اما در عرب مثل است که
اذا لم تستحی فاصنع ما شئت یعنی هر گاه حیا و شرم نداری هر چه خواهی
و هر نامعقول که دلت خواهد بگو و از همین که در مجلس هیئت ایس با وشاد

١٤٠

جهاه یعنی صاحبقران ثانی ادام الله ایام عدالته حاضر بوده اند
شنیده شده که شبی از شبها که خاص و عام و علما و زهاد و اکابر
و اعیان در پایه سریر سلطنت حاضر بودند یکی از علما اهل سنت اینحدیث
را نقل نموده و دو سه دیگر تصدیق صحتش کردند یکی از ظرفا پیش
آمده گفت اینحدیث را تتمه هست و نگفته اند او چه باشد چون
پرسیدند که تتمه چیست گفت و معویه قربلها و بادشاه و حضار خنده‌ها
کرده و تحسینها نموده صحت و سقم اصل حدیث هم بر همگنان ظاهر شد و چون
این شخص از مقربان بودند تا قلان حدیث توجه خاطر شد گان صاحبقران را
بمعویه دانسته بودند متعرض او نتوانستند شد مجلس بهمان گذشت و صاحب
کشف الغمه از حافظ ابو نعیم از ترمذی در صفت امیر المؤمنین علیه السلام نقل
نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اَنَا مَدِینَةُ العِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا و
از بغوی در صحاح روایت نموده اند که گفت اَنَا دَارُ الحِکْمَةِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا
و از ابن عباس نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اَنَا
مَدِینَةُ العِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ اَرَادَ العِلْمَ فَلْیَاْتِ البَابَ و فردوسی
طوسی در شاهنامه از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله بنظم آورده و تصدیق

ان نموده که فرموده منم شهر علم و علیم در است ٭ درست
سخن قول پیغمبر است ٭ گواهی دهم کین سخن راز اوست ٭ تو گویی
دو گوشم بر آواز اوست ٭ و خوارزمی در مناقب از ابی البختری نقل نموده
که گفت روزی امیر المومنین علیه السلام را دیدم در کوفه بر منبر پیراهن
رسول الله صلی الله علیه واله در بر و عمامه آن سرور بر سر و شمشیر آن
تاجور بر کمر و انگشتری آن ید الله در انگشت هدایت اثر اشاره بسینه
بی‌کینه خود نموده که سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی
علم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا
من غیر وحی اوحی الی فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لا ٭ بسطوا اص
علیها لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم ولاهل الانجیل بانجیلهم حتی
ینطق الله التوریة والانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی
وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون جوانح جمع جانحه و آن ضلع ما بین
ترائب است که میان دو پستان باشد و جم یعنی بسیار است
و سفط ظرف را گویند و لعاب آب دهن و زق دانه دادن
مرغ است بچه را یعنی سوال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید

که میان دو بال و دو پهلو یعنی سینه من علم بسیار است و این گنجینه
و ظرف علم است این از برکت لعاب دهن مبارک رسول
رسول خداست این عالم علم لدنی چنانچه مرغ بچه خود را دانه دهد
بکام جان من رسانیده بی آنکه وحی من آید بخدا قسم اگر مسندی از
برای من بگسترانند و بران نشینم هر آینه فتوی دهم اهل توریت
را بتوریت ایشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا آنکه
اگر توریة و انجیل بزبان آیند بگویند راست گفته است علی
فتوی داده است بان روشی که حق تعالی ما را فرستاده است
و شما تلاوت می کنید کتاب خدا را اما بکنه آن نمیرسید که اگر
معنی آن میکردید تصدیق بقول من می نمودید و در کشف الغمه از ابو
الطفیل نقل کرده است که حاضر بودم در وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام
خطبه میخواند و می گفت سَلُونِی فَوَاللهِ لَا تَسْأَلُونِی عَنْ شَیْءٍ اِلَّا اَخْبَرْتُکُمْ
وَاسْئَلُونِی عَنْ کِتَابِ اللهِ فَوَاللهِ مَا مِنْ آیَةٍ اِلَّا وَاَنَا اَعْلَمُ اَبِلَیْلٍ
نَزَلَتْ اَمْ بِنَهَارٍ اَمْ فِی سَهْلٍ اَمْ فِی جَبَلٍ یعنی سوال کنید از
من پس بخدا قسم است که هیچ چیز سوال نکنید از من الا آنکه خبر دهم شما

را و هرچه بپرسید بگویم و سوال کنید از من کتاب خدا را که بخدا قسم
است که هیچ آیه از آن نیست که ندانم من که در شب فرود آمد یا در
روز و در کوه نازل شد یا در دشت و در زمین هموار یا ناهموار و
در بعضی روایات سلونا عما دون العرش واقع شده یعنی سوال
کنید از من از هر چیزی که پائین تر از عرش اعظم است که از
عرش و بالای عرش موافق حوصله و شنیدن شما نیست حاصل
که شخصی را که مرسلونا غیر باید کسی که اقیلونی گوید یعنی اقاله کنید و بیعت
مرا فسخ نمائید که من خود را قابل این مرتبه نمیدانم و شما مرا از روی زور بری
کار داشته اید و آنرا که گوید چهار کتاب خدائی را خواهید از برای
شما تفسیر و تاویل نمایم یا کسی که گوید همه زنها در خانها مسایل واجبه
ضروریه را از من بهتر میدانند با هم برابر در متن و قابل خلافت
و جانشینی رسول خدا در نفس هیچ کم از آن نیست که مسیلمه کذاب را
لایق مرتبه نبوت و مسند پیغمبری داند چنانچه شاعری گفته است
امام نص خدا باید و وصی رسول بیت نه آنکسی که تو اش نام میبری ...
بعضی مران که سلونا نه چون اقیلونا است چرا برون زدی ای

۱۴۴۳
۱۶۲

از روی انصاف حدیث دیگر که در جمع بین الصحاح السته مذکور است
اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود رحم الله علیاً اللهم ادر الحق
معه حیث دار که او را دعا کرد برحمت و گفت رحمت کند حق تعالی
علی را و بعد از آن فرمود که بار خدایا حق را بگردان با او بهر طرفی که او
بگردد و هرگاه حق همیشه با کسی باشد و بهر طرف که میل کند حق با او
میل کند یقین اقتدای باو واجب خواهد بود و اطاعت او لازم
و جمهور اهل سنت نقل نموده اند که بعد از آن رو بعمار کرده گفت
ستکون فی امتی بعدی هناةٌ واختلافٌ حتی یختلف السیف بینهم حتی
یقتل بعضهم بعضاً و یتبرأ بعضهم من بعض یا عمار تقتلک الفئة الباغیة
وانت اذ ذاک مع الحق والحق معک ان علیاً لن یدلیک
فی ردی ولن یخرجک من هدی یا عمار من تقلد سیفاً اعان به علیاً علی
عدوه قلده الله یوم القیمة وشاحین من درّ ومن تقلد سیفاً اعان به عدو علی
قلده الله یوم القیمة وشاحین من نار فاذا رایت ذلک فعلیک بهذا الذی
عن یمینی یعنی علیاً علیه السلام فان سلک الناس کلهم وادیاً
و سلک علی وادیاً فاسلک وادی علی وخل الناس طرا یا عمار ان علیاً

ابن ابی طالب علیهم

یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی و طاعتی من طاعة الله

نهایت داهیه و امر عظیم است چنین نهوات و نتاج نعم و کبیر

مراد در و مروارید و جواهری که در رشته کشیده عقد سازند بچه حایب

سازند بچه حایب یعنی زود باشد که در امت من بعد از انکه از میان الثانی

بردم و اختلاف عظیم و منافقات بهم رسد تا انکه کار بشمشیر کشد و

یکدیگر را بکشته باشند و جدائی از هم با برزو می طلبیده باشند یا عمار ترا

خواهند کشت گروهی که باغی و یاغی در کاه الهی باشند و از دین برگشته

و دران حال تو با حق خواهی بود و حق با تو یا عمار بدانکه علی ترا دلالت میکند

بخیری و در انچه خیر تو دران نباشد نخواهد کرد و ترا از راه راست و هر چه

موجب هدایت تو باشد بیرون نخواهد برد و اگر خواهی گمراه نشوی بپیروی

او را از دست مگذار یا عمار بدانکه کسی که حایل کند شمشیری را به

نیت انکه علی را مدد نماید حق تعالی در روز قیامت دو عقد از در و

مروارید بهشت را حایل او نماید و شخصی که تیغی بر کمر بندد بقصد انکه

با علی جنگ کند دو حایل از دهانهای اتشی بگردن او بزنند

در روز جزا یا عمار هرگاه به بینی تو امروز را یعنی روزی را که گروهی با

در محد

در مجادله باشند پس زنهار که تو با این شخص باشی که بر طرف
مراست سنت و آن علی بود علیه السلام یا عمار اگر به بینی که
مردمان همه براهی میروند و علی تنها براهی زنهار که از آن راه
برو که علی میرود و جمیع مردمان را بگذار و باین فریفته مشو
که جمیع مردم چون براهی بروند غلط نخواهند کرد که البته راه
راست آنست که علی میرود و یا عمار بدان بدرستی که علی
همیشه براه راست بوده و خواهد بود و هدایت کننده اوست
یا عمار بدانکه فرمان برداری علی فرمان برداری منست و
فرمان بری من فرمان بری حق تعالی است و روایت کرده
است احمد بن موسی بن مردویه از جمهور اهل سنت از
چند طریق از عایشه که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه واله
شنیدم که فرمود الحق مع علی وعلی مع الحق لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض یعنی همیشه حق با علی است و علی با حق
است و از هم جدائی ندارند تا آنکه بر کنار حوض کوثر بمن برسند
و مرا به بینند و مراد از حق قرآن است و چنان در بعضی حدیث واقع شده

که لن یفترقا و لن از برای نفی دوام است و در مستقیب نزد
اهل عربیه پس در ابیت انکه حق و قران هر دو با علی باشند
و از و جدا نشوند و هرگاه حق و قران همیشه با او باشند و از و جدا
نشوند امامت او ثابت خواهد بود و در امامت غیر او باطل و
یکی از منی بعض گفته است این دلیل امامت خلفای ثلث
است بجهة انکه حق با علی بود و علی با ایشان بود و از ایشان جدا
نبود و نصیحت ایشان میکرد و تابعیت ایشان می نمود پس
خدا هم با ایشان باشد و جواب انکه اگر مراد اینست که در
مدینه بود قبول است لیکن تابع کسی نبود و اگر مشکلی می افتاد حل
ان می نمود و اگر طلب نصیحتی میکردند انچه حق
او بود بجا می اورد و مدارات و مماسات چون در مدینه ساکن بود
با اهل نفاق بسر میکرد و بعد ازین ان شاء الله تعالی بتفصیل
مبین خواهد شد و عمار چون چنانکه رسول فرموده بود در صفین
بدرجه شهادت رسید و چون عمار شهادت یافت جمعی که این حدیث
راشنیده بودند نزد معویه و عمرو عاص رفتند که پس فتنه با

پس خدا اسم با ایشان باشد

مانیم

164

دانیم که عمار را کشته لشکر و چون این حکایت بعبدالله عباس رسید
گفت پس بنابرین پیغمبر خدا حمزه را کشته باشد و حکیم سنایی
گفتگوی ایشان را در حدیقه بنظم آورده گفت گویند عمار یاسر
همایون نشست :: قاتل او بدانکه ملعون نشست :: همه تیغ و
سپر بیفگندند :: خود و مغفر ز سر درافکندند :: عمرو عاص
این حدیث چون بشنید بجز از مکر هیچ چاره ندید گفت ظن شما
خطا نیست چنین :: این همه گفتگو چرا است چنین :: آنکه صد سال
در الحرب آرد :: بی‌شکی زود کشته انگارد :: پس علی را
قاتل عمار :: نسبت بر ما ملالتی زینکار :: جمله راضی
شدند و بشنیدند :: روشنی کار جمله زان دیدند :: حدیث
دیگر که در جمع بین الصحیحین و در سنن ترمذی مذکور است و خطیب دمشقی
در کتاب خود آورده و در اکثر کتب مخالف و مؤلف مسطور است در
مسجد خوابیدن در دار و دوش افتادن و گرد بر او نشستن و پاک
کردن آن از روی او رسول خدا بدست مبارک خود و مکرر گفتن قم یا ابا
تراب است حاشیه در باب الاول در بیان اسامی و کنیتهای آن حضرت

گذشت و اگر این از جمله فضایل نامه نمی بود موجب امتیاز
و افتخار نمیشد باین کیفیت شهرت نمی یافت و انحضرت بآن
فخر میکرد و دوست و دشمن در باب مناقب ذکر میکردند
چنانچه خاقانی هم در تحفة العراقین گفته بیت چندانکه تراب بو تراب
است ✻ البتّه نافهای نابست ✻ جنت رقمی ز تربت او
ثبت اثری ز تقیبت اوست ✻ و کاتبی در ان قصیده مظهر مطلع را
مزین باین بیت ساخته گفته بیت ای دل بسخن ز دست و دل تو ترا کعبه
اباد ساز کعبه و خیبر خراب کن ✻ حدیث دیگر که علامه حلی رحمه الله
در کتاب نهج الحق از جمهور اهل سنت نقل نموده و گفته که
بجمیع طرق از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
اینست که ان رسول الله صلی الله علیه و آله حمل علیاً حتی کسر الاصنام
من فوق الکعبة و انه لا یجوز علی الصراط الا من کان معه کتاب ولایة
علی فانه ردت علیه الشمس بعد ما غابت حیث کان النبی ع
نایماً علی حجره و دعا له فردها لیصلّی علیّ ... العصر فردت
له و انه انزل الله الیه من السماء طبقاً علیه مندیل و فیه نار فتوضأ للصلوة

ولحق بصلوة النبی علیه السلام وان منادی من السماء نادی یوم احد
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و روی انه نادی به الملائی
یوم بدر ایضا و مخفی نماند که این حدیث مشتمل است بر سه فضیلت و
منقبت که هر کدام دلیلی جدا و حجتی است علحده اول آنکه رسول جدا
صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بر دوش مبارک برداشت
تا آنکه بتها را از بالای خانه مبارک بزیر انداخته همه را درهم شکست و دوم
آنکه از پل صراط گذشتن کسی را رخصت نیست مگر آنکه نوشته
براتش از ولایت و محبت علی در دست داشته باشد سیم آنکه رد شد
بجهت او آفتاب بعد از آن که فرو رفته بود چرا که پیغمبر صلی الله علیه
و آله سر در کنار او گذاشته بخواب رفته بود و او نماز عصر نکرده
بود و چون بیدار شده و دانست که علی نماز نکرده دعا فرموده
و آفتاب برگشت تا او نماز عصر را ادا نمود و فرو رفت و
چهارم آنکه یکی صبحی محتاج بوضو شده بود و آب حاضر نبود
زنبیلی نوری فرو فرستاد بسوی او سطلی و بر سر آن مندیلی بود در آن
هنگام آمد از بهشت پس وضو از برای نماز ساخت و دست درو

۲ و ادای نماز عصر کرده

از هند بیل خشک بود و آن مطلب باسمان رفت و او خود را بهمان زمان رسانید

پنجم آنکه منادی اندر آسمان ندا کرد در روز احد که لا سیف

إلّا ذو الفقار ولا فتى إلّا علي و جمع مردم شنیدند و از رسول صلعم

پرسیدند فرمود که ملکی است بحکم خدا این ندا میکند و بروایتی

دیگر آنکه همین منادی در روز بدر نیز این ندا کرده بود و اینجا معنی

حدیث است بود و مفصل هر یک آنکه او لا قضیه بت شکستن

در روز فتح مکه بود چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

از طواف خانه فارغ شده متوجه بشکستن بتها شدند که

در نواحی خانه چسبیده بودند و قدمهای آن اشکال را در زمین محکم کرده بودند

به نیم نیزه که در هند برجه کوبیده و در دست مبارک داشت

آنها را بر زمین می انداخت و میگفت جاء الحق و زهق الباطل

و آن بتان آنکه برب و قلعی و گچ و آهک بر زمین می انداخت

چسبیده بود باشاره آنحضرت بر قفا می افتادند و از این عبارت

فرو بسته که اشارت بطرف روی هیچ یک میکرد بقفا می افتادند

برانند که ازان ها نفی و ضروری المنصور منست و چون نیض از

حضرت امیر المومنین علی

را در مواضع بلند نصب کرده بود چنانچه کسی بایشان نمیرسید آن (و سلم)
علیه السلام بعرض رسانید که پای مبارک بر کتف من گذار[ده] نشسته
آنها را فرو افکنید و آنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت حمل ثقل
نبوت نیست تو پا بر کتف من نه و ازین ثواب بهره مند شو
و امیر المومنین امتثالا لامره پای بر دوش آنحضرت نهاد و بتها را
بر زمین می انداخت درین حال ازو پرسید که یا علی خود را چگونه
می یابی گفت یا رسول الله صلی الله علیه واله چنان می بینم که
حجابها کشف شده و گویی سرم بساق عرش رسیده و بهر چه
دست دراز کنم بدست درآید فرمود که یا علی خوشا حال تو که کار
خدا میکنی و خوشا حال من که بار حق می کشم و بر داشتی اگر
گفت یا علی رسیدی بانچه میخواستی گفت آری بخدایی
که ترا براستی بحق فرستاده که اگر خواهم دست باسمان توانم
رسانید پس چون همه [بتها] را بر زمین انداخت در نزدیک میزاب
جستن از جهت شفقت بر رسول الله صلعم در عایت ادب خود را بر زمین گرفته
تبسمی فرمود چون حضرت صلعم از وجه تبسم پرسید گفت ازان متحدم

که خود را از چنان جایی چندانی بر زمین انداختم و المی بمن رسید

حضرت فرمودند که چگونه الم بتو رسید و حال آنکه محمد ترا برداشته

بود وجه نیک فرموده اورده یکی از شعرای خوب و ظاهرا حسان

بن ثابت باشد این معنی را بنظم اورده شعر قیل یا قلب یعنی مرحبا

ذکر یا نجد ثارا موصده .. قلت لا اقدم فی مدح ابر .. خلف دوا

الا ان عبده .. والنبی المصطفی قال لنا .. لیلة المعراج لما صعده

وضع الله بظهری یده .. فاحس القلب ان قد برده .. وعلیا

واضع اقدامه .. فی محل وضع الله یده .. و معنی این ابیات

را عجمی بنظم اورده نظم گفتی مرا که مدح علی گوی ای رهی .. گزاف

بیرد آتشی هر دلا که بی ضیاست .. اقدام چون کنم بمدیح کسی که زد

در کوهی فتاده کرده ای که او خداست .. بر کتف مصطفی ید قدرت

نهاده حق .. شام وصال و این سخن از قول مصطفی است .. جایی

که حق بر آن ید قدرت نهاده بود .. از روی احترام بر آن پای

نگفتم حدیث راست و پا بر دار از خشم .. هر خارجی که بشنود از فرقه

و این معنی که پای آنحضرت بر جایی ید قدرت بود بر مبنا نهادن

حل شبابه شود که نقاب این سخنان پیغمبر صلی الله علیه واله نموده
و موافق نفس الامر است و تحقیقش چنانکه عرفا و محققان بیان نموده اند
این که در شب معراج چون میان محب و محبوب ملاقات معنوی
تحقق یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی و خلوتخانه خاص
باختصاص مکالمه و ادای راز نیاز مخصوص گشت دهشتی و هیبتی بآن
از حد روی نموده حرارتی بی اندازه از آن حادث شد که اگر دست
رحمت الهی در آن وقت نامتناهی بر کتف آنحضرت صلعم نرسیدی شدت
آن حدت را طاقت بشری تاب نیاوردی و چون کتف
آنحضرت صلعم محل اثر ید قدرت گردید آن حرارت ناشیه از هیبت
و دهشت از برکت فیضان رحمت رحمانی و توجهات ربانی
و قطرات امطار سحاب قدرت کامله و عنایات شامله زایل
گشته احساس برودت نمود و در هنگام شکستن بتان وقتی که
امیر المومنین علیه السلام بر فرجه شکستن بتها شده پای در کتف
مبارک آنحضرت نهاده بحسب اتفاق همان محلی که دست
رحمت الهی مس آن کرده بود پای وی بر همان موضع واقع

شده وحسان باوجود آنکه صفحه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق

است در زمره آن جماعت است که با معاویه بوده اند و با او حشر خواهد شد

آن قسم جوهری را در رشته نظم کشیده و علمای طرفین در کتب خود

درج نموده اند چه او در انشای این عبارت نهایت مدارج بلاغت

عذر تقصیر جمع کرده اند که ذراتی که طبقه از عقلا و کثیری از عرفا در مراتب

ملاحظه ایشان آن ذات بصورت ربوبیت منور گشته بجهة عنوان

پیرامون مدحت ذات احدی صفات او توانی کردید و هر چه نقص

شود تا نام مرتبه ربوبیت است و در برابر مرتبه معبودی بیقدر هیچ

و نقل این مراتب نیز از سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات از جمله امور است که تا

از جانب الله مأذون باین نشده باشد از نقاب کشف آن

نموده باشد والحق این کرامتی عظیم است که حق تعالی

آن مهر سپهر ولایت را باین قسم نثر امتیاز و اختصاص بخشیده

چنانچه شاعری فرموده بیت مرتضی آنکه شه مسند عالی نبی است

آفتابست که برج شرفش دوش نبی است واما تا که کز راستی

لذ صراط است اهل سنت از انس روایت کرده اند که او گفت

او در دل

از رسول الله صلی الله علیه واله شنیدم که فرموده اذا کان
یوم القیمة ونصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه
کتاب ولایة علی بن ابیطالب یعنی هرگاه روز قیامت شود قایم
کرده شود پل صراط بر کناره دوزخ نمیتوانند گذر بران کردن و بران
نمیتوانند گذشتن مگر کسی که با او باشد نوشته و رخصت نامه از دوستی
و ولای امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام و ایضا روایت
کرده اند از محدثین و او از ابن عباس که گفت از رسول الله صلی
الله علیه واله شنیدم که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لا یدخل الجنة
الا من جاء بجواز من علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی علی علیه السلام
روز قیامت بر کنار حوض خواهد بود و از و نمیتوانند گذشت کسی که از پل
صراط بگذرد و داخل بهشت نشود مگر آنکه رخصت از علی بن ابیطالب در دست
باشد و آن حکایت مشهور حارث همدانی که گفت مرا از دو چیز
واهمه است یکی وقت جان دادن و یکی از پل صراط گذشتن آنحضرت
فرمود که خاطر جمع دار که نمی میری که مرا دوست داری الا آنکه در وقت
جان دادن مرا ببینی و از پل صراط من دوستان خود را میگذرانم و من

آتشی را میگویم این را بگذار که دوست منست و آن را که دشمن منست
بگیر و من دوستان خود را از آب حوض کوثر که خیال کسی تو آن را
از آن که از یخ سردتر و از عسل شیرین تر است در آن روز از تشنگی خلاصی میدهم
و این معانی را در صورت نظم بحارث تکلم نموده فرموده یا حارث
همدان من یمت یرنی ... من مؤمن او منافق قبلا ... و انت
عند الصراط معرفتی ... فلا تخف عثرة و لا زللا ... اقول للنار
حین توقف للعرض ... ذریه لا تقربی الرجلا ... اسقیک من
بارد علی ظماء ... تخاله فی الحلاوة العسلا ... نیز موید مطلوبست
و قاضی میر حسین شافعی در شرح دیوان آورده و ابن مخترب ازدن
و امام سیم که روشن است امیر امام عبادی در کتاب مراسم الدین
و ابن فورک در کتاب فصول و ابن مغازلی در مناقب و صاحب
کتاب اعتماد که از فقهای حنفیه است و ابن ابی حدید معتزلی
و غیرهم نقل کرده اند تفصیلش آنکه چون حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله از خیبر برگردیدند بطرف وادی القری میل نموده
در صهبا وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر المؤمنین نهاده بود که

ونیز وحی ظاهر شد و زمان نزول وحی ممتد گشت تا آفتاب غروب
کرد و چون وحی منجلی شد حضرت صلعم پرسید که یا علی نماز عصر کرده بودی
گفت نه یا رسول الله پس حضرت صلعم دست دعا بر داشت که الهی اگر
علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده آفتاب را از برای او
باز گردان تا نماز عصر بگذارد اسماء بنت عمیس نقل کرده که
بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدم که طالع شد و بر زمین
تافت چنانکه همه کس بدیدند و علی نماز گذارد و در بعضی روایات
دیگر حضرت سر بر کنار امیر المومنین نهاد و بخواب رفت و چون
بیدار شد و دانست که علی نماز نکرده دعا کرد و آفتاب برگشت
بعد از نماز غروب نموده عوض اینکه کسی در رد شمس بجهة خاطر
آنحضرت خلاف ندارد تفاوت که هست اینکه آیا هست آنکه
بجهة وحی بوده یا خواب و بهر تقدیر رد شمس بجهة خاطر آنحضرت
شد و طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته روایت این حدیث
همه ثقه اند و از احمد بن صالح که از اکابر اهل سنت است منقول است
که گفته اهل علم را سزاوار نیست که در حفظ این حدیث تخلف نمایند

چراکه از علامات نبوتست و مشهور است که در امتهای سابق از برای
یوشع بن نون هم رد شمس شده بود و بعضی از علما برانند که از برای
سلیمان علیه السلام نیز رد شمس شده بود و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بطرف نهروان میرفتند دران راه یک بیابانی بر زمینی
شوره بوم افتادند و تا از آنجا بیرون رفتن آفتاب غروب کرده حضرت
علی علیه السلام دعا نمود آفتاب برگشت و نماز را ادا نموده غروب
نمود و ابن فهد رحمة الله در عدة الداعی این روایت را نقل نموده بلکه
در اکثر کتب حدیث و تواریخ مذکور شده است و در کشف الغمه
از سید اسمعیل حمیری شعری نقل کرده که در باب رد شمس دوبار
بنظم آورده شعر ردت علیه الشمس لما فاته ،، وقت الصلوة وقد دنت
للمغرب ،، حتی تبلج نورها فی وقتها ،، للعصر ثم هوت هوی الکوکب
وعلیه قد ردت ببابل مرة ،، اخری وما ردت لخلق معرب ،، الا
لیوشع او له من بعده ،، ولردها تاویل امر معجب ،، واما حکایت
و منه بلیه این بطریق از روایت اهل سنت از انس بن مالک
روایت نموده که صبح بود که ابابکر و عمر بر در خانه رسول الله صلی الله

علیه واله

علیه الصلوات حاضر شدند رسول خدا صلعم ایشان هر دو طرف گفت
که بروید بر در خانهٔ علی ع و من نیز در عقب شما می آیم که آنچه امشب
برو واقع شده از و بشنوید انس گوید من نیز همراه رفتم و چون در
رسیدند علی علیه السلام از در خانه بیرون آمد گفت خیرست
یا چیزی حادث شده ابو بکر گفت خیر است درین بودند که پیغمبر صلی
الله علیه و آله رسیده که یا علی آنچه امشب برتو واقع شده برای
ایشان نقل کن گفت یا رسول الله صلعم از نقل آن شرم میدارم
آنحضرت فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی که حق تعالی
را از کلمهٔ راست شرم نمی آید شما هم در اظهار هرچه حق و راست باشد
شرم مکنید پس علی علیه السلام گفت مرا احتیاج بغسل شد و آب
حاضر نبود حسن ع را از پی آب براهی فرستادم و حسین ع را براه
دیگر و دیر آمدند و من دلگیر بودیم که مبادا نماز فوت شود که ناگاه
دیدم سقف خانه شکافته شد و سطلی حاضر آمد مندیلی بر آن
مندیل را برداشته سطل را پر از آب دیدم از آن آب
غسل کردیم و بمندیل بدن را خشک گردانیدم پس سطل و

مندیل بطرف آسمان رفت و من خود را بشما رسانیدم
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود آب که آن کوثر
بود و آن که آورد جبرئیل و مندیل از استبرق بهشت و سطل از
سطلهای جنت بود کیست مثل تو یا علی درین نسب و حال آنکه
جبرئیل خادم تو بوده و این حدیث را بسیاری از مخالف و موالف
نقل کرده اند و تفاوتی که هست درین است که در بعضی وضو ساختن
و در بعضی غسل کردن واقع شده خلافی دیگر نیست و این حدیث را
مثلی هم هست که در اکثر کتب معتبره مذکور است و آن اینست که
روزی جبرئیل نازل شده طشتی و آفتابه از بهشت آورده برسول خدا
گفت حق تعالی امر نموده که شما این آفتابه و دست علی را بشوئید و
علی علیه السلام را جز داد گفت من بخدمت او آمده ام از شما
یا رسول الله و آنحضرت گفت اینکه جبرئیل که جز میده حاضر است
پس علی علیه السلام راضی شد رسول الله آب میریخت و او
دست می شست و لیکن آب در طشت نمی نمود پس امیر المومنین
گفت یا رسول الله ازین همه آب که ریختی در طشت اندکی نیست

فرمود که یا علی ملائکه اشد محبت اشترک از یکدیگر می‌داشتند و اما
حکایت لا فتی که قبل ازین بتفصیل مذکور شده و در نزد دیگران
ملک روز احد کسی را خبر نیست و خوارزمی و دارقطنی و ابن
جریر و ابن حدید و اکثر اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند
و بسیاری از شعرای عرب آنرا بنظم آورده و اما روایت ندای
آن در روز بدر بعضی از مخالفین انکار آن نموده اند و گفته که آن
شمشیر از منبه بن حجاج بود و او روز بدر در لشکر کفار با آن تیغ با مسلمانان
جنگ میکرد تا کشته شد بعد از آن بدست رسول آخر الزمان آمد
پس چون می گوید که تیغی که هنوز در دست او باشد ملک ندا کند و لا سیف
الا ذوالفقار گوید جواب او آنکه خوارزمی در مناقب بسند خود
از جابر بن عبدالله نقل کرده که در روز بدر از رسول الله صلی الله
علیه و آله شنیدم که میفرمودند هذا رضوان ملک من ملائکة السماء
ینادی لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی یعنی این رضوان ملکی
است از ملکهای حق تعالی ندا میکند که لا سیف الخ و شاید آنکه تیغی
که در او بندها بوده باشد بندها که در پشت است آنرا ذوالفقار میگویند

یعنی صاحب سیفها و آن لازم نیست که یک شمشیر باشد شاید
چندین شمشیر آنچنان بوده باشند و بعد از آن که تسلیم کنیم که یک شمشیر
بود که ذوالفقار نام داشت و از آن آن کافر بود و در دست او
بود منافاتی ندارد چه آنکه عدد کشتهای امیرالمومنین در روز بدر از سی
و شش کس کمتر نیست باتفاق همه کس و بیشتر هم گفته اند و منبه ابن حجاج
که بدست آنحضرت کشته شد شاید در اول جنگ کشته شده باشد
و شمشیر بدست علی علیه السلام آمده و با کفار را بآن تیغ کشته باشد
و در آن زمان که با آن تیغ حرب می نموده ملک این ندا کرده باشد
و در بعضی روایات آمده که ذوالفقار از آسمان نازل شده و ابن ابی الحدید
حدید در قصیده مشهوره اش بآن اشارت نموده و گفته و حیث
الوصیف الشعشعانی فایض من المصدر الاعلی تبارک مصدرا فلولا
سواع بعد ذی ممعظما ولا اللات مسجودا لها و معفرا یعنی تا بر دل
تیغ تابنده او که از آسمان نازل شده بود بر اهل زمین تابیده نه سواع را
کسی تعظیم کردی نه بخصی پیش نهشتی لات بر زمین نهاده و سواع و
لات نامهای بتان است که کفار تعظیم آنها میکردند و یکی از آنها
در لیها

در شرح این قصیده گفته که میدان برق است و از آن استعاره
کرده بود قدرت و شعشعان یعنی پهن شده و منبسط گشته و
مصدر موضع صدور است که یعنی رجوع باشد و مراد از
اعلی عدلت آن است نه عبدی جهت تبارک یعنی بازگشت
و برکت نمود و زیادتیست مراد آنکه آن مکان شریفی که فخر
کرده بان سدرة المنتهی و فایض شده بود نور از حضرت رسالت
که آن پشت مبارک رسول صلی الله علیه و آله قدمگاه علی
علیه السلام شده و ملایکه را محل تعجب گشته و شرف از آن بالا
نمی باشد و تا آنحضرت صلعم در آن وقت که آن بنا از انگشت دکر
کسی تعظیم آنها نکرد و حکیم در حدیقه گفته بیت ذوالفقار علی
از بهشت خدای بفرستاده بود شرک زدای و
مولوی رومی در غزلها میگوید بیت حضرت شاهی که بیک ذوالفقار
زان گران ار تن عنتر گرفت تیغ علی کوره و سندان ندید
تیغ علی از دست آهنگر گرفت و بعضی از معاندین اهل سنت
که انکار آن نموده اند و گفته مقصود رافضیان آنست که در دعی علی

بندند تا فضیلت او را زیادت کنند دیگر از شیعیان متوجه جواب شده

تا واین را طرفه نباید دانستن که از آسمان تیغ آید چرا که بهتر از تیغ

از آسمان چیزها آورده‌اند مانند قرآن و مرغ بریان و میوه بهشت

و طعام جنت و تیغ را همان حکم است و تو هم میدانی که جاهلیت

تیغ علی بود نه غیر او و شیخ عبدالجلیل رازی در جواب گفته که بعضی ازین

زن طایفه باشند که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق و امام را مخطی

ان ناصبیان از چه میگویند می شاید که خدا تعالی پیغمبر را بدوزخ کند و کافر را

بهشت و از برای داود و یوسف و پیغمبرها اثبات معایب

کرده‌اند و امام را جایز الخطا میدانند و چون ذوالفقار از آسمان

بیاید شیعه آن را معجز رسول خواسته نه معجزه علی و درین عجبی نیست چه

از برای عیسی از آسمان مایده آمد و از برای پیغمبر ما طعام بهشت آمد

شبی هم اگر بیارند عجبی نباشد عجب آنست که ما عطفان و ذکران

شما چون درّه عمر را در وصف می کنند یکی میگوید از پوست ناقه

صالح بود و یکی میگوید از جلد کبش ابراهیم بود و دیگری از پوست گوسفند

شعیب میدانند همه از آن دری دو سه هزار سال آن پوست

علاوه گفته آمدن ذوالفقار
از آسمان در جنگ احد
و امام ...

که نگه میداشت تا در پناه او شود و اگر از روا ست این را نیز روا باید داشت

که تیغی که مرتضی علی برای نصرت شریعت مصطفی بدان کفار را کشد

و قلعهای کفر کشاید و قواعد اسلام ممهد کرداند خدای تعالی

از آسمان مصطفی صلعم فرستد و داد بداماد و پسر عم خود دهد یا دست

از آن بباید داشت یا انکار این کرد ؟ و حدیث دیگر در مسند

احمد حنبل مذکور است و در مناقب خوارزمی مسطور و در السنه

اهل حدیث مشهور که رسول صلی الله علیه و آله فرمود حدیث که ان منکم

من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال

ابو بکر انا هو یا رسول الله قال لا فقال عمر انا هو یا رسول الله قال لا

ولکنه خاصف النعل وکان علی علیه السلام یخصف نعل رسول

الله صلی الله علیه و آله فی الحجرة عند فاطمة علیها السلام یعنی رسول

خدا صلی الله علیه و آله خطاب باصحاب نموده فرموده که از شما

کسی باشد که قتال و جهاد کند باگروهی بر تاویل قرآن چنانچه

من قتال کردم بر تنزیل قرآن پس از آن میانه ابو بکر رسید

آیا که من آنکسی باشم یا رسول الله گفت نه بعد از و عمر گفت یا رسول الله

فی انکس باشم فرمودا نی ولیکن انکه فی میکویم خاصف النعل است
یعنی آن شخصی که نعل را پینه میکند و اتفاقا دران وقت امیر المومنین
در حجره فاطمه نعل رسول الله را که محتاج پینه زدن شده بود پینه می [illegible]
و تتمه الحدیث است و در صحیح مسلم و در جمع بین الصحاح الستة حدیث
جدا رست و بعد جدا کانه نقل شده که از رسول صلی الله علیه و آله
مرویست و خوارزمی باسناد خود از امیر المومنین علی نقل نموده که
جمعی از قریش در حجره جمع شدند و هر کدام حرفی می زدند تا آنکه
رسول خدا را غضبناک ساختند و آثار غضب در بشره مبارک ظاهر
شد پس گفت لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا
امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله ابو بکر
هو ابو بکر قال لا قیل عمر قال لا ولکنه خاصف النعل
فی الحجرة بالذی فی الحجرة یعنی باید که باز ایستید شما ای گروه قریش
ازین اراده ها و گفتگوها والا که اگر ممنوع نشوید هر آینه برانگیزد حق
بر شما مردی را از یاران من که دل او مطمئن و محکم شده باشد به
ایمان یعنی شک و شبهه در خدا و رسول و روز قیامت ندارد

باشند و کردنهای شما را زمین بزده باشد در راه خدا چون حضرت
این کلام را تمام کردند شخصی پرسید که یا رسول الله آنکس ابوبکر خواهد
دفعه مور که شما و دیگری پرسید که پس عمر خواهد بود گفت بلی
و لیکن خاصف نعل است در حجره بازکنی که در حجره خصف
نعل می کند و اتفاقا شد نعلین رسول صلی الله علیه و آله
پاره شده بود و حضرت ولایت پناه علیه سلام بمرمت آن
مشغول بوده در حجره فاطمه و هنوز بان مشغول بود که این خبر باو رسید
و در صحت این حدیث کسی را حرف نیست و بین الفریقین مشهور
و معروفست و قران ظاهری و باطنی است و ظاهرش تفسیر است
و باطنش تاویل و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نظر
بظاهر قران با کفار جهاد میکردند چه کفار دران وقت بموجب
ما انزل الله علی بشر من شیء می گفتند نفرستاده خدای تعالی
بر بشر هیچ چیز از آیات و احکام پس متعین شد قتال با آنها
تا ایمان آرند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بقتال کفار
اشتغال نمود تا فوج فوج برین اسلام درآمدند و اهل [illegible]

چون تأویل قرآن کردند دیان تأویل مرضی خلافت
از برای حظ بودند و مطابق مشتهیات خود چیزی که موجب
ضلالت از نهج هدایت بود قرار از قول خود کرد اسید طاهرین امیر المؤمنین
علیه السلام هم بسبب تأویل با ایشان قتال کرد و شافعی گفته
که لو لم یقاتل امیر المؤمنین البغاة ما کنا نعلم کیفیة القتال معهم
یعنی اگر امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بغی قتال نمیکرد کسی
نمیدانست که با ایشان چگونه قتال باید کرد و در این دو حدیث
اشارتها روشن و نصی صریح است بر امامت مولای ما علیه السلام
چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده لیبعثن الله علیکم رجلا
یعنی هر آینه برانگیزاند و بفرستد حق تعالی کسی را و بعد از آن فرموده
این خاصیت حق تعالی است پس ظاهر شد که فرستاده خدا است
و ولایت او از جانب الله و رسول صلی الله علیه و آله خبر
داده و بموجب و ما ینطق عن الهوی از پیش خود نگفته بلکه
بفرموده خدا فرموده و دیگر آنکه فرموده یضرب رقابکم
علی الدین یعنی گردنهای شما را در راه دین خواهد زد و گردنها
را زدن

زدن در راه دین بعد از رسول مخصوص با امام است و دیگری را نمی‌رسد
که این کار تواند کرد و آن خاصف نعل است و باز فرموده یقاتل
علی تاویله کما قاتلت علی تنزیله و کاف از برای تشبیه است
یعنی قتال او همچو قتال من باشد و این مقتضی مثلیت و تبعیه بودن
حضرت رسول است صلی الله علیه و آله پس او مثل و مشابه رسول است
در ولایت این امر بلکه رسول را تربیت این امر نظر بظاهر قرآن
است و او را نظر بباطن و هر که منکر تاویل سخنان است
که منکر تنزیل بوده چه در هر دو صورت قتال در راه دین است
اول با رسول رب العالمین و آخر با وصی و امام و جانشین پس
ظاهر شد که مراد حضرت ازین دو حدیث امامت امیر المومنین
است نه چیز دیگر که سید حمیری و عبدی و غیرهما از شعرا این معنی
را فهم کرده اند و بکار برده حدیث لطیف است و بیتی از آن
درنسبت [illegible] اذ قال احمد ان خاصف نعله [illegible] لمقاتله تاویل
القرآن حدیث دیگر احمد حنبل در مسند اورده که رسول
حضرت صلی الله علیه و آله روزی دست امام حسن را بگرفت

دوست امام حسین را دوست دیگر گرفت فرمود که من احبنی واحب
هذین واباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیمة یعنی هر که دوست
دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و دوست دارد پدر این هر دو را و دوست دارد
مادر این هر دو را خواهد بود با من و در درجه من در روز قیامت و بهم
با انحضرت در درجه او می‌اند تا کس دوزخ یقین و در خواهد بود و این
مضمون را نظم اورده لی شعر لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی
والمرتضی وابناهما والفاطمة واین بیت بسیار مکرر این پنج نام قطع
ازانکه باعث نجات از آتش دوزخ است بهر مطلب که مکرر
بخوانند باجابت مقرون است و مجرب والایضا در مسند احمد حنبل
و در جمع بین الصحیحین و در جمع بین الصحاح الستة مذکور است که رسول
صلی الله علیه واله روزی خطاب بحضرت امیر المومنین علیه السلام کرد
لا یحبک الا المومن ولا یبغضک الا المنافق یعنی یا علی دوست
نمیدارد ترا مگر کسی که مومن ناجی باشد یعنی اقرار بزبان و تصدیق بجنان
و عمل بارکان داشته باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق
باشد و منافق کسی که زبان یکی نباشد و بزبان کلمه گوید لیکن در دل
در دل یکی نباشد هر که زبانش دگر و دل دگر است تیغ بباید زد

منافق بقول خدای تعالی از رحمت الهی دور و بلعن ابدی گرفتار

است و در کتاب مجلسی مسطور است که ابن جابر بن عبد الله انصاری

در اخر عمر عصای بدست گرفته در کوچهای مدینه می گشت و می گفت

علی خیر البشر من ابا فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی

حب علی ابن ابیطالب فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی جابر می گفت

که حضرت امیر المومنین حیدر بعد از حضرت پیغمبر از سایر مردمان بهترست

و هر که از قبول این معنی ابا نماید کافرست و همچنین خطاب باگروه

انصار نموده می گفت ای جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را

بمحبت امیر المومنین ع پرورش دهید و بزیور دوستی او مزین گردانید

و هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت سر باز زند و تحقیق حال مادرش

باید نمود که آن قصور از نجاست محبت شد مردان مجوز بی پدری

که دست غیر گرفتست پای مادر او ... و منافقان زمان حضرت

جمعی بودند که اولا بطوع و رغبت با خلفای ثلث بیعت نمودند و ثانیا

الحال با طلحه و زبیر و معویه همراه شده بر امام زمان خروج کردند مانند

عمرو عاص و مغیره بن شعبه و ابو هریره و ابو موسی اشعری و ابن الاعور

سلمی و سعد وقاص و حسان بن ثابت و اولاد حنیفه و دوم عبد الله
زبیر و مروان حکم و غیرهم و ملخص الکلام آنست که حکیم سنائی ره گفته
جانب هر که با علی نه نکوست   هر که گو باش من ندارم دوست
و ارباب سیر نقل کرده اند که ابو دلف عجلی که از امرای نامدار است
غلو او در تشیع بمرتبه بود که روزی در مجلس می گفت هر که در تشیع غلو
ندارد ولد زناست و پسرش با مصاحبان خود گفت که من در تشیع
غلو ندارم و چون این حرف با و رسید گفت الله اکبر راست میگوید
که من مادر او را خریده استبرا نا نموده با او مباشرت کردم و
حرامزادگی او از آنست بیت امام حق کسی داند علی را کس اندر بستر مادر
خطا بنشت و از ام سلمه مرویست که گفت از رسول صلی الله علیه
و آله شنیدم فرمود حدیث لا یحب علیا منافق و لا یبغضه مومن
و سلم و ترمذی و نسائی که از اکابر محدثین اهل سنت اند
از زربن حبیش که از بندگان تابعین است نقل کرده اند که او گفت
از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که گفت والذی خلق الحبة و برء النسمة
انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مومن و لا یبغضنی الا منافق

۱۲۲

۱۲۲

یعنی قسم بان کسی که می شکافد بر و یا بذ دانه را و می آفریند

آدمی را با دم یعنی با درستیها و فریبها و انحضرت منسوب باتحاست

که دوست نمیدارد مرا مگر کسی که مومن باشد و دشمن نمیدارد

مرا الا ان شخصی که منافق باشد و اگر سالک مسالک محبت و

نفاق ترا ابزیادت بصیرت احتیاج باشد بواقعه لیلة العقبه و نفاق

یاران رجوع نماید تا معنی نفاق را بداند و آن حکایت مفصلا

انشاء الله تعالی بیان خواهد شد حدیث دیگر که ابوبکر احمد

بن مردویه که نزد چار مذهب قول او حجت است روایت

کرده حدیثی است که از ابا ذر رحمة الله نقلست بوده که او گفته

روزی بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم و گفتیم یا

رسول الله من احب اصحابک الیک فان کان امر و کنا معه

وان کانت نایبة کنا من دونه فقال هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما

یعنی گفت دوسترین اصحاب تو بسوی تو که اگر روزی کاری

افتد ما نیز با او دران شریک باشیم و اگر حادثه رو نماید از دور

نبوده با هم همراه باشیم و ظاهر مراد الله از دوست آنحضرت باشد

که عهد کرد نبی امی با من

مهمود ... میان ...

پیغمبری که از مکه بود ...

ام القرا میگویند

پس آنحضرت [illegible]

یعنی اگر آن واقعه ناگزیر روا... شود ما با او نباشیم پس
آنحضرت در جواب فرمود که آن علی است دوست‌تر از
همه کس نزد من اوست که او پیش از همه کس اسلام آورد
و پیش از جمیع شما مطیع و منقاد و فرمان برداری خدا و رسول
نموده و همواره من ان از مامورات و منهیات اشتغال فرموده و دوری
سوال و جواب قراین واضحه است بر آنکه مراد سوال کننده
و جواب دهنده نیست الا خلافت چه اول پرسید که دوست‌ترین
اصحاب تو کیست و بعد از آن گفت که اگر امری باشد با او باشیم
و اگر حادثه افتد از تو جدا و دور نباشیم و جواب آنحضرت اول
بطریق اشاره که این علی است علی پس فرمود که اقدم همگی
دلیل است بر آن مدعی یعنی مراد اهلیت تقدم بر
جمیع است اینها همه قرینه است بلکه صریح است بر آنکه غیر از آنحضرت
امر صاحب یقینی
شایسته نیست اما از اهل عناد دور نیست که گویند بایستی که پیغمبر
در جواب ایشان بگوید که امیر بعد از من فلان است تا نص صریح
باشد و بعد از آنکه می‌گفت هم احتمال درست که بگویند شاید مراد وی

ام

امیر لشکر یا امارت جمعی باشد حدیث دیگر که احمد بن حنبل
در مسند خود بچندین طریق نقل نموده آنکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله فرمود که من اذی علیا فقد آذانی
ایها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمه یهودیا او نصرانیا
یعنی هر که آزار کند علی را و برنجاند او را پس بدرستی که ایذا
و آزار کرده است مرا او و چنان است که مرا رنجانیده
باشد و بموجب لحمک لحمی و دمک دمی و نفسک نفسی
هر که نفس او نفس رسول و گوشت او گوشت رسول و خون
او خون رسول باشد یقین آزار او آزار رسول خواهد بود بعد از آن
که ادای کرده مرمان هر که ایذائی و اهانتی رساند علی را برانگیخته
شود روز قیامت یهودی یا نصرانی و حشر کسی با آن طایفه
شود و داخل در امت پیغمبر آخر الزمان که انبیای سابق آرزو
میکرده اند نخواهد بود و در حدیث قدسی آمده که هر که
دشمنی کند با دوستی از دوستان من با من دشمنی کرده است
هر گاه دشمنی با یکی از دوستان خدا کند این ثمره دشمنی با

سید اولیا نفس مصطفی و زوج فاطمه زهرا و پدر حسن مجتبی و
حسین سید شهدا چه نتیجه و چگونه ثمره خواهد داشت. و
چون دوستی علی ع موجب داخل شدن در بهشت و ایذا آزار او
موجب دخول در آتش دوزخ است اقتدا باو واجب
باشد و تابع شدن او را بر همه لازم و تقدیم غیر بر او موجب اهانت
و آزار اوست و آزار او موجب آزار خدا و رسول است و دیگر آنکه
ثابت شده که دوستی او موجب نجات است و دشمنی او
و آزار او باعث هلاک و طریق دوستی فرمان برداری او
امر اوست و ترک مناهی او پس هر که بعد از رسول دیگری را
برو مقدم دارد و فرمان برداری او نکرده و از راه دوستی بدر
رفته و در سلک دشمنان و موذیان او داخل شده
و از طریق نجات دور افتاده گمراه گشته یعنی تقدیم آنحضرت
عقلا و شرعا واجب باشد و قاضی میرحسین در شرح دیوان
از شیخ نجم الدین کبری روایت کرده است که در واقعه دیدم
که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در موضعی ایستاده و

بگو السلام

علیه السلام مصافحه کرده‌ام و بخاطرم رسیده که در احادیث و
اخبار شنیده‌ام که هر که با علی مصافحه کند داخل بهشت شود پرسیدم
که این حدیث صحیح است یا نه در آنحضرت گفت صدق
رسول الله هر که با من مصافحه کند داخل جنت می‌شود و در لطایف
نقل کرده که از شافعی پرسیدند که در شان علی چه میگوئی
گفت در شان او کسی چه تواند گفت که او را سه چیز با سه چیز جمع
شده باشد که از برای هیچ فردی از افراد بنی آدم این
جمعیت دست نداده باشد جود و بخشش با فقر و عسر و تنگی
و شجاعت و دلیری با رای و تدبیر و علم با عمل و این
بیت را خوانده است انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی الی
متی اکتم الکتمه الی متی یعنی من بنده آن جوانم که نازل
شده است در شان او سوره مبارک هل اتی بسبب
جودی که کرد تا کی پنهان توانم داشت و دوستی او را و دوستی
او را تا کی توانم پنهان داشت حدیث دیگر احمد بن
حنبل در مسند آورده که ابابکر و عمر خطبه کردند و از رسول

صلی الله علیه وآله فاطمه را خطبه کنند و انحضرت فرمود که فاطمه کم سن

است وبعد ازان علی علیه السلام اورا خطبه نموده قبول فرموده

واورا بعلی تزویج کرد و در بعضی روایات اینکه چون ایشان

خطبه نمودند فرمود که انا انتظر امر الله فیه یعنی من درباب

تزویج او انتظار امر الهی می کشم هرچه حق تعالی امر نماید بان

عمل خواهم کرد و در سن سیدة النسا در حین تزویج خلاف کرده

اند بعضی گفته اند پانزده ساله بوده چه هشت سال با پدر بزرگوار

در مکه بود و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد و انکه

جواب ایشان فرموده که کم سن است می شاید که دو بار خطبه کرده

باشند و بار اول ان جواب شنیده و می شود که چون ابوبکر و عمر

در سن شیخوخیت و پیری خطبه کرده اند و عادت جاری شده است

که در زنان و شوهری رعایت احوال فرزندان می کنند نسبت

بایشان فرموده باشد که کوچکیست و طفل و شما بزرگ سالید

و پیر و عمر زن و شوهر می باید که نزدیک بهم باشند تفقد بر

بایشان برادن و بعد علیه السلام عقد کردن صحیح است

فضلت انحضرت یکی خود سنکاری فاطمه نمود رسول خدا صلی الله علیه
واله فرمود مرحبا واهلا از مال دنیا چیزی نزد تو هست گفت
زرهی واسپی دارم حضرت رسالت فرمودند که ترا اسپ ضرور
است زره را بفروش زره بچهار صد و هشتاد درهم بعثمان فروخت
وان مبلغ را نزد رسول خدا اورده انحضرت مشتی ازان را ببلال داد
که بوی خوشی بخرد و باقی را بام سلمه داد که درجهاز فاطمه
صرف کند و درین اثنا جبرئیل امین نازل شد وامر الهی را
که فاطمه را بزنی بعلی بدهید در صحابه را طلبیده خطبه بلیغه مشتمل بر
حمد وثنای الهی ونعت نبی بنکاح خواند فرمود که خداوند تعالی
مرا امر فرموده که فاطمه را بعلی دهم و مهر او را بزنی مهر چهار صد
مثقال نقره بعلی دادم ای علی راضی شدی گفت راضی شدم
ودر روایتی انکه علی را امر نموده که خطبه خواند و بعد ازان درحق ایشان
اب خوزده دعائی بران خوانده امر فرمود ازان اب
وضو ساختند و بخورند و مقداری ازان اب بایشان پاشیده
اورده بیرون امدن کرد و فاطمه بگریه افتاده حضرت رسالت

[illegible]

فرمود که ای فاطمه ترا بکسی دادم که اسلام وی از همه کس

پیشتر و علم او از همه بیشتر و خلق او از همه بهتر و علم و عرفان او بخدا

در اول از همه بیشتر است و اگر او را ما نبینیم بهترین اهل بیت

منست و بخدا قسم که تزویج کردم ترا بکسی که سید دنیا و آخرت

است و عبارت آنحضرت اینست ایم الله الذی نفسی

بیده لقد زوجتک سیدا فی الدنیا سیده فی الآخرة وانه

فی الآخرة لمن الصالحین و در روایتی آنکه در آخر فرموده علیک

لا یقاس لا یقاس علیه احد من الناس یعنی شوهر تو شوهریست که او را

بدیگری از آدمیان قیاسی نمیتوان کرد چنانچه گفته اند کی

پرسید کسی که ... را نسبت ... با او بگو که آب بوی گلاب

در نزد گبر یا بجز ... فخر اجیا ... کسی را مقام و مرتبه نور آب

و اکابر اهل سنت هم در کتابهای خود ذکر کرده اند که اکابر صحابه

فاطمه رضی الله عنها خود شکایتی فرمودند و حضرت هر کدام

بر روش عذر خواهی نمود و نفع داد و مرج البحرین یلتقیان

را ابن عباس نقل و فاطمه تفسیر نموده و برزخ را حب ... دانسته

ام فانی

و ذر حایل) ر و حسن و حسین سلام الله علیهم در سوره مبارک رحمن
چنانچه قبل ازین هم گذشت و از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرمود فاطمه را نزد الله تعالی نه نام است فاطمه و صدیقه
و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا و از نجمله
او را فاطمه گفته اند که چنانچه از شیر وا می گسستند فرزند را او را در
ازل از شیر بریده و اکرده اند پس آنحضرت فرمود که اگر ابو الموصی
او را خواستگاری میکرد او را کفو نمیبود تا روز قیامت از آدم
صفی تا هر که آخرین فرزندان اوست و ملا نظیری در قصیده گفته
است بیت نبی که معجزه ماه دو پیکر آورده ٭ مثال نور خود دو نور
حیدر آورده ٭ خدیجه نور نبی دید در جبین و همه ٭ بدامان
داماد و دختر آورده ٭ زمخشری که او هم از معاندان اهل بیت است
و نزد جمهور اهل سنت ثقه از مامون نقل کرده که رسول الله صلی
الله علیه و آله فرموده که فاطمه مهجة قلبی و ابناه ثمرة فؤادی
و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها امناء ربنا و حبل ممدود
بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی و فاطمه

روح و باعث حیوة و زندگانی دل ملت و هر دو نه از میوه دل
مند و نوهر اور وشنی چشم ملت و امامان که از نسل او بهم خواهند
رسیده امینان پروردگار اند و میان کشیده شده میان رفینه کار
وافرینه‌های او که هرکه چنگ بایشان زند و متوسل بایشان شود
نجات می‌یابد و هرکه از ایشان دوری جوید بخلاف رای
ایشان میرود زود هلاک می‌شود و ناچیز میگردد و ثعلبی که از
مفسران اهل سنت است در تفسیر قول حق تعالی که فرموده
واعتصموا بحبل الله جمیعا باسناد مختلف از رسول الله صلی الله
علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرموده یا ایها الناس قد
ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما
اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض
و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
ای گروه مردمان بدرستی که من گذاشتم در میان شما آنچه
دو چیز نفیس دو خلیفه که اگر پیروی این هر دو کنید
و تابع این هر دو شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من تا روز قیامت و

یکی ازین دو نور کتر ازان دیگریست وان دو چیز یکی کتاب خداست
که آن ریسمانیست کشیده شده میان آسمان و زمین که هر که چنگ در آن
زند گمراه نشود و یکی عترت من و اهل بیت منست هر که پیروی ایشان
کند از بادیه هلاک بمعموره نجات می رسد و این هر دو از هم جدا نمی
شوند و از یکدیگر دور نمیشوند تا روزی که در کنار حوض کوثر بمن رسند
و در جمع بین الصحیحین از رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده
که آنحضرت فرمود انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی
والنور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذکرکم الله
فی اهل بیتی ثلثا یعنی بدرستی که من یکی از آدمیانم و نزدیک شده که
رسول حق تعالی بطلب من آید که دوست را بدوست رساند و من
بیفشانم بال و پر از نشیمن خاک تا برتر گنبد ایوان افلاک اجابت
کنم و بجانب دوست پرواز نمایم و من میگذارم در میان شما امت
بهمین وانهیده دو چیز نفیس مصون از حوادث که حق تعالی حافظ آنست

این هر دو را که یکی از آن دو کتاب الله است و دوست تمامت

و نور باید که متمسک باین شوید و باین راه یابید و آنرا باعث

نجات خود دانید و یکی دیگر از آن دو اهل بیت و عترت منند

بیاد دهم حق تعالی شمارا در اهل بیت من خیر و خونیا که از ایشان

غافل نشوید و به نیکی یاد نمایید و احمد بن حنبل در مسند

خود از ابو سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود انا قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین و

احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض

و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی

به درستی که من گذاشتم در میان شما آن چیزی که اگر تمسک بآن

جوئید و چنگ در آن زنید هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من و آن

دو چیزی که اگر تمسک بآن جوئید و چنگ در آن زنید هرگز گمراه

نخواهید شد بعد از من و آن دو چیز نفیس است که یکی از آن بزرگتر از دیگر

است کتاب خداست که ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین

عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که این هر دو از یکدیگر
جدا نخواهند شد تا آنکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر و ایضا احمد
بن حنبل در مسند خود از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت
روزی در عرفات در خدمت رسول خدا بودم که علی علیه السلام
در برابر پیش آمد فرمود که یا علی نزدیکتر آی و من نزدیکتر شو و
چون نزدیک شد فرمود که یا علی خلقت انا و انت من شجرة
واحدة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها من تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة یعنی یا علی آفریده شده ایم من و تو
از یک درخت که بیخ آن منم و شاخ بلند آن تویی و حسن و حسین شاخهای
آنند که از آن شاخها بهم رسیده اند و هر که بشاخی از آن دست در
زند و متوسل بآن شود حق تعالی او را داخل میگرداند در بهشت عنبر
سرشت خویش که از برای بندگان خود خلق کرده حدیث
دیگر که در مسند احمد حنبل باین کلام معجز بیان مزین شده که رسول
آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود که النجوم امان لاهل السماء
فاذا ذهبت ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب

اهل بیتی وهب اهل الارض و صدر الایه موفق بن احمد

نیز این حدیث را بهمین طریق روایت نموده ظاهر معنی حدیث انکه

ستارگان امانند مر اهل اسمان را پس هرگاه که ستارگان از میان اسمان

بروند اهل اسمان نیز خواهند رفت و اهل بیت من امانند مر اهل

زمین را روزی که اهل بیت من در روی زمین نباشند اهل زمین

نیز معدوم خواهند شد که چنانچه بسبب وجود ستارگان خدای تعالی

اسمان را نگاهداشته که بر زمین فرو نیاید بجهة کمالهای نفسهای

ایشان که محض لطف نامتناهی حضرت الهی اند بار داشته

شده است زمین که بجنبش و اضطراب در نمی اید و اهل خود را

بورز و بال و نکال و زلزال گرفتار نمی سازد و چون بقول رسول الله صلی

الله علیه واله رب العالمین وجود ایشان باعث امن و امان

پس اگر بحسب ظاهر از منصب و محل خود که خلافت و امامت

است بسبب خلافت و غصب معاندان ممنوع باشند باید که ایشان

دستور کردند بجهة مصلحتی که از راه حق تعالی میدانند همان اثر بر وجود با

جود ایشان مترتب است و امکان انتفاع خلق بعیان وجود فایض الجود

امام وقت و زمان علیه صلوات الله الملک المنان باشند
و انتفاع باو ثابت در روز ابر و گویا مولوی رومی باین معنی اشاره لطیف
باشد در این بیت کرده بیت در بشر روپوش آمد آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب ۞ و هرگاه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرموده باشند که اهل بیت من باعث
امن و امان و موجب بقاء بنی نوع انسان شدند و امیر المؤمنین
از جملهٔ اهل بیت علیه السلام در همه چیز زیاده و در رشته باشد
از همین معنی هم در اولوالامر خواهد بود و از برای مدعای ما همین یک
فضیلت کافیست و اثبات مطلوب را دلیل واضح است و بسیاران
محبت او را ثمرتی شافی و اگرچه در کتب احادیث مخالف
و موالف احادیث صریحه داله بر امامت آنحضرت بسیار است در
رعایت للاختصار بهمین قدر اکتفا نموده خواجه نصیر الدین علیه الرحمة
در متن تجرید اشاره ببعضی ازین احادیث نموده و بیان الزام معاندین
فرموده و گفته والعصمة والتنصیص مختصان بامیر المؤمنین علی و
النص الجلی کقوله سلموا علیه بامرة المؤمنین و انت الخلیفة من بعدی والحدیث الغدیر المتواتر والحدیث

النص الجلی کقوله علیه السلام
مخاطبا لاصحابه سلموا علی علی
بامرة المؤمنین ۞

المنزلة المتواترة ولقوله انت خليفتي ووصيي من بعدي وقاضي د[يني]
یعنی عصمت ونص هردو مخصوص بآنحضرتست و دیگری از صحابه
معصوم بود ونه نصی در شان آنان واقع شده بود از جمله نصوص یکی
آنکه خطاب باصحاب خود نموده فرموده که سلام کنید بر علی بلفظ
امیر المومنین و دیگر آنکه باو گفت تو خلیفه منی و تو وصی منی بعد از
و دیگر آنکه مردم را در روز غدیر خم جمع نموده و منبر ساخت و خطبه
خواند که فرمود الست اولی بکم من انفسکم وچون بلی گفتند فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه الخ و یکی دیگر حدیث منزلتی که متواتر است
آن نیز چون حدیث غدیر که بعلی علیه السلام خطاب فرموده
گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی و یکی آنکه فرمود تو
خلیفه و وصی بعد از منی و تویی قاضی دین من و دین در این حدیث
بکسر دال است یعنی حکم کننده در دین من بعد از من وچون
هر یک ازین احادیث مفصلا و مشروحا ذکر شده در اعاده آن
ثمره نمیرود و ملا علی قوشجی هرچند که در برابر این ادله زده اینکه
هر یک خبر احاد شده و منع تواتر کرده و میان

علمای ایشان منع او مکابره است و در صحت هیچ یک حرفی
نیست واز جمله نصوص قرانیه که خواجه بان اشاره نموده یکی
ایه انما ولیکم الله است و یکی ایه وکونوا مع الصادقین و
یکی ایه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و تفسیر هر یک
گذشت و این فصول صورت اتمام یافت والله اعلم فصل بحث
در ادله داله بر امامت انحضرت سلام الله علیه که استنباط
ان از احوال ظاهری و کمالات باطنی بدینا و نفسی او علیه السلام
شده و ان اگرچه بسیار است بجهة اختصار بدوازده فضیلت اکتفا
می نماید چه اخطب خوارزمی در مناقب از جمهور ثقات که
که از عبدالله بن عباس رحمة الله روایت نموده اند که گفت
از رسول الله صلی الله علیه واله شنیدم که فرموده لو ان
الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب
ما احصوا فضایل علی بن ابیطالب [illegible] یعنی اگر درختان
قلم باشند و دریا مداد و جنیان حساب کننده و انسیان
نویسنده بهم نتوانند شمردن فضایل و کمالات علی علیه السلام را

را و کسی که رسول خدا از برای او چنین فرماید چگونه ممکن باشد
ذکر جمیع فضایل او نمودن لیکن بجهة حجت ها این عدد نمود کوز
روایت را که بوی نقل نموده می گوید   الف علم است
و خلافی نیست درین که جمیع خلق در جمیع علوم عیال آنحضرت اند
خواه در احکام شرعیه و قضایای نقلیه و خواه در علوم عقلیه و
معارف حقیقیه زیرا که او علیه السلام در غایت ذکا و زیرکی و فهم
بود و حرص بسیار بر یاد گرفتن داشت و او در حجر رسول صلی الله علیه و آله
متعلم و استادی بود و شب و روز در خدمت آنحضرت بسر می برد
و یک لحظه و یک ساعت از آنحضرت جدا نبود نه در روز نه در شب و
رسول الله را کمال محبت و شفقت با او بود و میل تمام بیاد گرفتن او
داشت و نهایت سعی و جد بجای آورد تا آنکه بمرتبه رسید که آنحضرت
فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و بار دیگر در حق او فرموده که
اقضاکم علی یعنی در میان شما که اصحابید کسی نیست که در علم و در دین
آن حکمها که علی میکند تواند کرد بلکه او دانا تر از اجرای احکام الهی توانا
تر است و ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه میگوید جمیع علما آنحضرت

منتهی میشود چه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظرند
و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن عطا اند و او
و شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم شاگرد محمد بن حنیفه و او از
پدر یاد گرفته ~~امامیه و زیدیه و خود ظاهر است~~ و اما اشعریه
با بالحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی جبائی است و او
یکی از معتزلیان است و معلم و معتزله آنحضرت است و اما امامیه و زیدیه خود
ظاهر است که علم ایشان بحضرت ائمه علیهم السلم می رسد و اما اصحاب
ابو حنیفه از ابو حنیفه و شافعی از محمد بن حسین و او نیز از ابو حنیفه و احمد
حنبل از شافعی و او هم با بو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه از امام جعفر
صادق ع و علم امام جعفر صادق منتهی بآنحضرت است و در صحابه از ابن عباس
فقیه ترین بود و او شاگرد امیر المومنین است و علم تفسیر قرآن از
مردم که از هر راه که بروند با بن عباس میرسد و او از حضرت
امیر [illegible] شنیده و کسی باو گفت که نسبت علم تو با پسر عمت یعنی علی
علیه السلام در چه مرتبه است در جواب گفت همچو نسبت یک قطره
ببحر محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منتهی بآنحضرت است چه

بنا کردن

شبلی و ابو یزید بسطامی و جنید و سرّی سقطی و معروف کرخی همه

و خادمان ائمه علیهم السلام بوده اند و خرقهٔ صوفیان تا امروز در هر طایفه

و صاحب خانقاهی و پیری و مرشدی که بوده بانحضرت می رسید

و اما علم نحو و عربیت همه علما معترفند و میدانند که از افادات او ست

علیه السلام و ابو الاسود دوئلی جامع آنست و او از آنحضرت مجملی

شنیده تفصیل داد و بتدریج زیاده شد و اما علم کلام حقه

اصول همه از کلام اوست و از خطبهای او تا اینجا مجملی از کلام او

اینقدر است و یقین است که جمیع صحابه در مسایل و احکام رجوع

با و مینمودند و حل مشکلات همه از و میکردند و هرگز او را بغیر از رسول خدا بدیگری

احتیاج نبود بیکی نیفتاد که چیزی استفاده نماید یا بپرسد و از ابن عباس

مرویست که شبی در خدمت آنحضرت بودم از اول شب تا طلوع صبح

در بای بسم الله سخن میگفت و تمام نشد و در علم فصاحت و علم

بلاغت خود جمیع فصحا و بلغا کلام او را فوق کلام مخلوق و تحت کلام

خالق میدانند و در صحیح مسلم مذکور است که فرمود سلونی عن طرق

السماء فانی اعرف بها منی بطرق الارض یعنی سؤال کنید از من راههای آسمان را

درین و بعد ازین

السما

اسمان را پس بهترست که بانها داناترم از راههای زمین و ایضا فرموده
که رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم کرد من هزار باب از علم
~~و من از هر بابی هزار باب از علم و من از هر بابی هزار باب~~
دیگر استنباط و استخراج نمودم و ایضا مشهورست که بر زبان معجز بیان
گذرانیده که لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن
الرحیم و در بعضی نسخ من تفسیر فاتحة الکتاب یعنی اگر خواهم
آنقدر از تفسیر و تاویل و نکته و فواید بسم الله الرحمن الرحیم یا
فاتحة الکتاب بیان نمایم که اگر بنویسند و کتابها و دفترها ازان ترتیب
دهند هفتاد شتر ازان گرانبار توان ساخت و میانه علمای متاخرین
از فرق شیعه و معتزله و اشاعره حتی خوارج خلافی مذکور نشده
درین که جمیع علوم باطنیها از آنحضرت ماخوذ شده بلکه هر طبقه از
طبقات علما و هر طایفه از طوایف عرفا سلسله سند خود را بان
حضرت متصل می سازند و در ترکیب تصنیف و تالیف میکردند
و بمجلس مشایخ صوفیه و ارباب کشف و مشاهده و اصحاب ذوق
و مجاهده را رجوع و بازگشت بانحضرت است و در مناقب خوارزمی

بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت نموده که گفت قال
رسول الله صلی الله علیه وآله قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی
علی علیه السلام تسعة والناس جزء واحد یعنی حکمت و معرفت
و علم و عرفان را قسمت نمودند به ده قسم پس عطا کرده شده به علی
علیه السلام نه جزو و یک جزو بجمیع مردمان دادند و هم در مناقب از سلمان
فارسی رضی الله عنه نقل نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه
وآله شنیدم که فرمود اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب یعنی
داناترین امت من بعد از من امیرالمؤمنین علی است علیه السلام
و مذکور مناقب او در حدیث دیگر اقضی امتی علی بن ابیطالب واقع
شده است یعنی حاکم ترین امت اوست و ابن طلحه شافعی شامی
در کتاب خود از بیهقی که از جمله اکابر اهل سنت است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت نموده که فرمود من
اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم
فی خلقه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی هر که خواهد که نظر کند با آدم صفی الله

علم او

علیه السلام در علم او یعنی در صفتی که بهترین اوصاف آدم است
که آن عبارت از علم اوست باید که نظر کند بعلی علیه السلام
مراد اینست که آدم علیه السلام بر دیگر انبیا چون بسبب علم
رجحان یافته و دیگری در علم مثل او نبوده اگر کسی خواهد
که کمیت و کیفیت علم آدم معلوم وی گردد بعلم امیرالمومنین
که مثل علم آدم است رجوع نماید چنانچه یکی از شعرا گفته اگر
چه نسبت بصورت ترا بپدر آدم ولیکن کجا رسد نسب با تو لاف بابایی
و معنی تتمه حدیث آنکه اگر کسی خواهد که حقیقت تقوی نوح نبی علیه السلام
که بهترین صفات او بود و بآن از زمره انبیا ممتاز است بداند بتقوی
بعلی علیه السلام نظر کند مثل اوست و همچنین خلت ابراهیم
و هیبت موسی و عبادت عیسی علیهم السلام که هر یک از
صفات مذکوره بیکی مخصوص است و علی علیه السلام جامع
صفات مذکوره بیکی مخصوص نیست بلکه و علی علیه السلام جامع
صفات مذکوره است الا وهم بطریق دیگر از ائمه ما نقل کرده
که رسول صلی الله علیه و آله فرموده و اما نوح فی فهمه و اما یحیی ...

زکریا فی زهده والی موسی فی بطشه والی ابراهیم فی حلمه و در تحف العقول
سیجندی طریق نقل کرده و در مناقب نیز بدستور روایت مذکوره
با بعض زواید در کتاب فردوس بر نوع مذکور شده که من
اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل فی درجته و
الی جبرئیل فی عظمته والی آدم فی هیبته والی نوح فی صبره والی
ابراهیم فی سخاوته والی سلیمان فی ملکه والی موسی فی شجاعته
والی عیسی فی سیاحته والی محمد فی شرفه ومنزلته فلینظر علی بن ابی طالب
و مضامین مذکوره مفید آنکه آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه است
بر وجهی که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفت است از صفات
انبیا پس باید که از حیثیت جامعیت افضل زمره مقدسه
نبویه باشد و از حدیث روز خندق هم این مستفاد می گردد و
صاحب مواقف استبعاد نموده که بنا بر حدیث مذکوره لازم می آید
که علی افضل انبیا باشد چه هرگاه با هر یک از انبیا در فضیلت
مخصوصه بآن نبی مساوی باشد و اختصاص بفضایل دیگران
داشته باشد لازم آید که افضل از همه انبیا باشد و این خلاف
اجماع

اگر

اجماع است و بعد از آنکه در طریق دوست و دشمن روایتی متفق
بعبارات مختلفه متصله بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل
شده باشد و معنی تواتر غیر ازین نیست استبعاد فرمودن این مرد
فاضل اعتراض بر کلام رسول کردن و با پیغمبر خدا مجادله نمودن است
و خلاف اجماعی که افاده بودن بنابر قاعده مقرره ایشان است
که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز می‌شوند دست باجماع
میزنند کدام اجماع و چه اجماع و کی شد این اجماع و چه منعقد شدن این
اجماع بلکه خلاف قول او درین مدت مدید اجماع فرقه امامیه
است و آنچه نص در اجماع و روایات متواتره اثبات نموده
اند که افضلیت امیر المؤمنین است از جمیع خلق الله بغیر از رسول
الله آنرا مفسده نام نهاده و بآن استبعاد کرده اند و از احادیث
گذشته بوضوح پیوست که آنحضرت اعلم از کل است
و هر که اعلم است بخلافت و امامت اولی است و عارف
معارف الهی شیخ عامر بصری قدس سره در قصیده تائیه اش
اشاره باین معنی نموده و در بیان اعلمیت آنحضرت فرموده لذاک قد

قد قال النبی انا مدینة العلم فافهم و گشتی کیاسه وان
علیا بابها فافهم عرفه و هذا کلام مفتتح بالخلافه یعنی ازان
جهة که علم اولین و آخرین نزد رسول خدا بوده و او علیه السلام
همه را تعلیم نموده و فرموده که من مدینه علمم و علی دران مدینه
در است
بدان و بشناس که این کلام مشعر بخلافت آنحضرت و برهان
امامت او چه مراد از باب نزد اولوالالباب حافظ چیزیست
که بآن چیز نتوان رسید الا از درِ او پس معلوم گشت که آنحضرت
آنحضرت حافظ علوم و حکم رسول باشد و رسیدن بآن علوم
و حکم میسر نشود کسی را الا بسبب او و تابع بودن او واجب و از او
اخذ نمودن لازم باشد و اینست حقیقت معنی امام و خلیفه
الا این شخص و السلام دوم زهد است و هیچکس را خلافت
نیست در آنکه آنحضرت زاهدترین اهل زمان بود خود فرموده
که دنیا را سه طلاق گفته ام و از عمر بن عبدالعزیز مرویست که
گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد النبی علیه السلام ازهد
من علی ابیطالب یعنی نمیدانم و نمی شناسم درین امت کسی
از

شنیده‌ام
ازرسول الله که کسی را که زاهد تر باشد از علی بن ابیطالب الا
و مشهور است که شخصی سوید بن غفله نام بخدمت امیر المومنین ع
امده دید که کاسه از دوغ ترش که تغیر در طعم و بوی او بهم رسیده
بود با قرص از نان جو که ارد ان نابیخته بودند و پوستهای جو
بر روی نان ظاهر بود و خشک شده نزد انحضرت و بر جهت
تمام انرا می شکسته و با ان دوغ تناول می نماید سوید گوید مرا تکلیف
نمود گفتم روزه ام فرمود که از رسول الله صلی الله علیه واله
شنیدم که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه او را
از خوردن ان طعام مانع اید بر حق تعالی لازم است که او را از طعام
و شراب بهشت بخوراند و بیاشاماند پس من بکنیز انحضرت فضه
نام که انجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدا نمی ترسی که این ارد را
پاک ننموده و نخاله انرا جدا نکرده نان می پزی گفت فدای او
باد مادر و پدر من مرا امر نموده که با نخاله نان بپزم و از پاک کردن
نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که هر که از نان جو سه روز
پی در پی سیر نخورده تا بجوار رحمت الهی رفته و ملا علی قوشچی در شرح

تجرید از عبد الله بن رافع نقل کرده که روزی بخدمت انحضرت
اعلم از کل است و هر که اعلم است بخلافت و امامت اولی است
و عارف معارف الهی شیخ عامر بصری قدس سره در قصیده
تائیه اش اشاره باین معنی نموده و در بیان علمیت انحضرت فرموده
لذلک قد قال النبی انا مدینة العلم فافهم و الحکایة رفتم دیدم
که در وقت افطار کیسه سر بمهر حاضر کردند در انجا ارد جو بود بان
افطار نمود گفتم یا امیر المومنین چرا کیسه را مهر کرده اید فرمود
که حسنین روغنی یا شیرینی داخل می کنند از ترس ان مهر میکنم
و نعلینش از لیف خرما بود و جامه را گاهی بپوست و گاهی بلیف
پینه میزد و دو جامه را بچهار درهم می خرید یکی را بقنبر میداد و یکی را
خود می پوشید و اگر احیانا استین جامه از دست مبارکش درازتر
می بود بکارد یا تیشه جدا میکرد و می گفت این زیادتی بکار دگر
می اید و سر استین را بهمان نحو که بریده بود میگذاشت عمر را ازین
عزیزتر میدانست که صرف دوختن سر استین نماید و نان خورش
انحضرت سرکه بود یا نمک یا صعتر و اگر برینها زیاده مینمود از سبزیها

گیاهای

کیاهای زمین تا نخورشی ساختی واز گوشت نخوردی مگر گاهی و
ان هم بسیار کم و فرمودی شکم خودرا مقبره حیوانات مسازید
و غلاف شمشیرش از لیف بود وحمایل را کوتاه پوشیدی و
درشت و انقدر پینه زدی که گفتی از رافع ان شرمنده شدم
در خطب خطباءی خوارزم از عمار یاسر روایت کرده که گفت
از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود یا علی بدرستی
که حق تعالی زینت داد ترا از زینتی که هیچ بنده را انچنان زینتی
مزین نساخته که ان دوستراست بسوی حق تعالی از همه چیزها
وان زهد تست در دنیا و دشمن داشتن تو دنیا را زاهد کرده حق تعالی
ترا در دنیا و دشمن گردانیده ترا با دنیا و دوست گردانیده ترا
بفقرا و راضی ساخته بتابع بودن ایشان ترا و امام بودن
تو ایشان را یا علی خوشا حال کسی که دوست دارد ترا و تصدیق
کند بقول تو کند و وای بر کسی که دشمن دارد ترا و تکذیب تو
نماید پس انکسی که ترا دوست دارد و تصدیق کند ترا برادر تست در
دین تو و شریک تست در بهشت تو و اما انکه ترا دشمن دارد و

و تکذیب کند سزاوار است که حق تعالی روز قیامت او را در مقام
کذابین بدارد و بعذاب آن طایفه معذب گرداند و در مناقب
خوارزمی مذکور است که عدی بن ثابت گفته که در خدمت حضرت
امیر المومنین علیه السلام بودم که شخصی از برای آنحضرت پالوده
آورد و ابا نمود از آنکه از تناول نماید و گفت چیزی که رسول خدا از
نخورده باشد دوست نمیدارم که از آن بخورم و ایضا در همان کتاب
مسطور است که شخصی گفته بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که جامه
پاره پوسیده بود و تنبان از ازار کوتاهی است که در هند ازار چوغه
گویند گفت بهترین جامها آنست که عورت را بپوشاند و سرما
و گرما را دفع کند چنانچه ملا جامی در نصیحت پسر گفته بیت غرض از جامه
دفع خرد برداشت مزار دیگر زینت هرکه مرد است
هم او نقل کرده که آنحضرت را دیدند در بازار که شمشیری را
در دست داشت و میفروخت و می گفت
منی یبیعنی هذا فلو کان عندی اربعة دراهم اشتری بها ازارا ما بعته
یعنی کیست که بخرد از من شمشیر مرا که اگر نزد من چهار درهم میبود که خود

بخریدم این شمشیر را می فروختم و هم از انحضرت مرویست
که فرمود ترک کردم دنیا را بجهة انکه تنها ست و بقایی ندارد
و تعب بسیار در جمع آوردنش هست و شریکانش خسیس اند
ترکت الدنیا لقلة بقائها و کثرة عنائها و خسة شرکائها و
در خطاب بدنیا فرموده که یا دنیا یا دنیا غری غیری قد
طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیها یعنی ای دنیا دیگری را فریب
بده که من فریب تو نمیخورم ترا سه بار طلاق گفته ام و امید
بازگشت نمانده است مرا بسوی تو و شاه طاهر دکنی این معنی را
در ان قصیده مشهوره رسش باین نحو ادا نموده که سه بیوه دهر چو
اهلیت تزویج نداشت با بنا منقضیاً طلقها ثم ترک سیوم
انکه انحضرت اعبد ناس بود و عبارت هیچکس بعبادت
انحضرت نرسیده صایم النهار و قایم اللیل بود روزها روزه
دوستی و شبها در عبادت پروردگار بروز آوردی شبانروزی
هزار رکعت نماز کردی و حتی در شب ها بیداری نماز ها ازو فوت
نشد و از ابن عباس مرویست که گفت در روز حرب دیدم که

باسمان نظر میکند گفتم چه می بینی یا امیر المومنین فرمودی که نعیم بهشت
که در نظر در آمد و داخل شدم که نماز کنم یا نه گفتم درین قسم وقتی گفت
ما با ایشان مقابله بجهت نماز می کنیم چرا خود را از عبادت
الهی در اول وقتش غافل سازیم و پیشانی مبارک آنحضرت
از بسیاری سجود همچو زانوی شتر پینه کرده بود و از کلام معجز نظام
آنحضرتست که فرمود که الهی ما عبدتک خوفا من نارک
و لا شوقا الی جنتک و لکن رایتک اهلا للعبادة فعبدتک
یعنی عبادت نمیکنم ترا یا الهی از جهت آنکه از آتش دوزخ
تو میترسم و نه از برای آنکه به بهشت تو مشتاقم و طمع در آن دارم
لیکن ترا یافتم که سزاواری پرستش و مستحق معبودیتی از آن جهة
عبادت تو میکنم و معنی قربة الی الله اینست که بغیر از عبادت
هیچ چیز منظور بنده نباشد این در غایت اشکالست بنده را
یکی از عرفا فرموده است که نماز آن بود که گرد آن نزد ما هیچکس
در جهان نماز نکرده‌ایم چه آنحضرت در وقت نماز تا بحدی مستغرق
ذات الهی میشد و بنحوی متوجه جناب احدیت میگشت و

بحالی

آنجا این حدیث می گفت و چنان از ما سوی الله غافل و از این
بود که پیکان از بدن مبارکش بیرون می کشید و خبر دار نمی بود
مخالف و موالف همه این حکایت را نقل کرده اند و
ملا جامی در تحفه نظم آورده که بیت شیر خدا شاه ولایت علی
صیقلی شرک خفی و جلی ... روز احد چون صف هیجا گرفت
تیر مخالف به تنش جا گرفت ... و چون میدانستند که از برآوردن
آن پیکان آزار بسیار می یابد صبر کشیدند نمودند که تا چون مشغول نماز شد
آن موضع را شکافته پیکان را برآوردند و دوختند و چون از
نماز فارغ شد دید که جای نماز گلهای خون دارد و پرسید که
این خونها چیست و چون صورت حال باز گفتند قسم خورد
و گفت نیست که الم تیغ هزارم خبر ... گر چه زمین نیست خبردار تر
و از جمله عبادتهای آن حضرت یکی آنکه از کسب دست مبارک خود هزار
بنده خریده و آزاد نموده و در هنگامی که در مکه در شعب بودند
مزدوری میکرده و آن فاقت چند کس که یکی از رسول خدا بود
چه سبب دشمنی کفار قریش کار بر ایشان تنگ بوده و از

امام همر و بکپر رزق بوست نمی امده و مشهور است که چهارم امام زین العابدین

صلوات الله علیه واله اعبد زمان خود بوده واز بسیار سجود که

پیشانی و دیگر اعضا را بر زمین نهاده بود در نماز و اعضا پینه کرده

ذو الثفنات بود و ذو الثفنات می گفتند یعنی صاحب پینها و مع هذا هرگاه صحیفه

که در آن عبادت امیر المؤمنین نوشته بودند نگاه میکرد آه

علی ابن ابی طالب میکشید و تأسف میخورد و می گفت این بعبادت علی کجا

عبادت من و کجاست عبادت علی علیه السلام و از امام

هفتم امام موسی کاظم علیه الصلوة والسلام مرویست که

آیه که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در شان حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام نازل شده حاصل که پرستش الهی را آنحضرت

بر طاق نهاده که نزدیک آن نمیتوان شد و عابدان پیرامون

آن نمیتوانند گشت و زاهدان نیز در تحقق آن عاجزند بلکه

مقربان و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنحضرت اعرف

بوده بجلال قدسی و جمال ملکوت و مشتاقترین همه خلق بجلال

و رسیدن بعالم جبروت و آن قرینا که او را بعبادت بود دیگران

نمود و آن زحمتی که او را در عبادت حق تعالی طاقت داشت
هیچکس نداشت چنانچه گفته اند محبت قرب زهد افزود
جگر از هیبت قربم خون شد چهارم حلم است و حلم آنحضرت
تا مرتبه بود که ابن ملجم لعنه الله با آنکه آنحضرت را چنان ضربتی
زده بود امام حسن ع را وصیت فرمود که او را یک ضربت بیش مزنید
و گوش و بینی او را مبرید و از طعامی و شرابی که من میخورم
با او نیز بدهید و با آنکه میدانست که از وی چه بظهور خواهد آمد از
عطایی که بدیگران میکرد او را محروم نساخت و ملا علی در فتوحات شیخ
میگوید که در حرب معویه پیشی گرفتند لشکر معاویه بر کنار فرات
و آب را از لشکر امیر المؤمنین ع منع کردند بامر معویه و چون لشکر
حضرت ایشان را از آب دور کردند خواستند که آب
را منع کنند آنحضرت ع راضی نشد لشکر را از آن نهی فرمود
و در روز جمل چون مروان را گرفتند با آنکه عداوت او را
با خود میدانست و معلوم بود که بعد از این از او بامت چها خواهد
رسید و بقصد او شمشیر کین بر کمر بسته بود و در فتنه انگیزی

تقصیری نکرده با اینها بمراد [illegible] و حلم را کار فرموده از اینها [illegible] بود

عبد الله زبیر را که [illegible] روز نسبت بآنحضرت بیاادبیها کرده

و بدر[illegible] را که از حرب پشیمان شده تحریض بر قتال و جهاد

کرده و هر چه لایق بحال خودش بود نسبت بآنحضرت در

آن روز بفعل آورده و گفته مع هذا حلم ورزیده و از او عفو نموده

در گذرانید و اهل بصره با آنکه شمشیر بر روی او کشیده

بودند و دشنامها داده و بیاادبیها کرده حلم کرد که کسی متعرض ایشان

مال و اولاد ایشان نشود و با عایشه کمال مهربانی نمود و زنان خود

همراه کرد که بمدینه اش رسانیدند و از سعد بن عاص که با

او از بدی و بدذاتی چیزی نمانده بود که بفعل نیاورده

باشد و چون برو دست یافت عفو نموده مطلقا مواخذه

نکرد و بقول حکیم سنائی که گفته اند از خصمان سپر نفکندی

حلم را کار بست بگزیدی در عوض دشنام دعا و بجای غضب

حلم کار می فرمود چنانچه خود فرموده است رب زدنی الیوم حلما

فانتی اری الحلم لم یندم علیه حلیم یعنی بار الهی زیاده کن

هم مرا که نمیدانم که هیچکس از [illegible] در بردباری او پیشی نگرفته است
و حکایت آن اعرابی که خیو بر روی مبارک آنحضرت انداخت خود مشهور
و محتاج بیان نیست پنجم جود و کرم آنحضرت است که دوست
و دشمن را اتفاق است بر آنکه سخی ترین خلق الله او بود علیه السلام
چنانچه بغیر جمیع مال و ما یحتاج خود را در راه خدا داد که هیچ چیز را
باقی نگذاشت و بدست مبارک خود باغی ساخته بود و با مبلغهای
کلی حاصل آن بود تمام را بفقرا میرسانید ششم از این صفت
بوکه حکایت نزول هل اتی و انما ولیکم الله که قبل از این مذکور
شده و از جمله سخا و تنهای آنحضرت جود بنفس و جان عزیز
است که جان خود را بذل نمود بجهة خشنودی حق تعالی و در شب
غار بر فراش رسول الله صلعم خوابیده و خود را فدای رسول کرد و
آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل
شد یعنی و از مردمان کسی است که میفروشد نفس خود را و جان
عزیز را بذل میکند در راه الله تعالی و این بغیر از امیر المومنین علیه السلام
نبوده و از دیگری این نحو کاری بظهور نیامده مشهور است که باغی

در مدینه دوست که همه کس را آرزوی آن بود بدوازده هزار
دینار فروخت و جمع آن را در مسجد بر فقرا و مساکین بخش نمود
بخانه آمد و وجه چاشت نمانده بود فاطمه علیها السلام گفت تو
میدانستی که چنین دو روز است که چیزی نخورده ایم و من و بچه
نیز همان حال داریم از این باغ ما را دو سیر آرد جو نصیب نبود گفت
جماعتی که ذل سوال در چهره ایشان مشاهده نتوانستم کرد یافته
اند که از آن چیزی بخانه آرم و چون این صفت و در آنحضرت بکمال
کمال تر است و دوست و دشمن همه کتابها را از آن پر کرده چنانچه
بقول اهل لغت است مشتق نونه حروف است بمعنی الشقا نبود سیم
شجاعت است و اجماع کافه ناس است که حضرت امیر المومنین شجاع ترین
خلق بود این انما هدید در شرح میگوید که پادشاهان فرنگ
و روم صورت آنحضرت را در معابد و بتخانه های خود کشیده اند
و می کشند با شمشیر حمایل و ملوک دیلم صورت او را در
شمشیرهای خود بود بجهت فتح و نصرت و تیمن و تبرک میکشیده اند
و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر پسرش ملک شاه صورت

آنحضرت بوده است و فلاسفه با آنکه معاندند با دین ما و اهل
دولت با آنکه منکر نبوت اند همه او را بجهة این صفت را دوست
داشته اند و میدارند و تعظیم نام و صورت آنحضرت می کنند
و کفار بهر مذهبی که باشند از نام او استمداد میجویند و در کتب
مسطور است و از جمهور مشهور که هرگاه کفار در روزهای جنگ علی
را علیه السلام از دور میدیدند بعض ببعض وصیت میکردند و دیگر
امید نجات نداشتند و چنانچه گفته است بسر دست بردی که بر جا نشستی
بجود بگریستی که بر پا ستی و اگر بعد از جنگ خود را زنده میدیدند
تعجب میکردند و بعد از حکایت خیبر و ندای لاسیف از آسمان
و حدیث خندق ظاهر او دیگر این مطلب را احتیاجی بدلیل و گواه
و بینه و برهان نخواهد بود هفتم مستجاب بودن دعای آنحضرت
است چه رسول صلی الله علیه و آله در روز مباهله گفت من دعا
کنم و تو آمین کن و در روز رد شمس دو نوبت که دعا کرد و آفتاب
برگشت و دعا کرد از برای اهل کوفه که آب زیاده شود و
چون از زیادتی شکوه کردند باز دعا نمود تا کم شد و بر انس مالک

چون کتان بشارت کرد دعا کرد که مرضی پیدا کند که پنهان نمود
کرد و مبروص شد و یکی از بنی امیه با او درگفت وگوی مثل
او با نه سرکرده بود با وگفت اخساه و این لفظیست که بر سگ
اطلاق می کنند و فی الحال آن مرد صورت سگ پیدا کرد و به جز
چون زن و فرزندش جمع میکردند باز دعا فرمود بصورت
اول شد و دیگری ارطاة را دعا کرد که دیوانه شود و شد
اگرچه این مرتبه نسبت بجلالت آنحضرت سهل است چون دیگر با
بنوده و از این ولایت افضلیت است مرقوم شد هشتم
خبر دادن آنحضرت است از غیب و آن اگرچه از حصر بیرون است
اما بدو سه که مشهور تراست زینت بخشی این رساله می شود یکی آنکه
چون متوجه صفین بودند تشنگی بر حیوانات و لشکر غلبه نمود
دیری دیدند از راهب آن دیر طلب آب کردند گفت اقل تا
آب سه فرسخ راه است و در هر یکماه از برای من اندک
آبی می آرند اگر بشما دهم خود تلف می شوم پس حضرت
امیر از راه بدر رفته اطراف را ملاحظه فرمود و زمینی را نشان
داد

بدادند بکنند چون کندند سنگی عظیم پیدا شد گفت سنگ را
بردارید و آب را بجوئید خلق کثیر بران شدند که سنگ را
حرکت دهند نتوانستند و در تاریخ گفته که عدد آنها که خواستند
سنگ را حرکت دهند سیصد کس بودند و عدد لشکریان نود
هزار و چون همه عاجز آمدند خود از اسپ فرود آمد بسر انگشت
خیبرگشای آن سنگ را حرکت داده برداشت و بدور فکند
بد آنجا چشمه پیدا شد از عسل شیرین تر و از یخ سرد تر و از برف سفید تر
تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشکها
را پر کردند و باز امر نمود که سنگ را بجای خود نهند چون مقدور
بشر نبود بنفس نفیس خود متوجه شده سنگ را بجای خود نهاده
و خاک بران ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند بعضی
یاران که همراه بودند هر چند تفحص آن کردند آن مکان را نیافتند
و راهبی از دیر فرود آمده پرسید که این شخص نبی است
گفتند نه وصی نبی است آمد و در دست آنحضرت مسلمان شد
و گفت از پدران بما رسیده بود که در حوالی این دیر این بیت و

دارات نشان نداد الا نبی یا وصی نبی و پدران من در دار قرار
دیدن این شخص مدتها درین بسر برده اند و این دولت نصیب
من شد پس در خدمت حضرت بصفین رفت و شهادت
یافت و این حدیث در کشف الغمه و مناقب و دیگر کتب معتبره
مختلفه مذکور است دیگر آنکه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
امیر المومنین ع ندا کرد که هر کرا بر رسول خدا دینی یا امانتی باشد
بیاید و هر که می آمد و طلب میکرد از قرض یا غیر آن حضرت
مصلای خود را برمیداشت اگر حق میبود موافق طلب او
در زیر مصلی میبود بآن شخص میداد و الا فلا و چون این خبر
فاش شد ثانی باول گفت که ما را نیز درین باب فکری
باید کرد که نام ما پست شد بعد از مشوره باهم قرار
دادند که ایشان نیز ندا کنند و منادی ایشان هم ندا کرد
و چون خبر بامیر المومنین ع رسید فرمود که زود باشد که ازین
پشیمان شوند پس روز دیگر اعرابی آمد و از جانشین رسول صلعم
چیزی پرسید و نتوانستند با هم دیگر داد ند اعرابی پرسید که تو وصی

اول

رسول الله خلیفه اوی گفت بلی چه میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول ﷺ
ضامن شده بود که بمن بدهد بمن حواله کن پرسید که چه ناقه و چرا ضامن
شده بود گفت رسول خدا هشتاد ناقه موی سیاه چشم ار ضامن شده
که بدهد ابابکر بعمر گفت در جواب فکری کن عمر گفت اعراب جاهلان
بیابانی شنند ازو طلب گواه کن چون ازو گواه طلبید اعرانی گفت اما
مثل منی از مثل اوئی طلب شهود میتواند کرد والله والله ما انت
بوصی رسول الله ولا خلیفة او نیستی و از ان مجلس دل ازرده غمناک براید
سلمان فارسی با عرانی برخورده گفت بیا تا من ترا بوصی رسول نشان
دهم و چون بخدمت ان سرور رسید گفت انت وصی رسول الله فرمود
بلی ما تشا ریا چه میخواهی همان حرف را اعاده نمود حضرت باو گفت
اسلمت انت و اهلک یعنی مسلمان شده تو و اهل بیت و خویشان تو
اعرانی چون این سخن شنید در پای انحضرت افتاده می بوسید و میگفت
شهادت میدهم که تو وصی رسول و خلیفه او چه میان ما و رسول خدا این
شرط شده بود و ما همه مسلمان شده ایم پس حضرت امام حسن را طلبیده
گفت با سلمان برود در فلان وادی ندا کن یا صالح و چون بجواب شنوی

بگو امیر المومنین طلبیده وگفت با سلمان فرموده که با هشتاد و
که رسول الله ضامن شده تسلیم این اعرابی نمای و چون آنحضرت
امام حسن با سلمان و دیگر مردمان رفتند ندا فرمودند در جواب
شنید که السمع والطاعة یعنی شنیدم و فرمان بردارم و در حال تمام
ناقه از سنگ برآمد حضرت امام حسن علیه السلام از آن گرفته
اعرابی داد و شتران بهمان هیئت و نشان بر می آمدند تا هشتاد عدد
تمام شد و اعرابی آنها را صاحبی نموده راه قبیله خود را در پیش گرفته
بمنزل خود رسید و در کتاب خرایج آورده که شخصی بخدمت آنحضرت
آمده گفت من از دوستان شما ام فرمود که دروغ میگوئی مخنث
و دیوث و ولد زنا مرا دوست نمیدارد و بعد از چند روز قضیه
صفین پیش آمد و همان نامراد از مددکاران معویه بود و بجا کشته
شد و بجهنم رفت و در همان کتاب نقل کرده که آنحضرت در وقت
رحیل فرمود زنان خود را جمع نموده دوازده پسر بودند گفت حق تعالی
دوست دارد که من سنت یعقوب نبی علیه السلام بعمل آورم که او در حال
رحلت گفت بفرزندان خود که دوازده بودند که من وصیت می کنم شما را

ببعد

199

بیوسف ، طاعت امر او نمائید و از فرمان او بدر مروید پس هم شما را
وصیت می نمایم بحسن و حسین بشنوید وصیت مرا و اطاعت نمائید
این هر دو را پس یکی از پسران که عبدالله نام داشت گفت یا وجه
محمد بن حنیفه پس حضرت با و گفت در حضور من و در حیات من
جرات مینمائی و خلاف قول من میگوئی گویا می بینم که ترا
در خیمه کشته اند و هیچکس نمیداند که کشنده تو کیست و چون
زمان مختار ثقفی شد نزد مصعب زبیر رفت و سرداری لشکر
آورا گرفت که با لشکر او مختار محاربه نماید در اثنای راه شبی در
خیمه خود کشته شد و چون صبح دیدند که بر نمی آید کشته اش یافتند
و هیچکس ندانست که قاتل او کیست و ابن طلحه شامی در کفایت خود
نقل کرده از صاحب تاریخ فتوح شام که چون خوارج بر قتال
امیر المومنین خوارج از قصد مناجز یافته و از نهر عبور کردند و
روی با نهزام نهادند آنحضرت فرمود که تو دیدی که ایشان عبور
کردند گفت بلی فرمود با ن خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاده
که ایشان عبور نکردند و بقصر منیت کسری نخواهند رسید که تمام بت

[illegible]

من مقتول نشوند الا کمتر از ده کس که فرار نمایند و کشته نشوند از اصحاب
من کمتر از ده کس و چون بکنار نهر رسید خبر داده بود بظهور امد و الفیا
جندب بن عبد الله ازوی روایت میکنند که گفت با علی بودم در
حرب جمل و صفین و چون در نهروان نزول کردیم تنگی در دلم افتاد
که این جماعت قرا و زهاد و عباد ند با ایشان قتال کردن مشکل است
صبحی از خیمه با نیزه و مطهره اب از لشکر دور شدم نیزه را بر زمین
زده سپر را سایه بان کرده نشستم و متفکر بودم که ناگاه علی علیه السلام
را که زبر من افتاده پرسید که با تو اب هست گفتم نعم مطهره را بدو
طهارت ساخته در زیر سپر من نشست ناگاه دیدم که سواری می اید و
احوال ادمی پرسید فرمود اشاره کن تا بیاید اشارت کردم سوار
امده گفت یا امیر المومنین قوم از نهر عبور کردند و نهر را بریدند فرمود که
عبور نکرده اند امردکفت که والله که کردند باز فرمود که نکردند در این
اثنا دیگری امد گفت قوم از نهر گذشتند فرمود که نگذشتند گفت والله
که من نیامدم تا رایات ایشان را در انجانب ندیدم فرمود که نگذشتند
و انجانب محل ریختن خونهای ایشان است پس برخاست و من

هم بر خاستم و با خود گفتم که الحمد لله که حق تعالی مرا اجلال این مرد بینا
کرده اید یا دلیل است بر خلاف واقع گفتش یا انچه میگوید از روی
بت و دلیل میگوید یا امریست که رسول خدا (ص) او را خبر داده بار خدایا این
عهدیست که بتو می سپارم که فردا در قیامت از من سوال کنی که اگر
من قوم را یافتم که عبور کرده اند اول کسی که باوی قتال کند من
خواهم بود و اگر عبور نکرده باشند در خدمتش بجان میکوشم و چون
بکنار نهر رسیدم دیدم که رایات بحال خود است پس انحضرت
قفای مرا گرفته کشید و گفت یا برادر از دی امر من و حال من بر تو
روشن شده یا نه گفتم بلی یا امیر المومنین فرمود که همه تو میدانی
پس در معرکه رفتم و چندی از خوارج کشتم و کوشش کردیم تا
فارغ شدیم و این خبر در میان نقله اخبار شایع است و دیگر ابن شهر
اشوب در کتاب خود ایراد نموده که چون امیر المومنین علیه السلام
بکوفه رسید جوانی از اصحاب او رغبت نکاح کرده زنی را تزویج
نمود روزی انحضرت نماز صبح گذارده بلی را گفت که برو بفلان موضع
که انجا مسجدیست و بر جانب مسجد خانه ایست که مردی و زنی در انجا

اواز بلند کرده اند هر دو را نزد من اورد فرستاده هر دو را حاضر نمود انحضرت
فرمود دامشب بچه سبب نزاع شما دراز کشیده جوان گفت یا امیر المومنین
من این زن را خواستم و تزویج کردم چون با او خلوت نمودم
یافتم در نفس خود نفرتی از او که مانع آن شد که من بوی نزدیک
کنم و اگر توانائی میداشتم هم در شب اورا بیرون میکردم پس
بر من غضب کرد و میان ما نزاع شد تا این زمان که امر تو در
یافته ایم بخدمت تو انحضرت فرمود بحضار مجلس که بعضی از
سخنان باشد که در حضور مردم نتوان گفت و نخواهند که کسی بشنود حضار
برخاسته تمام بیرون رفتند و غیر از آن هر دو دیگری آنجا نماند
انحضرت بزن گفت این جوان را می شناسی گفت نه فرمود
که من خبر کنم ترا چنانچه اورا بشناسی اما وقتی که مرا تصدیق نمائی
منکر نشوی گفت نی یا امیر المومنین فرمود که تو دختر فلان کس
نیستی گفت بلی فرمود که نه ترا پسر عمی بود با هم میل و رغبت داشتند
گفت بلی فرمود که پدر تو ترا از او منع میکرد و اورا از تو و ترا بوی
نداد بزنی و از جوار خود اورا اخراج نمود از برای این گفت بلی فرمود

در فلان شب تو بیرون رفتی بقضای حاجت او را ترا گرفت
~~و برای این گفت با وضو~~ باکراه با تو نزدیکی کرد و تو ازو بار گرفتی
پنهان میداشتی از مادرت چون وضع حمل تو نزدیک شد
مادر ترا از خانه بیرون کرد در شب و ترا وضع حمل شد
فلان جا و اورا در خرقه پیچیده در خارج دیوار جایی که اینجا
قضای حاجت میکردند گذاشتی سگی امد اورا بو بید و تو
ترسیدی که اورا بخورد و سنگی انداختی ان سنگ بر سر طفل
امد و بشکست تو و مادرت رفتید و مادرت از جامه خود پاره
جدا کرده سر اورا ببست بعد از ان اورا گذاشتید و راه خود
گرفتید و دیگر حال اورا ندانستید که چه شد دختر چون اینها را از
انحضرت ع شنید ساکت شد انحضرت فرمود که بحق متکلم کن
گفت بلی والله یا امیر المومنین که این امر را غیر تو و مادرم کسی ندانسته است
ازین سخن انحضرت ع فرمود که حضرت ذوالجلال مرا مطلع ساخت
بین احوال دیگر فرمود چون شما اورا گذاشتید در صباح ان
شب بنو فلان امدند و اورا برده تربیت کردند تا بزرگ شد

۲۱۸ ازین

وامد با ایشان بگوید که این امر حلالست که تو اخواست انکرا بایشان
پسر تست حق تعالی نگاه داشت او را از چیز حرام کرده شده بود
پس فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما نکاح صورت ندارد
و دیگر خبر دادن انحضرت میثم تمار و قنبر غلام ان حضرت
و کمیل بن زیاد رحمهم الله را بانیکه حجاج لعنه الله هر کدام را بچه
طریق شهید خواهد کرد و دیگر انکه در کشف الغمه مذکورست که
چون بصحرا کربلا رسید حضرت انگاه از سفری مراجعت نموده بود ایستاده
زار زار میگریست و چون از سبب ان پرسیدند فرمود که این
زمین کربلاست و جمعی درین مکان
کشته شوند که داخل شوند بهشت را بیحساب و محل خیمه
و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و از گریه انحضرت
علیه السلام رفقا نیز بهای های گریستند پس روانه شدند و
هیچکس تاویل قول انحضرت را نمیدانست تا انکه در واقعه
هایله شاه شهدا ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه روی نمود
دران وقت هرکه از همراهان مانده بود دانست که مراد انحضرت

[illegible]

علیه السلام این واقعه بوده است و دیگر خبر دادن عمارت بغداد
و مدت پادشاهی بنی عباس و احوال ایشان از ابتدا تا آمدن مغول
و منتهای احوال بنی عباس و بعد آن هلاکو خان بغداد را محاصره
نمود اهل حله امدند و نوید فتح دادند و خط امان گرفتند و آنچه آنحضرت
فرموده بود بعرض هلاکو رسانید و تفصیل آن در محل خود مذکور است
و بعضی از معاندین درینمقام مناقشه کرده اند که بموجب نص قرآنی
که وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و ان الله عنده علم الساعة
و دیگر آیات داله بر اینمعنی علم غیب مخصوص بخدای تعالی است
پس غیر حق تعالی را جایز نباشد که گویند از غیب خبر داد خاصه
در احادیث نبوی هم منع ازان وارد شده و آنچه متابعت
میدهد موهم اینست که از غیب خبر داده باشند چه اطلاق
ازل تا آدم صفی و پیشتر از آدم نیز تا امروز که جبرئیل علیه السلام معلم
و جمیع ملائکه مشغول تسبیح و تهلیل حضرت و الذکر اند تا روز قیامت
و حساب و کتاب و میزان و صراط و تقسیم دوزخ و بهشت همه
باو نسبت میدهند که مبدا است و ازان خبر داده و خبر معراج و غیب و

بسیار نزد شما معروفست و آنکه میگویید علی می گفت من بطرق آسمان

اعرفم کوچهای آسمان را به از کوچهای مدینه می شناسم مشهور

و نفی تهمت او خود نمی کنند پس لازم می آید که مرا اخبار از غیب

ممکن باشد و جواب آنکه از آیه فهمیده میشود که علم غیب را نمیداند

مگر الله تعالی و ما گفته ام که آنحضرت خبر از غیب داد و از خبر دادن

از غیب یا بتعلیم الهی است یا بالهام یا مطالعه لوح محفوظ یا باستنباط

و استخراج از جفر جامع و اینها با مدلول آیات منافات ندارد و علمای ما

انست که نفس قدسیه آنحضرت استعداد آن داشت که از نزد جناب

الله تعالی ازین طرق فایض شود و اطلاع بر امور غیبیه بهم رساند

بخلاف دیگران که اهلیت و استعداد این ندارند چه این امر

مخصوص بنفوسی است که منظور نظر ایزد دانا باشند و ممتاز بعنایت

سبحانی چنانچه خود جل ذکره فرموده که عالم الغیب فلا یظهر علی

غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیه یعنی مطلع نگرداند بر غیبی

که مخصوص بعلم اوست کسی را مگر آن را که پسندد و از فرستاده حق

که اورا بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد حضرت رسول است

صلی الله علیه واله و بعد از و اوصیای او که از و تعلیم گرفته
اند و حافظ دین مبین اند و بعضی تخصیص داده اند که اطلاع بر
مغیبات رسول را بواسطه بشارت داده ایشان را بواسطه نبی و چگونه
نفی خوارق عادات اولیا خصوصا امیر المومنین علیه السلام
توان کرد که مخالف و موالف در کتب خود ان قدر ذکر کرده اند
که از حیز حصر و عد بیرون است و این رساله گنجایش ذکر
بیش از آنچه مذکور شد ندارد اگر کسی بیشتر خواهد بکتب مبسوطه
رجوع نماید همه جا دارست دوست و دشمن را اتفاق است
که استحکام بنای دین مصطفوی بشمشیر آبدار دشمن شکار مرتضوی است
حتی آنکه ملایکه کرام تعجب می نموده اند از ثبات قدم او در
معارک و انداختن خود را در مهالک چه در غزوات بزرگ که اثرا
و داهیه عظمی گفته اند و اول حرکت بود که مسلمانان بآن مبتلا
شدند همچو نوفل بن خویلدی که حضرت رسول چون
او را در میدان دید فرمود اللهم اکفنی نوفل یعنی خدایا شر
نوفل را از من باز دار و چون حضرت امیر او را بقتل

اورد و بار فرمود که الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه یعنی و
حمد مر خدای را که دعای مرا در حق او اجابت رسانید و همچو ولید
بن عتبه و عاص و یکیک از صنادید و مبارزان قریش
که در میان عرب بشجاعت مشهور بودند بقتل میرسانید تا
ابی و بسی رسید و عدد کشتگان به مسلمانان بود و ملایکه برابر
بود کشتگان آنحضرت بودند و در غزای احد که جمیع مسلمانان
راه فرار پیش گرفتند و شیطان در مدینه ندا کرد که
محمد کشته شد و در میدان بغیر از آن شیر بیشه شجاعت و
مردی کسی نماند فوج فوج را که بقصد کشتن رسول الله می آمدند
شکست میداد و ملک از آسمان ندای لا فتی الا علی
و لا سیف الا ذوالفقار بگوش مردم میرسانید و جبرئیل
برسول الله گفت ملایکه در تعجب اند از مواسات که علی با تو
کرد و رسول الله فرمود انه منی و انا منه
پای مردی قایم کرد تا کفار بهزیمت شدند و در غزای خندق
که کفار از سه طرف مدینه آمدند چنانچه حق تعالی فرموده اذ جاؤکم

من

٣٠٥
٢٠٤

می‌گوید تا آخر آیه مسلمانان کمال ترس و بیم داشتند
عمرو بن عبدود را کشت و پشت ایشان را شکست و مرویست که
ربیعه سعدی بخدمت حذیفه یمان رفت و گفت یا اباعبدالله
اگر ما از علی علیه السلام چیزی نقل می‌کنیم اهل بصره می‌گویند
شما در باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطر هست که
من از او نقل کنم و زبان ایشان کوتاه شود حذیفه گفت به آن
خدائی که جان من در دست اوست که اگر عمل تمام امت
محمد را در ترازوئی بگذارند و عمل روز خندق علی را در سر
دیگر از آن عمل علی علیه السلام زیاده خواهد کرد پس ربیعه
گفت این را از ما کی می‌شنوند حذیفه گفت چون نشنوند و حال
آنکه من و ابابکر و عمر و جمیع اصحاب پیغمبر حاضر بودیم که عمرو
و مبارز می‌طلبید و همه کس سرها بزیر افکنده بودیم و قدرت
جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر او رفت و او را بدوزخ
فرستاد والله که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب
محمد تا روز قیامت و در غزای خیبر حق فتح بدست قلعه‌گشای

آنحضرت شد که مثل مرحب دلاوری را کشت و چنان
دری را کند که هشتاد کس حرکتش نمیدادند و در غزای حنین
که مسلمانان بکثرت و بسیاری لشکر قوی دل بودند و چنان
شکستی بر مسلمانان افتاد که با رسول صلی الله علیه و آله بغیر از نه کس
از بنی هاشم نماندند و حضرت امیر المومنین علیه السلام جمعی
کثیر از شجاعان کفار را بقتل آورد و که یک سردار ایشان بود ابو
جرول نام با چهل مبارز دیگر تا فتح روی نمود حق تعالی آیه
فرستاد که ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین یعنی
بعد از آنکه همه گریخته بودند من آرام و اطمینان بر رسول و مومنان
فرستادم مراد از مومنان امیر المومنین است که بسبب آن فتح
شد و همچنین در غزای بنی المصطلق که مالک و پسر او که هر دو
مشهور بودند و چند کس دیگر بتیغ آنحضرت کشته شدند و دشمن
شکست یافت و در قتال ناکثین یعنی جمعی که نکث عهد
و بیعت کردند و بناکثین مشهور شدند و قاسطین که جنگ معویه
و لشکر شام ... قاسط بمعنی ظالم است که چون ظلمی

... شد و از ستمگر شمشیرها باین اسم شدند چنانچه حق تعالی فرموده
واما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا یعنی اما ستمکاران پس باشند آتش دوزخ
را هیمه که بدیشان افروخته شود و مارقین که مراد خوارج اند و مرق و
مروق بیرون رفتن تیر است از کمان و این قوم چون از دین
بسوی بیرون رفتند که تیر از کمان بیرون رود ایشان را مارقین
گفته اند آنچه از آنحضرت درین سه واقعه بظهور آمد از شجاعت و
مردانگی کتابها از آن ترتیب داده اند و تفصیل هر قتال در محل
خود مسطور است و از ابو بکر انباری مروی است که او در کتاب حدود
آورده که روزی عمر در مسجد نشسته بود و جمعی برو گرد آمده حرف
علی علیه السلام بمیان آمد یکی از آن میان بنحوی سخن آمد عمر گفت که
او بنحوه معروف و مشهور است عمر او را منع کرد و گفت کسی علی را
باین صفتها نسبت کرده است و الله که اگر شمشیر او نمی بود عمود
اسلام استحکام نمی یافت او حاکم ترین امت است و در
دین سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی در دین اوست
و چون آن شخص اینها از عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم

بدر شنید گفت یکا بچه صغر سن او بودکه اکنه بنی عبد المطلب بلا دوست
میداشت و بین الفریقین مشهور است که شکستی که در روز حنین بلشکر
اسلام رسید از رهگذر عجب و از شومت چشم بد بود و بیکی باعتقاد امامیه
و بعضی از اهل سنت عاین یعنی چشم زننده ابوبکر بود و بعضی از اهل
سنت نسبت بدیگری میدهند چه لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم را بعضی ده هزار مرد و بعضی بیشتر گفته اند که دوازده یا شانزده هزار
باشند و چون ابوبکر آن لشکریان عظمت و شوکت دید گفت لن
نغلب الیوم من قلة یعنی ما امروز از جهة کمی لشکر دشمن و بسیاری لشکر
خود مغلوب نخواهیم شد و چون این خبر بحضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله رسید نه پسندید و او از بسیاری لشکر تعجب نمود و چشم او باعث
چنان چشم زخمی شد که لشکر تنگ تابی رسیدند و بدفعات می گریختند
و لشکر دشمن با آنکه چهار هزار کس بودند سر راه بر ایشان گرفته جمعیت
جان را بجوی متفرق ساختند که با رسول صلی بغیر از نه کس نماندند چنانچه
حق تعالی فرموده که و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و
ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در روز حنین که

ان

این وادی است میان مکه و طایف در رسول الله صلی الله علیه
وآله درینجا با لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود معجب آورد شما را
کثرت بسیاری شما پس دفع نکرد از شما کثرت شما چیزی را از ضرر
دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با گشادگی و فراخی
که داشت پس پشت بدشمن گردید و برگشتید از حرب در حالتی
که هزیمت کنندگان بودید و چنانچه گذشت امیر المومنین علیه السلام
پای ثبات افشرده تا فتح نمود و لهذا یکی از فصحا گفته که شعر کان
ابو بکر الذی عانهم بالعین و علی علیه السلام اعانهم بالیمین
بود ابو بکر آنکسی که چشم رسانید بلشکر اسلام که همه گریخته
پشت دادند و بود علی علیه السلام آن صفدری که
بعد از شکست لشکر اعانت و یاری فرمود تا فتح میسر شد
و ابن ابی الحدید معتزلی نیز اعتقاد داشته است که عاین ابو بکر
بوده و در قصیده اشارت بآن نموده گفته است که شعر واعجب

انسانا من القوم کثرة ؛؛ فلم یغن شیئا ثم هرول مدبرا ؛؛
وضاقت علیه الارض من بعد رحبها ؛؛ وللنص حکم لا یدافع

با لمرائیطی یعنی در تعجب او در دیابت آدمی را ازین جماعت بسیاری

لشکر خودش و دفع نکردن کثرت چیزی را از غلبه دشمن

پس گریخت در رفت بهر وله در حالتی که پشت داده

و هر وله سرانگشتان پا بزمین رسانیدن و بتندی رفتن

است و تنگ شد بر و زمین با وجود فراخی و نقص احوالی

را حکمتی است که دفع نمیتوان نمود و بجا دله و مراد از نقص ایه دیوم

حنین است و مراد بهمزه ممدوده مجادله است قصر بیش در

بیت بجهت ضرورت شعر است و قرینه بر یکه مراد او انا بکر است

ابیات سابقه ولاحقه است و اگر کسی گوید که از محققان بسیار

بوده اند ابن ابی الحدید چرا ابا بکر را بذکر مخصوص ساخت

جواب آنکه رد بر آنان کرده که او را افضل از امیر المومنین علی

میدانند و مناقب ظاهره مشهوره امیر المومنین را و مثالب

یقینیه باهره ابا بکر را نظم آورده تا افضلیت در جه ظهور

یابد و ملا علی قوشجی نیز باعتقاد سنگی ابن ابی الحدید است

چه در شرح گفته شعر و قد سار النبی فی عشرة الالف ای منی

المسلمین فتعجب ابو بکر من کثرتهم وقال لن نغلب الیوم
لقلة فانهزموا باجمعهم یعنی بتحقیق که راهی شد و شروع بسیر
کردن نمود رسول صلی الله علیه وآله با ده هزار کس از مسلمانان
پس تعجب کرد ابو بکر از بسیاری آن لشکر و گفت مغلوب
نخواهیم شد ما بعد ازین بسبب کمی لشکر پس انهزام یافتند
بتمامی و چنان گریخته میرفتند که رو وا پس نمیکردند و بعضی
از معاندین از روی استبعاد گفته که چون نسبت عاین بودن و
چشم کردن با نظایر توان داد و حال آنکه او در آن روز از
مهاجرین و صاحب رایت بود چرا اصحاب خود را چشم
زند و میرزا له رحمة الله در احقاق جواب داده که مخفی نیست
که اینکه رسیدن چشم متفرع برین قسم تعجبات می گف
و این امری نیست اختیاری که صاحبش خود را از آن دور
دارد و بهره ی و چرا نه درین خطا نزارد که تو گوی که شیخ
مهاجرین بود و اصحاب خود را چون چشم زند و بالجمله چشم
زدن از تنگ چشمی در ذات طبع می خیزد که تنگ چشمی

و دنائت طبیعت منبع انست و ابو بکر از ان خلفا نیز نبود
انکه از قبیله تیم بوده و ان قبیله از ارذل قبایل قریش بود. پدر
در جاهلیت گاهی معلم طفلان و گاهی خیاط بوده و پدرش ابو
قحافه اول قمری و اشباه ان شکار میکرد و معاش میگذرانید
و چون کور شد از ابن فرعان اجرت میگرفت و منادی
میکرد که هرکه گرسنه باشد بر مایده او حاضر شود و بعد از چون
خبر خلافت او به پدرش رسید استبعاد نمود و گفت الهی تو
بلند از رایت مکینی و پستان را بلند میگردانی و چون وجه آن پرسید
که بچه تقریب ترا خلیفه نموده اند ابو بکر گفت بجهت کبر سن و
پیری گفت پس مرا بایستی خلیفه میکردند که از تو اسنم و این
حسن ظنی که تو با ابوبکر داری که شیخ مهاجرین است قابل
نمیدانم که شیطان هم معلم ملکوت بود و بلعم باعورا صاحب
در رفیق موسی عده عاقبت بخیر است هرگز نباشد و اما الغلام و
دهم نسبت شریف آنحضرت است که کسی در شرافت نسبت
با و نمیتواند رسید چنانکه خود فرموده که نحن اهل بیت

باتقیا کسی بنا اند یعنی با اهل امت رسول کریم کسی را
در نسب بنا قیاس نمیتوان کرد حافظ که از متعصبان اهل
سنت است و عداوت علی را جز و ایمان میداند درین قول
تصدیق انحضرت کرده و گفته چون قیاس توان کرد
با ایشان کسی را و حال انکه رسول صلی الله علیه واله یکی
از ایشان است و مراد از طیبان که در حدیث واقع شده
علی و فاطمه است و سبطان حسن و حسین اند و شهیدان
حمزه عم حضرت و جعفر ذالجناحین است که برادر مرتضی علی
است و سید الوری عبد المطلب است و ساقی الحجیج
ابو طالب است و همه از ایشان اند و مراد از مهاجر و انصار کسانی
اند که با ایشان از مکه بمدینه رفته باشند و یاری و مددکاری
ایشان نموده و صدیق کسی است که ایشان را تصدیق
کرده باشد و فاروق انکه میان حق و باطل در میان ایشان
فرق کرده باشد و حواری دوستدار ایشان است و
ذو الشهادتین انکه شهادت از برای ایشان داده و هیچ

چیزی در دنیا نیست مگر آنکه در ایشان یا از ایشان یا از جملهٔ
ایشان باشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
من دو چیز در میان شما گذاشته میروم یکی کتاب خدا است
که ریسمانیست کشیده از زمین تا آسمان هر که چنگ در آن
چنگ زند رستگار میشود و یکی عترت و ذریت من
و لطیف و خبیر مرا خبر داده که این هر دو از هم جدا نمیشوند
تا در کنار حوض کوثر بمن رسند و اگر ایشان چنین دیگران
میبودند عمر بن خطاب در وقتی که اراده دامادی او داشت
نمی گفت که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
کل سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی یعنی
هر سببی و نسبی که باشد بریده میشود از یکدیگر در روز
قیامت مگر حسب و نسب من و اگر ما اراده کنیم که از
مقامات کریمه و مناقب سنیه و حالات شریفه علی ابی
ابیطالب ع را بیان نمائیم طومارها پر شود و عمرها بآخر رسد
و بیان آن نشده باشد چه مولد و منشا کسی کریم است و از صلب

ونسبش صحیحست و علم و عملش بسیار رست و از پیش بیشتر
با زبان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب در رسول را حبیب خلقش
با خلقش مساوی و ظاهرش با باطنش موافق بوداشتی با
کهنه همان گذشته اشش با آینده همعنان تا اینجا کلام جاحظ
بیکسی که دشمن از احوال او چنین گوید ببین که دوست در
اوصاف او چه خواهد گفت و اینکه نام جاحظ به دشمنی مذکور شده
حمل بر تعصب و عناد شود چه از جمله چیزهائی که از و بظهور
آمده یکی آنست که در زمان مامون خلیفه بامید آنکه تقربا حاصل
کند اظهار رفض نموده و او عاقد بود که امامت بارث است و وارث
پیغمبر صلی الله علیه و آله عم او عباس بود و علی را نمیرسد
که طلب خلافت نماید پس اگر آنچه در مدح آنحضرت گفته است
بموجب یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم بزبان گفته و
دلش از آن نا جزاست حق تعالی حق بر زبانش جاری
کرده تا روز قیامت برو حجت باشد و دیگر از بابت معویه
که با خواص اصحاب که می‌نشست مداحی علی میکرد و یک یک از

از صفات کمال آنحضرت را می شمرد و چون بعوام میرسید
امر بحرب و قتل علی مینمود و بر سر منبرهای حکم بسب و لعن
آنحضرت میکرد و هر دو اقتداء بشیطان کرده اند که تسبیح و
تقدیس حق تعالی میکرد و سجده آدم را شرک میدانست
مخالفت امر خدا می نمود و بلعن و طرد راضی شده ملعون و مطرود
گشته و این عمل را محبت نام نهاده اللهم العنه والعن من
تبعه لعنا ابدیا سرمدیا الی یوم القیمه و در تصانیف اهل سنت مذکور
که عند الروافض محب علی من کان مبغض الصحابة یعنی نزد رافضی
دوست علی کسی است که دشمن صحابه رسول صلی الله علیه وآله
باشد و این غلط است چه رافضیان محب علی کسی را
میدانند که دشمن باشد با آن صحابه که حق ایشان را غصب کرده
و مستحق ایشان را محروم ساخته و ظلم و ستم بر اهل بیت
رسول ص روا داشته و عقل سلیم و طبع مستقیم این را منکر نیست
چه محبت دوست با محبت دشمن جمع نمیشود چنانچه محقق فرموده
شعر تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرای عنک لعازب

دوست داری دشمنم را انگهی گوئی که من ✿ دوست میدارم
ترا انکه دوست است از عقل نیست ✿ و دیگری گفته بیت دشمنم را دوست
میداری و میگوئی که من ✿ دوست دارم من ترا این دوستی
باید بکار ✿ و مشهور است که شخصی بمرتضی علی علیه السلام گفت
که انا احبک واتولی عثمان فقال اما الان فانت اعور اما
ان تعمی واما ان تبصر یعنی من دوست دارم ترا و با عثمان نیز محبت
دارم فرمود که تو الحال اعوری یا بینائی اختیار کن یا کوری
یا رومی روم باشی یا زنگی زنگ ۷ و چنانچه اجتماع نقیضین محال
است در یکدل محبت کسی با محبت کسی که دشمن او باشد
محال است پس اولی آنست که برادران سنی چنانچه از خدا
بیک واز رسول بیک اکتفا کرده اند از امام و پیشوا هم بیک قرار
دهند و چشم امداد واعانت در روز محشر از او داشته باشند
واز دوئی و دو بینی بگذرند و دعوی دو محبت که با هم راست
نمی اید نکنند والسلام چنانچه در نسب کسی با آنحضرت ملحق نمیتوانند
شد در اولاد و زوجیت نیز کسی با او نمیتواند رسید چه فاطمه ع

۷ یعنی بعض از آنکه خود را سنی میدانیم

که سیدة نساء عالمین است زوجه اوست و از ابن عباس

مرویست که چون فاطمه علیها السلام بخانه امیرالمؤمنین علیه السلام بیرفت

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشاپیش بیرفت و جبرئیل

امین علیه السلام از دست راست و میکائیل علیه السلام

از دست چپ و هفتاد هزار ملک از پی سر که تسبیح و تقدیس

حق تعالی میکردند تا صبح و هرگاه ابن عباس این حدیث را

از خاتم الانبیا شنیده باشد البته صحابه دیگر که دعوی اختصاص

و هم مجلسی و همنشینی آن سرور کرده اند و مع هذا چنانچه صاحب

کتاب ملل و نحل از نظام نقل کرده و دیگران نیز در

کتابهای دیگر آتش در خانه او زدند و در بر شکم او کوفتند

و استخوان پهلویش را شکستند و جنین را سقط ساختند و از

حسن و حسین و علی ع و عباس که در آن خانه بودند شرم نکردند

و از خدا و رسول ص و روز قیامت نیندیشیدند را با ایمان و اسلام

و جانشینی رسول ص جمع بودن خالی از اشکال نیست و بجای الحق

که حسین با فاطمه علیها السلام از اشرف ناسند بعد از رسول خدا

و اخطب خوارزم در مناقب از ابن مسعود روایت کرده
که گفت از رسول الله صلی الله صلی الله علیه و اله شنیدم
که گفت الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة یعنی این
هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از براء بن عازب
نقل کرده که از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود
در حالتی که حسن را علیه السلام بر دوش داشت اللهم انی
احبه فاحببه یعنی خدایا من این را دوست دارم تو هم دوستش
دار و ایضا از اسامه بن زید روایت نموده که فرمود در وقتی که
هر دو را بر زانوی مبارک داشت هذان ابنای و ابنا ابنتی
اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما یعنی این هر دو پسران و دختر
منند خدایا تو میدانی که من دوست میدارم این هر دو را تو نیز
هر دو را دوست دار سه بار اینها را گفت و من شنیدم و از جابر
بن عبد الله انصاری مرویست که بخدمت رسول صلی الله علیه و اله
رفتم دیدم که حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش داشت
وی گفت نعم الجمل جملکما و نعم العدلان انتما یعنی خوش

بارکشی است بار بردارنده شما و بهترین بارهاست بار او شما

هر دو را به صاحب کتاب نهایت الطلب حنبلی بسند خود از ابن

عباس نقل کرده که گفت نزد رسول صلی الله علیه وآله بودم

حالتی که حسین علیه السلام را بر ران راست و ابراهیم پسرش

را بر ران چپ داشت و گاهی این را می بوسید و گاهی آنرا می بوسید

که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید

این هر دو را بتو نمیگذارم یکی را فدای دیگری کن پس بهر کدام

نگاه کرد و گریست و فرمود که مادر ابراهیم کنیز است اگر بمیرد

بغیر از من کسی اندوهگین نخواهد شد و مادر او فاطمه است و پدرش

علی که گوشت و خون منست اگر بمیرد فاطمه و علی و من هر سه را محزون

دیگر این باید بود برگزیدم و حزن خود را بر حزن ایشان و

او را فدای حسین کردم پس ابراهیم بعد از سه روز فدا شد

و بعد از آن هر وقت که حسین علیه السلام را میدید و می گفت

فدیت من فدیته بابراهیم ابنی فدای کسی شوم که ابراهیم را

فدای او کرده ام و در صحیح مسلم در تفسیر قول حق تعالی فا

علیهم

علیهم السلام و الارض گفته است که گریه اسمان سرخی اوست که
پیش از واقعه حسین این سرخی نبوده و در مسند حنبل اورده که
کسی که در ماتم حسین بگرید اگرچه یکقطره باشد بهشت اورا واجب
میشود و بعد ازو امام زین العابدین اعبد و ازهد اهل زمان بود
و بعد ازو امام محمد باقر از رسول الله سلام رسانیده بود و بعد
ازان امام جعفر صادق اعلم و ازهد اهل زمان بود و از بعضی که جعفر
داو انسبت وقوع یافت لهذا صادقش می گفتند و بعد ازو امام
موسی کاظم و بعد ازو امام رضا و بعد ازو امام محمد جواد و بعد
ازو امام علی نقی هادی و بعد ازو امام حسن عسکری صلوات
الله علیهم هرکدام در وقت خود افضل و ازهد و اعلم مردمان
بودند و همچنین صاحب عصر و زمان سلام الله علیهم که هیچکس در
هیچ صفت کمالی بر ایشان سبقت نگرفته است و هیچ احدی در
هیچ صفتی با ایشان برابری نتوانسته است و میان مخالف و
موالف اتفاقست در انکه بفضل و زهد و علم و تقوی و
دیگر صفات کمال ایشان احدی را نسبت نمیتوان نمود بنوعی که

چنانچه آنحضرت در نسب شریف ممتاز است در زوجه و اولاد
هم ممتاز است و چنانچه در شجاعت و علم و زهد و جهاد کسی با او برابر نشد
در نسب و اولاد هم شخصی را با او برابری ممکن نیست و بقول ائمه
گفته است بیت او برتر از آنکه عقل گوید بالاتر از آنکه بر وضع چرخ اوی
مثل و مانند بری است چنانچه ملا محتشم کاشی رحمة الله گفته است
بیت حجة الله علی الخلق علی متعالی که در آئینه شک شد بخدائی بدرک
پس تقدیم غیر بر تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح باشد
یازدهم در محبت آنحضرت خوارزمی در مناقب نقل کرده است
از انس مالک و احمد حنبل در مسند خود از حذیفه یمانی
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود حب علی حسنة لا یضر معها
سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی دوستی علی
حسنه ایست و ثوابیست که با آن هیچ سیئه و گناهی مضرت
رساننده نیز نباشد و بغض و دشمنی آنحضرت گناهی است که
با وجود آن هیچ حسنه و ثوابی نفع بآن شخص نرساند و در شفا
همچنین در کتاب مسطور است که لو اجتمع الناس علی حب علی
ابن ابیطالب

بن ابیطالب لم یخلق الله النار یعنی اگر جمیع میشدند مردمان بر محبت

علی بن ابیطالب علیه السلام حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و ایضا نقلست که

اند که مردی بسلمان فارسی رضی الله عنه گفت که چه محبت بسیار

است که ترا با علی بن ابیطالب است گفت زیرا که شنیدم از رسول الله

صلی الله علیه و آله که گفت من احبّ علیا فقد احبنی و من

ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی کسی که دوست دارد علی را پس

بدرستی که مرا دوست دارد و هر که دشمن دارد علی را پس بتحقیق

که مرا دشمن دارد و ایضا در مناقب خوارزمی منقولست که بسند

خود از عبد الله بن عمر نقل کرده که او گفت از رسول الله صلی الله

علیه و آله شنیدم که فرمود من احب علیا قبل الله منه

صلوته و صیامه و قیامه و استجاب دعاه الا و من احب علیا

اعطاه الله بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة الا و من احب

آل محمد امن من الحساب والمیزان والصراط الا و من مات علی حب

آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء الا و من ابغض آل محمد جاء یوم القیمة

مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را

قبول میکند حق تعالی از و نماز او را و روزه او را و قیام او را و عبادت

حق تعالی مستجاب میگرداند دعای او را بدانید که هر که دوست

دارد علی را عطا میکند حق تعالی بهر رگی که در بدن او است

شهری در بهشت بدانند که هر که دوست دارد آل محمد را ایمن

است از حساب و میزان و صراط بدانید که هر که بمیرد بر دوستی

آل محمد پس بدرستی که من ضامنم او را بدخول در بهشت با پیغمبران

بدانید که هر که دشمنی دارد آل محمد را می آید روز قیامت و در میان

هر دو چشم او نوشته است که آیس من رحمة الله یعنی

این مرد از رحمت الهی نومید است و ما یوسی نعوذ بالله

منه و قبل ازین نیز در بیان محبت آل رسول در تفسیر قل لا اسئلکم

تا آخر آیت گذشت که محبت آل رسول علیهم السلام اجر و مزد

رسالت است و در کتاب جمع بین الصحاح الستة از ابن

عباس نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

احبوا الله تعالی لما یغذوکم به من نعمه و احبونی لحب الله

تعالی و احبوا اهل بیتی لحبی یعنی دوست دارید حق تعالی را بجهت

نعمتهای

۲۱۵
۲۱۴

نت ...ئی او نکه بسیار رسیده از وجود حیات و لوازم ان
دار برای انکه او بسنه ادار دوستی است و اهلبیت در استحقاق
دوستند استش دار دوست دارید برای جهة دوستی الله تعالی
که فرستاده ایم و چون او مرا دوست دارد شما هم دوست
دارید اهل بیت مرا بدوستی من که هرکه اهلبیت مرا دوست
دارد مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست داشته خدا
را دوست داشته است چه دوست دوست دوست
است و ایضا در جمع بین الصحاح الستة از معویه بن حیده
قشیری روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه
واله شنیدم که خطاب بعلی علیه السلام نموده می گفت لا
یبالی من مات و هو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا
یعنی باک ندارد و پروائی نیست انکه بمیرد و دشمن داشته
ترا انکه بر دین یهودان بمیرد یا بر دین نصرانیان و در قیامت
حشر شی با اینها باشد و ایضا دران کتاب از انس مالک
نقل کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه واله گفت یا علی

كذب من زعم انه يبغضك ويحبني يعني يا علي دروغ ميگويد
كسي كه گمان دارد كه او ترا دشمن دارد و مرا دوست دارد و كه
دوستي من با دشمني تو جمع ميشود البته با من هم دشمنست وايضا
دران كتاب از ابن عباس روايت نموده كه پيغمبر خدا صلي الله
عليه واله بعلي عم خطاب كرده فرمود انت سيد من في الدنيا
وسيد من في الاخرة من احبك فقد احبني ومن احبني
احبه الله عز وجل وعدوك عدوي وعدوي عدو الله
وويل لمن ابغضك يعني تو يا علي بهتر و بزرگتر اينكسي كه در دنيا
اند و سيد و بهتر آناني كه در آخرتند آنكه ترا دوست دارد بتحقيق كسي
كه دوست دارد مرا و آنكه دوست دارد مرا دوست دارد
حق تعالي را و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا و
اي بر آنكسي كه دشمن ترا دارد وايضا درهمان كتاب از ابا
هريره نقل كرده كه گفت پيغمبر خدا صلي الله عليه واله نظر به فاطمه
را با علي و حسن و حسين و چون چشمش بر ايشان افتاد فرمود
كه انا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم يعني من دشمنم آنكسي را

كه با ايشان

که با ایشان دشمن است و مطیع و منقاد هم یعنی دوست و فرمان
بردارم کسی را که مطیع و منقاد و دوست و فرمان بردار شما باشد
و در مناقب خوارزمی مسطور است بروایت جابر بن عبدالله
انصاری که گفت شنیدم مشافهة از رسول الله صلی الله علیه و آله
که گفت جبرئیل از جانب رب العزة آمده و برگ سبزی از
درخت آس آورده بسفیدی بر او نوشته بود که انی افترضت
محبة علی بن ابیطالب علی خلقی فبلغهم ذلک عنی یعنی بدرستی
که من واجب گردانیده ام دوستی علی بن ابیطالب را
بر خلقان پس بر تست که برسانی این پیغام را از جانب من
ببندگان من که امت تواند و ایضا در مناقب خوارزمی از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود در حالیکه
علی علیه السلام را مخاطب ساخته بود یا علی اگر بنده از بندگان
عبادت خدا کند بقدر آنچه نوح علیه السلام در قوم خود بعبادت
و رسالت مشغول بود و آن بنده را امثال کوه احد طلا باشند
و در راه حق تعالی همه را بفقرا و مساکین رساند و آنقدر عمرش

در راه شود که هزار سال هزار حج پیاده بکنند و بعد از انبیا در میانه
صفا و مروه مظلوم کشته شود و با اینها ترا ای علی دوست بدارند
باشد بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید و داخل جنت نخواهد
شد وایضا در مناقب ذکر کرده که ام عطیه روایت کرده
که در وقتی که علی علیه السلام بغزائی رفته بود رسول الله ص
را دیدم که دست مبارک بجانب آسمان برداشته ا[ست]
میگوید اللهم لا تمتنی حتی ترنی علیا یعنی بار الهی مرا میرانی
تا آنکه بنمائی علی را و به بینم من او را بعد از آن تو دانی بمیران
ایضا در مناقب مذکور است که عبد الله بن مسعود روایت کرده
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اول کسی از ملائکه آسمان
که علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از و میکائیل و
بعد از و جبرئیل و اول آنانی که دوست داشتند علی را از
اهل آسمان حمله عرش بودند و بعد از آن رضوان خازن بهشت
پس از و ملک موت بدرستی که ملک موت علیه السلام
بر دوستان علی رحم میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکرد

صلوات

صدقات الله علیه وعلیهم دور کشف الغمه و مناقب از
عایشه مرویست که از وی پرسیدند که دوسترین مردان نزد رسول الله
که بود گفت علی علیه السلام پس سایل پرسید که از زنان
گفت فاطمه علیها الصلواة والسلام دوازدهم آنکه صاحب
حوض و لوا و صراط آنحضرت است و اذن دخول جنت او
میدهد و حکم برفتن دوزخ او می فرماید خوارزمی از ابن
عباس روایت نموده و قبل ازین هم گذشت که بر کناره
حوض آنحضرت خواهد بود دیگر یکی را امر خواهد شد که
بر در بهشت بنشیند و تا برات و نوشته علی نباشد کسی را
داخل بهشت نکند و از جابر بن سمره روایت کرده است که پرسیدم
یا رسول الله صاحب لوای تو در آخرت کیست فرمود که صاحب
لوای فی الآخرة صاحب لوائی فی الدنیا علی بن ابیطالب یعنی
صاحب لوای من در آخرت همان صاحب لوای منست در دنیا
که علی بن ابیطالب باشد و از عبد الله بن انس مرویست که رسول
صلی الله علیه واله گفت از صراط گذشتن ممکن نیست تا با آن شخص

کتابت ولایت علی نباشد و بدلایل مذکوره خواجه نصیر طوسی علیه الرحمة
اشاره نموده فرموده است لکثرة سخائه یعنی آنحضرت افضل از غیر است
از جهة بسیاری سخای او چنانچه مشهور است که مسکین و محتاج را
بر نفس خود و عیال اختیار می نمود واعبدهم یعنی و از جهة آنکه
عبادات او از همه بیشتر بود شمه از آن گذشت واحلمهم یعنی
حلم او از دیگران زیاده بود و بعضی از آن مذکور شد والاخباره
بالغیب یعنی و از جهة خبر دادن او بغیب چنانچه در نهروان از
کشتن ذی الثدیه خبر داد و چون نیافتند اورا در میان کشتگان
دید فرمود که والله من هرگز دروغ نگفته ام تا چون تفحص در
بعضی آوردند یافتندش بطریق زنان بر پشت شانه پستانی
داشت موئی چند از آن روئیده و در ماه رمضان از کشتن خود
خبر داد و روزی بر منبر بود کسی گفت خالد بن عرفطه کشته شد
گفت والله کشته نشده و او قاید در امامی لشکر ضلالت خواهد
بود که بجنگ حسین روند و لوای ایشان را حبیب بن حمار خواهد داشت
پس مردی از زیر منبر گفت من حبیبم و من آن کار نکنم گفت اگر تو نکنی البته

بالله

۲۱۷

بس لا خواهی کرد و از خضر چیان شد هم خالد را رهنما بود و هم جبیب

صاحب لوا و لاستجابة دعائه یعنی و از جهة مستجاب بودن

دعای انحضرت و از پیش گذشت و ظهور المعجزات عنه یعنی

و از جهة ظاهر شدن معجزات از و و بعضی از انها گذشت و

وجوب المحبة یعنی و از جهة وجوب محبت او چنانچه در حدیث

و ایه ذو القربی بیان ان شد و تمیزه بالکمالات النفسانیة

والبدنیة والخارجیة یعنی و از جهة امتیاز انحضرت از سایر

مردمان بکمالات نفسانی چون علم و سخاوت و شجاعت

و حسن خلق و زهد و تقوی و غیر ان و کمالات بدنی همچو زیادتی

قوت که در کندن در از خیبر و برداشتن سنگ از سر چاه

ظهور یافت و چهار هزار رکعت نماز کردن و روزه تابستان

گرفتن و کمالات خارجی همچو پسر عم رسول و زوج بتول و پدر

سبطین بودن و پیش از همه کس ایمان اوردن و بعد از ان الحمد

اجمال لا نفعه بتفصیل بیان نموده و فرموده و انشر فهم خلقا و اطلقهم

وجها یعنی خلق نیکو گشاده رویی انحضرت بمرتبه بود که صد سر

حتی که نسبتش کردند مداعبه یعنی مزاح کننده است و صعصعة بن

صوحان در مدح او گفته که در میان ما چنان بود که گویا یکی از ما

است و مع هذا از مهابتش در روی او نگاه نمیتوانستیم کرد و

اقدمهم ایمانا یعنی پیش از همه کس ایمان برسول الله صلی الله علیه و

آله آورده بود چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده

که بعثت یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلثاء یعنی روز دوشنبه

من مبعوث شدم و علی علیه السلام روز سه شنبه بمن ایمان

آورده و افصحهم لسانا یعنی از همه امت فصیح‌تر بود و کتاب

مستطاب نهج البلاغه در فصاحت گواه بس است و اشدهم

رایا یعنی از روی رای و تدبیر از همه کس در پیش بوده و در

هر چیز نیک و فتحی حکم او مطاع بود و بی مشورة او هرگز لشکر بجایی

نفرستادند واکثرهم حرصا علی اقامة حدود الله یعنی بیشتر

از همه مردمان مجد بود در اینکه حدود الهی و احکام شریعت رسالت

پناهی را بجا بیارد و در آن مساهله اصلا تجاوز ننمود و احفظهم

لکتاب الله العزیز یعنی حافظ‌ترین خلق و اصحاب بود مصحف مجید

بل

در جمیع قرآسند قرآت خود را بانحضرت می رسانید در اختصاصه
بالقرابة والاخوة والنصرة یعنی انحضرت مخصوص بود
بخویشی رسول الله و برادری انحضرت و یاری و مددکاری او در ضمن
تفسیر آیات و احادیث بعضی از انها سمت ذکر یافت ومساواة
الانبیا یعنی و مساوی بودن او علیه السلام انبیا را چنانچه در ان
حدیث که من اراد ان ینظر الی ادم تا اخر بیان ان شده و
لا تتخذهم کفره یعنی انحضرت طرفة العینی کافر نبوده و کفر او را
در نیافته وکثرة الانتفاع به یعنی و از جهة بسیاری نفع فتنی
مسلمانان از او چه یقین است که نفعی که از او باهل اسلام رسید
از هیچکس نرسیده و ملا علی قوشچی بعد از شرح مجموع این دلایل
که اهل سنت را در برابر این ادله هست تکلم کرده و خود کی کرده
و گفته کسی را حرفی نیست در انکه مناقب او عام است و فضایل
او بسیار است و موصوف است بکمالات و مخصوص است بکرامات
اما اینها دلالت نمیکند بر افضلیت چه اتفاق اهل سنت است
اتفاقی که بجای اجماع است بر افضلیت [illegible] انبیا بکر

دلیل از و برا افضلیت عمر و دلیل بر بعضی از کتاب و حدیث
و آثار و علامات ظاهر میشود اما کتاب قول حق تعالی که
وسیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی چه
جمهور اهل سنت و اکثر اهل ملت بر آنند که این آیت در شان ابابکر نازل
شده و اتقی که درین آیه واقع است بمعنی اکرم است بدلیل قول
حق تعالی که فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستی که گرامی
ترین شما نزد الله تعالی آنکسی است که تقوی او بیشتر باشد و در
بمعنی اکرم است و نمیخواهیم با فضل الاکرم را و مراد باکرم
که امیر المومنین باشد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله را نزد امیر المومنین
نعمت تربیت بود چه معنی آیت اینست که زود باشد که دور گردانیم
از آتش آن پرهیزکاری را که میدهد مال خود را به پاکی و بکننده
نه بریا و سمعه و هیچکس را نزد او نعمتی نبود بر او منتی نداشت که مکافات
کرده شود و لیکن این نفقه را برضای حق تعالی کرد پس زود باشد
که خشنود گردد و برسد بثوابها که موعود است و بر آنند که هیچکس منتی
نداشت پس هرچه کرده برای خدا کرده اما علی چون رسول الله بر
حق

ترتیب داشت و ما لاحد عنده من نعمة تجزی در شأن
او نازل نمی آید و اما حدیث که دلالت بر افضلیت ابابکر و عمر
رضی الله عنهما دارد چندین حدیث یکی اقتدوا بالذین من بعدی
ابو بکر و عمر یعنی اقتدا کنید باین دو کس که بعد از من اند ابی بکر
و عمر و پیغمبر همه کس را خطاب کرده که اقتدا کنید پس علی علیه السلام
هم داخل باشد و برو واجب باشد که اقتدا بایشان کند و حدیث
دیگر آنکه ابابکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی این دو کس
بهترین کهلهای اهل بهشت اند و کهل کسی را گویند که در میانه سی
تا پنجاه باشد و حدیث دیگر که لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت
ابا بکر خلیلا لکن هو شریکی فی دینی و صاحبی الذی صحبت مونسی فی الغار
خلیفتی فی امتی یعنی اگر من دوست بغیر از خدا میگرفتم ابابکر را
دوست میگرفتم لیکن او شریک منست در دین و مصاحب و یار
غار منست و خلیفه منست در امت من و حدیث دیگر که ان
مثل ابا بکر کذبنی الناس و هو صدقنی و آمن بی و زوجنی ابنته
وجهزنی بماله و آسانی بنفسه و جاهد معی ساعة الخوف یعنی کی بت

تنك ابابكر بى كه مردم همه تكذيب من كردند واو تصديق كرد

وبمن ايمان اورد ودختر خويش بزنى بمن داد وبمال مرا همراهى

كرد وبامن بنفس خود مواسات كرد وجهاد كرد بامن در روز

خوف وترس وحديث ديگر كه عمرو عاص روايت

كرده اند كه ميگويد گفتم يا رسول الله كه كدام يك از مردمان

دوستر اند بنزد تو گفت عايشه گفتم من از مردمان سوال

كردم گفت ابوها يعنى پدر او گفتم بعد از و گفت عمر خطاب

وحديث ديگر كه رسول گفته اگر بعد از من رسولى ميبود هر اينه

عمر خواست بودن وحديث ديگر كه پيغمبر ابابكر وعمر را ديد

گفت هذان السمع والبصر يعنى اين هر دو گوش وچشم

منند واما آثار يعنى انچه در خبرها وارد شده كه دلالت بر

افضليت ايشان ميكند يكى انكه ابن عمر گفته كه من بايسى

حرف ميزدم در حضور رسول الله كه ايا بعد از و كه افضل هستند

نشنيد وگفت ابو بكر پس عمر پس عثمان قرار محمد بن حنفيه مروى است

كه گفت پدرم را گفتم كدام يك از مردمان افضلند بعد از پيغمبر

گفت

گفت ابوبکر گفتم بعد از و گفت عمر و ترسیدم که اگر بگویم بعد از و
که بهتر است بگوید عثمان گفتم بعد از عمر تو گفت لا انا رجل
من المسلمین یعنی من بعد از و بهتر نیستم من مردی ام از
مسلمانان وایضا امیر المؤمنین علی گفته است که خیر الناس
بعد النبیین ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبران
ابوبکر است پس عمر پس خدا بهتر داند واما امارات یعنی
علامتها که دلالت بر افضلیت ایشان میکند یکی فتنهای نشاندن در
دیگر تالیف قلوب مردمان و یکی مقهور شدن اهل رده
دیگر پاک شدن جزیره عرب از کفر و فتح شام و اطراف
آن و رسیدن قوت و شوکت اهل اسلام تا حوالی فارس خراسان
در زمان ابوبکر و در ایام عمر فتح عراق و فارس تا اقصای
و قطع دولت ملوک عجم و قوی شدن ضعفا در زمان عمر و فتح بعضی دیگر
از بلاد و بسته شدن کلمه اسلام و جمع نمودن عثمان مردم را بر یک
مصحف با تقوی و ورع و اتفاق در نصرت دین و مهاجرت
با رسول و به دو دختر داماد بودن و حیا و شرم چنانکه رسول الله گفته

الا استحیی من استحیی منه ملئکة السماء یعنی ایا شرم نکنم از انکه ملائکه
اسمان ازو شرم میکنند و حدیث دیگر گفت عثمان برادر منست
در فیء منست در بهشت و حدیث دیگر که گفت عثمان بیحساب به بهشت
میرود و ازین ایت و احادیث و اثار و علامات افضلیت هر سه
ظاهر میشود پس ایشان افضل از علی باشند و تقدیم ایشان
واجب و دلایلی که خواجه نصیر و غیر او گفته اند باطل و از درجه
اعتبار ساقط باشند و جواب از هر یک بی شایبه تعصب و تکلف
و عناد اما از ایه قران که در سیحبنها باشد انکه شارح طوالع از واحدی
روایت کرده و او بسند خود بعکرمه و ابن عباس میرساند
که ایشان گفتند در عهد رسول الله صلی الله علیه و اله فقیری خانه
داشت و درخت خرمایی از یهودی غنی که در خانه او بود و صاحب درخت
خرمابان درخت بالا میرفت و خرما می چید و گاه یکی یا دوی می افتاد
و طفلان فقیر بر میداشتند از ایشان میگرفت تا انکه اگر در دهن
نهاده بودند از دهنشان بر می اورد و ان فقیر بخدمت رسول خدا امده
شکوه نمود و حضرت انمرد را طلبیده فرمود که ان درخت را بمن
ببخش

بنجشی و در بهشت من بعوض ضامن شوم که تو نخلی به ازان

بدهم و ان بدبخت گفت من نخلستان بسیار دارم اما هیچ یک را

از این نخل دوستتر ندارم و بکسی نمی بخشم پس چون ان نابکار

رفت شخصی از رسول الله صلی الله علیه واله سوال کرد که اگر

ان نخل را من صاحب شوم و بشما دهم ان نخل در بهشت

بمن عطا خواهید کرد حضرت فرمود که بلی این شخص بدر خانه ان

مرد رفت و گفت مرا در مدینه چندین نخلستان است بیک نخل ان

بمن عوض کن و بعد از ابرام و لجاجت بسیار بچهل نخل ان

نخل را ازان مرد خرید و جمعی را طلبید که بران سودا گواه شدند و

بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه واله امد ان فقیر را طلبید و ان نخل

را باو عطا فرموده گفت نخل درخت باک تست خاطر جمع دار

حق تعالی سوره واللیل را که مشتمل است برین ایه بجهت

این قصه فرستاد و ازعطا منظور است که امرد که نخل را خرید ابو دحداح

انصاری بود و مراد از اما من اعطی و اتقی اوست و مراد از اما من

بخل و استغنی صاحب درخت که سمره بن جندب نام داشت

[illegible]

و ایضا لا یصلها الا الاشقی الذی کذب صاحب نخله است و سیجنبها
الاتقی الذی مراد ابو دحداح است و گویند که رسول الله صلی الله علیه و آله
~~این فقیر را طلبید و آن نخل را با او عوض فرمود و گفت بجای آن درخت~~
بان بستانی که ابو دحداح در عوض نخله حاکم بود گذار فرموده گفت
درختان بستان بهشت ابو دحداح ازین بهتر است و هرگاه چنین باشد
دعوی اتفاق که جای اجماع میکرد که بلا علی گفته است که هیچ
ندارد و ایضا اکثر مفسرین گفته که مراد با تقی علی بن ابیطالب است
علیه السلام و همان سید در شرح طوالع گفته است که واران خبری
که موید انست که مراد با تقی علی بن ابیطالب علیه السلام
نزول هل اتی است در سوره هل اتی و یطعمون الطعام علی
حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء
و لا شکورا و ایضا اگر آیه در شان ابوبکر نازل شده بودی در
روز سقیفه چرا از دلیل خود نمی ساخت و تمسک بحدیث
الائمة من قریش میشد که دلالت بر تعیین نکند و اگر ابوبکر
ملکی میبود مخصوص باو نمی بود و بخاری در صحیح نقل کرده است

که

عندی

که عایشه گفت ما انزل فینا شیئا من القرآن الا آیة نزل
یعنی نازل نشد در شان ما هیچ آیه مگر آیه که رفع تهمت لذین کرد یعنی
آیه افک و لازینجا گفته اند که مراد با تقی نمیبود که علی ع باشد
چراکه مراد از صفت اتقی آنست که نباشد نزد او نعمتی که جزا
خواهد و رسول صلعم را بر علی ع حق تربیت بوده چون پس اینکه آنچه
ارشاد باسلام و رهنمائی بدین مبین داخل در نعمتی نیست
که مستحق جزا باشد چه محض آن رضای حق تعالی است تربیت
رسول الله صلی الله علیه و آله نیز امیر المؤمنین سلام علیه السلام ازانا
ثابت است زیرا که تربیت آنحضرت علی علیه السلام را
از برای غرض نبود و در حق او در حق علی ع جهت عوض نه
بلکه محض برضا و خشنودی حق تعالی بود یا لاکه اتقی بمعنی تقی هم
جایز است که بنا وصیغه افعال در غیر تفضیل نیز مستعمل
است چنانکه طرفه شاعر گفته شعر تمنی رجال ان اموت وان امت
فتلک سبیل لست فیها باوحد که اینجا مراد از اوحد وا
حد است تفضیل نیست و اگر در اتقی اراده تفضیل کنند

بر قول مخالف لازم آید که افضل از نبی الله صلی الله علیه
وآله نیز باشد واین باطل است پس لازم نباید از آن افضلیت
ومراد بقول حق تعالی است ان اکرمکم عند الله اتقیکم است
که گرامی ترین شما نزد الله تعالی کسی است که افضل واتقی
از جمیع مومنان باشد وآن پیغمبر است صلی الله علیه وآله واگر کسی
گوید که مراد افضلیت تفضیل است واتقی اتقای از
بعض مومنان گوییم لازم که علی علیه السلام داخل باشد در آن
بعض بود والا جواب فرا احادیث که نقل کرده است ایشان
حدیثی که معتبر است حدیثی که متفق علیه فریقین باشد و
هر حدیثی که مجمع علیه ومتفق علیه فریقین نباشد اعتباری
ندارد وآنچه در شان امیر المومنین علی علیه السلام در باب فضایل
او نقل شده خود میگوید که ما را در آن حرف نیست از آن
که متفق علیه فریقین است پس انکار آن چون توان کرد و
وآنچه در باب فضایل ثلثه روایت نموده اند متفق علیه
فریقین نیست چه شیعه نیست ومع هذا آنچه در فضایل ایشان نقل کرده اند

بهانچه خود در مطاعن و مثالب ایشان نقل فرموده اید و
اذا تعارضا تساقطا و مع هذا حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر
و عمر بر دو چندین قدح وارد است یکی آنکه در علم اصول مقرر
شده است که سکوت در معرض بیان افاده حصر می کند و
چون در اینجا نام علی و عثمان مذکور نشده پس لازم می آید که
ان هر دو امام نباشند و اقتدا بایشان نتوان کرد و حال آنکه
شما هر دو را امام میدانید و اقتدا بهر دو میکنید دوم آنکه خود حدیث
دیگر روایت می کنید اگر چه آن هم بمحو این موضوع است که
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل
ستاره کانند که همه روشن اند و روشنائی بخشند بهر کدام از ایشان
که اقتدا کنید راه می یابید و این حدیث افاده می کند که بغیر از این
دو ستاره اقتدا نتوان کرد سیم آنکه مخالفت بسیار میانه اقوال
و افعال این دو خلیفه ظاهر شد لازم می آید که مردمان مامور باشند
بر عمل بچیزهای که نقیض هم اند و مخالف یکدیگر اند نکنند
و این نسبت بجانب پیغمبر جایز نیست که امر بمختلفات فرماید مثل آنکه

ابوبکر نقض کرد بر امامت عمر و عمر شوری انداخت و عمر
خالد ولید را حد فرموده بقتل مالک نویره و زنا با زن او ابا کرد
و گفت او سیف الله است و ابوبکر متعه حج و نکاح متعه را حلال
دانست و عمر گفت من هر دو را حرام کردم و عقوبت میکنم
کسی را که بکند و ابوبکر امضاء قباله فدک نمود و بفاطمه علیها السلام
داد و عمر باز گرفت و بدرید و ابابکر نماز تراویح را فرمود
که تنها بگذارند و عمر حکم کرد که بجماعت ادا کنند و امثال اینها
که متناقض اند و اقتدا بهر یک خلاف اقتدا است بدیگری بسیار
است و چنانچه در قرآن اختلاف نیست باید که در کلام هر که
بقرآن عمل کند هم اختلاف نباشد چهارم آنکه اگر این
حدیث موضوع نیست و صحیح است پس بایستی که نص
امامت هر دو بود و بعد از رحلت پیغمبر نزاع در میان صحابه واقع
نشود در تعیین امام و یکی میل بعلی بکند و یکی با ابابکر و انصار
بگویند بمهاجرین که منا امیر و منکم امیر یا از ما امیری و شما را امیری
و اگر این حدیث صحیح بود ابوبکر را احتیاج نمی شد که الائمه من قریش را
میکرد

می‌گفت ای انصار رسول خدا شما را امر کرده است باقتدا با
مخالفت رسول چون می‌کشید و یقین است که اگر این حدیث می‌بود
ابوبکر و عمر متمسک بحجت دیگر نمی‌شدند و چون شدند علم یقینی
بهم رسید که موضوع است پنجم آنکه ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا
نقل کرده که بعضی این حدیث را برفع خوانده‌اند باین طریق که
اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر یعنی اقتدوا ایها الناس
یا ابوبکر و عمر بالذین من بعدی کتاب الله و عترتی و
بعضی بنصب خوانده‌اند که اقتدوا بالذین من بعدی کتاب
الله والعترة یا ابابکر و یا عمر و بنابرین آن هر دو نیز چون
دیگران مامور باقتدا خواهند بود و آن هر دو که بعد از رسول اند
کتاب الله است و عترت ششم آنکه در اسناد این حدیث
خلاف است چه در طریق عبدالملک بن ربعی است و او
از اجلاف شام و محاربان صفین و دشمن امیرالمومنین و منافقان
بطریق بود و بعد از او ربعی بن خراش نزد اهل سنت از جمله
روافض است و منهم بعد اوست شیخین و بعد از آن بحفصه دختر

عمر می رساند واو بجهة دشمنی با امیر المومنین وخوش آمد عایشه

وجهت نفع بجهة پدرش از اعتبار بردن است واگر با بچه گربه است که

قایل نیستی بجان تو ای ملا عمر وشغال بابای ابابکر و عمر

اینحدیث موضوع است تا باور کنی واهل اسلام حدیث دیگر که ابو بکر

و عمر سید الکهول اهل الجنة است قطع نظر ازانکه موضوع است

صاحب کتاب استغاثه که از حزب ایشان است گفته است

که یاران ما حدیث دیگر روایت کرده اند که این حدیث را ابطال

باطل می کند وان اینست که روایت کرده اند ودر [illegible]

فریقین بران نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اهل

الجنة یدخلون الجنة جردا مردا مکحلین یعنی اهل بهشت در

بهشت خواهند شد در حالتی که ساده رو و ناسو امرد و مکحلت یعنی

سرمه در چشم کشیده باشند یا شبیه بان وهر گاه چنین باشد پس

کهلی نخواهد بود تا این هر دو سید و بهتر انها باشند واگر باشد

خلیجه گمان ایشان است پس ایا امامت و ریاست ابو بکر

و عمر بر کهلان خواهد بود نه بر جوانان و پیران یا بر همه خواهد بود اگر

با کهلان

و بر غیر کهول نیست پس فضیلت ایشان ظاهر شد واگر گویند امامت
و رعایت بر همه رست گوییم که سید در کلام عرب بمعنی رئیس است نیست
و رعایت بهتر از امامت پس هرگاه امام باشند بر کهول و غیر کهول
پس رئیس همه خواهند بود و رئیس بر همه که باشند سید همه خواهند بود
پس سید کهول گفتن نه فایده باشد و نقصان در مرتبه ایشان
که سید بر همه را سید بر کهول گفته باشند تا اینجا کلام صاحب استغاثه
است و بعضی گفته اند که مراد حضرت اینست که ایشان سید کهولهایی
اند که داخل بهشت شده باشند و میر نورالله رحمة الله علیه
درین مقام افاده نموده که ایشان روایت کرده اند در احادیث
صحاح خود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود الحسن والحسین سید
شباب اهل الجنة و لازم می آید تعارض میان این دو حدیث
[illegible] اتحاد [illegible] حدیث مقتضی مناسبتی نیست سید کهول
با کهول در کهولیت و سید جوانان را با جوانان در جوانی و حسنین
علیهما السلام نزد رحلت از دنیا جوان نبودند تا بگویند که سید
جوانانی اند که داخل بهشت میشوند و ابوبکر و عمر سید کهولها اند

که در خلد بهشت میشوند و تعارض لازم می اید و مشهور است که پیرزنی
بخدمت رسول الله آمده و التماس دخول بهشت نمود و حضرت فرمودند
که پیرزنان در خلد بهشت نمیشوند و پیرزن بگریه در افتاد حضرت
مژده اش داد که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا یعنی انجا جوان شوند و به بهشت روند
و ملا جامی این حکایت را بنظم اورده بیت کرد از اهل سؤال
ازین کلام شه فرخنده خصال تا انجا که میگوید بیت یک یک دختر
دوشیزه شوند که در ان منزل پاکیزه شوند و در حدیثی وارد
امده اهل الجنة شباب کلهم و انه لا یدخلها العجز یعنی اهل
جنت همه جوان باشند و پیران داخل بهشت نمیشوند پس باید رسول
الله صلی الله علیه و اله بهشت دنیا خواسته باشند و صاحب
کامل بهائی گفته که اهل سنت چون دیده اند که اهل قبله
اتفاق دارند بر انکه حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب
اهل الجنة من الاولین و الاخرین و ابوهما خیر منهما صحیح
است اراده ایراد نقیض ان نموده این حدیث را وضع کرده
اند

اند والا در بهشت پیری نباشد و هر که در بهشت رود حسن
و حسین سید و مهتر ایشان باشند والسلام حدیث دیگر
که لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا بود حق تعالی
میفرماید که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و از این
آیت دلیل است که میان متقیان دوستی و خلت راست
اگر ابوبکر ~~رضی الله عنه~~ متقی بودی رسول صلی الله علیه و آله
او را بخلت گرفتی و جای دیگر میگوید والمومنین والمومنات
بعضهم اولیاء بعض بحدیث خصم مگر ابوبکر ~~رضی الله عنه~~ مومن
نبوده بلکه اگر مومن بودی بنص قرآن رسول صلی الله علیه و آله
او را دوست داشتی و باز میگوید لا یتخذ المومنون الکافرین
اولیاء من دون المومنین بگمان خصم معلوم می شود که رسول
صلی الله علیه و آله ابوبکر را بدوستی نگرفته بود چه حال میان
دوستی رسول باشد یا دشمنی چون دوستی منتفی شد باقی نماند
الا دشمنی اما در شان علی علیه السلام چون میگوید یحبهم الله
در شان او یحبه ~~الله و رسوله~~ باعتقاد دوست و دشمن از این عهدها فارغ

بعضهم اولیاء بعض ٧

است و حکایت شرکت در دین و مصاحبت در غار بجهت آنکه
چون از رهبانان و احبار شنیده بود که آنحضرت برا اقتدار از حق
مبعوث خواهد شد و بطمع جاه و منصب همراه بوده و منتظر که ببیند تا
احوال بکجا منجر می شود از صدق نیت و خلوص طویت نبود
و اما مصاحبت غار محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده
که ابابکر بخدمت علی علیه السلام آمد و از حال رسول الله خبر گرفت
علی علیه السلام فرمود که اگر با او کاری هست خود را بدان کوه
متوجه غار ثور شد و ابوبکر بسرعت راهی شد و چون شب
تاریک بود حضرت رسول الله صلعم از دویدن او گمان برد که یکی
یکی از کفار است و خواست که تند تر راه رود بند نعلین پاره
شد و انگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگ آمد شکافت
و خون بسیار رفت و ابوبکر باو رسیده از خوف [illegible]
پرسش نکند همراهیش را [illegible] متنبی گفته است شعر
یستصحب الانسان من لا یلایمه یعنی گاه است که لضرورت صحبت
با کسی که ملایم طبع نیست اتفاق می افتد تا وقت صبح بعد

۲۲۷

دیگر از اکابر گفته اول دم سفک من رسول الله بعد الهجرة بجنایته
انا بکر یعنی اول خونی که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت بسببش
جنایت ابی بکر بود و ابو القاسم بن صالح در کتاب نور و برهان
از محمد بن اسحق روایت کرده که گفت رفتم که عمره بگذارم جمعی از
اصحاب رسول را دیدم که باهم گفتگو میکردند از انجمله یک حسان
بن ثابت بود که این عبارت را بگوش خود از زبان او شنیدم که
فامر رسول الله علیا فنام علی فراشه وخشی من ابن ابی قحافة ان
یدلهم علیه فاخذه معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد رسول
صلی الله علیه واله علی ع را که بجای او بخوابد و ترسید از پسر ابی
قحافه که مبادا نشان دهد او را بکفار و بگوید محمد صلعم بکجا رفته همراه خود
برد و متوجه غار شد و ناقلان این حدیث همه از اهل سنت
اند با آنکه در غار چندین معجزات از حضرت رسول الله صلی الله علیه واله
بچشم خود دید چندین جزع و اضطراب کرد که بشرح در نیاید
[illegible] ترسی و خوف وگریه اش بجائی رسید که حضرت او را
منع فرمود و مطلقا تمیز عنکبوت و آشیانه ساختن مرغ ونازل

شدن آیت باعث وثوق و اطمینان نفس والهذا شیخ مفید قدس الله

سره در بعضی افادات فرموده که هر جا که حق تعالی انزال سکینه نموده با آن

حضرت از اهل ایمان کسانی بودند غیر از سکینه که در غار نازل شد

که تنها برای حضرت بود پس اگر ابوبکر مؤمن می بود بایست او از

که چون همراه بود شریک بود حق تعالی او را از سکینه محروم ساخته و آن زینت

که علمای اهل سنت از معنی غافل باشند در رفع حرف شیخ مفید دست

و پا زده اند یکی گفته چون پیغمبر مطمئن بود سکینه بر ابوبکر

نازل شد دیگری گفته چون ابوبکر ~~خایف~~ ایمن و مطمئن بود

ف خفتند و شیخ برین جوابها خندیده رد کرده و تفصیل آن در کتاب

مصایب النواصب مذکور است حاصل که مصاحبت

غار ابوبکر فضیلتی از برای او نیست که فخری بآن توان کرد

حدیث دیگر که در آن از برای ابوبکر شش چیز اثبات کرده

که گفتند کجاست مثل ابوبکر تکذیب کردند مردمان مرا او

کرد و ایمان بمن آورد و دختر را بمن داد و درین سه چیز او در امر

دیگر چه نهاده است از اینها فضیلتی بر صحابه دیگر لازم نمی آید بر

آورده اند

اینکه اند در وقتی بود که دیگران تکذیب میکردند و در ایمان آوردن
اگر راست باشد همه ایمان او لله لله فضیلت او در چه چیز است و
اگر او دختر داد و پدر زن بود رسول الله صلی الله علیه و آله هجده
زن بود همه پدران داشتند یکی هم او باشد و یکی دیگر تجهیز مال را
رسول الله صلی الله علیه و آله محتاج و معاش بغیر از مدینه و مکه نبود و
قطع نظر از آنکه ابوبکر خیاط و معلم مکتب بود و کمال فلاکت میداشت
آیا این مال را پیش از هجرت در مکه صرف پیغمبر نمود یا بعد از
هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت کدام لشکر در مکه بجائی
فرستاد یا کدام حشم و خدم و عیال داشت که محتاج مال ابوبکر باشد
[illegible] نمود و حال آنکه همچو خدیجه کبری زنی داشت که بمالداری و توانگری
او در زنان قریش دیگری نبود و همه را صرف او میکرد و از برای
[illegible] مال ابوبکر [illegible] در برابر مال او چه نماید و اگر
[illegible] و جهاد بعد از هجرت بود خود در همه تواریخ مذکور است
که ابوبکر شتری بچهار صد درم در وقت رفتن بمدینه خریده بود تا
رسول الله صلی الله علیه و آله چهار صد درم او را نداد بر آن سوار نشد و

در مدینه خود محتاج بود و یاری انصار بود و احتیاج مهاجرین به

امداد ایشان مشهور است و نیز دختر او اسما بمزدوری معاش میکرد

و پدرش کور و محتاج و عاجز و خارجی ابن جدعان بود چرا این

صدقه بپدر و دختر خود نمیداد و این رحم بر رحم نمیکرد و اول در این

حال صلهٔ رحم بایست کرد و اما سوال سیاست نفس و جهاد و در سایر

خوف اگر در مدت هجرت رفع آزاری در مدتی که در مکه بودند یا

دفع دشمن در ایامی که در مدینه بودند کرده باشد بدست و زبان یا

بسیف و سنان و اگر همه یکبار باشد یا در تاریخ مذکور باشد

بر دفع می قبول است یا در باب بلال میگویند که او را از کفار خرید و از

عذاب خلاص داد اما صاحب استیعاب در ترجمه بلال از عبد الله

ابن مسعود نقل کرده که مسلمان شده بود با ابوبکر و عمار و صهیب از

و سه کس دیگر و کفار ریسمان در گردنش کرده میگردانیدند واو

و این روایت دال است بر آنکه قبل از اسلام خرید

اسلام بلال اتفاق افتاده باشد و ابوبکر قدرت بر خلاصش نداشته چنانچه

دیگر بر وی بسته اند که مسلمانان را اذیت میدادند و خلاص میداد اگر در

بیکر اصهیب و مقداد و عمار را اخلاص بیکرد و اگر می بود چرا
ابن مسعود ذکر نمی نمود حدیث دیگر که عمرو عاص پرسید که او دوست
داری گفت عایشه گفت از مردان گفت پدر او جواب این حدیث
نعم او اله باطل است بحدیث طیر چنانچه مخالف خود از انس مالک
روایت کرده اند که خدایا بفرست کسی را که با من در خوردن مرغ
بریان شریک شود و علی حاضر آمد بتفصیلی که گذشت و اگر صدیق بودی
عایشه یا ابوبکر حاضر شدندی و باز معارض است بحدیثی که خود روایت
نموده اند که عایشه پرسیدند که دوسترین خلقان نزد رسول الله کی بود
گفت از مردان گفت شوهر او و این هم گذشت مع هذا از غیرت
نیست و از حمیت و مردی دور است که کسی نزد فاسق فاجری چون
عمرو عاص گوید من زن خود را دوست دارم با آنکه زن آن
حضرت صلی الله علیه و آله همیشه از عایشه و حفصه در آزار بود چنانچه حق
تعالی حضرت عتاب کرد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ای
از همه چرا حرام میکنی بر خود بجهة خشنودی ایشان چیزی را که حق تعالی
بر تو حلال کرده است و رسول را منع فرموده که رضای ایشان در کار نیست

بگفته فاطمه علیها السلام

وازایشان غزلت نموده وسوره نور بانیمعنی گواه است که بکرت

ازمنافقان بسبب عایشه چه سخنان موحش شنیده وکسی که قران

را تلاوت نماید وتفسیرش رامطالعه کند می باید که آنحضرت از

دست عایشه وحفصه چه غصها خورده وجبر نموده وحق تعالی میفرماید

ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم وازنان جفا دیده

ودر مرض موت چون بی اجازت رسول الله پدر را مقدم داشت در

نماز رسول الله صلی الله علیه واله را دلگیر ساخت وفرمود که انکن

کن لصویلحات یوسف وصاحبات یوسف بود ودر

درشان ایشان فرموده ان کیدکن عظیم یعنی بدرستی که مکروکید

شما زنان عظیم وبسیار است مگر عایشه را بجهت ان دوست

داشته که غازیه بود ومیدانست که در حرب جمل لشکر خواهد کشید

وجهاد خواهد نمود وپدر اورا بجهت ان دوست داشته که کسی میدانست

که میدانست بر اولاد واهل بیت او ظلم خواهد کرد ونعش

او درخانه او هزار سال خواهد خوابید وبخلاف قول حق تعالی

که گفته لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم علی سرابد زر

برخی

بیک بی رخصت نبی در خانهای او داخل میشوید و بعد از هر دو عمر
خطاب را دوستر میداشت بهمین اسباب و جهات که
مذکور شد و هزار سبب دیگر که عنقریب ان شاء الله تعالی مذکور
خواهد شد حدیث دیگر که اگر من مبعوث نمیشدم هر آینه
عمر مبعوث می شد و اگر مرا رسول نمیکردند او را رسالت میداد
و حدیث دیگر که هرگز جبرئیل دیر نشد از نشی نزد من که من
گمان نکرده باشم که البته بر عمر نازل شده باشد و در روایتی آنکه هرگز
وحی از من تاخیر نکرد الا آنکه گمان کردم وحی بر عمر نازل شده چون
همه آنکه در کتب ایشان مذکور است که دو کرت از حذیفه بیمانی
پرسید که چون تو منافقان را می شناسی بگو من از منافقانم یا نه
که من در همین سبب شک دارم کسی که در اسلام خویش شاک باشد
چگونه شاید که وحی بوی نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد و
اگر چنین بوده پس رسول الله صلی الله علیه و اله عمر را بزرگترین دشمن
باشد چه اقصای مراتب و بلندترین درجات درجه نبوت و این
درجه بدین شخص بسبب محمد از او فوت شده و از ینجانب نیز هرگاه وحی

ناخیر شده است رسول الله صلی الله علیه و آله متأسف گردیده

بر عمر خشم گرفته باشد و هر روز ده بار هر یک دشمن خود را امید

باشند و یا آنکه نزدیک پیری بوده که از خدمت لات و عزی محروم

شد آیا این درجه بچه یافته باشد و نشان دوستان و مریدان

عمر مقرر است که خلاف آنچه علم خدا بآن تعلق یافته محال است

پس خدای تعالی عمر را در ازل رسول داشت یا نه اگر داشت

و نشد خلاف آنچه خدا داشته و علم خدا بآن تعلق گرفته ظاهر شده

باشد و این محال و اگر نداشت و قوعش محال باشد و رسول الله صلی

الله علیه و آله از محال خبر داده باشد و این نیز محال دیگر است و ایضا حق سبحانه

گفته و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم

و موسی و عیسی یعنی ما گرفتیم از پیغمبران عهد و میثاق خود پس ظاهر

میشود که از عمر عهد و میثاق نگرفته بوی وحی نفرستد و اما

حدیث سمع و بصر با آنکه فریاد می کند که از احادیث موضوعه است

چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را که چشم

یا گوش باشد میتوان گفت که در دیدن یا شنیدن کار چشم یا گوش بجای آن

محقق

یحکی کند گفته اند که خدم و عبید منزله اعضا اند که یکی کار دست
از وی می اید و یکی شغل زبان عمری که تمام عمر با پیغمبر در مقام
انکار و اعتراض بود که هر چند نگفتند و کردند گفت چرا چنین
گفتی و چه ا چنین کردی و ابابکری که نه یک رایش موافق
رای رسول الله صلی الله علیه و اله بود و نیک جنگ گاه را
باخبر ساید که از غیر حاضران و گریختگان نباشند این را
بسمع و از ابصر یا بر عکس گفتن بهیچ وجه مناسبت ندارد و دیگر اینکه
مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر باشند و یک جایی
دیگر که استعمال گوش و چشم میکنند انست که مادر و یا پدر فرزند
فرزند خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی و محبی معشوق
و محبوب خود را چشم و گوش گویند عمر فظ غلیظ پنجاه ساله
وابابکر پیر مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتی از فصاحت
فصحا و بلاغت بلغا فرسنگها دور است و این سخن راست
و جدانیا که صاحب انصاف می یابد و قبول می کند و اما اثار ثانی
که بلا صحبا قرینه افضلیت ساخته یکی حدیث عبدالله عمر است

ویکی حکایت محمد حنیفه ویکی قول امیر المومنین که گفت بهترین
مردمان ابوبکر است پس عمر پس خدا داند اگر حدیث عبدالله
بن عمر راست بودی عمر حذیفه را قسم نداد ی که ترا بخدا قسم
میدهم که من از منافقانم یا نه واگر صحیح میبود ابوبکر نمی گفت
که مرا شیطانیست که از راهم می برد و فریبم میدهد کسی که رسول خدا
او را ان مژده دهد شیطان او را چون فریب دهد واگر ان
حرف بوئی از راستی داشتی سیصد صحابه بر قتل عثمان
چون اتفاق میکردند واگر ان حکایت بر محمد حنیفه افترا
نمی بود چرا امام حسن ع و امام حسین ع در وقتی که بر منبر بوده ودر
ابوبکر ~~...~~ کشیده می گفتند بجای پدر ما بی رخصت او
چرا رفته نشسته و چرا حضرت امیر ع تا شش ماه از بیعت ایشان تعلل
میکرد وان هم برغم شما واگر نه بمذهب شیعه هرگز امیر المومنین
بیعت آنها نکرد وامام بلا فاصله او بود با دیگران چرا بیعت
واگر ان قول که بر علی علیه السلام افترا کرده اند اگر راست
می بود چرا در هیچ خطبه بیت که شکایت از ایشان نکرده واگر

درهیچ

۲۳۲۴۴

هیچ جا شکایت نباشد همان خطبه شقشقیه در شکایت
بعض است و اگر آن قول علی علیه السلام بودی نگفتی
که لولا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم یعنی اگر نه آن
بودی که مردمان قریب العهد بکفرند هر آینه با ایشان جهاد
میکردم ولیکن می ترسم که بکفر بر گردند بغیر از غیر چاره ندارم
و اگر این راست بودی ابوبکر خود بر سر
منبر نگفتی که لست بخیرکم و علی فیکم چه هرگاه امیر المومنین علیه السلام او
را خیر الناس گفته باشد خود نفی خیریت از خود نمیکرد
و اما امارات و علاماتی که ملاعلی دعوی کرده یکی فتح
بلادیست که در زمان شیخین شده چرا بیش آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله خبر داده بود که تا سه سال دیگر این
فتوحات رو خواهد داد و این بلاد مفتوح خواهد شد کلید
هر که میبود و به واری هر که می نشیند و بعد از رحلت رسول
الله صلی الله علیه و آله خود خلفا حرکت نکردند و بجای خود نرفتند
که ایشان را و شاهی لشکر اسلام قوت گرفته بودند و از بیم پیغمبر صلعم

مژده فتح شنیده میرفتند و فتح میکردند ایشان را چه و خلاف
بود که این فتوحات را از افضلیت ایشان شمرده و جمع کردن
مصحف یکی از جمله مطاعن عثمان است نه از فضایل او
و بیان آن خواهد آمد و تقوی و ورع او نیز معلوم خواهد شد
و اتفاق در نصرت و مهاجرت که از عثمان نقل کرده اگر
غرضش دنیا نباشد بر صحابه دیگر موجب فضیلتی نمی شود
جمیع مهاجرین با او درین دو چیز شریکند و بدو دختر که
یکی را کشت و با یکی سلوک بد میکرد که موجب دلگیری رسول
الله صلی الله علیه و آله بود دختران خواهر خدیجه بودند که
چون مادرشان نبود خدیجه بزرگ کرده بود موجب فضیلتی
نبوده و حیا و شرم که دعوی کرده اند نیز در بیان نقض
ظاهر می شود ان شاء الله تعالی و اگر شما را نیز حیا و شرم
می بود نام حیا و شرم عثمان نمی بردید این حیا و شرم
گریختن و بعد از سه روز پیدا شدن بود یا آن بود که
چون با یهودی دعوی داشت یهودی بمحاکمه رسول الله صلی الله

حکیه واله سالف بود او قبول نکرده نزد حاکم یهودان رفت
که رفع محاکمه کند یا ازان بود که رانده رسول الله را بر گردانیده
وزیر خود کردانید یا ازان بود که ابو ذر را از شهر اخراج کرد و
عمار را انقدر زد که چهار نماز ازو فوت شد یا ازان بود که حکام
او همه خمار و فاسق بودند و ملکه اسمان نظر باین فعل او
او از و شرم میکرده اند و حدیث رفیق بودن او در سول الله سلام
در بهشت و حدیث دیگر که بحساب ببهشت میرود و احتیاج
بجواب ندارد هر گاه احوال و افعال ان باشد چون بحساب
ببهشت رود و چرا رفیق پیغمبر نباشد در بهشت هر گاه تو بمحبت
او بحساب به بهشت خواهی رفت او خود اوسا است د لست
خوش که اثبات افضلیت کردی و دلیل از قران
و حدیث اوردی اما اگر ترک دلیل گفتن میکردی ظاهر را
بهتر بود و رسوائی کمتر و بعد ازانکه بنقاب و احادیث موضوعه
منافی نشده است ازین عالم احادیث بسیار است که
طلطراقش بیشی از زنهاست که او نقل کرده عجب که از زنها

غافل شده او لا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه
واله گفت لو نزل العذاب ما نجی منه الا عمر بن الخطاب یعنی
اگر از اسمان عذابی و بلای نازل می شد نجات نمی یافت
بغیر از عمر بن الخطاب بنابرین اگر حادثه عذاب نازل شدی
ابابکر و عثمان هلاک شدندی و نقل کرده اند که عمر می گفت
یا لیتنی کنت شعرة فی صدر ابی بکر یعنی کاشکی من موی بودمی
بر سینه ابوبکر پس ابوبکر باین درجه اولی بود از عمر دیگر
نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه واله فرمود ان
الشیطان یفرق من ظل عمر و ایشان خود میگویند که شیطان وسوسه
ادم کرد چنانکه در قران است که فوسوس الیه الشیطان و
وسوسه مریم کرد که فرمود هذا من عمل الشیطان و گویند هیچ
نیامد الا که شیطان اورا وسوسه کرد و ما ارسلنا من قبلک من
رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بر جمله انبیا
وسوسه شیطان روا میدارند با انکه هیچ ازیشان هرگز بت پرستیده
و عمر با انکه مدتها بت پرست بوده شیطان از وی می گریخته اما

۲۴۳

اگر تحقیقات در کمر نمد این حدیث نقصان حال عمر است زیرا که با وجود
گویند فلا غلط تا سجدی گمراه است که دیو از وی می گریزد و اقضا
در همین معنی فضایل عمر نقل کرده اند که سعد وقاص گفت
رسول خدا خطاب بعمر بن خطاب کرد که والذی نفسی بیده
ما لقیک الشیطان سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک یعنی
قسم بانکه نفس من بدست اوست که ملاقات نمی کند
بتو شیطان در راهی که تو زود براه دیگر و مضمون حدیث متعلق
حکم است بهر راهی که عمر در ایام حیوة رفته باشد پس اگر
صحیح باشد لازم می اید که انچه برو گذشته است از کفر
سم حق باشد و ظاهر انست که شیطان چون او را در راهی دید براه
دیگر میرود و منع خاطر شیطان از ان راه جمع میشود و احتیاجی برفتن
این راه نمیماند که او کارسازی مردم این راه بر ارزو خواهد کرد
چنانکه مشهور است که شیطان بخدمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله امده گفت ایا بود که من توبه کنم
و توبه من قبول شود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله

فرمودند که میشود بشرط آنکه بروی و بر قبر آدم سجده کنی

بزیارت قبر او رفت سوی شیطان عزم او را جزم کرد که بزیارت

قبر آدم رود و باین قصد از خدمت حضرت مرخص شده

بیرون آمد و عمر را در راه دید و آنچه گذشته بود از برای او

نقل کرد پس عمر گفت وای بر تو ای شیطان با امر

خدا آدم را با آن حسن و جمال سجده نکردی و امروز راضی

میشوی که بحکم رسول الله صلی الله علیه و آله او بر خاک

سجده کنی عجب از غیرت و حمیت تست پس شیطان

پشیمان شده براهی که عمر گفته بود روانه نشد و صاحب

در باب گفته شعر ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم فقد

باعمر اغویت شیطانا یعنی اگر شیطان تمام مردمان را

انداخت و از راه برد ای عمر تو شیطان را از راه بردی

که با طلاوت آفریدگار ز روبت هر دست دست آفرید

ایضا گویند که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت جبرئیل بر

من نازل شد و گفت حق تعالی فرموده که سلام من

باید بگوید بر سما و بگوید [illegible] که من از تو راضیم آیا تو از من راضی
هستی؟ ان مفتری نمیداند که حق تعالی عالم بجزئیات
است و اگر ابوبکر از او راضی باشد یا نباشد میداند و نیز اگر
تقدیر رضای او کرده بود پس وقوعش واجب باشد و
الا ممتنع و واجب تعالی از محال بپرسد و نیز بمذهب خصم خدا
مالک الملک است میشاید که در وقت مرگ ان رضا
بازگیرد و لعن و سخط بوی دهد و این معنی از حق تعالی حسن
بود چه حسن و قبح عقلی پیش ایشان اعتباری ندارد و ایضا
روایت کرده اند که بریده نقل نمود که رسول الله صلی الله علیه
و آله از غزایی باز گشت زنی پیش وی امد و گفت یا رسول
الله من نذر کرده بودم که اگر تو بسلامت باز آیی دف
بزنم و سرود بگویم رسول الله صلی الله علیه و آله اگر نذر کرده
بزن و بگو و الا ترک کن زن شروع کرده دف میزد و سرود میگفت
ابوبکر درآمد و علی درآمد و عثمان درآمد و زن همان دف
میزد و چون عمر پیدا شد زن دف را پنهان کرد پس
رسول الله گفت شیطان از تو می ترسد ای عمر که این زن در

در حضور من و همه یاران دف میزد و چون عمر را دید دف را
پنهان کرد جواب آنکه دف زدن طاعت بود یا معصیت
اگر طاعت بود نشاید که بحضور عمر مردم ترک عبادت کنند و اگر
معصیت بود چون شود که رسول خدا و اصحاب او رضا بمعصیت
دهند با آنکه قوت بر دفع آن داشته باشند و شیطان که از خدا
نترسید و از همه پیغمبران نترسید و هیچ پیغمبر نماند که وسوسه اش نکرد
و از عمر ترسید آیا این مرتبه از چه یافته بود که لهو و لعب را در
رسول الله صلی الله علیه و آله روا داشت و او را جایز نداشت و در الصحا
سعد بن ابی وقاص مرویست که جمعی کثیر از زنان قریش نزد رسول
الله بودند و آواز را بر کشیده سرود می گفتند که عمر رخصت دخول طلبید
فی الحال گریخته رو پنهان کردند و چون عمر داخل شد رسول
الله صلی الله علیه و آله خندید عمر پرسید که چه میخندی گفت
عجب دارم ازین زنان که نزد من بودند و چون آواز تو شنیدند
پنهان شدند پس عمر گفت ای دشمنان نفس خود از من
بجا ترسید و از رسول نمی ترسید پس زنان گفتند بلی تو از فظ و
غلظ

از غلطی در رسول الله صلی الله علیه واله کنت بخدائی که نفس
من در وسلت اوست که شیطان در هیچ راهی ترا نمی بیند کررا
دیگر اختیار نکند حق تعالی رسول را امر نموده که قل للمومنات یغضضن
من ابصارهن وفرموده که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا
له بالقول یعنی بگو بزنان مومنه که چشمها از نامحرم بپوشند واو را در
حضور رسول التمجید نکند ایا این ایات را امردم برسانیده بود تا کلام
قول حق تعالی بازنان بحکایت وسرود مشغول شده بود بخاطر بنابیت
کار رسالت را بعمر ملگذاشته تا برونق مدارات ونیز اگر رفع صوت
زنانی طاعت بود بحضور عمر بعبادت با برطرف شد واگر عصیان بود پیش
رسول منع از داوست بود ودر قران واقع شده که فاتقوا الله یعنی
از خدا بترسید در هیچ جا نگفت از عمر بترسید ودیگر زنان گفتند انت
افظ واغلظ این نقصان حال عمر است که غلظت وفظاظت صفت
فاسقان وکافران نه صفت مومنان ودر حدیث گواهی میدهد
که عمر مومن نبوده زیرا که رسول الله صلی الله علیه واله گفته المومن هین
الف مالوف وخدا گفته فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا

١

در غلط ظاهر شد و ایضا از عایشه روایت کرده که حبشی

رقص میکرد و خلق بسیار جمع شده بودند رسول الله از خانه

تماشا میکرد و مرا نیز گفت یا عایشه ترا ببازی میل نیست من

برخاستم و دست بدوش رسول نهادم و تفرج میکردم رسول

الله سه نوبت گفت یا عایشه آیا سیر نشدی من می گفتم نه و مقصود

آن بود که منزلت خود نزد رسول الله بدانم ناگاه عمر در آمد و خلق

جمله برمیدند و متفرق شدند و رسول گفت من نظر می کنم بسوی

شیاطین جن و انس که همه از عمر میگریزند کدام عاقل روا دارد

که کسی زن خود را گوید بیا و نظاره کن و چشم بر مردم بیگانه افکن

و بمعصیت مشغول شو والله که اگر این نسبت بفاسقی جلفی از اراذل

الناس حواله کنند زشت باشد و حال آنکه رسول الله فرموده

ان سعد الغیور وانا اغیر منه والله اغیر منا و من غیرته حرم الفواحش

یعنی بدرستی که سعد غیور است و غیرت من از وی بیش است و

خدا از ما غیورتر است و از غیوری اوست که بدیها را احرام کرده است

و ایضا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت عمر سراج

اهل الجنة

اهل الجنة و صاحب استغاثه گفته است که ما نیافتیم که حق تعالی
در قرآن عزیز از برای اهل جنت چراغی نام برده باشد
بلا از این مذکور است که حق تعالی گردانید رسول خدا را چراغی
از برای مومنان در هدایت و ارشاد و تعلیم ایشان پس
اگر از بودن عمر چراغ اهل الجنة اراده کرده اند که تعلیم و
ارشاد اهل بهشت خواهد کرد اهل جنة را حاجتی بتعلیم
و ارشاد تکلیفی نخواهد بود و اگر باشد انبیا و رسولان بارشاد و هدایت
سزاوارتر اند از عمر مگر آنکه گویند عمر در بهشت از انبیا و رسل
اعلم و داناتر خواهد بود و عجب است که حق تعالی رسول خود را چراغ
اهل دنیا کرده و عمر را سراج اهل بهشت و اگر مراد از
سراج چیزیست که روشنی بدهد از بابت آفتاب و ماه
و دفع تاریکی نماید آیا این روشنی از صباحت وجه و ملاحت
روی او خواهد بود و حسن روی او زیادتی بر حسن روی انبیا
و رسل خواهد کرد منافات دارد با آنکه خود روایت کرده
که بقبح منظر و بدرویی او کسی نبود و همیشه گره بر ابرو و عبوس در

در روی او ظاهر بود مع هذا لازم می اید که سراج ابوبکر و عثمان

هم باشد و در میان این هر دو منکلف که باین سخن برند یا انکه

مراد از سراج معنی دیگر باشد و از برای سراج معنی دیگر احدی از

اهل لغت نقل نکرده است و ایضا روایت کرده اند که رسول

الله صلی الله علیه واله گفت هیچ پیغمبری نبوده الا انکه او را دو

وزیر بوده و مرا دو وزیر از اهل اسمان هست و دو وزیر

از اهل زمین اما دو وزیر که از اهل اسمانند یکی جبرئیل است

و یکی میکائیل و دو وزیر که از اهل زمین اند ابابکر و عمر اند

جواب انکه مخالف خود روایت کرده اند که رسول الله

ان وزیری واخی وخیر من اترکه من بعدی ویقضی دینی وینجز

وعدی علی بن ابیطالب در روایت دیگر که هم خود نقل کرده

اند اللهم انا اقول کما قال موسی ابن عمران اللهم اجعل لی

وزیرا من اهلی علی بن ابیطالب و در این باب سنیه را احادیث

بسیار است اما این حدیث مجمع علیه است و بروایات

الثانی ثابت شده و چون این دو حدیث صحیح است پس

این که مومنین باشد ایضا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه
و اله گفت لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یومهم غیره یعنی سزاوار نیست
که در قومی که ابو بکر رضی الله عنه باشد غیر او امامت کند با
آنکه خود روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و اله گفت
صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز کنید در پی هر که باشد
خواه نکو کار و خواه فاسق و فاجر و نیز روایت کرده اند که فرمود
[illegible] اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و تفضیل ننهاد هیچ صحابه را بر دیگری
پس تخصیص او از جمله مفتریات باشد و این عام است پس
باید که رسول الله هم اقتدا باو کرده باشد چه حق تعالی فرموده
اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم چه مردمان را بچیزی امر
کنید و خود نکنید قبیح باشد و ایضا روایت کرده اند که رسول الله صلی
الله علیه و اله گفت چون مرا باسمان بردند بهر اسمانی که گذشتم
نام ابو بکر رضی الله عنه نوشته دیدم باین عبارت گفته که
لما خرج بنا الی السماء ما مررت بسماء الا وجدت مکتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله ابو بکر زوجه ابنته اما عمر هم دختر رسول الله صلعم بود

بایستی نام او هم نوشته باشند یا در آسمانها بایستی نام او نیز
نوشتندی و در یکی نام او یا آنکه بایستی نام عمر پای ابوبکر رضی
الله عنه نوشته باشند چراکه در حدیث دیگر فضیلت عمر بر
ابابکر قرار داده اند که چون هر یک را با امت بسنجیدند
عمر بدو مرتبه از ابوبکر گران تر بود و حدیث اینست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده مرا در کفه گذاشتند و امت را در کفه دیگر
من زیاد آمدم پس ابوبکر رضی الله عنه را بجای من گذاشتند او
زیاد آمد دریا داده پس عمر را در همان کفه نهادند و زیاد آمد و زیاد
آمد و زیاد آمد و ایشان چون با پیغمبر برابرند در کفه امت نبوده
اند پس عمر بدو مرتبه از ابابکر زیاد است و از رسول یک مرتبه
و ابابکر برسول زیاد است بدو مرتبه و چون عمر از ابابکر گران تر
بود پس در آسمانها نام او را نوشتن اولی بود از نام ابوبکر
و عمر سراج اهل جنت هم هست و او نیست و واضح
نمیدانم چرا با عثمان بی التفات بوده این خود جنگ گاه
احد بود که گریخته بی و حاضر نبایستی بایستی او را نیز با [illegible]

حمداد

بلکه … الا نقصان مرتبه او از ایشان لازم اید او خود بدو دختر
داماد بود از ان واضع ایا روز قیامت جواب عثمان چه خواهد گفت
که از کسی ملایکه از و شرم می کنند شرم نکرد و ایضا روایت کرده
اند که علی علیه السلام گفت من فضلنی علی ابی بکر و عمر جلدته
حد المفتری یعنی اگر کسی مرا تفضیل دهد برین دو او را
حد میزنم ان حدی که از برای افترا کنندگان مقرر شده است
با خود از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول الله صلی الله
علیه و اله علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین ادمیانست
و کسی که منکر بهتری او باشد کافر است و چون حدیث
اول روایت مدعی است و انکار … و حدیث دوم روایت
مخالف است و تصدیق خصم پس دوم صادق بود و اول
کاذب و مثل ان در شان علی علیه السلام چند حدیث با
خود روایت کرده اند مثل حدیث طیر و خیبر و خندق
که همه معارض است و دیگر انچه موجب حد است همه را در شرع
شمرده اند و حصر کرده اند تفضیل کسی بر کسی را هیچ موجب حد نگفته

اند و نشمرده و ظاهر است بجهة ان باشد که کسی را بر کسی باید نسبت دهند که

طرف نسبت او تواند شد و گفتن که علی علیه السلام از ابابکر افضل است چنانست

که گوهری آفتاب روشن تر از چراغ دکان بانیه است یا

نافه آهوی ختن خوشبوی تر از پشک بز است بیت من ذره

تو آفتاب تابان هیهات کجا تو و کجا من و چون این نسبت

باعث نقصان مرتبه و انحطاط درجه آنحضرت است بلکه

بسخریت و استهزا نزدیک است گفته حد مفتری میزنم ایضا بر امیر المومنین

علیه السلام افترا کرده اند که گفت خیر هذه الامة بعد نبیها

ابو بکر و عمر اگر راست بودی یکبار اسامه و یکبار عمرو

عاص را حضرت رسول بر ایشان امیر نکردی و سوره برات

را باز نستدی کسی که چهل سال سجده لات و عزی

کرده باشد چون خیر الامة تواند بود و اگر لابد خیر الامة بایستی

عباس بدین مرتبه اولی بود که هم عم رسول الله صلی الله

علیه و آله بود و هم قریشی و هم هاشمی و نمی گفت ان

لی شیطانا یعتریني و نمی گفت من شاکم در اسلام جسی وایا

۱۶ بمل

دانسته در منافقانم یا نه علی علیه السلام بغیر از شکایت ایشان نکرد که با من
خیانت و ظلم کردند و هرگز ایشانرا خیر نگفت و اگر چیز الامه
بودندی بر خاندان رسالت و طهارت ظلم روا نداشتندی
و در عیون اخبار رضا در نقل مجلسی که مامون خلیفه با علمای اهل
سنت بحث کرده است و در کتاب کامل بهائی و دیگر
کتب معتبره ازین احادیث موضوعه که علامات وضع و
رکاکت از آن لایح است و بان بر افضلیت خلفا دلیل
گفته اند بسیار است بلکه در شان عایشه و عثمان و طلحه و زبیر و
امثال ایشان هم که در زمان حکومت بنی امیه و بنی مروان
بجهة عداوت اهل بیت درهم بافته اند و وضع نموده
و زرهای حرام از ایشان گرفته و دین خود بدنیا فروخته چنانچه
مشهور است که ابوهریره از زیر ایوانی که عایشه با زنی چند در آن
نشسته بود بر استری سوار و غلامان همراه میگذشت عایشه
پرسید که کیست گفتند ابوهریره گفت ابوهریره که باشد که با این
نخوت گذرد ابوهریره بشنید و گفت ای ننه ننه معذورم دار که تا چندی

حدیث دروغ بر پدر تو بستم بر پشت اشتر سوار نتوانستم شد حاصل

که چون عمر عزیز ازان شریفتر است که صرف نوشتن وجواب

دادن و تنقیح احادیث موضوعه شود وازانچه مذکور شد هم

قیاس حال بواقی میتوان کرد بهمین اکتفا نموده شد فصل سوم

در مطاعنی که اهل سنت روایت کرده اند در حق خلفای ثلثه

که منافی منصب خلافت وامامت است ونقل ایشان

که بان عمل نکرده اند اول انکه خودرا خلیفه رسول الله صلی الله

علیه واله نام نهادند وباطراف وجوانب نوشتند

انکه مذهب اهل سنت انست که پیغمبر صلی الله علیه واله از

دنیا رفت بی وصیت وهیچکس را خلیفه نکرد ودعوا امامت ابو بکر

به بیعت عمر خطاب ورضای چهار کس دیگر بود وامامت

عمر رضی الله عنه بوصیت ابو بکر رضی الله عنه بر و بشهادتی وامامت

عثمان بحیله که عمر کرده بود و شوری نام نهاده پس اول ان بود که

که چون عمر ابا بکر را خلیفه کرده بود خودرا خلیفه عمر نام کند

وعمر چون ابو بکر ویرا خلیفه کرده بود خودرا خلیفه ابا بکر نام نهد

بود بما

ابوبکر چون باسامه نوشت که من ابی بکر خلیفه رسول الله الی اسامه
برد انکار کرد و گفت مرا بر تو و دیگران امیر کرده بودند ترا که خلیفه
کرده و بعضی اعتراض کرده اند که امیر المومنین علیه السلام ابابکر و عمر
و عثمان را خلیفه رسول الله می گفته است و باین نام خطاب
میکرده و اگر کذب بودی امیر المومنین باین خطاب نکردی و
تکلم نفرمودی و جواب آنکه خلیفه در لغت نام کسیست که در
پس باشد یا بجای او بنشینند و اگرچه بغصب و تعدی باشد
و باین معنی بر هر حاکمی که بعد از دیگری متصدی حکومت شود
اطلاق میکنند چنانچه بر عبدالله زبیر و حکام بنی امیه و بنی عباس
را می گفتند و خلیفه را باین معنی دلالتی بر قرب و فضیلتی از جانب
خدا و رسول الله نیست و آن معنی که دلالت بر فضیلت و قرب
و منزلت می کند آن است که شخص خلیفه خدا و رسول باشد و بتعیین
خدا و رسول معین شده باشد چنانچه حق تعالی در شان آدم علیه السلام
فرموده است که انا جعلناک فی الارض خلیفة و در شان داود
علیه السلام گفته که انا جعلناک خلیفة و در شان خلفای رسول الله

صلی الله علیه واله و لیستخلفنهم فی الارض واقع شده و خطاب بحضرت
امیر علیه السلام ایشان را اگر واقعی باشد معنی او لست در حال آنکه معلوم نیست
که باین نام ایشان را خطاب کرده باشد مگر با در آنجا چه بلفظ امیر المومنین
هم میگویند که آنحضرت ایشان را خطاب کرده است و مراد
ازین خطاب هم معنی ترکیبی است که بر متغلبان نیز صادق می آید
نه معنی علمی که امام بحق نایب رسول من جانب الله معین شده را
و یا از شعرا گفته بیت هست پیشک نام حق اطلاق کردن بر تبارزانه
بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المومنین» ودیم از مطاعن که خلفا را ست
دران شریکند تخلف از جیش اسامه است که پیغمبر خدا اسامه را
امیر کرده جمعی کثیر را امر شد که بهمراهی او بغزای شام روند
و از انجمله این سه کس بودند و مکرر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله حکم به بیرون رفتن از مدینه کرد و فرمود جهزوا جیش اسامة
لعن الله من تخلف عنه و ایشان تخلف کردند و حکم پیغمبر را
نشنیده انگاشتند و چون بموجب آیه و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی امر آنحضرت وحی است پس تخلف ایشان

رد وحی باشد و رد وحی کفر است پس هر سه کافر باشند و کافر

قابل ولایت مرتبه خلافت الهی و نیابت حضرت رسالت

پناهی نیست و دیگر آنکه انکار آنچه در غدیر خم پیغمبر امر به آن کرده است

خصوصا در امور دینیه کفر است باتفاق و صاحب مواقف

تصریح بآن کرده است و ایشان تخلف از امر نبی بمتابعت

اسامه کردند پس هرگاه کافر باشند و کافر مستحق لعن و ملامت

نه خلافت و امامت دیگر آنکه رد کلام نبی صلی الله علیه و آله

ایذا و آزار آنحضرت است و ایذاء آنحضرت موجب مستحق بودن

لعن است بدلیل قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله

و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس هیچکدام صلاحیت

امامت نداشته باشند و دیگر آنکه آنحضرت ایشان را تابع

اسامه ساخته بود بجهت اتمام آن امر پس تا آن کار صورت

نیابد ایشان را محکوم حکم اسامه باید بودن و حکومت ایشان

بر اسامه مشروع نخواهد بود و هرگاه حاکم بر اسامه نباشند

بخلافتی که حکم بر جمیع مکلفان است صورت نخواهد داشت

وحال آنکه ابابکر پیش از صورت یافتن این امر به سند خلافت
نشست وطلب بیعت از اسامه نمود ورئیس الاشاعره محمد بن
عبد الکریم شهرستانی در کتاب ملل ونحل انجا که ذکر اختلافات
کرده گفته است الخلاف الثانی فی مرضه انه صلی الله علیه وآله
قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه فقال قوم
یجب علینا امتثال امره قال قوم قد اشتد مرض النبی فلا تسع قلوبنا مفارقته والحال هذه فنصبر
حتی ننظر الیش یکون من امره یعنی خلاف دوم در مرض آنحضرت
بود که گفت با اسامه راهی شوید لعن ودوری از رحمت الهی بر کسی
نزد که تخلف کند پس بعضی گفتند فرمان برداری اسامه بر ما
واجب است وبعضی گفتند مرض رسول الله صعب است صبر
کنیم تا به بینیم که حالش بکجا می کشد پس از مطالعه باید کرد تا
بخاطر رسد که مبادا شیعه از پیش خود گفته باشند بلکه همچو کسی
بران افزوده واین روایت را چنانچه از شهرت بجایی
رسیده که انکار آن نمیتوان کرد ودر قوت هم بحدیست که هیچ جرح
دفع ندارد وخاتم المحدثین میر جمال الدین محدث در کتاب

روضة الاحباب تصریح نموده که هر سه در جیش اسامه را خلف
نمودند ابن ابی الحدید هم در قصیده مشهوره اش در مدح امیر المؤمنین
و تعرض بابی بکر گفته شعر و لا کان فی بعث بن زید مؤمّراً
علیه فاضحی لابن زید مؤمّراً یعنی و نبود امیر المؤمنین در فرمان
اسامه بن زید مامور که بعد از ان امر شد باشد بحکم خود خلاف
قول رسول کرده باشد پس استدلال انهائی که میگویند که ابو بکر
در جیش اسامه داخل نبود بجهة انکه مامور بنماز شد باطل باشد
بشهادت اقوال گذشته و بانکه نقل کرده اند که بنهانی فهمید
آنکه به بیند بیماری انحضرت بکجا میرسد و بانکه دختر نیز
رسول او را دور کرده خود پیش نمازی مردمان نمود و از جمله
که هر سه دران ~~رفته اورا~~ شریک اند منع کردن فدک است
از فاطمه صلوات الله علیه و اله داد و او را از میراث رسول الله
صلی الله علیه و اله محروم ساختن و ملخص کلام انکه فدک
دهیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله در وقت نزول
ایه و ات ذی القربی حقه بفاطمه علیها السلام بخشیده بود

[illegible]

و در ایام حیات سید کاینات متصرف شده و نزد وفات
انحضرت در دست وکلای ان سیدة النسا بود و چون
ابو بکر غصب حقوق مرتضوی نموده بر مسند خلافت رسول الله
تمکن یافت بموجب الاکرام بالتمام وکیل فاطمه را از فدک اخراج
نموده و غرض انکه اهل بیت رسالت پریشان و محتاج شوند تا مردم
نزد ایشان نروند و جمعیت ایشان از هم بپاشد و چون
فاطمه اظهار نمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ازرا
بمن بخشیده بود ابو بکر رضی الله عنه بخلاف قانون شرع
از و گواه طلبید و با انکه امیر المومنین و حسنین و ام ایمن و ام سلمه
را بگواهی برد ابو بکر رضی الله عنه قبول نکرد که علی شوهر تست
و غرضش در گواهی جر نفع است و همچنین حسن و حسین فرزندان
تواند و غرضشان جر نفع است و گواهی دو زن کافی نیست
اما چون ازواج حضرت دعوی حجرها کردند از ایشان گواه
و بینه نخواست و تصدیق نمود و شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفا مذکور ساخته که ابا بکر رضی الله عنه چون فدک را

از فاطمه

از فاطمه انتزاع نمود خالصه در حیات خود ساخت و بعد از و عمر
هم بهمان سنت عمل کرد و در کتاب طرایف بعضی اعیان
مخالفین نقل کرده که چون فاطمه در دعوی فدک با ابوبکر
سخن کرد و گفت پدرم اینرا بمن بخشیده بود ابوبکر
گفت مرا گمان آن بود که تو بعلت میراث متصرف شده
و من از و شنیده بودم که نحن معاشر الانبیاء لانورث ما
ترکناه صدقة چون هست از و فات بتو بخشیده ترا از آن
منع نمی کنم و کاغذی نوشته بوی داد و عمر در راه رسید کاغذ
را از دست او گرفته پاره نمود و اگر دعوی ابابکر
راست باشد لازم آید که پیغمبر تبلیغ رسالت نکرده باشد و
حال آنکه مبعوث بر عالمیان بود خصوصا اهل بیت و عشایر
اقرب خود حق تعالی باو خطاب کرده باشد باید و
انذر عشیرتک الاقربین و او اظهار بایشان نکند و نگوید که
مرا میراث نمی باشد و آنچه می ماند صدقه است تا اهل بیت
او بعد از و طلب چیزی نکنند که برایشان حرام باشد بلکه ظلم

بر اهل بیت خود کرده باشد که اعلام نکند که شما را شرعا جایز نیست

طلب میراث من کردن و بعد از آنکه با ابو بکر گفته باشد با دیگران

نگفته باشد ایقاع فتنه کرده باشد در میان خلق و هرگاه با اهل

بیت نگفته با ابو بکر گفته با عترت و اهل بیت خیانت کرده

باشد و اگر با اهل بیت گفته و ایشان قبول نکرده باشند و

عصیان بلکه کفر ایشان باشد و حال آنکه در آیه تطهیر عصمت و طهارت

ایشان گواهی داده و گویند چون منع کرد فدک را. حضرت فاطمه

علیها السلام گفت یا ابن ابی قحافه اترث اباک ولا

ارث ابی یعنی ای پسر ابی قحافه تو میراث از پدر می بری و من از پدر

میراث نمی برم گفت من از پدرت شنیدم که میگفت ما

پیغمبران میراث نمی باشد و حال آنکه خدای تعالی در قرآن

مجید چندین جا نام میراث پیغمبران برده یکبار می گوید

فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب

یعنی خدایا عطا کن از جانب خود کسی یعنی فرزندی که میراث

بردار من و از آل یعقوب. و دیگر آنکه ...

و ورث سلیمان داود و در جای دیگر میراث برد سلیمان از داود و در زمان زکریا یعقوب

فاطمه علیها السلام اینها را برد حجت ساخته و فایده نکرد و از بهر
آنکه حجت بر او تمام نشود امیر المؤمنین علیه السلام و عباس رضی الله عنه نیز
او رفتند و عباس بر علی ع دعوی کرد و ابا بکر رضی الله عنه گفت
ای عباس یاد داری که در بدایه اسلام چهل کس را از
اولاد هاشم طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن گفت کیست
که درین کار معاونت من نماید و وزیر و وارث و وصی
و برادر و ضامن من باشد و چند نوبت این سخن را تکرار کرد و
هیچکس اجابت نکرد الا علی ع و هر نوبت که رسول الله صلی الله
واله این ماجرا و حرف می گفت علی ع میگفت انا اوازرک یا
رسول الله و باز پرسیم رسول الله صلی الله علیه واله گفت ای ابوبکر
تو بیاد داری گفت نعم یاد دارم عباس گفت پس تو بر او ظلم
کردی و وزارت و وصایت و خلافت حق او بود و تو غاصبی و
ظالم ابو بکر گفت نحوها عنی یعنی دور کنید اینها را از من که
مرا فریب دادند و با من خدعه کردند و بعد از آن عباس با او
گفت که تو گفتی که رسول الله را میراث نمی باشد و ریخه از و ماند صدقه است

٢ اجابت ... اخی و وصی و وزیری ... و خلیفتی من بعدی ... و وارثی

است و باین سبب فدک را از فاطمه علیها باز گرفتی چرا اکنون

بمیراث رسول الله صلی الله علیه و آله حکم کردی پس ابوبکر

لعنه الله علیه خجل شده دیگر حرف نزد و در کتاب نزهة الکرام از

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه بسندی که متصل است با بن

عباس از و نقل می کند که روزی بخانهٔ ابوبکر رفتم عمر بن

خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف آنجا بودند و

خلوت ساخته و در بانرا حکم کرده که کسی را بیرخصت اذن

دخول ندهد من هم برخصت داخل شدم و بصحبت مشغول شدند

ناگاه پیری درآمد جامه سرخ مخطط از بافتهٔ صنعا پوشیده و

رداء عدنی در بر فکنده و نعلین حضرمی در پا و عصای از چوب

شوحط در دست گرفته سلام کرد جوابش دادیم ابوبکر گفت

ای شیخ بنشین پیر تکیه بر عصا نموده گفت من فصیح کردم

و مرا همسایه الیست بمن گفت تو حج میروی باشد آن شخص

را دریابی که خلیفهٔ رسول است التماس فرما و پیغام مرا برسان

تا ترا ثواب باشد گفتم بگو پیغام چیست تا برسانم گفت بگو

من از نا ضعیفم و مرا پدری بود یاری من میداد و باحوال من
وا میرسید پس پدرم وفات یافت و مزرعه بمن گذاشت
که معاش من و فرزندان من ازان بود امیر شهران مزرعه را
از من بستد و یکی از اعمال خود بران گماشت تا محاصل ازرا میکرد و
باو میرساند و ازان هیچ بمن و فرزندان من نمیدهد پس
ابو بکر رضی الله عنه گفت کرامت مبادا آن اغادر فاجر
را و عمر گفت ای خلیفه رسول الله یکی را بفرست تا آن ظالم
فاجر را خوار و فضیحت کند در میان خلق و بسزای خود رساند
پس دیدیم که پیر بازگشته گفت نعوذ بالله من مقت الله
ممن اظلم ممن یظلم بنت رسول الله پناه می برم بخدا از دشمنی
و عذاب خدا که باشد ظالمتر و فاجرتر از آنکه برد خزر بر آل
الله ظلم کند و از خانه بیرون رفت ابو بکر گفت پیر را باز ارید
بی اهل مجلس بطلب بیرون رفت پیر را ندید در بازار
عتاب کردند گفت غیر از شما هیچکس دیگر را درین خانه ندیدستم
و ندیدم که کسی بیرون رفته پس ابو بکر رضی الله عنه بعمر گفت

شنیدی گفت شنیدم و در وادی جن ازین بیشتر و عظیم‌تر
دیدم شیطان بسیار و قهقها مردم را بجای لها افکنند درین سخن
بودند که شنیدم باواز بلند کسی میخواند شعر یا من تجلی بامر لا یلیق به یا مسرع
اعدل علی ال البیت المباینین ،، اتجعل الخمر ابلیسا لقد ذهبت ،،
بک المذاهب من بین المضلین ،، فتب الی الله مما قد کسبت به ،،
ان النبی وصی ظلم الوالدین ،، نحن الشهود وقد دلت علی فدک ،،
بنت النبی وکیلا غیر مفتون ،، فالله یعلم ان نحو حقهم ،، لاحق
بهم ولاحق العدمین ،، وقد شهدت اخاتیم وصیة ،، للعالم
الاضلع القوام بالدین ،، لا تقطلن اخائنهم اباحسن ،، او خصه الله
من بین الوصیین ،، خص النبی علیا یوم کفرکم ،، بالعلم والحلم
والقران والدین ،، ابیس ابو بکر رضی الله عنه گفت یا بن عباس
مجلس ما امانتست باید که این حکایت را کس از تو نشنود گفتم
چنین کنم و درین سخن بودیم که شخصی لعنه گفت امیر المومنین علی ترا
میخواند چون بخدمتش رفتم و نظرش بر من افتاد بخندید و گفت
یا بن عباس ازان ابیات چیزی بیاد داری گفتم بیاد دارم و

۱۰

بعد از ان پرسیدند که باز بگویم گفت من قصه با تو بگویم گفتم یا امیر المومنین
ما شش کس بودیم و از ایشان کسی نزد تو نیامد گفت ان پیر خضر بود
نزد من امد و قصه با من گفت چنانچه رفته بود و ان شعر را بخواند
تا اخر وقت و من تا عثمان کشته شد با کسی ان حکایت را نگفتم و
ابو بکر رضی الله عنه در مرض موت میگفت دوست میدارم که سه
کار نکرده بودمی فدک را از فاطمه نگرفته بودمی و از لشکر اسامه
تخلف نکرده بودمی و خالد ولید را بقتال مالک نویره نفرستاده
بودمی و ان حکایت در مطاعن خاصه ابو بکر رضی الله عنه بتفصیل
می اید ان شاء الله تعالی حاصل که ثبوت مخالفت خدا و رسول الله
از روی عناد و انکار احکام شریعت محمدی که متضمن کفر است و سبب
خروج از دایره ایمان یکی ابنست که در کتب و رسایل اهل ایمان
همه جا مسطور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود
اللهم ادر الحق مع علی حیث ما دار و در روایت دیگر انکه الحق مع
علی و علی مع الحق حیثما دار و اخطب خوارزمی از ابن عباس
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نقل نموده که ان

الله نصب علیا علما بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مومنا
و من انکره کان کافرا و من ساواه بغیره کان مشرکا و من
جاء بولایته کان فایزا و ایضا خوارزمی از رسول الله صلی الله
علیه و آله نقل کرده که فرمود من اطاع علیا فقد اطاعنی
و من انکره فقد انکرنی مضمون این روایت آنکه قول و فعل و
نوشته و کرده آنحضرت بتمامی موافق حق و صدق بوده و
تعاملا هرگز از وی جدا نبوده گفته او و شهادت او موافق رضای
خدا و رسول باشد و منکر وی منکر رسول الله صلی الله علیه و آله و
در دایره کفر داخل و هر کس او را مساوی دیگر خلایق داند از
جمله مشرکین باشد و هر گاه گواه او را اعلیت آنکه بواسطه جر نفع
است رد نماید یقین است که او را از جاده حق و صدق دور و حق را
از و دور دانسته و تقصیر نموده و انکار وی نموده باشد و او را نیز چون
سایر الناس که احتمال کذب و خلاف در باره ایشان جاریست
خیال کرده و هر که او را موصوف باین قسم از امور داند ناد عقیده
مخالف کتاب و سنت و خارج از دایره قایلین ملت و [illegible]

۲۴۸

باشند و همچنین هرگاه حق تعالی در آیه تطهیر فاطمه و حسنین و خارج از

دیگر علیهم السلام را مطهر و مبرا از آلایش صوری و معنوی

دانسته باید که هیچ‌وجه کذب و افترا و مخالفت رضای خدا و رسول

صلی الله علیه و آله بر زبان ایشان جریان نیافته و در

خاطرشان خطور نکرده احوال و اعمال ایشان مطابق امر و انشاء

ربانیه باشد پس از فاطمه طلبیدن و قول حسنین را حمل بر جلب نفع

نمودن مستلزم تکذیب الهی و اسناد خلاف واقع بحق جل و علا

کردن و قدم در دایره کفر گذاشتن باشد پس ابابکر بجهت وضع

حدیث نحن معاشر الانبیاء که بی دغدغه ساخته او بود و عمر

بسبب پاره کردن کاغذ و آزرده کردن فاطمه زهرا و عثمان بواسطه

آنکه چون نوبت باو رسید بقول و فعل ایشان راضی نشده و خلاف

فدک را در مصرفی که ایشان قرار کرده بودند خرج میکرد و دیگری

که در پشت این بود که اصل این بدعت چرا از و نشده و این ثواب

از و فوت گشته هر سه درین طعن شریکند و فی الحقیقه این دو طعن

با منع میراث و دیگری اخذ فدک که بغیر از پیروی هوای نفس و اظهار

عداوت خاندان نبوت و رسالت هیچ محملی دیگر ندارد و بجز تعقب
جبار و خلود در نار اثری بران مترتب نی و لهذا مشهور است که
امیر المومنین علیه السلام ابو بکر رضی الله عنه را گفت که اگر
جمعی که باعتقاد تو مسلمان باشند نسبت زشتی بفاطمه علیها دهند چه حکم
خواهی کرد گفت حکم من اینکه اقامت حد بر و خواهم نمود حضرت
فرمود که درینصورت از دین خدا و رسول الله برگشته و تبرا نموده
باشی گفت چرا فرمود بجهة انکه حق تعالی اورا از همه عیبی و عاری پاک
و پاکیزه گردانید و خبر داده و تو نسبت بسایر بندگان او را سزاوار
حد شرعی و تادیب دانسته و اورا چون سایر زنان عالم تصور کرده
و تکذیب خدا و تصدیق خلق نموده و ازینجهة از زمره مسلمانان بیرون
رفته در زمره کفر و مشرکین داخل گشته باشی و طرفه انعجب که
جمعی از معصومین و مقربین درگاه رب العالمین ادای شهادت
بجهة ان معصومه مطهره نمودند و در دیوان ابا بکر رضی الله عنه و قر
اعتباری نیافت و دعوای فاطمه زهرا علیها گواهی علی مرتضی ع و حسن
مجتبی ع و حسین شهید کربلا نزد ایشان باطل بوده و احدی از اصحاب

۲۴۹

منع نکرده و بمجرد قول انا بکر ترا قرینه که مصدق وی تواند بود و (مخالفت)

صریح با کلام خدا و حدیث مصطفی دانست تجویز نمودند و احتمال (جلب)

نفع و جر منفعت را در عاقبت ابی بکر راه ندادند و بگفته او عمل

نمودند و در جزو پنجم صحیح بخاری و جزو سیم صحیح مسلم نوشته (شده)

است که فاطمه علیها السلام بدین سبب از ابو بکر رنجیده تا زنده (بود)

با او حرف نزد و در حالت احتضار وصیت او عمل نموده و (چون)

ایشان تفحص قبر او نمودند نشان نداشتند هر چند جستند نیافتند و

چون نوبت خلافت بعمر عبد العزیز رسید فدک را با ولاد فاطمه (ع)

رد نمود و منافقانی که با او بودند (حمله با او) گفتند رد کردن تو فدک را (عبد العزیز)

است بر شیخین و طعن است بر ایشان بستم و ظلم گفت شما همه (میدانید)

که فاطمه (ع) دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و دروغ بر او روا (نبود)

و فدک در دست او بود و علی و حسنین و ام ایمن و ام سلمه که

همه راستگو بودند گواهی دادند و فاطمه (ع) در هر چه دعوی کند صادق

القول است هر چند گواه نداشته باشد من فدک را با ولاد

او رد میکنم و باین تقرب میجویم بخدا و رسول امید دارم که در قیامت

شفاعت من بکنند و بعضی گفته اند چون فدک را با امام محمد باقر

علیه السلام رد نمود جمعی با او گفتند طعنت علی الشیخین یعنی

طعن کردی بواپس دادن فدک بر شیخین در جواب گفت انما

طعنا علی نفسیهما یعنی ایشان خود در غصب نمودن فدک بها

طعن بروی خود گشودند و بعد ازان چون کسی مسلم دارد که شرعا فدک

از فاطمه نبود مروت وادمیت بکجا رفته بود هرگاه ایشان را

میرسید که بهم نامی خلافت فدک را خالصه خود سازند چه می شد

که از روی مروت واحسان این ده را باو میگذاشتند و خاطر کسی

رانمی ازردند اما مروت کو محبت کو وفا کو دگرداری نصیب جان

ما کو با انکه خود همراه پیغمبر بودند ودیدند که در واقعه بدر چون خلاص کفار

بفدیه قرار یافت زینب هم بجهة خلاص شوهر خواهر حسن ابوالعاص

مرواریدی با اموال دیگر همراه ان کرده فرستاده بود واتفاقا مذکور

خدیجه این عقد را بزینب بخشیده بود و حضرت رسول الله صلی الله

علیه واله چشم بران افتاد متاثر شد وازمسلمانان التماس

نموده انرا واپس فرستادند با انکه اول اسلام بود واهل

اسلام

اسلام در کمال پریشانی این مروت نمودند و از طیب خاطر
انرا بزینب بخشیدند نمی شد که ایشان هم نسبت بپیغمبر علی کنند
و این مروت را بجا ارند و این محاکمه را بروز قیامت که خدا حاکم
نشاید که پدرش هم خصم باشد نیندازند و ملا سعد الدین شارح
مقاصد را مریدی ابابکر رضی الله عنه بران داشته که گفته اگر
فاطمه را در فدک حقی میبود چرا امیر المومنین در ایام خلافت
انرا تصرف نمی نمود و از چندین جواب و نکات ظاهر
شده اولا رفع تهمت تا بر عالمیان روشن شود که گواهی او از
برای جر نفع نبود چنانچه شیخین فهمیده بودند دوم انکه از اهل بیت
مشهور است که در چنین واقعه گفته اند که چیزی که از ما بظلم گرفته
باشند ما را بان رجوعی نیست سیم انکه نخواست که چیزی که
سبب رنجش و ازردگی فاطمه شده باشد سبب خوشحالی و درود
اولاد او شود چهارم انکه در ایام خلافت امیر المومنین اکثر مردم
سیرت شیخین را معتقد بودند و کرده و گفته ایشانرا موافق حق
میدانستند و گردش کاری که دلالت بر فساد خلافت ایشان

داشته باشد از پیش نمیرفت چنانچه مشهور است که مردم را از نماز

تراویح منع فرمود که بدعتست دانستند فریاد میکردند که واعمراه

واعمراه ما را از نماز منع می کنند و دران مدت همیشه بمقتضیه منازعت

منافقین ناکثین و قاسطین و مارقین که همه معتقد سیرت خلفای

ثلثه بودند گرفتار بود و همیشه از کمی اعوان و انصار شکایت

مینموده پنجم آنکه مشهور است که عقیل بن ابیطالب خانه

رسول الله صلی الله علیه و آله بغصب فروخته بود چون فتح

مکه شد کسی با نحضرت گفت الحال بخانه خود نزول فرمایید آنحضرت

فرمود که عقیل خانه بجهة ما گذاشته ما از ان اهل بیتیم که

مال را که بظلم و غصب از ما گرفتند دیگر بان رجوع نمیکنیم

و ملاعلی قوشچی هم بموافقت یاران خود در مقام جواب

شده و گفته حاکم را نمیرسد که بمجرد گواهی یک مرد و یک زن

واگرچه مدعی معصوم باشد حکم کند واگرچه گواه نباشد بعلم

خود حکم میکند و جواب اولا یکمرد نبود حسن و حسین نیز همراه

بودند و یکزن نبود بلکه ام ایمن و ام سلمه هر دو بودند چنانکه

بموافق مذهب راست و بیک گواه و یک سوگند مال ثابت
میشود و فدک مالی بود که خیر النساء متصرف ان بود و
منازعی نداشت پس منع او از ان نمودن و گواه از و طلبیدن
و قول شهادت شاهدان او رد کردن خلاف حق و محض ستم
باشد و تو خود گفتی که حاکم بعلم خود حکم میتواند کرد و ابابکر را [علم]
یقینی است که مدعی راست میگوید و مگر ملا علی ان حکایت [نشنوده]
را نشنیده که روزی حضرت رسالت پناه صلعم بر اعرابی دعوی اسپی
میکرد و او منکر بود خزیمه گواهی داد چون از و پرسیدند که
علم بگواهی چون یافتی و در ان وقت حاضر نبودی گفت
هرگاه او از خدا و بهشت و اسمان خبر میرساند و ما تصدیق میکنیم
بجهة انکه علم بعصمت او داریم بهمان علم گواهی دادم و از جهت
ذو الشهادتین مسمی شد امیر المومنین و حسنین و
فاطمه بمقتضای ایه تطهیر و غیر ان از ایات مثل ایه و کونوا
مع الصادقین که باتفاق مفسران نازل در شان ایشان است
معصوم بودند و افعال و اقوال صادق و منزلت ایشان از حد کمالی

ودرانست کوئی کم از هزیمه تخواهد بود پس باقی نماند مخالفت را

الا عناد ومکابره وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون قیامت

کرچه دیر آید بیاید وهر کس تخمی که کاشته بدر و دوانسار الله

تعالی وار جمله مطاعنی که خلفا یرسه دران سر کشید فرار از جهاد است

ومخالفت قول خدا وعهد رسول الله صلی الله علیه واله نمودن

چه معنی حق تعالی جمیع امت محمدی را امر نموده بود که وجاهدوا

فی سبیل الله حق جهاده یعنی ای بندکان من وای امت

محمد جهاد کنید در راه حق تعالی چنانچه حق جهاد است از ثبات

قدم ونترسیدن ونکریختن ودر آیه دیگر میفرماید ولقد کانوا

عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار وکان عهد الله

مسئولا یعنی وبدرستی که بودند که این جماعت که عهد کرده

بودند با حق تعالی جل ذکره پیش ازین که در جنگ پشت بدشمنان

ونکریزند وعهد خدای تعالی پرسیده شده یعنی ازان سوال

خواهند کرد وبر نقض ووفای بان جزا خواهند داد وخلفای

ثلثه

در احد وحنین خود باوجودی که تماشائی بودند بان رسوائی کریختند

[illegible]

که بعضی از ایشان مذکور شد و در خیبر و ذات سلاسل که سرداری لشکر
داشتند هم مخفی نیست که بچه سان گریختند و ابن ابی الحدید در
بیتی از قصیده ایشان مذکور ساخته و آن بیت اینست بیت
و لیس ببکر فی حنین فراره ،، و فی احد قد فر خوفا و خیبرا یعنی
عجبی نیست اگر در حنین ابابکر رضی الله عنه گریخت که در احد و خیبر
هم گریخته بود و در احد خود علی از گریختن قبیحتر هم کردند که چون
شکست اسلام را قوی دیدند و شیطان ندای ان محمدا قد قتل
در داد ابابکر و عمر صبر نکردند که روز بشب رسد و ببینند چه میشود
و صحابه بدر خانه عبدالله بن ابی سلول منافق رفته بدست
و پای او افتادند که شفاعت ایشان پیش ابوسفیان بکند
و عذر گناه اسلام ظاهری ایشان بخواهد و ابوسفیان ضامن
شود که در مکه کفار را با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان را نیز در این
قضیه داخل میدانند و بعضی میگویند چون او بعد از سه روز پیدا شد
در رفتن بخدمت آن منافق همراه بوده و منع جمعی هم نیست و از
تتمه مطاعنی که هرسه در آن شریکند اینکه در وقت احتضار د

و کفن و دفن و نماز رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر نبودند
و پیغمبر خود را گذاشته رفتند بسقیفه بنی ساعده که امر خلافت
و جانشینی را صورت دهند و کدام طعن با این برابر تواند شد
که در چنان روز سیاهی وقت بری و هنگام تباهی زمره
اصحاب غسل و دفن سید اولین و آخرین را که واجب عینی
بود و بر همه لازم و رسوم تعزیه اولاد رسول که از اهم امور معتبره بوده
و معطل گذارند و در سقیفه جمع شوند که خلافت ابوبکر را که
نصب کنند را صورت دهند و این عمل بغیر از عداوت اهل
بیت و پیروی هوای نفس و حب جاه و منصب محمل دیگر ندارند
ندارند و یکی دیگر از مطاعن مشترکه بینهم باز گرفتن انفال و
خمس از اهل بیت طاهرین است که چون ابابکر خلیفه شد
بفرموده عمر خطاب آنچه از برای مرد معاش عایشه و حفصه
مقرر بوده و چندان ساختند و آنچه از برای حسن و حسین و
سایر اهل بیت مقرر بود قلم کشیدند که در وجه لشکر و سپاه که
بجهاد می باید فرستاد ضرور است و محمد تفهیمه کرده است و

خدا نداشتند بلکه گفته که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی و هر روز مبلغی معین از بیت المال از جهة خرج خود مقرر
ساختند و عمر روزی که مرد هشتاد هزار درهم از مال بیت المال در
گردنش بود و حاصل بیت المال از هیچ ممر بیرون نبود خمس و زکوة
جزیه و غنایم و میراث کسی که وارث نداشته باشد خمس حق بنی
هاشم بود نه حق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و زکوة را است حصه
حق تعالی تعیین نموده و ایشان از هیچکدام نبودند و جزیه بمذهب شیعه و
سنی زکوتست و بر غیر ایشان حرام و غنایم بعد از اخراج خمس حق
مجاهدان فی سبیل الله است و میراث کسی که وارث ندارد
حق فقرا و مساکین عالم است ایشان از کدام یک بودند که مال
بیت المال را تصرف می نمودند و اگر گویند خلیفه بودند و سعی در کار
دین میکردند و حق السعی میگرفتند یا اجرت از بیت المال در
کتاب الهی و سنت رسالت پناهی هیچ نص وارد نیست بر اینکه
خلیفه را اجرت باید داد و چون اجرت از مال مردمان مسلمانان
بگیرد همچو اجیر و مزدور ایشان باشد نه امام و خلیفه و چون در کتاب

وسنت اجرت معین نیست وایشان بجهت خود اجرت معین
کردند پس بدعتی کرده باشند وسنتی وضع نموده خود
کرده اند که رسول الله صلی الله علیه واله فرموده من سن
فی الاسلام سنة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم
القیمه من غیر ان ینقص العامل بها شیئا من وزره یعنی
هر که بدعتی ابداع کند وسنتی قرار دهد که پیشتر از جانب خدا
ورسول نشده باشد پس بر وست وزر ووبال ان بدعت و
وگناه هر که ان سنت را بجا ارد تا روز قیامت وعمل کننده
بان وزر ووزر اورا کم نمیتوانند کرد وچون هرسه درین بدعت
شرکیند پس از مطاعن هرسه باشند وبعضی از معاندین خوا
گفته اند از جانب ابی بکر وعمر علیه الرحمه که چون ور زبان
ایشان نان افزودند وامام را جایز است که زیاده کند متا هر که هرگز
خواهد ومعاش عمر در ریاضت کشیدن او وخورش دیو بسیار
او بهمه کس را معلوم بود چون هشتاد هزار درهم خرج کند و
در کردنش باشد و دیگر بلکه در مصلحتی خرج کرده باشند وجواب

این جواب آنست که پیغمبر خدا انطار حساب وخرج روز بروز هر یک
از زنان نموده موافق حال ایشان مقرر شده کرده بود وبعد از وی
بر خرج ایشان چیزی نیفزود و زیاده بر آنچه رسول فرموده باشند
ده شد کردن خلاف امر او خواهد بود و آن مشروع نیست و اما
اینکه امام را جایز بود زیاده کردن در وقتی است که سببی
داشته باشد مثل جهاد نمودن نه این نحو زیاده کردن و میان
هر دو فرق باید کرد و آنچه گفته عمر زندگانی بفقر و درویشی میگذرانید
حق است چنانچه گفته اند ترک الدنیا للدنیا و عیش او عیش
فقرا بود اما مصرف مال اهل دنیا همین خوردن و پوشیدن نیست
وگاهی بجهة احتیاط وگاهی بواسطه اهل وعیال وگاهی بجهة
اغراض دیگر جمع میکنند وگاه میدارند واگر بجهت مصلحت خلافت
خرج کرده بودی در ذمه اش نمی ماند و عجب آنست که خمس
اهل بیت را قلم میکشید که از آن در جنبتری هست و از عایشه
و حفصه را زیاد میکند که غنیمت بسیار بود تا بحدی که در سالی هر یک
از ایشان ده هزار درهم میداد وحال آنکه چون غنایم خیبر را

را قسمت میکردند ازواج طاهرات را توقع بود که ازان چیزی بایشان
بدهد زیاده بر کسوه و نفقه وایه آمد که یا ایها النبی قل
لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن
واسرحکن سراحا جمیلا یعنی ای نبی من بگو زنانرا که اگر شما
ارایش دنیا و جامهای فاخره و سرانه نیکو میخواهید بیائید
که بدهم شمارا متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند و شمارا
برغبت رها کنم نه بکراهت و چنانچه شخص که متعه میداد بغیر از
مهر بآن زن چیزی میدهد و رخصتش میکند من نیز بانها احسان کنم
خدای تعالی رسول الله صلی الله علیه وآله را بغیر از نفقه و کسوت
رخصت نمیداد که بزنان خود بدهد وایشان ده هزار درهم میدهند
دوم وجه معقول هم میگویید خدا انصاف ان دهاد چنانچه خمس که
از برای اهل بیت قرار داده است برطرف می کنند
و چشم شفاعت از رسول الله صلی الله علیه وآله اوددارند و از
مطاعنی که جمعی از صحابه دران شریکند اما مخالفت امر رسول الله
[illegible] را عمر و ابابکر [illegible] پیشتر از دیگران کردند

سبب گمراهی هر که گمراه شد. اینکه ابوبکر محمد بن مومن شیرازی
از دوازده تفسیر اهل سنت استخراج نموده که از انس مالک
نقل کرده اند که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
نشسته بودیم سخنی از شخصی در میان آمد که نماز و روزه و زکوة
و تصدق بسیار از او بفعل می آید و حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله فرمود که او را نمی شناسیم که دیدیم آن مرد پیدا
شده بطرفی رفت و یاران گفتند یا رسول الله اینست که حرف
او گفته میشد پس چون چشم آنحضرت بر او افتاد با ابوبکر خطاب
کرده گفت ای شمشیر مرا بگیر و برو و این مرد را بکش که از بزرگان
شیاطین است پس ابوبکر رفته بعد از لمحه باز آمده گفت
که یا رسول الله صلی الله علیه و آله او را دیدم که در قیام بود با خود
گفتم هرگز او را نکشم که بنماز مشغولست پس آنحضرت اشارت
بعمر علیه الرحمة کرده فرمود که تو شمشیر را بگیر و برو و او را بکش
که از و فتنه بسیار بهم رسد عمر علیه الرحمة شمشیر را گرفته بعد از
ساعتی باز آمد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم که در سجود بوده

با خود گفتم والله نخواهم گشت تا که هیچ باشد پس آن حضرت رو بمن

امیر المومنین ع کرده فرمود یا علی برخیز که اگر او را دریابی خواهی

کشتن و اگر او را کشتی در میان امت من خلافی نخواهد بود

امیر المومنین چون رفت او را ندید برگشته گفت یا رسول الله صلی الله

علیه وآله ندیدم او را گفت یا ابا الحسن مرا دیدی که امت موسی بعد

از وی هفتاد و یک فرقه شده یکی از اینها ناجی اند یعنی رستگار و

هفتاد دیگر در آتش خواهند بود و امت عیسی علیه السلام بعد از

وی هفتاد و دو گروه شدند یکی ناجی اند و باقی هالک و در دو بار که امت

من هفتاد و سه گروه شده باشند یکی از اینها صاحب نجات و

باقی گرفتار عذاب پس امیر المومنین علیه السلام پرسید که یا رسول

الله صلی الله علیه وآله ما الفرقة الناجیة یعنی کدام اند آن

فرقه ناجیه آنحضرت فرمود که المتمسک بما انت علیه

و اصحابک یعنی آنکسانی که راه طریق تو و اصحاب ترا داشته

باشند و در حال جنگ ع نازل شده این آیت اورده ثانی

عطفه لیضل عن سبیل الله یعنی دامن در چیده از هر چه با آنکه گمراه

کنند

کرده‌اند مردم را از راه حق تعالی و آن مرد اول کسی بود که ظاهر شد
از اصحاب بدعتها و گمراهیها و از ابن عباس مرویست که آن مرد را
امیر المومنین علیه السلام در روز صفین کشت و ذو الثدیه مشهور
همین است و در شان اوست که له فی الدنیا خزی یعنی
او راست خواری که آن کشته شدن است و نذیقه
یوم القیمة عذاب الحریق یعنی و میچشانیم او را در روز قیامت
عذاب سوزنده بجهت آنکه با علی علیه السلام حرب نمود
و از جمله خوارج صفین است حاصل که پیغمبر خدا می شنوانند که اگر این
مرد بماند امت را ضلالت می افکند و ایشان را از امر گمراه می نمایند
و از و شنیده اند که گفته من گفته خداست و از قران و
ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی را خوانده اند و می روند
سو بر میکردند که در سجود بود یا نماز میکرد مخالفت قول رسول الله صلی
آنجویز می نمایند و کشتن زنقیم مشا را تجویز نمی کنند و هر چند که
ابابکر علیه الرحمة هم این غلط را کرده اما روایت در مخالفت عمر است
که دو بار از پیغمبر شنود و همان عذر آن ابابکر علیه الرحمة در نافرمانی رسول الله

عذر سازند و از خدا شرم نکنند و اینکه دلشان یاری نداد هم

که بقتلش اقدام نمایند ظاهرا سببش آن آشنایی معنوی است که

روحها را با هم میباشد بیت زراه نسبت هر روح با روحها در از

آشنایی هست مفتوح راهها و اگر دیگری هم در ره میکشت یقین که ایزد معبد بند

چه در فکر بدعت و ضلالت بودند و امرد سرکرده اهل بدع بود

و طرفه آنست که اهل چهار مذهب همه این مخالفت را روایت

نموده اند و در حکایت را نقل کرده و چون عثمان هم در مدت

دوازده سال خلافت یقین است که مکرر این نقل را شنیده داشته است

و آن شخص را دیده و کشتن آن شخص بخاطرش خطور نکرده قدم بر

قدم شیخین دارد و عذرش هم اگر با وهم رجوع باید نمود همان

عذر بود و مخالفت رسول الله صلی الله علیه و آله را از دستان بجد

نمیگذشت این طعن را از مطاعن او هم میتوان شمرد تا او هم از آن

فیض نا متناهی بی نصیب نماند و در حدیث آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود ابی الله لصاحب ذنب توبة الا صاحب البدعة انا

بری منهم و هم منی براء یعنی هر گناهکاری را توبه هست بغیر از کسی که

که بدعتی در دین پیدا کنند که من از ایشان دورم و ایشان از من
و توبهٔ صاحب بدعت درجهٔ قبول نمی‌یابد چنانچه مشهور است که در
بنی اسرائیل مردی عیالمند پریشان بود شیطان او را وسوسه
کرد بدعتی چند بهم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر با او گرویدند و صاحب
سامان شد چون بفکر خود افتاد و از کرده پشیمان شد وحی به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمد که این مرد تا این جماعت اثبات حق نکند
و این مرد براه راست دعوت ننماید توبهٔ او قبول نشود پس آن مرد مجلس
ساخت و آن جماعت را بحق دعوت کرد و هرچند گفت که آنچه
قبل ازین گفته بودم باطل بود کسی از او نشنید و همه گفتند
آنچه اول گفته درست است و ما از آن برنمی‌گردیم و او چندان تضرع
و زاری و جزع کرد که جان بداد و فایده نکرد و در قیامت عقوبت
آن ضلالت را خواهد یافت و هر یک از خلفای ثلثه بدعتها بهم ساختند
و بدعت هر یک مخصوص بفعل اوست و عقوبت آن مذکور
میشود ان شاء الله تعالی و از مطاعن مشترکه میان هر سه آنکه با هم مشوره
کردند که علی را باید کشت تا کار خلافت ما بالا گیرد و این قرعه

نشستند

بنام خالد ولید برآمد که او را سیف الله می گفتند و از تیغ و قوت شمشیر او می داشتند

و از پیش ایشان نرفت و شمشیر بر بستند و حرف قصه مشهور است

از بیان مستغنی است و از مطاعن که هر سه در ان شریکند اینکه بنماز

فاطمه علیها السلام حاضر نشدند و جز از قریش هم نیافتند و از زر بیتی

هم محروم ماندند و از مطاعن هر سه اینکه صحابه کبار چون اباذر و

سلمان و عمار و مقداد و غیرهم و بنوهاشم کلهم هیچکدام بیعت نکردند

و سعد بن عباده و قیس بن سعد که از اکابر انصار بودند هم

به بیعت ایشان فرود نیاوردند و از مطاعن هر سه اینکه درهای

مسجد که بقول رسول الله صلی الله علیه و آله بسته نموده حق تعالی

امر نموده بود که بسته کرد چون خلیفه شدند درها را باز کردند

و مخالفت خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله سلم از همه امور

الکاه نشستند و از مو رخنه روز جزا اندیشه نکردند بلکه این سه

انتقام کشیدن نام کردند و با این عمل فخر و مباهات نمودند

که ما انتقام کار را میتوانیم کرد فردات کنند خار کاکنون

و چنانچه این طعن است که هر سه در ان شریکند در برابر ایشان بیستی نام

طو

نباید که هر سه دران شریک بودند واگر مستحق طعن نمیبودند
در شرایشان نسبت نمیکند وازمطاعن که هر سه دران شریک بودند عبادت
لات وعزی است که هرکدام سی سال وچهل سال بعبادت
بت مشغول بعضی پیشانی پیش بت بر زمین وزنار بر میان و بت
در گردن وصندل کفر بر پیشانی چنانچه گفته اند جیم جهل والف
ابلیس ولام لجاج همه در نام تو جمع اند جل الله علاج دیگر انکه پرورش
وتربیت از شراب وگوشت خوک یافته بودند وغذای صبح وشام
چهل ساله شان ازین دو جنس نجس بود ومغز استخوان ایشان
ازان پرورده دیگر انکه عقد نکاح مادران وپدران شان در ایام جاهلیت
شده بود وبطریق کفار ان زمان وازان نحو نکاحی که سفاح
شنیعه ترا است بهم رسیده بودند دیگری انکه مدت مدید که در مکه با عتقاد
خود مسلمان منشب بودند بنفاق زندگانی میکردند وکفار را از خوف
شان نگذاشتند نه همراه رسول صلعم رفتند ونه با جعفر ودیگر یاران
بحبشه رفتند ونه در آزاری که اهل اسلام از کفار میکشیدند یکبار
شریک شدند یا دفع آزاری وامانتی از اهل اسلام کردند

کردند بلکه بعضی با کفار شراکت میکردند و پنهان نفاق جبلی طبعشان
شده بود که در مدینه هم ترک آن ننمودند کرده چنانکه بعضی از آن
رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی دیگری
آنکه از سلاح و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی نزد ایشان
نبود دیگری آنکه ایمان ایشان اتفاقی نبود بعضی اعتقاد اسلام
با ایشان داشتند و ایمان ایشان متفق علیه است نبود دیگر
آنکه هیچ گونه قرابتی و نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله نداشتند
بحمد الله و المنه دیگر آنکه هیچ از اذان و اقامت که سنت موکد
بود بیست و سه سال پیغمبر ایشان هر روز پنج بار میگفت و می‌شنفتند
و جبرئیل از جانب الله بندگان خود را بان مامور ساخته بود دو
فقره کم کردند و یک فقره بران افزودند چنانکه عنقریب خواهد
آمد دیگر آنکه دست بر سینه نهادن بجهت احیای سنت یهودان
در میان امت باز کار گذاشتند و از وضع یهودان را از خود مشاکل کردند
و در وضع رسول الله صلی الله علیه و آله خود را از خود دور نمودند دیگر
سنت قنوت و رفع یدین را که از سنتهای موکده نماز بود برطرف

گردند و بدعت را ازین فیض محروم ساختند و دیگر مذکور شد هر سه
در همه تشریک کنند و با مشورت ایشان کار کرده اند یا یک کرده و در دین دیگر با ایشان
رضا داده بود و انکار نکرده و در ایام خلافت هر سه مستتر بوده
و در هیچ مذهبی از چهار مذهب منکر هیچ یک از ایشان نشده اند
و در جمیع کتب خود نقل کرده اند و کسی منکر ایشان نیست بلکه اگر کسی
در میان است و بان عمل می کند و دیگر بعد ازین مذکور می شود
که اسماء الله تعالی مصالحی است که هر یک بان مخصوص اند و هر یک
نشد بان غرض تعلق گرفته بود که حکم بان کرد یا مصلحت دنیای
چون در آن در آن میدید فصل هفتم در مصالحی که اهل سنت نقل
کرده اند در باب خلیفه اول از اول تا آخر از متفق علیه بین الفریقین
است و کسی منکر آن نیست که بر سر منبر می گفت ان لی شیطانا
یعتریني فان استقمت فاعینوني وان زغت ~~وان عصیت~~
فقوموني یعنی بدرستی که مرا شیطانی هست که مرا میفریبد اگر در کاری
و رای بدرست روم مرا اعانت کنید و اگر براه غلط و کج روم
مرا براه راست آرید و چگونه امامت و پیشوائی تواند کرد کسی که

خواهد مرشد و رهنمای جمیع مردم باشد و از دیگران راه راست جوید
و مدد جوید و گوید که شیطان مرا میفریبد پس او درین گفتن یا صادق
بود یا کاذب و بهر تقدیر صلاحیت امامت ندارد و ملا علی
جواب گفته است که این گفتن از باب تواضع بود و هضم نفس
این غلط است چه او اعتراف کرده باغوای شیطان او را و اغوا
محقق میشود و مکرر بصدور معصیت و اندرافتادن او در گناه و جدا نبودن
او از شیطان و مسلط بودن شیطان بر وی و اینها دخلی بتواضع ندارد
و از جمله مطاعن او دیگر آنست که مکرر بر منبر می گفت اقیلونی فلست
بخیرکم و علی فیکم یعنی بیعت مرا اقاله کنید و فسخ نمائید که نیستم
بهتر از شما و حال آنکه علی ع در میان شماست و درین گفتن یا راست
گو است یا دروغ گو و بهر طریق قابلیت امامت نیست و آنچه
ملا علی قوشچی این گفتن را نیز حمل بر تواضع نموده غلط است
چه اکثر مردمان با وی میگفتند که با وجود علی ع تو لایق امامت نیستی پس
اگر غرض او هضم نفس و تواضع میبود بایستی بگوید هر یک از شما
بهتر از منید و تخصیص حضرت علی ع نکند بهمان که مردمان میگفتند چنانکه

عمر گفت همه زنان فقیه‌تر از منند و اگرچه او هم راست گفت

و دیگر از سخنان او نیست که در وقت مردن می گفت لیتنی سألت

رسول الله هل للانصار فی هذا الامر شیء یعنی بدرستی کاشکی

من از رسول الله صلی الله علیه وآله خدا پرسیده بودم که آیا انصار

را درین امر شرکتی هست یا نه و منع این گفتگو رفتیست که شک دارم

ازانکه شک شده در امر امامت که آیا صحیح است و یا باطل و این

او از آن ناشی شده که در روز سقیفه انصار میگفتند ما را امیری باشد

و شما را امیری و او ایشان را بان حدیث الزام داد که پیغمبر گفته

که الائمة من قریش اگر آن حدیث ساخته او نمی بود حقیقتی میداشت

چرا او را شک بهم میرسید و دیگر حول بحال حکومتی نمانند

و باید مرد اینها بخاطر میرسید و میر نور الله رحمة الله در بمقام افاده

نموده که قول ابوبکر صریح است در آنکه اصحاب بطلان خلافتش را

نزد او قایم شده بالکه استحقاق خلافت را جزم در آن میباید

پس مرتکب خلافت شدن او چنانچه عمر گفته از اتفاقات

برو در ریاست نه از استحقاق بوده که ناگهان شده بعد از آن میفرماید

که انصار دعوی خلافت نمیکرده‌اند بلکه التماس امارت یکی از قوم
و قبیله خود داشتند و می گفتند منا امیر و منکم امیر پس تمسک او
درین که آیا انصار را حقی در خلافت بوده یا نه از معقولیت دلیل
دارم که اظهار تمسک است که در حق انصار که هیچ نسبت به درجه اصحاب
مردمان اندازد تا جزم خلق شود که از اهل بیت کسی را درین
حقی نیست و هیچ تعلقی درین باب ایشان ندارد چیزی که مانند سائل
که مدلول است انصار‌اند که آیا حقی دارند یا نه و حقا که میر درست فهمیده
دار شیعیت او هیچ دور نیست که این فکر که بی از جمله مصطفی علی او به نگه
در وقت مردن می گفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة لم اکشفه
ولیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین
فکان هو الامیر و کنت انا الوزیر یعنی کاشکی بودم من که ترک کرده
بودم خانه فاطمه را و کشف آن نمیکردم و در خانه او را باز گذاشته بودم
و نیا رخصت یا رفقا بخانه او در جنگ نمیشدم و کاشکی در سقیفه بنی ساعده
بردم من که دست بر دست یکی از آن دو کس زده بودم و او امیر
میبود و من وزیر او و این حدیث را ابن قتیبه در کتاب سیاست و

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نیز ذکر کرده اند
و مراد از آن دو کس عمر خطاب و ابو عبیده جراح و از کلام
او ظاهر میشود که اعتقادش آن بوده که مستحق خلافت غیر از آن
دو کس بیعت او اول بار بیعت کرده که متصدی خلافت شد و
پشیمان گشت و سود ندارد و دلالت بر خود کوتاه میکرد و در
مرض موت گفت کاشکی متصدی خلافت نمیشدم و از روی و ارث
گردنش ثانی بماند و آن بر آنست که از دلش حب ریاست
بدر نرفته و در این مرتبه حکومت را که ثمره آن چشیده
در دلش که است که چرا وزر و وبال وزر ایشان بدارم چه وزر ایشان هم
بر گردن وزیر می بود چون در وقت مردن اعمال خود
از کس مجسم میبود و یک یک در برابر نظر می آید آن اعمال
هم که امر بکردن در خانه فاطمه ع در نظرش جلوه کرده و گفت
تا آنکه گفته کاشکی ایشان نمیکردم و پشیمانی توبه بودی مرا اورد
و از جمله مطاعن او که عمر خطاب هم با او در آن شریک است آنکه
بزرگی غالب امر سوختن خانه ایست که در و فاطمه ع و امیر المومنین

و سبطین صلوات الله علیهم و جمعی از بنی هاشم بودند بجهة

بیعت امیر المومنین علیه السلام او را حالتی در نقض سیم

گذشت و تبری در تاریخی ذکر نموده که عمر علیه اللعنة می گفت

والله لاحرقن علیکم او لتخرجن للبیعة یعنی بخدا قسم که خانه را

بر شما می سوزانم تا بجهت بیعت بر می آئید و واقدی گفته که

از جمله رفقای ایشان اسید بن حصین و سلمه بن اسلم و زید بن اسلم

بود که می گفت من پشته هیمه را بر دوش داشتم و ابن عبد ربه

که از اعیان اهل سنت است گفته است که علی ع و عباس در خانه

فاطمه ع نشسته بودند و ابو بکر بعمر علیه اللعنة گفت ان ابیا فقاتلهما

یعنی اگر بیرون آمدن ابا نمایند با ایشان مقاتله کنید پس آتش

آوردند و بر در خانه زدند و فاطمه ع بعمر گفت یا ابن الخطاب

اجئت لتحرق دارنا و تحرق ولدی قال نعم یعنی ای پسر

خطاب آیا آمدی که بسوزانی خانه ما را و بسوزانی پسران مرا او در

جواب گفت بلی تا اینجا کلام ابن عبد ربه است که مصنف

کتاب محاسن و کتاب انفاس الجواهر نقل کرده اند

و این خانه را که قصد سوختنش کرده اند خانه پیغمبر ایشان است
که بدختر خود داده بود و این پسرانی که می گفت بنی منبرانم
یکی حسن است که خود در جمیع کتابها نقل کرده اند که
روزی بر منبر بود و حسن ع طفل بود نظرش بر او افتاد که در
پای منبر ایستاده است بپایین آمده او را بدوش گرفته
بمنبر برآمد و خطبه را تمام نمود و یکی حسین ع است که ابراهیم پسر
خود را فدای او کرد و جمعی که در خانه بودند یکی عباس عم
آنحضرت بود که هنوز اسلام نیاورده بود آنحضرت تاب شنیدن
ناله او نداشت و فرمود که بندش را سست کنید در وقتی که
از بند برگشته بود و یکی فاطمه ع بود که فاطمة بضعة منی و من آذاها
فقد آذانی یکی از احادیثی است که خود ناقل اند و اگر
ناقلانی که مذکور شدند حرف شان در نقل این حکایت
معتبر نیست شهرستانی از نظام معتزلی نقل کرده که محمد بن جریر
شافعی و صاحب تاریخ کبیر و نودی در کتاب تهذیب الاسرار
و نسائی و بغوی و محمد بن حمید رازی و بخاری و مسلم در صحاح و حافظ

ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نوشته از این فضلا گویند
و بعضی از ایشان گفته اند ان خانه با خانه عمر و مسجد انحضرت
و خانهای ازواج همه بهم متصل بود و همه از چوب و نی و علف
اگر اتش میزدند همه بهم میسوخت و چون میشد که اصحاب این
فکر نکنند و بیم ان نداشته باشند که همه نخواهد سوخت و مسجد
و قبر پیغمبر در ان میان باشد دوم انکه اشراف بنی هاشم و ایشان
قریش با علی علیه السلام بودند و اکثری در ان وقت در ان خانه
بودند چون میشد که شمشیر نکشند و جمعی را نکشند سیم انکه مهاجر
و انصار چون ساکت و ساکن شدند و هیچ نگفتند با ان انقیاد
محبتی که با رسول الله صلی الله علیه و اله و اهل بیت انحضرت داشتند
چهارم انکه این دلالت بر کمال عجز علی علیه السلام میکند و هر گاه
کسی در این مرتبه عاجز باشد که خانه او و خانه زن و فرزند او را خواهند
بسوزانند و قادر بر دفع ان نباشد امامت او صحیح نخواهد بود و اگر در
بود و دفع مضرت از نفس واجب است پس ترک واجب کرده
باشد پنجم انکه این واقعه کم از کشتن عثمان و واقعه کربلا نیز
نبود

بایستی در همه کتابها و تاریخها نوشته باشند و در شهرت همچو انها باشند ششم انکه
تا فاطمه علیه السلام در قید حیات بود بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند و
ابوبکر این تکلیف نکرد و بمجلس او آمد شد میکردند و بعد از فوت فاطمه علیها السلام
علی علیه السلام بمجلس ابوبکر آمده بیعت کرد چنانچه در اخبار واقع است
پس این خبر را صحت نباشد و جواب این حرفها اولا انکه خانه فاطمه علیه السلام
در میان خانها بود و ان قسم اتصالی که از سوختن ان سوختن انها لازم آید نداشت
چنانچه روایت کرده اند و شاید آن هم کرده باشند و کسانی که خاسته که اگر
کار بانجا رسد باب و خاک دفع آتش کنند با انکه کسانی که بضعه رسول الله
صلی الله علیه و آله و اولاد او را که پارهای جگر رسول الله صلی الله علیه و آله بودند
بخود دارو شنیده و دیده پروا نکنند و باک از سوختن ندارند از
سوختن صورت قبر و مسجد او چه باک خواهند داشت و واقعه پاره
کردن کاغذ فدک و منع آن کمتر ازین نبود با انکه ما گفته ایم طعن درین
اراده ایست که کرده بودند و اشراف بنی هاشم و اعیان قریش را
اگر مرتضی علی علیه السلام منع نمیکرد در شمشیر کشیدن تقصیری نمیکردند
ولیکن ایشانرا صبر می فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا خبر داده

وصبر فرموده واگر کار بانجا میرسید بتقصیر از خود راضی نبودند

ومهاجر وانصار بعضی کینهٔ قدیمی وبعضی غصهٔ قتل خویشان

داشتند وبعضی دین بدنیا فروختند وبعضی تا رسول

الله صلی الله علیه وآله میدیدند اظهار محبت میکردند مصرع

از دل برود هر آنچه از دیده برفت وانصار خود در روز اول

رنجیدند وسعد بن عباده که رئیس ایشان بود بیعت نکرده

تا کشته شد وخود را بکنار کشیده بودند وحضرت امیر علیه السلام

عاجز نبود وقدرت بر همه کاری داشت ولیکن پاس وصیت

رسول الله صلی الله علیه وآله میداشت چنانچه مفصلا خواهد آمد.

ان شاء الله تعالی وانکه شهرت اینحکایت در مرتبهٔ انها

نیست وجهش اینست که واقع نشد والا همچو انها شهرت

میکرد وبمحض این اراده مذکور شد که بسیاری از اهل سنت هم

نقل کرده اند وانکه بنو هاشم بعد از فاطمه علیها السلام

بیعت کردند وتکلیف کردن ابوبکر وتردد ایشان بمجلس

او وبیعت علی علیه السلام با او بعد از فاطمه علیها السلام

ایشانرا

اینها همه محض دعوی است نه مجمع علیه فریقین است و نه در
کتابهای صحاح ایشان مذکور شده و آنچه مجمع علیه فریقین است
انشاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد و از جمله مطاعن
ابو بکر که موجب طعن بر عمر هم شده بود و مخالف قواعد
و قوانین ملت سید مرسلین بوده اینکه وصیت کرد که
که او را در حجره مطهره نبویه دفن نموده بمحل دیگر
نبرند و چون عمر هم قایم مقام او و جانشین و سالک مسالک
او بود او نیز این بیحیائی و بیادبی را خویش کرده بعد
ابا بکر عمل نموده از خدا و رسول او صلی الله علیه و اله شرم
نکرده از مواخذه روز جزا مطلق اندیشه نکردند و انه یا ایها
الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان
یوذن لکم را نشنیده انگاشتند و مریدان و معتقدان
ایشان این عمل قبیح را تاویل نموده این فکر نکردند که آن حجره یا بر ملکیت آنحضرت
صلی الله علیه و اله باقی بود و بورثه انتقال یافته یا داخل صدقات
متعلقه با اهل اسلام شده و بر تقدیر اول چون حجره مطهره

درمیان ورثه مشترک بوده واو بی اذن ایشان بلکه بقهر وعدوان
دران تصرف کرده ووصیت نموده بچیزی که مخالف دین مبین
نبوی است وبر وجه اباحت متصرف ملک غیر شده عین
زندقه ومخالفت امر خدا ورسول الله صلی الله علیه وآله باشد
وبر اختیار شق ثانی که میانه اهل اسلام مشترک بوده باشد
همان مفسده اول درینصورت نیز حاصل است وبعضی از
جهال مخالفین از روی جدل گفته اند که چون عایشه وحفصه وارث
حجره شریک بودند الیشان از حصه که بعایشه وحفصه میرسید
دفن کردند ونمیدانم که نمیدانستند یا تجاهل نمودند که این دعوی
اولا مخالفی است تا ادعائی که ابوبکر کرده ومیراث فدک را
از فاطمه علیها السلام منع نموده که پیغمبر از میراث نمی یابند
او حدیث نقل کرده وغصب حقوق سیدة النساء را بایں
جهت صورت داده بنا بر آنکه ملکیت ووارثیت ثابت
باشد وزنان میراث از آنحضرت برند ومنع فاطمه علیه السلام
بمحض عناد با اهل بیت باشد حصه هر یک از زنان از آن حجره الفقه رسیده که

مساوی محل دفن ایشان بوده باشد چه نه زن دران شریک
بودند و مجموع حجره چهار گز در چهار گز بیش نبود پس همان
مفسده بحال خود باشد و در ملک غیر بی اذن و بی رخصت
و بی رضای مالک از راه غضب و قهر و غلبه و عصیان مدفون شده
باشند و خانه که رسول خدا خاصه خود کرده بود انرا گورستان کرده
یا چنانچه در حال حیات او را رنجه میداشتند در حین ممات هم از
ایشان در رنج باشد و بی رخصت او در خانه او داخل شوند و پیغمبر را
که حق تعالی منع کرده بود که در حضور او آواز بلند نکنند که لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی بیل و کلنگ برزمین
زنند و خاک بهر طرف پاشند و انواع بی ادبی بعمل آورند
و از خدا و صاحب آن قبر شرم نکنند و بهر تقدیر خصوصیت اهل بیت
احاطه ظاهر و باطن یاران نموده ابوبکر و عمر را دران مکان عالی
بی رخصت خدا و رسول جای داده جگر گوشه مصطفی و نور دیده
مرتضی و فرزند فاطمه زهرا یعنی حسن مجتبی را از محل موروثی
صوری و معنوی و ظاهری و باطنی ممنوع ساخته سالک

مسالک اظهار کینه دیرینه شدند وبعنوان طغیان وعصیان
وتسلط وتحکم دوروز دنیا بعذاب ابدی واصل گشتند و
سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون واز
جمله مطاعن ابو بکر کشتن مالک بن نویره است که یکی از
بزرگان قبیلهای عرب بود تفصیل قصه آنکه چون ابابکر خلیفه
شد بیعت به ابی بکر نکرد و بخلافت او راضی نبود وروز
جمعه که ابو بکر بر منبر رسول بخطبه خوانی مشغول بود خطاب با ابو بکر
نمود که خدا و رسول دیگری را جانشین کرده بودند درین کار تامل بایست
کرد ابو بکر او را درشت گفت واو دلگیر شده با قوم وقبیله
خود از مدینه بیرون رفته در صحرائی رحل اقامت انداختند
وابو بکر وعمر در باب او مشورتها نموده تدبیرها اندیشیدند
تا آنکه کسی تعیین نمودند وفرستادند که از او وقوم او
زکوة بگیرند گفتند ما بنوعی که در زمان رسول الله
زکوة میداده ایم از عهده آن بیرون می آئیم واگر
گویند ما خود زکوة را بمستحق برسانیم وبکسی باید

داد

واد زکوة خود را بخدمت علي ابن ابيطالب ع ميبرم که
وصی رسول و امام مسلمانان است چنانچه ما از رسول
خدا شنيده ايم تا بهر که بايد داد بدهد و ايشان باهم
گفتند اينکه راه انتقام بدست ما افتاد زکوة نداد الحال
ايشانرا در مدينه باين روش شهرت دادند
که مالک و قبيله او مانع زکوة اند و مرتد
شده اند و خالد وليد را که ميدانستند با
او از قديم الايام دشمن است با صد سوار بر
سر ايشان فرستادند که مالک را بکشد و قبيله
او را غارت کنند و چون او بقبيله ايشان رسيد
از خانهاي خود برآمده اظهار اسلام کردند و بانگ
نماز گفتند و نماز کردند و هر سواري بخانه يکي مهمان
گشته چون شب در آمد بعنوانيکه خالد مقرر
نموده بود هر کس مهماندار خود را بکشت و
زنان و فرزندان ايشانرا اسير کرده رو بمدينه

نهادند و خالد زن مالک را در همان شب
بفراش خود آورده باوی ملاقات کرد
و تمامی زنان و دختران آن نزا اسیر کردند
و چون این قسم فضیحتی در هیچ زمانی از
هیچ کافری بر مسلمانان وقوع نیافته بود
باوجود غلظت عمر ابوبکر را گفت و سرزنش
نموده که پاس ظاهر شرع باید داشت و بقصاص
خالد حکم باید نمود ابوبکر میگفت خالد سیف الله است
او را قصاص نمی کنم در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که چون
طایفه مالک را گرفته نزد خالد آوردند هر چند فریاد کردند که ما مسلمانیم
و کشتن ما در دین اسلام جایز نیست خالد میگفت مصلحت خلیفه
زمان در کشتن شماست و ابوقتاده که از جمله رفقای خالد
بود گفت پیش خدا گواهی میدهم که آن قوم مسلمان بودند چه در روز قتل
که ما در محوطه فرود آمدیم اظهار اسلام نمودند و باما نماز
کردند و ابوقتاده گوید هر چند او را منع کردم که کشتن اهل قبیله

کسی

بسبب صورت شرعی ندارد و ازین شنید و شعرای عرب در بیان
قبایح صادره از خالد خصوصا مباشرت او با زن مالک بن نویره که بحسن
مشهور بود قصیدها گفته‌اند و در اظهار خالد و بیرون رفتن او از اسلام
مبالغه‌ها نموده‌اند و در تاریخ طبری مذکور است که همیشه عمر را کشتن خالد
در خاطر بود تا خلیفه شد روزی با او گفت یا خالد تو آنی که مالک
را ناگناه بکشتی و با زن او زنا کردی گفت میان من و او عداوت
قدیمی بود او را بجهت نفس خود نکشتم اما بجهة رضای تو سعد بن
عباده سالکم و عمر از تقصیر او درگذشت گفت انت سیف الله
و اگر رنجی برد ما رساندی بقتل مالک اما مرهم نهادی بقتل
سعد و بوسه بر چشمش زد و او را نوازشها می نمود تا سعد را چنانچه
مذکور خواهد شد بشهادت رسانید بعد از آن سیف الله لقب
خالد شد این لقب را بسبب قتل مومنان یافت و در بعضی تواریخ
مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید زنان قبیله مالک
را با شوهران سابق هر که مانع بود رد کرد و اکثری حامله بودند
و چون نه دار تربیت بر پیروی هوای نفس بود هر کدام هر چه خواهد کسی

تا کفر

باشد و بعضی گویند ابو بکر او را باین لقب ... داد ... خالد

نفس بود میکردند و دین و ملت نام می نهادند و از جمله اسیران
حنفیه مادر محمد بن حنفیه بود که او را چون با اسیران دیگر بمسجد رسول
الله صلی الله علیه و آله آوردند و چشمش بر ضریح منور مطهر آنحضرت
افتاد خیال گریه و افغان کرده سر ابلیه زیارت بجا آورده گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان بخدا و برسول وی آوردیم و محبت
تو و اهل بیت ترا با خاک و آب خود سرشته و بحقیقی که
کفار فرنگ و دیلم را اسیر کنند ما را اسیر کردند و در روز قیامت داد
خود را از تو میخواهیم پس حضار مجلس حنفیه زبان را بمطایبه گشودند
و با او خطاب کردند که زنان را از شوهری که متکفل امور ایشان
است ناچار است تو هم ازین میان کسی را انتخاب نمای حنفیه
گفت شوهر من کسی تواند بود که از وقت ولادت من آنچه
در آنوقت بر زبان من رفته و بر سر من گذشته خبر دهد و یاران
گفتگوی او را حمل بر هذیان کرده هر کسی چیزی می گفت که ازین
اثنا حضرت امیر المومنین علیه السلام که عالم رموز غیب بود در رسیده
سبب ازدحام گفتگوی او را بحضرت نقل نمود و آنحضرت گفت ای

حنفیه

حنفیه چون مادرت را وضع حمل نزدیک شد می گفت
بارالها وضع این حمل مولود بر من آسان گردان و اگر خوب
نگاه دار و اگر خراب هلاک کن و چون تو متولد شدی در ساعت
زبان بازکردی کلمتین شهادتین گفتی و با مادر خود گفتی که هلاک
من چرا رضا دادی و حال آنکه عنقریب سید ولد آدم مرا
بحباله نکاح خود در خواهد آورد و از و سیدی مرا حاصل خواهد
شد و مادرت چون این کلمات از تو شنید فرمود تا
آن سخنان را بر قطعه از نحاس نقش نموده در آن زمین دفن
کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند همت تو مصروف
بر ضبط آن قطعه بود تا آنکه آن را بر بازوی خود بست و چون
بحباله عثمان و جمعی از حضار آن قطعه را از بازوی او گشوده ملاحظه
نمودند بهمان عبارت که آنحضرت نقل فرموده بود قطعه را
منقوش دیدند پس حضرت امیر علیه السلام او را بخانه یکی
از خویشان او فرستاد تا برادرش که در سفری بود آمده او را
وکیل ساخته حنفیه را بحباله نکاح در آورد و من بران ابابکر آ...

پس اگر بعد ازین کسی بر کعبه بچیزی که مثلث و مشهد بان

بیعت بر بکشید رکنش سلا واین حدیث در صحیح مسلم و بخاری

مسطور است واز جمله احادیث متفق علیه است واز آن کلام

که خلیفه دوم می گفته لازم می آید خطای او یا خطای ابوبکر

چه مرتکب شده اند یکی ازین دو بزرگ چیزیرا که موجب قتل

است واز جمله مضحکات تا دیبا که ملا علی قوشجی کلام عمررا

که است دگفته مراد عمر آنست که همیشه حق تعالی

مسلمانانرا از شر خلافت که نزد خلافت ابوبکر نزدیک بود

که ظاهر شد واگر کسی بر کعبه بان قسم مخالفت که با عشقه

فتنه است او بکشید واین نحو تاویل فکرهای ترکان

یا ملحدی از ملحدان الموت واز جمله مطاعن او آنکه مخالفت

و با عمر و جمعی دیگر که غم دین میخوردند فکر کردند که موذن چون

حی علی خیر العمل میگوید مردمان را بخاطر میرسد که نماز بهتر

ین عملهاست همه کارها ترک نموده رو بنماز می آرند مبادا

بجهاد نروند که نماز بهتر است پس این لفظ را از اذان

باید انداخت و بعوض آن در نماز صبح گفتن که الصلوة
خیر من النوم و این سنت هنوز در میان مانده است و تو او بسی
بروح ایشان میرسد و دیگر حدیث را حمیدی در جمع بین الصحیحین
ذکر نموده و غیر او نیز در غیر آن و یک روز در ایام خلافت گفت
مرا غسل پاها و مسح گوش و سر و گردن خوش می آید و عمر
هم تصدیق نموده حکم کردند که بجای مسح پا پاها بشویند و بجای مسح
میانه سر و گردن مسح نمایند و این بدعت هم از و مانده و بعضی
از متصاعده مسح خفین نیز از بدعتهای او گفته اند و بعضی از علما این بدعت
را نسبت بعمر داده اند و تحسین این لطیفه که بزرگان سنیان در ثبوت
خلافت او بصورت ترکیب ساخته اند و جواب این طعن نمیدانم یکدام
یک درخت میوه و هر کدام من بن آن دیگر هم محروم نخواهند بود و از
جمله متصاعده که هر دو در آن شریکند اینکه چون کار خلافت بر
ایشان مقرر روزی با یکدیگر گفتند که مارا گمان این بود
که این کار تمام شد و بانجام آمد و اولاد علی محروم شد اکنون در دست
گفتند اما قران در دست اوست و او علم قران میداند کاری باید کرد

که اظهار قرآن نتوانند نمود و بر ما نیاید تا نداشته‌اند [illegible]

کردند که هر که آیتی یا سورتی دارد باید که حاضر کند و دو گواه بیارد که

یا بر کتف بخورد که از تغیری و تبدیل نگذرده است و مردم آیت

و سوره می آوردند و بر کتف میخوردند یا گواه میگذرانیدند و آیت

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون سوره فراموش کرده بودند

و آیت لئن اجتمعت الانس و الجن را گویا نشنیده جمله

اما هر دو پیشوای که جهلش ازین کم بی از برای مرتبه ارجمند خلافت

بکار نمی آید و از جمله مطاعن او اینکه چون اجلش نزدیک شد

و دانست که می میرد خواست که بار گناه خود را سبک گرداند

عمر را بخواند و خلافت را باو تفویض نمود و خلق را بر جبر

و قهر از بیعت او امر نمود و صحابه اخیار هر چند از روی نصیحت به او

گفتند که تو تا حق و نا واجب درین کار شروع کردی و در توبکر

اکنون این ظلم روا مدار و دیگر آنکه اهلیت اینکار ندارد و بر مسلمانان

مسلط مکن که اکنون وقت توبه و استغفار است هیچ جا قبول نکرده

و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس بدعت دیگر که از جمله

۲۷۳
۲۷۱

مکتوبات آنکه باتفاق نماز بی تشهد صحیح نیست و باتفاق چون
سلام دادند نماز آخر شود و ایشان مبوزه باهم این عبارت
ساختند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله تا مردمان نماز سهو نا شنیدا دین میکرده باشند
چنانچه این در آخر تحیت سنت نهادند تا لفظی که از نماز بیاسر در حلق
کم باشند و غرض ازینها همه این بود که هر خللی که در شریعت
شوند که بکنند آنچه نوشتند در ان تقصیری رفت و
از جمله مقاطع او آنکه از حسن بصری که در محبت او عاشق
بود نقل کرده اند که گویا ابوبکر بر منبر می گفت اطیعونی
ما اطعت الله فان عصیت فلا طاعة لی علیکم فان عدلت
فاتبعونی و ان ملت فاعدلونی یعنی فرمان برداری شما مرا تا بحیثیت
فرمانبری منست خدا را پس اگر گناه کنم و از طاعت حق
تعالی نکنم شما بر اطاعت من مکنید و اگر دیدید که براه راست
میروم تابع من شوید و اگر از راه راست میل کنم و براه کج

افتم از من بکناره کشید اثبات جواز عصیان نجوز کنند و عصمت

را در حال معصیت از پیروی خود منع نمود پس یکبار افتد در بعضی اوقات

واجب الاتباع است و در بعضی اوقات نه و چون تجویز خطا

و معصیت نسبت بخود کرد ممکن که هر چه کند و گوید جمله خطا و معصیت

باشد پس چگونه رعیت را اعتمادی بماند و چون واثق باشند بر

متابعت افعال و اقوال او پس هر کسی خود را بهتر می شناسد و از

مطاعن او معزول شدن است از بردن سوره برات چنانچه مذکور

شد و هر گاه بموجب وحی الهی او را صلاحیت ان نباشد که

یا بعضی از سوره را بجمعی رساند و رسول بحکم خدا اسامه او را از ان عزل کند

چگونه لایق امامت عامه باشد که متضمن ادای احکام شرعیه است

بر جمیع است از انصاف نباید گذشت و از مطاعن او ان که

رسالت پناه صلی الله علیه و اله هرگز در ایام حیات خود او را

والی نگردانید و علی با در رجوع نشد و عمرو عاص را برد و بر عمر والی

گردانید تا بینه باشد بر انکه هر دو مستحق والی بودن نیستند بلکه رعیت

بودن او اند و الا عمرو عاص را بر ایشان والی نمیگردانید

طعن سیم هودو شرکنید دار مطاعن او معیت نکردن بلال است
بود و هر چند تهدید کرد فایده نداد و هر چند او را امر کرد والتماس
نمود که بانگ نماز بگوید نگفت دار مطاعن او اینکه اشعث بن
قیس مرتد شده واز دین برگشته در لشکر کفار داخل شد و خالد
ولید او را در جنگ گاه بگرفت و نزد ابو بکر فرستاد و اشعث
حسب الشرع مستحق قتل بود اجرای حد شرع برو نکرد و خواهر
خود را برنا باو داده گفت اگر در جاهلیت بودی این فخر مارا
بس نشدی واصبغ بن حرمله قصیده درین باب گفته که یک بیت او
این است شعر اکان ثواب النکث احیاء نفسه ٭ وکان لنا زنب
الکفر تزویجه البکر ٭ یعنی بجزای مرتد شدن او را زن که اشتی
بجزای کافر گشتن خواهر بکر را باو حواله نمودی امام وقت و خلیفه
رسول الله صلی الله علیه واله چنین باید دار مطاعن او اینکه چون
فجاءه سلمی را تکلیف معیت نموده او قبول نکرد حکم کرد کان مومن را
در آتش انداختند واو در میان آتش کلمه توحید تکرار میکرد و
خدا و رسولرا یاد مینمود تا بدرجه شهادت رسید و حال آنکه از رسول

۷ باوجود ذکر اینان که اشعث از اکابر عرب است
واو و پدر او را چون تا چندی خدمتگار
بوده ام

۹۵

الله صلی الله علیه واله شنیده بود که فرمود لایعذب بعذاب
الا رب النار یعنی سزاوار نیست که کسی با تش عذاب کند
کسی را بغیر از خدای تعالی که صاحب اتش است و از جمله مطاعن
اینکه در کتاب فلت فلاتلم مسطور است که محمد بن ابا بکر گفت
که پدرم در وقت نزع در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبدالرحمن
و عمر بن خطاب می گفت محمد و علی اینجا حاضر شده اند و مرا
بدوزخ نوید میدهند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای ما در
انجا ثبت است بر من میخوانند و میگوید مرجع و مقر تو و عمر و عثمان
و معاذ بن جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح در دوزخ است عمر
گفت انه لیهجر این راز بکس مگوئید تا بنی هاشم شماتت نکنند
پدرم چشم باز کرده گفت ای عمر من هذیان نمیگویم نه من در غار
با محمد بودم و او گفت در جنب سفینه جعفر را می بینم که در دیار حبش
و من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم که ببینم او دست مبارک بچشم من مالید من
نیز بدیدم بعد از ان در مدینه ان حال با تو گفتم تو گفتی ساحر است
چنانچه بخاطر من هم گذشته بود اما اکنون بر من هم روشن شد که

نسبت ان اعتقاد فاسد و ظلمی که بر اهل بیت او کردیم معذب
و معاقب خواهم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر بخندید و
گفت هذیان میگوید ذبر خاسته با برادرم از خانه بیرون رفت
پس از رفتن ایشان من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت
بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت نمیگذارند گفتم چه
تابوت گفت تو نمی بینی تابوتیست در زیر همه طبقهای دوزخ و دران
پس دران می بینم یکی من و دیگر عمر و عثمان و معاویه و معاذ جبل و
سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح و شش تن دیگر و جای
ان عمیق است و از شدت حرارت ان دوزخ نابدید
میشود من گفتم یا ابت تهذی ای پدر من هذیان میگویی گفت
والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک انه الجبنی سوالذی صدنی عن الذکر
بعد اذ جاءنی فبیس القرین یعنی بخدا که هذیان نمیگویم لعنت
خدا بر پسر صهاک که او باز داشت مرا از ذکر بعد از انکه ثابت بود
یعنی از قران در بهانی او مرا محروم ساخت پس رو بر زمین
نهاد و زاری میکرد و وا ویلا و وا ثبورا می گفت تا تسلیم شد

پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه گفت پیغمبر

آنچه شنیده بودم بگفتم عمر گفت هذیان گفته است اما زنهار و

با علی علیه السلام باینجنس مگو که موجب شماتت شود و از ابو عثمان

مالک بن اسمعیل هندی روایت کرده است که محمد بن

ابا بکر گفت در وقت نزع پدرم را ببدترین حالها دیدم گفتم

ای پدر ترا ببدترین حالها می‌بینم گفت ای پسر من کسی مرا نزد

من مظلمه ایست اگر حلال کند امیدی هست گفتم آن مرد کیست

گفت علی بن ابیطالب گفتم اگر خواهی نزد او روم و التماس

بحلی نمایم گفت برو پس بنزد امیر المومنین رفتم و گفتم پدرم پدرم

حالیست و بدی عاقبتش را بجهت ظلمی میداند که بر تو کرده

و حقی که از شما انتزاع نموده و من خایف شده ام که از حضرت

التماس کنم که او را بحل کنی فرمود که از نزد من برو یا محمد اما

پدرت بگو نزد مردم اعتراف کند که امامت حق او بود

و ما حق انتزاع نمود تا من او را بحل کنم پس بنزد پدر رفتم و

ماجرا گفتم گفت اگر این بگویم مردم تا قیامت بر من لعنت کنند

۲۷

و این آیه بخواند وان جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت
منه تحید پس آهی کشید و گفت کاشکی با فاطمه و خانهٔ او مرا
کاری نبودی و کاشکی فجاءة سلمی را با تش نسوخته بودمی و کاشکی
خواهر را با شعث بن قیس نداده بودمی پس و واشتا میکرد
تا جان تسلیم نمود و از مطاعن او اینکه مطلقا علم با حکام و اهل بیت
وراثت چنانچه حکم بقبرین دست چپ شخصی که چیزی دزدیده بود
از و پرسیدند که کلاله چیست ندانست و کلاله وارثانست که او
بسا پدر و پسر نباشد و جده از و پرسید که از میراث من چه
چیز میرسد گفت نمی یابم در کلام خدا و سنت رسول که ترا حقی باشد
تا آنکه مغیره و محمد بن سلمه با و گفتند که رسول الله جده را سدس میداد
جده را سدس میداد و هر بار که غلطی میکردی میگفت ان اصبت
فمن الله وان اخطات فمن الشیطان یعنی اگر در حکمی تیر بر نشانه
خورد و درست گفتم از جانب الله است و اگر خطا کردم از شیطان است
مرا معذور دارید و همچنین در بسیاری از احکام خطا کرد و اصحاب
او را خبردار گردانید چون مشتی نمونه خروار از خرواری است بهمین از

علم و دوانش اکتفا سے و دالیضا از مطاعن او اینکه مخالفت رسول

خدا صلی الله علیه و اله نمود در نصب خلیفه باعتقاد ایشان و

رسول خدا با اینکه مصلحت رعیت و امت را از همه کس بهتر میدانست

و شفقت او صلوات الله علیه و اله بر امت در مرتبه بود که از مادر

و پدر مهربان و شفقت اگر مصلحت میدید و کسی را قابل ولایت

این امر میدانست خلیفه میکرد و نکرد پس خلیفه کردن او عمر را

خلاف کرده رسول شد و یکی دیگر از مطاعن او اینکه خلاف

رسول الله صلی الله علیه و اله کرد در متوسل ساختن کسی که رسول او

معزول کرده بود چه او عمر را تولیت جمیع امور مسلمانان داد و حضرت

رسول او را تولیت صدقات از و نیافته امر خلافت بعد از

و ابابکر خلافت را با دو مسلم داشت و خلافت رسول را

و از مطاعن او اینکه چون بر منبر رسول صلی الله علیه و اله بر آمد

که خطبه بخواند حسنین صلوات الله علیهما امدند و گفتند این مقام جد

ماست و تو را اهلیت و قابلیت آن نیست که درین مقام بنشینی

و در منبر را گرفتند از منبر بزیر کشیدند و از مطاعن او اینکه عمر

و داده بود و عمر را معزول ساخت پس از قابلیت آن

میبرشت عزل بکنند و عمر کاه و تولیت صدقات

امارى

اما کسی از بهشت آورده بود او حاضر بود حصه از آن طلبید و چون
میوه بهشت جز اهل بهشت را رخصت نیست که بخورد لهذا
کفه باو نداد و از مطاعن او اینکه چون پیغمبر رحلت نمود دیگر
از اهل بیت اهانت در ذمه داشت چنانکه گذشت و از مطاعن
او که با همه طعنها برابر است اینکه چون آتش بردند که خانه فاطمه را
بسوزانند دیدند که فاطمه عم در پشت در نشسته است حکم زدن او کرد
و عمر در بر شکمش زد و غلام عمر تازیانه بر کتفش زد و از آن فرزند
سقط شد و اثر این تا مدتها ماند و هرچند بحکم او بود و اهل سنت
آن ملکه هیچ یک از این مطاعن نیستند یک بعضی در صدد جواب
شده اند و از علما عاجز جوابهای ناصحیح گفته اند
فصل هشتم در مطاعن که خلیفه دوم عمر بن خطاب
بآن مخصوص است و مجمع علیه فریقین است و در جمیع کتابها مسطور
و مذکور و هیچکس سنی را در آن شبهه نیست و اگرچه مطاعن او از حیز
تحریر و تقریر بیرون است آنچه مذکور میشود از هزار یکی و از بسیار اندکیست
الاول مجمع علیه فریقین است و هیچکس منکر آن نیست و در صحاح سته

دیگر و در جمیع تفاسیر مسطور است که چون مرض رسول الله صلی الله

علیه واله اشتداد یافت جمع کثیر از صحابه بعیادت آنحضرت

رفتند و از آنجمله عمر خطاب بود حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه واله فرمود ایتونی بدوات و بیضاء لا کتب

لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذی بیارید

تا از برای شما بنویسم چیزی که بسبب آن بعد از من گمراه نشوید

و چون آفتاب از آن لب عقیق بیرون رفته بود و بر پایه منبر

نشسته و مردمان را وعظ گفته و در باب اهل بیت

و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل و مراعات

معاهده روز غدیر وصیت فرموده است که تاکید امر زیاده

نوی که موجب هدایت قوم است و عمر چون دریافت که

مجدده مخالفت آن وعظ و نصیحت نخواهد بود بلکه

و تاکید در امر مذکور است مانع شد و گفت دعوا الرجل

فانه لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی واگذارید مرد را پس

که هرزه و هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است و مردم

که بعضی از اصحاب اراده نموده اند که دوات و قلم بیارند
و میانهٔ ایشان نزاع شد و بعضی گفته اند کاغذ آورده اند و عمر
پاره کرد حاصل که نزاع بجائی رسید که آواز بلند شد و
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اعراض فرموده روی
مبارک از ایشان گردانیدند گفت از پیش من برخیزید
که نزاع نزد من درین حالت خوب نیست و همه را از آن خانه بیرون
کردند و قاضی میر حسین در شرح دیوان گفته اول فتنه که در
اسلام واقع شد این بود که پیغمبر در مرض موت فرمود هلموا
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و عمر مانع شد و فتنه بلند گردید
تا آنکه حضرت فرمود قوموا عنی لا ینبغی التنازع عندی و علمای
سنی گویند که حضرت فرمود ایتونی بدوات و قرطاس لیکتب
و لیزیل عنکم مشکل الامر بعدی و اذکر لکم من المستحق لها
بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید تا بنویسیم چیزی که دفع
شبهه کند شما را و بدانید که مستحق خلافت بعد از من کیست و
برگشت دعوا از جانب حسبنا کتاب الله و بعضی با عمر موافقت

نمودند و بعضی اراده دوات و کاغذ کردند نزاع گرم شده
با وجود آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی آوازها
بلند کردند تا آنحضرت فرمود قوموا واخرجوا لا ینبغی
التنازع لدی و مرویست که ابن عباس هرگاه این حکایت
کردی و این حکایت نمودی زار زار گریستی و گفتی ان
الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب
لهم ذلک الکتاب یعنی بدرستی که مصیبت همه مصیبت آن
بوده که مانع و حایل شدند میان حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و میان نوشتن آن کتاب حاصل کلام اهل
طعن بر عمر درین باب از وجوه متعدده ثابت است
که بعضی منجر بکفر است اولا آنکه بموجب آیه کریمه و
ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی شکی نیست که اراده
نبوی مسبوق باراده الهیه است پس تمکین از اراده نبوی نکردن
تمکین از امر و نواهی الهی نکردن است و کفر بغیر ازین معنی
نیست بلکه اشد مراتب کفر است الثانی وصیت خواه از جنب

و خواه سنت و خواه مباح امری از امور دینیه است و
مانع حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در امری از امور شرعیه
شدن بغیر از آنکه از روی نفاق و کفر باشد محملی دیگر ندارد
الثالث قبل ازین مذکور شد که اهل سنت از ابن عباس رضی
الله عنه نقل کرده اند که او از حضرت رسالت روایت
نموده که آنحضرت گفت من ابغض اهل البیت لعنه الله یوم
القیمه یهودیا و مذکور شد که از نزاع آنحضرت غضبناک
شده از دری حجره از ایشان کرد رنجیده گفت از پیش من برخیزید
و رنجانیدن او رنجانیدن خداست و آن کفر است چهارم
آنکه نسبت هذیان برسول خدا صلی الله علیه و آله خصوصا در امور
شرعیه پیغمبر که نسبت هذیان بجناب کبریائیست و این نسبت موجب
کفر است و زندقه است هم نسبت هذیان بهر شخص که باشد هم
البته موجب اهانت و کسر حرمت اوست پس کلمات اهانت بآنحضرت
صلی الله علیه و آله گفتن است که عین نفاق و محض کفر است
ششم آنکه ابابکر رضی الله عنه هم در مرض موت کاغذ طلبید

و عمر را خلیفه کرد وان هذیان نبود و کتاب خدا در ان وقت
هم بود و مردمان را کافی بود پس مرتبه ابوبکر را از مرتبه
رسول الله صلی الله علیه و اله بهتر دانستن و این نسبت باو نداد
کم از نفاق و کفر نباشد و بسیاری از شعرا این معنی را بنظم آورده
گفته است شعر اوصی النبی فقال قائلهم قد ظل
یهجر سید البشر و راوا ابا بکر اصاب فلم یهجر وقد اوصی
اما عمر هفتم آنکه تکلیم امر او در حالت بیماری نکردن مستلزم
نفی رسالت آنحضرت است چه اگر آنحضرت بر نبوت باقی
تفاوت میانه صحت و بیماری نیست و منع وی از اجرای آن
ترک تبلیغ آنحضرت است و اگر مراد او نفی نبوت است در حالت بیماری
این معنی اشد از اول است و بهر تقدیر لزوم کفر و زندقه از آن
ظاهر و باهر و اگر کلام آنحضرت را در حالت بیماری هذیان میدانند
پس چون در مشکوة حدیث نقل شده است که بعد از دوات
و کاغذ طلبیدن و مخالفت نمودن اصحاب حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله البته چیز دیگر امر نموده که یکی بیرون کردن

مشرکین بود از جزیره عرب و دران سه چیز اطاعت نمودند
و انواع هزل و هذیان میزد حسبنا کتاب الله که عمر رضی الله عنه
گفته غرضش تزویر و تلبیس بوده که آن کتاب برقم در نیاید
تا مبادا قضیه روز غدیر تاکید یابد والا چون کلام حق تعالی مشتمل
است بر مجمل و مأول و محکم و متشابه و ظاهر و مطلق و مجاز و
مشترک و ناسخ و منسوخ هر کسی را که قدرت استنباط حقایق
احکام الهی هست و هر کسی را کی کشف دقایق آن ممکن است
که عمر گوید ما را کتاب خدا کافیست و با وجود آن احتیاج برهنما
و پیشوائی نداریم چنانچه فاضل عارف قطب الدین انصاری
شافعی شیرازی در یکی از مکاتیب خود نوشته که در راه نمیتوان رفت
و اینکه گفته اند که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست
به پیشوا چه حاجت بآن ماند که مریض گوید چون کتب هست که
اطبا تصنیف کرده اند چرا ما را با طبا مراجعت باید کرد این سخن خطاست
و برای آنکه نه هر کسی را فهم کتب طب میسر است و نه استنباط از آن
میتوانند کرد مراجعت با اهل استنباط باید کرد که ولو ردوه الی

الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتابت حقیقی

صدور اهل علم است که بل هو آیات بینات فی [illegible] الناطق

و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب الدین محی است و

دیگر آنکه اکثر احکام شرعیه از احادیث نبوی مستنبط است چه آیات

احکام الهی پانصد آیت است و ظاهر است که احکام شرعیه که

تا حال علما و مجتهدین استنباط کرده اند چه مقدار است و بکی ما

رسیده پس چگونه عمر تواند گفت که در همه احکام شرعیه ما را کتاب

الله بس است با آن علم و قدرت بر استنباط که او داشت که

خود می گفت همه زنان در خانها فقیه تر از منند بلکه کتاب الله

او را بس است خصمی که منتقم است از او روز قیامت چه رسول خدا

صلی الله علیه و آله میفرماید دو چیز در میان شما گذاشته ام یعنی

کتاب الله و دیگر عترت و اهل بیت که اگر متمسک باین دو شوید

گمراه نشوید و عمر گفت کتاب تنها بس است و اگر در است

از آن وقت تا امروز هر فساد و تباهی و ضلالت و گمراهی که در میان

امت احدی بهم رسیده و خواهد رسید تا روز قیامت سبب و علت

فی صدور الذین اوتوا العلم یعنی بطون دفاتر حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق

آن او بوده و از آن منع او شده و آنچه در تاویل آن عبارت
رنگیکه از اتباع و اشیاع او منقولست مانند شبهات ابلیس موجب
اضلال عقول ضعیفه میتوانند شد یهدی الله لنوره من یشاء و من لم
یجعل الله له نورا فما له من نور والله الهادی و از مطاعن او
آنکه در بنا معرفتی و تجاهل او بحدی رسیده بود که نمیدانست که
موت بر پیغمبر روا است یا نه تا آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دار فنا بعالم بقا
رحلت نمود نزد ابوبکر رفت گفت ترسیم که محمد نمرده باشد و حیله کرده
تا معلوم کند که دوست و دشمن او کیست یا آنکه چون موسی غایب
شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او نموده باشد جزای عصیان او کرده
و الفتن [illegible]نت رساند پس هرکه گوید رسول مرده است من او را حد
بزنم و ابوبکر رضی الله عنه چون سخن از و بشنید او نیز شک در دل
آورد و مردم را در اضطراب افکندند و علی علیه السلام چون این
اختلاف بشنید مردم را حاضر کرد و گفت ای قوم نه حی لایموت
در حال حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله مرد ما را تنبیه [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله با او گفت انک میت
و انهم میتون و بات رسول الله صلی الله علیه و آله
در مردم انداز که قبول نکردند و مردند

گفت گویا من هرگز این آیت نشنیده ام پس ابوبکر نعم گفت البدار

البدار قبل البوار ای عمر بشتاب بطلب خلافت و از مردم

بیعت بستان پیش از آنکه علی و بنی هاشم از تعزیت فارغ شوند

و باین کار پردازند و آن وقت ما را خلافت میسر نشود پس عمر جمعی

را فریب داده بعضی را بطمع امارت و بعضی را بوعده تولیت و

لایات و پاره را بطمع مال در سقیفه بنی ساعده نهادند و بکار

خود مشغول شدند و بعد از سه روز بر سر قبر رسول الله آمده بر قبر او نماز

کردند و از جمله مطاعن او آنکه رواة ثقات نقل کرده اند

که مکرر در نبوت رسول الله صلعم شک نموده و از جمله حمیدی در جمع بین

الصحیحین اعتراف باین کرده و روایت کرده که گفت ما شککت فی

نبوة محمد قط الا یوم الحدیبیة یعنی هرگز شک نکرده بودم در [illegible]

آن بود که حضرت فرموده بود که مکه را فتح می کنم و آن سال فتح میسر

بصلح قرار دادند و او با خود گفت اگر پیغمبر می بود بصلح راضی نمیشد و

بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد گفت نه تو می گفتی که بمکه

خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد حضرت فرمودند که من هیچ گفتم

[illegible]

بروم که امسال خواهد شد گفت نه دا بن راضی نشد نزد ابابکر
رفت و گفت این بر دو پیغمبر است گفت بلی گفت ما بر حقیم گفت
بلی گفت پس چرا با این خفت راضی میشود گفت او تابع امر خداست
و این صلح بفرموده خداست با ابابکر رضی الله عنه گفت من هرگز
چنین شک در پیغمبری او نکرده بودم از آن روز که مسلمان شده ام
تا امروز مشهور است که ملا قطب الدین علامه شیرازی هر وقت
پریشان میشد بشهری میرفت و میگفت ارمنیم و مسلمان میشویم
و باین بهانه مبلغی زر از مردم میگرفت روزی شیخ سعدی او را در ان
حال دید گفت تو یک کافر هستی که هرگز مسلمان نخواهی شد و از
جمله مطاعن او اینکه ثقات حتی صاحب کشاف در تفسیر و حمیدی
در الجمع بین الصحیحین روایت نموده اند که روزی خطبه میخواند گفت اگر کسی
بر مهر زن مغالاة کند و از چهارصد درهم زیاده مهر نماید او را حد زنم
و آنچه بر چهارصد درهم افزوده باشد داخل بیت المال کنم پیرزنی
حاضر بود برخاسته گفت ای عمر کلام تو اولی است بقبول و
تابعیت یا کلام الله تعالی راست عمر رضی الله عنه گفت کلام الله تعالی

پیرون زن گفت خدای تعالی در قرآن مجید فرموده و آتیتم
احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا عمر گفت کلکم افقه من عمر
حتی المخدرات فی البیوت و بروایتی حتی العجایز فی البیوت
و در بعضی نسخ حتی المخدرات فی الحجال و معنی این است
که اگر داده باشید یکی از زنان را مال بسیار بجهت کابین پس
فرا مگیرید از ان چیزی داده اید چیزی و معنی قول عمر انست که همه شما از من
فقیه تر و دانا تر اید از من حتی پیر زنان در خانها یا زنان مخدره در
حجلها و بعضی از مریدان عذر گفته اند که مراد عمر انست که بر وی
کنند در کابین که اگرچه بحسب شرع جایز است مهر بسیار اما ترک
اولیست نظر بحال مردمان و در انکه گفته است شما همه فقیه تراید
تواضع کرده است و این عذر خطاست چرا که جایز نیست
مرتکب فعل حرام شدن بجهة امر سنت چه واپس گرفتن
مهر و داخل شدن بیت المال کردن مشروع نیست و درین روایت
هم منافات دارد و چه مرد نیست که منع کرد حرام ساخت
و ان زن گفت چگونه چیزی از ما منع می کنی که حلال ساخته است

عمر مطاعنها در کتاب خود حقی که بر زبانش جاری شده امر ذکور
تمام کفر اند و از مطاعن عمر آنکه حکم کرد بسنگسار کردن زنی که حامله
بود و بر دیگر حکم نمود بر جسم دیوانه و اول را حمیدی در جمع بین
الصحیحین و ثانی را احمد بن حنبل از حسن بصری نقل نموده اند
و از حضرت امیر المومنین علیه السلام هر دو بار او را منع نمود که اگر آن
گناهکار است ترا بر طفلی که در شکم اوست چه کار و دیوانه را حق تعالی
مکلف نساخته و قلم تکلیف بر مجنون نیست تا عاقل و هوشیار
شود و در هر دو صورت گفت لولا علی لهلک عمر و این حکمها
دلالت تمام دارد بر کمی علم و قلت معرفت و نادانی از
مسایل شرعی و عذر بدتر از گناه جواب ملا عمر است که شاید
او خبر از حامله و جنون نداشته و از جمله مطاعن او آنکه گفت
متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما
یعنی دو متعه بود در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و من از آن
هر دو نهی می کنم و اگر کسی یکی از آن دو را مرتکب شود او را
عقوبت می فرمایم یکی متعه زن و یکی متعه حج و در بعضی نسخها دیگر

ثلث کن علی احد رسول الله انا انهی عنهن واحرمهن واعاقب
علیهن متعة النساء ومتعة الحج وحی علی خیر العمل ومحقق است
که مسلمانان را اتفاق است بر آنکه نکاح متعه در صدر اسلام
شایع بود وصحابه در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله میکردند ودر
زمان ابوبکر رضی الله عنه ودر پاره از عهد عمر علیه اللعنة نیز بود
وبعد از آن عمر نهی کرد ومشهور است که میان سنی وشیعه بر سر
مسئله متعه نزاع بود سنی از شیعی پرسید که تو را بر حلیت متعه چه
دلیل است گفت دلیل من قول عمر بن خطاب است
که در همه جا نقل کرده اند که او گفت کانتا فی زمن رسول الله
وانا احرمهما کدام دلیل به ازین است که او میگوید در زمان
پیغمبر بود پس بفرموده خدا ورسول الله صلی الله علیه وآله حلال
شد ومیگوید من حرام کردم تو سر برآور زدی تو خدا نیستی و
رسول خدا نیستی چون چیز را حرام میکنی وسنی بهمین بحث الزام
یافت وساکت شد چه یقین است که تابع رسول الله صلی الله
علیه وآله بودن که از جانب خدا حلال وحرام کند بهتر از بو

منتهی بتکفیر باید اولیست از تابعیت عمری که خلافتش بعد از
ابابکر رضی الله عنه ثابت شده نه رضای خدا و رسول
صلی الله علیه واله و احمد بن حنبل در مسند خود نقل کرده
است از عمران بن حصین که او گفت نازل شد متعه نساء در
کتاب خدا و ما عمل می کردیم بآن و تا رسول خدا بود جمیع صحابه
میکردند و نشنیدیم که قرآن نسخ آن کرده است یا رسول الله صلی الله
علیه واله منع کرده است تا آنکه رسول خدا از دنیا رفت و در
صحیح ترمذی مسطور است که از عبدالله پسر عمر پرسیدند که چه
میگوئی در متعه نساء گفت البته حلال است و آن سوال کننده
از اهل شام بود پس باو گفت پدر تو نهی کرده است مردم
را از آن عبدالله گفت پدرم نهی کرده و رسول الله صلی الله علیه واله
امر نموده من گفته رسول الله را بجهت گفته پدر ترک نخواهم کرد
و شارح مقاصد و صاحب هدایه فقه حنفی نقل کرده اند
که مالک را مذهب آنست که متعه حلال است و در کتب تواریخ
از احادیث مذکور است که ابن عباس و ابن مسعود و جابر بن عبدالله

انصاری و ابو سعید خدری و سلمه بن اکوع و مغیره بن شعبه

و جمع کثیر از صحابه و تابعین التفات بنسخ عمر رضی الله عنه نکردند

و فتوی میدادند که متعه مباح و حلال است و عمل هم بآن

میکردند و میگفتند که چیزی که ما خود از رسول الله صلی الله علیه و آله

شنیده باشیم و تا در حیوة بود نقیض او از او نشنیده چون بقول

عمر از آن برگردیم و ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده که حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام میفرموده لولا نهی عمر المتعة ما زنا الا شقی یعنی اگر نهی

نمیکرد عمر متعه را هرگز عمل بد زنا واقع نمیشد مگر از بدبختی شقی

و بعضی الا شفی خوانده‌اند بفا یک نقطه یعنی مگر اندکی از مردمان

و این حدیث را علامه در کتاب [illegible] نقل نموده

و یافعی در تاریخش حکایت نقل کرده که مجلسی که مأمون

خلیفه بود ذکر کرد بتحلیل متعه و یحیی بن اکثم قاضی که نشسته بود

گفت متعه زناست و تو امر بتحلیل آن کرده گفت از کجا میگوئی

گفت از آنکه خدا گفته است والذین هم لفروجهم حافظون

الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء

وراء ذلک فاولئک هم العادون متعه ملک یمین است

مامون گفت نه گفت پس زوجه است که میراثش می برد

و فرزند باو ملحق می شود گفت نه گفت پس هر که از [illegible] سر الله

و ملک یمین بمتعه تجاوز کند از جمله عادون خواهد بود و دیگری آنکه زهری

از عبدالله و حسن پسران محمد حنفیه روایت می کند که ایشان

از جد خود علی بن ابیطالب روایت می کنند که گفت پیغمبر صلعم

مرا امر کرد که نهی کنم از متعه بعد از آنکه امر بتحلیل آن نموده بود

پس مامون پشیمان شد و استغفار کرد و پوشیده نیست که

هر کرا اطلاعی بر فضیلت مامون باشد و مهارت او در فنون علم

خصوصا مسایل ضروریه دینیه میداند که او بمجرد شنیدن این

سخنان سست از یحیی مردود ملعون پشیمان نمی گردد الا از جهة

تقیه یا تالیف قلوب از نزاعی که کرده بود پشیمان شدن شاید

چه آیت اصلا دلالت بر مدعاء آن جاهل نادین ندارد

زیرا که متعه در زوجه داخل است و باین که ارث نبرد از

زوجه بودن بدر نمیرود چون ناشزه و صاحب کشاف در تفسیر

همین است که نوشته است که فان قلت هل فیه دلیل علی تحریم

المتعة قلت لا لان المنکوحة نکاح المتعة من جملة الازواج اذا

اصح النکاح وان احکام از لوازم زوجیت نیست بلکه تابع صفاتیست

زاید بر زوجیت مثل آنکه مخالفت حکم ظهار نکنند و ناشزه

و کتابیه نیز ازین جهت میراث نمی برند و حدیث زهری را علما صحیح

نمیدانند و او را در وضع کوفی نسبت داده اند در رجال ومع هذا معارض دارد

مثل حدیثی که از عبد الله عمر نقل شده و چنانچه در صحیحین

از جابر بن عبد الله نقل کرده اند که گفت ما متعه میکردیم در عهد

رسول الله صلی الله علیه و آله و در زمان ابا بکر نیز تا آنکه

عمر بن خطاب نهی کرد و در جمع بین الصحیحین از حمیدی طریق

نقل کرده که متعه مباح بود در ایام رسول الله صلی الله علیه و آله و

در عهد ابا بکر و در بعضی از ایام عمر و او حرام کرد و از جمله مطاعن

او آنکه روزی از کوچه میگذشت بجهة نهی از منکر از دیوار خانه

بالا رفت که صاحب خانه را از عمل نامشروع منع کند

و چون صاحب خانه او را دید گفت ای خلیفه وقت اگر من یک

گناه

گناه کرده ام تو سه گناه کردی و اگر از من یک مخالفت
امر خدا صادر شده از تو چندین مخالفت صادر شد و اگر
قرآن نداری بشنو تا بگویم اولا تجسس کردی و حق تعالی
فرموده ولا تجسسوا یعنی تجسس عیوب مردم مکنید که
حق تعالی بخشنده و عیب پوش است دیگر حق تعالی
فرموده ولیس البر ان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن
البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست
ز پشتهای خانها در خلف خانه مردم شدن نیکو است
که از خدا بپرهیزید و از درهای خانهای مردم بخانه ایشان درآئید
و تو از در نیامدی بلکه از دیوار آمدی و از نیکی و تقوی که
خدا فرموده بیاد نیاوردی دیگر آنکه حق تعالی فرموده ان
بعض الظن اثم و تو گمان بد در شان ما بردی و دیگر فرموده
ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا و تو تحقیق ناکرده بر سر ما آمدی
دیگر آنکه حق تعالی بندگان را امر نموده که بی رخصت بخانه کسی
بلا داخل نشوند که لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا

اگر این خانه تست بگو و اگر دعوی انس میکنی از پس در در آی

از بام خانه نمی آید دیگر آنکه حق تعالی فرموده و تسلموا

على اهلها یعنی هرگاه بخانه کسی در خانه شوید سلام کنید

در گستن در عوف نیز قبیح مرایات است چه در هیچ مذهب

نیست که تسلیمی و توضیحی نمایی دیگر آنکه امر بمعروف و نهی

از منکر را مراتب هست اول در دل باز شخص بد میگویند پس

بزبان می آرند پس پیغام می کنند پس میزنند پس میکشند

و تو اول بار بکشتن فرمودی دیگر آنکه تو جا نشینی رسول

نه آنکه تمکینی باید شب کردی دیگر دست و از جانشینی رسول الله

صلی الله علیه و آله دیگر پس خلیفه در کار خدا و کتاب بود

و جز خدا و سنت نمیخورد است مسابقه در دین واقع شود در اجتهاد

باین قرار رفت و مجتهد مصاب است و خطا بیشتر

بجهته آن بود که واقعی بود و ندانسته اند که اجتهاد در فعلت

حرام و در کاری که مخالفت با کتاب خدا و سنت رسول

الله صلی الله علیه و آله داشته باشد نمی شد و خطا بیشتر از آن

۲۸۵

آنکه چیزی قباحت کرده بود که هیچکدام را عذر نداشت
و از مطاعن او اینکه عطائی که رسول الله صلی الله علیه و آله
بفرموده الهی از برای زمره قرار داده بود برهم زد و بعضی را
بر بعضی تفضیل داد و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
همه را برابر میداد عمر مهاجر را بر انصار و انصار را بر غیر انصار
و عرب را بر عجم زیادتی داد اینها نیز نیست الا بدعت و
مخالفت امر خدا و رسول الله و مردمان بسیار جواب گفته
اند که مجتهد بود و عمل برای خود میکرد و بسیار گفته اند
رسول الله هم در جنگ حنین بعضی را صد صد شتر داد و نمیدانستند
که اجتهاد در جائی است که نصی از خدا و رسول الله صلی الله
علیه و آله بران نباشد و غنیمت و عطا منصوص من الله
و رسوله است و عطائی که در حنین فرمودند از باب
زیادتی بعضی بر بعضی نبود بلکه جمعی از صنادید قریش را
بجهت محبت و تالیف قلوب ایشان را باکرامی مخصوص
ساخت و از این قیاس نمیتوان کرد و از جمله مطاعن او

اینکه بدعتی چند است که در دین نبوی احداث نمود از انجمله
نماز تراویح است و نماز ضحی چنانچه حمیدی در مسند از ابی هریره
نقل کرده و گفته اتفاق است بر صحت این حدیث و آن
چنان بود که در شبی از شبهای ماه رمضان بمسجد آمد دید که مردم
بنماز نافله مشغولند فرمود که نافله را بجماعت بگذارند و شبی دیگر
آمد دید که چراغها روشن کرده اند و صفها بسته اند تراویح
بجماعت میگذارند پرسید که چه چیز است کسی گفت مردمان
نماز سنت را بجماعت می کنند گفت بدعة و نعم البدعة یعنی
بدعتی است که بهم رسیده و خوب بدعتیست و حال آنکه رسول
الله صلی الله علیه و آله فرموده بود الصلوة باللیل فی
شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة و صلوة الضحی بدعة و کل
بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار و یکی دیگر آنکه خراج بر زمینها
قرار داده و بفرمود تا در عراق مساحت زمینها کردند و بهر یک
جریب زمین یکدرهم مقرر کرده و در مصر و نواحی آن بهر یکجریب
زمین یکدینار چنانچه در جاهلیت بوده است مقرر نمود و ابواب صدقات

حدیث رسول الله صلی الله علیه واله را در زکوة
باطل شد نزد عامه جهانیان وجمله عالم حرام خور شدند ومظالم
ان در گردن او بماند تا روز قیامت ویکی دیگر انکه قرار داد
که مردم در سفر روزه بدارند ویکی دیگر انکه در سفر نماز را تمام کنند
واینها همه مخالفت قول خدا و رسول الله صلی الله علیه واله
است وبدعت واز مطاعن او اینکه حجر الاسود را چنانچه
صاحب کامل ذکر کرده از انجا که رسول الله صلی الله علیه واله
گذاشته بود نقل کرده بوضعی برد که در جاهلیت نهاده بودند
ومشهور هست وظاهر لفظ اسود از سهو کاتب است و مراد
از حجر مقام ابراهیم علیه السلام باشد چه عمر انرا تغییر داد وان نیز
محل طعن است واین عمل یا ناشی از ان است که افعال رسول
الله صلی الله علیه واله را صحیح نداند یا انکه طریقه جاهلیت را
دوست داشته باشد وبهر تقدیر مخالفت کرده رسول و مخالفت
فرموده جاهلیت ومعنی کفر همین است واز مطاعن او اینکه
غزالی در کتاب اسرار الظهار گفته است که عمر با انکه خود را خلیفه

رسول الله صلی الله علیه واله میدانست وضو نمی ساخت
به آبی که در مطهره و کوزه نصرانیان بود با آنکه شنیده بود که
خدای تعالی در قرآن مجید فرموده انما المشرکون نجس و باوجود
نجاست کافر دشمن خدا دشمن خدا و رسول است و از جهت
مطهره کفار وضو ساختن باعث استخفاف دین اسلام است
و موجب تقویت دین کفار خصوصا شخصی را که مردم خلیفه رسول
و مقتدایش دانند و افعال و اعمال او را خواهند که تابع شوند
و اهل سنت در کتابهای خود این نحو چیزها را مینویسند غرض
معلوم نیست وایضا از مطاعن اوست آنکه گواهی مملوک
را رد کرد و حکم نمود که در شرع شهادت ایشان قبول نمیشد
هر چند که بعضی بنده که شهادتش از آزاد مقبولتر باشد و دیگر
آنکه حکم نمود که کشتیهائی که از مصر گندم و برنج و غیره می آوردند
تردد نکنند تا اعراب شتران را بکرایه دهند و هم مانع رزق
کشتیبانان شد و هم باعث گرانی حبوبات و از جمله مطاعن
او آنکه عباس را بخدمت امیر المؤمنین فرستاد که بخواستگاری

ام کلثوم را آنحضرت قبول نکرد پس بعباس گفت که علی ع از من
ننگ دارد بخدا که در قتل او سعی نمایم عباس خبر بآنحضرت
داد حضرت فرمود که گشتن من حساب دیگر است و دختر دادن حساب
دیگر من دختر بوی ندهم پس عمر بعباس گفت روز جمعه بمسجد حاضر
شو تا آنچه بگذرد بشنوی عباس روز جمعه بمسجد حاضر شد شنید که
عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس ان ههنا رجلا من اصحاب
رسول الله قد زنی و هو محصن و قد اطلع امیر المومنین وحده فما انتم
قائلون یعنی ای مردمان بدرستی که مردی از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله زنا کرده بزنی که شوهر دارد و امیر المومنین
که عمر است بتنهائی بران اطلاع یافته است شما چه میگوئید از چهار
جانب مسجد آواز برآمد که امیر المومنین را بگواه احتیاج نباشد اگر خواهد
آن زانی را رجم کند پس از منبر بزیر آمد و با عباس گفت که اگر علی ع دختر
بمن ندهد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت امیر المومنین علیه السلام
آمد حال باز گفت فرمود که من پیش از گفته شما دانستم ولیکن
انکار نکنم عباس گفت او نیا شرم و عار است

اکر تو نکنی من بقدرت بکنم اکر تو خواهی و اکر نه تا خصوصیت
بر طرف شود و پندارم که این دختر نبود پس عباس بعمر علیه الرحمة
کفت اکر علی این کار نکند من می‌کنم و مردمان را حاضر کرد و کفت
عباس عم علیست و بوکالت او دختر را بمن میدهد و ... لیکن
بعضی از مجتهدین را اعتقاد انست که جنبه را لصورت ان
دختر بخانه عمر نرفت و اکر رفته باشد هم نقصانی بشان امیر المؤمنین
علیه السلام نمی رساند چه لوط با انکه پیغمبر خدا بود بکفار می کفت
هولاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله والعالم عند الله دار حم مطاعن
او اینکه چنانچه از پیش کذشت دران وقت که حکم به بستن دربا
خانهای که بمسجد بود شده مسدود بود عباس التماس نموده که ناودانی
از بام خانه او بمسجد باشد روزی در وقت خلافتش عمر علیه الرحمة از
انجا میکذشت آبی از ان ناودان باو ترشح کرد او در غضب
شد حکم بکندن ان کرد و با وجود انکه پیغمبر خدا در وقت ساختن
ناودان کفته بود هر که این را بکند و غم مرا ازرده سازد
از رحمت خدا دور است و بعضی از اصحاب این حدیث را

بیاد او داد فایده نکرد و چیزی بهای ان نداد و عباس
بخانه امیر المومنین علیه السلام رفت ازرده شد و کریان
و حضرت امیر چون عم خود را دلکیر دید بمسجد امده انجا بستاد
تا قنبر ناودان را بجای خود نصب کرد و قسم برسول الله صلی الله
علیه و اله خدا خورد که هر که این را بکند او را بذو الفقار بدو پاره
می کنم و عباس گفت خوشا حال کسی که چون تو پسر برادری
داشته باشد و دیگر کسی نگاه بان نتوانست کرد اما دوری
از رحمت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی خلیفه را دریافت
و از جمله مطاعن او اینکه حکم فرمود در حد شرب خمر بحد حرب
در حال مستی و حال انکه این حد هشتاد است و تا مست بحال
خود نیاید و هشیار نشود حد نباید زد و این هم از جمله نادانی
دنیا معرفتی او است بمسایل فقهی و ملا علی ازین هم خواب گفته
است که اجتهاد کرده بود و موجب طعن نمیشود و از جمله مطاعن
او انست که در وقت مردن خلافت را بشوری قرار داد
چنانچه سنت زمان جاهلیت بوده و گفت یکی از این شش کس

که علی عم و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن عوف
باشند و خلیفه شوند اما در هر یک ازین شش تن عیبی هست که
بمرتبه امامت منافات دارد ازین جهت تفویض این امر
با و نمیکنم اما عثمان خویشان خود را دوست میدارد و تمام بیت
المال را بایشان خواهد داد و بر مردم آنها را مسلط خواهد ساخت
و حقوق مسلمانان را ضایع خواهد کرد و اما طلحه متلف و مسرف
و جماع را دوست میدارد و خلافت را محافظت مال در کار
است و زبیر عوام اگرچه شجاع است اما تندخو است و
امامت را رفق و مدارا باید و سعد وقاص ترسنده و بزدل است
و معتقد و خلافت را از حرب و ضرب ناگزیر است و
فتنه انگیزی با امامت راست نیاید و اما عبدالرحمن ضعیف
رائیست و خویشتن دار و خلافت را رای درست و قوی
باید و علی مزاح دوست است و خلافت را جد تمام ضرور است
پس گفت آه افسوس که ابوعبیده جراح یا سالم مولای
ابا حذیفه زنده نیستند که آن هر دو لایق این کار بودندی

یکی از آن دو زنده بودی تفویض این امر بدو نمودمی پس حیله
دیگر اندیشیده گفت اگر عثمان و علی ع بر امری اجماع نمایند قول قول
ایشان است و اگر ازین شش تن سه کس سه کس
مجتمع شوند و در هر سه کسی که عبدالرحمن باشد تابع حکم ایشان باید باشد
و غرضش آن بود که میدانست که علی ع و عثمان ~~علیه السلام~~ اتفاق
نمی کنند بر امری و عبدالرحمن از عثمان بدیگری میل نمیکند
بجهة دامادی و مصاهرت و اگر سه روز بگذرد و راضی شوند
چهار کس بخلافت یکی و یکی از ایشان ابا نماید و راضی نشود
و بیعت نماید گردنش بزنید و اگر دو کس ابا نمایند هر دو را
بکشید پس با ابوطلحه انصاری و سرداران لشکر گفت که این
جمع را تا سه روز مهلت است اگر روز چهارم یکی از ایشان
بخلافت منصوب نکرده باشید هر شش کس را بکشید و چون
علم یقینی داشت که عبدالرحمن بعلی علیه السلام را دشمن است
و با عثمان محبت دارد برای او اگذاشت و اندیشه کرد که اگر علی را
خلافت بعثمان رجوع نماید مردم او را ملامت کنند حیله کرد

که نزد عوام مستحق ملامت نباشد و امیر المومنین را محروم کرده
باشد چه دران حال که این وصیت نمود و حضرت امیر (ع) از
مجلس بیرون رفت رو بجانب ان کرده باشد گفت واسعد
انی لاعلم مکان الرجل لو تولیته امرکم لحملکم علی المحجة البیضا یعنی
بخدا که من میدانم مقام و مرتبه این مرد را اگر تو بیت امر
شما را باو رجوع نمایم همه را براه راست دلالت می کند پس یکی
از حضار گفت که فما یمنعک منه یعنی هر گاه اورا چنین میدانی
پس چه مانع است که این امر را باو رجوع نمیکنی گفت اکره
ان نتحملها حیا و میتا یعنی مکروه میدارم و خوشم نمی اید که
در زندگی و مردگی من او امام و خلیفه باشد و در روایتی انکه گفت
لا اجمع لبنی هاشم بین النبوة والخلافة یعنی بنی هاشم را
نبوة بس است پیغمبری و خلافت هر دو بایشان نمیرسد
و گویند ولید بن عقبه گفت ای عمر تو خلیفه را از ما بهتر میشناسی
ابا عثمان لا ابق انکار بش لرز ذی تعرض و ظن گفت محبت
اورا با خویشان و دوستی اورا با مال نمی بینی گفت طلحه

۲۹۱
۲۹۲

این امر باشد گفت اول زمینی که پیغمبر خدا باو بخشیده بود در جهـ

یهودیه کرد گفت علی ع را چون می بینی گفت لا تستخلفوه و لو انکم

استخلفوه لا اقامکم علی الحق و ان کرهتم یعنی او را خلیفه نمی کنید

و اگر میکردید شما را براه راست می آورد و اگر چه شما را خوش نیاید

بکروه جمع شما باشد غرض اینکه عمر امیر المومنین علیه السلام را

مستحق خلافت نمیدانست و معتقدا و او را با دیگران شریک گردانید و ایضا

محقق است که او می گفت لا یجتمع النبوة و الخلافة فی اهل بیت

واحد یعنی جمع نمیشود پیغمبری و خلافت در یک خاندان پس

چون بزعم او پیغمبری و خلافت باهم جمع نمیشود چرا امیر المومنین

علیه السلام را در شوری داخل میگردانید با آنکه حق تعالی

خبر داده که خلافت و پیغمبری در یکجا جمع میشود که ام یحسدون

الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب

والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما و اگر کسی نیک تامل کند میداند

که خلیفه برحق درین باب چه قدر غصب و تقلید سو ارتکاب

نموده چه اول هر یک از آنان را بصفتی قبیح نسبت داده و بعد

ما و امامت وی دانست و علم یقین داشت
که او مردم را براه راست می آرد و معترف
بود که دیگران مستحق خلافت نه اند. م

ازان یکی تفویض نموده که مجموعه صفات قبیحه است اثنا

کرده در شش کس پس تعیین عبد الرحمن قرار داده پس حکم

کرده بکشتن هر که خلاف کند پس حکم نموده بکشتن همه اگر

از بیعت یککس تاخیر نماید و با جتهاد شان تکلیف کرده و مکلف

ساخته که البته باید در سه روز این اجتهاد تمام نموده باید

بهم رسد و در زمان اجتهاد زیاده کمی باشد چون مستحق قتل میشوند

و بمخالفت عبد الرحمن واجب القتل میگردد حاشا که

در تمام عمر در کارت اینقدر فکر دقیق که باشند و مع هذا هم

مخالفت رسول الله صلی الله علیه واله نموده چراکه آنحضرت تعیین

امام سه مفوض باختیار مردم نساخت و بمشورة قرار نداد و

باعتقاد شیعه امیر المومنین علیه السلام سه امام را تعیین کرد

و بزعم اهل سنت هیچکس سه وصی و خلیفه نکرد پس که

او خلاف که رسول خدا صلی الله علیه واله باشد و هم مخالفت

ابابکر نموده چه ابوبکر یک کس که عمر باشد قرار داد و شوری

اغراض نفسانیه که در سنت شوری انداخت و در میان شش کس

۲۹۲
۲۹۱

این هم چیزی دیگر از ارتکاب باید نمود و مقرر داشت و در یک
مجلس هم مدح و هم مذمت شان نموده اول گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و از این شش تن بعضی
بود پس از برای هر یک عیبی چند که نزد خدا و رسول الله صلی
الله علیه و آله مذموم باشند ثابت کرده و بجهت تاخیر بیعت
کشتن و ریختن خون همه را مباح ساخت و حال آنکه جایز نیست
و امکان دارد که چیزی مباح نمود و اثری حادث گردد که تاخیر
ازو واجب آید پس چون حکم توان کرد به قتل اعیان و
اکابر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و نیست این حکم الا
استخفاف بدین و هتک حرمت شرع سید المرسلین صلعم و از جمله
مطاعن او آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مطاعن او
شمرده و گفته که تعطیل حد خدا تعالی نموده چه مغیره بن
شعبه زنا کرده بود و چون گواهان آمدند که گواهی دهند و سه کس
گواهی دادند گواه چهارم را تعلیم کرد که گواهی ندهد و چون
چهارمین بتعلیم او از شهادت ابا نمود آن سه کس را حد

زد که گواهی دروغ داده اند و درین عمل سه امر قبیح از وی بظهور آمده

یکی معطل ساختن حکم الله و حد نزاندن بر مغیره با آنکه بحسب

شرع اجرای حکم الهی بر وی واجب بود و دیگر آن سه گواه را که شهادت

داده بودند بیگناه حد زدن و دیگر مانع گواهی دادن آن مرد چهارم

شدن و تابع هوای نفس گشتن و رضای مغیره فاسق مردود را

بر رضای خدای و رسول الله صلی الله علیه و اله اختیار کردن

و وضع حد در غیر موضعش نمودن و بعد از آن تا زنده بود هر گاه

مغیره را میدید و می گفت می ترسم که بواسطه تو از آسمان سنگی

بر سر من فرود آید و قاضی القضاة از اهل سنت جواب گفته

است که عمر نخواست که مغیره در میان مردم رسوا شود و حیله کرد

که حد را از او بگرداند و سید مرتضی قدس سره جواب گفته

است که آیا جایز است بجهة آنکه یک کس رسوا نشود سه

کس را رسوا کنند و سه کس را حد زنند که یک کس را از

حد خلاص کنند و حدی که خدا و رسول الله صلی الله علیه و اله

واجب گردانیده باشند بحیله دفع کنند عذر بدتر از گناه جوز

ضی القضاة است اما چکنند مکر نمیتوانند شد چه در همه تواریخ
مذکور است و جواب به ازین ندارد و از جمله مطاعن او اینکه
حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیا ذکر کرده که
در حال احتضار و وقت نزع می گفت یلیتنی کنت کبشا
لقوم فسمنونی ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی وجعلوا نصفی شواء
ونصفی قدیدا فاکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا یعنی کاشکی
من کوسفند بودمی از قبیله و مرا فربه میکردند تا انکه کسی که او
را دوستر میداشتند بدیشان می امد پس مرا می کشتند
و نصف مرا بریان میکردند و نصف را خشک میساختند
که وقت دیگر بخورند و چون مرا میخوردند عذره و نجاست میشدم
و ادمی نمیبودم که بر من بازخواستی باشند و زنده کرده اند
و از من حساب روز گذشته خواهند و این کلام او که در ان حال
بر زبانش امد نزدیک است بانچه حق تعالی در قران
مجید میفرماید بلکه همان معنی است که کفار چون نظر بحال و
عاقبت احوال خویش کنند خواهند گفت کاشکی ما خاک

میبودیم و اودم نمیشدیم ویقول الکافر یالیتنی کنت ترابا

و عبد الله پسرش میگفته است که پدرم را در حالت احتضار

بجایی که ازان بدتر نباشد دیدم فرستاد و علی علیه السلام را التماس نموده

که نزد او حاضر شود چون علی علیه السلام آمد گفت التماس دارم که مرا حلال نمائی

دو مرد عادل را بطلب و بحضور ایشان اقرار کن که بر من تعدی

کردی و بناحق مرتکب این امر شدی تا ترا حلال کنم دیدم که پدرم

رو بدیوار کرد و ساعتی ساکت بود پس متوجه علی علیه السلام شد و باز

از او استحلال نمود و او همان حرف را اعاده کرد و پدرم جواب نگفت

و علی علیه السلام برخاسته از خانه بیرون رفت جمعی از یاران آمدند پدرم

را بهشت بشارت میکردند و بشارت میدادند چنان آهی -

کشیده که نزدیک بود روحش با آن براید پس گفت لو

ان لی ملاء الارض ذهبا ومثله معه لافتدیت به من هول المطلع

یعنی اگر تمام زمین از زر پر می بود از من میبود با مثال آن فدای

نمودم و بفقرا میدادم از هیبت و خوف آنچه می بینم و این

کلام مضمون آیه ایست که حق تعالی فرموده ولو ان للذین ظلموا

ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به من سوء الحساب یعنی و

کر باشد از برای انانکه ظلم کرده اند بر دیگران تمامی انچه در
زمین است از زر و نقره و مال و منال و باز مثل ان و ضعف
ان از برای ان باشد هراینه فدا خواهند کردن از جهت بازخواست
حساب روز قیامت و در تواریخ مسطور است که در انوقت
که ابو لولو او را زخم زده بود و عثمان امده سرش را در کنار گرفت
و گفت بشارتست ترا بهشت اهی کشید گفت دعنی و سبیلی
سبیلا من النار یعنی رها کن مرا وای بر من از نفس دوزخ وای بر من
از اتشی که افروخته می بینم پس اهی دیگر کشیده گفت الا
الا انی لو کانت الدنیا لی افتدیت بها من النار و لم اراها یعنی
اگر میبود تمام دنیا از من البته فدا میکردم همه را تا مگر از اتش
خلاص شوم و در وقت مردن اه و وا ویلاه می گفت و انچه در وقت
مردن ابابکر علیه الرحمة بخودی دید یا نفس نام میکرد خود صد برابر ان
می گفت تا با بی بکر ملحق شد و از جمله مطاعن او واجب ساختن
اوست بیعت ابابکر بر جمیع خلایق نه انکه خدا و رسول الله صلی الله
علیه و اله او واجب کرده باشند یا امر باین نموده برای او مصلحت

بندگان خدا اعلم از خدا و داناتر از رسول الله صلی الله علیه و اله
بودند یا آنکه خدا و رسول الله او را نایب خود ساخته بودند که ابوبکر را
امام کنند یا آنکه امت بتمامی تفویض امر خود باو نموده بودند و او را
بر خود حاکم ساخته که هر کرا خواهد بر ایشان سرکرده و سردار سازد
که جدش در این امر تا بجدی بود که ذریت رسول الله صلی الله علیه
و اله و سبط بتول که حق تعالی محبت ایشان را بر جن و انس واجب
ساخته حکم بسوختن خانه ایشان کند و در بر شکم دختر رسول الله صلی
الله علیه و اله خدا و طپانچه بر روی مبارک او زدند تا جبرا و قهرا
علی را به بیعت ابابکر رضی الله عنه در آرد و حال آنکه محمد رسول الله
صلی الله علیه و اله که اشرف انبیا و خاتم مرسلین بود و دین
او از همه شریعتها تمامتر و کاملتر از نصاری و یهود بجزیه راضی و قانع
شد بحکم خدا و نگفت که متابعت من بر شما قهرا و جبرا و از بیعت
و عقوبت نکرد کسی از ایشان را و حکم بسوختن آنها نفرموده و آتش
بر در خانه هیچ یهودی و نصرانی نفرمود که بزنند و با آنکه دیگران
بودند از مهاجر و انصار چون سلمان و ابوذر و مقداد و اسامه بن
زید

۲۹۵
۲۹۸

زید و غیرهم که بیعت نکرده بودند چرا آتش بر در خانهٔ احدی از انها
نزدند و این حکومت را مخصوص اولاد رسول الله صلی الله علیه
و اله ساختند و اهل سنت با انکه مسئلهٔ امامت را از اصول عقاید
نمیدانند تجویز او امراو نمودند و تاویلات انچه مذکور شد فرموده
و رضای او را بر رضای خدا و رسول الله علیه و اله اختیار کرده
اللهم احشرهم معه یوم النشور و احشر محبی علی معه یا رب یا غفور
و از جملهٔ مطاعن او انکه حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند عمار
بن یاسر اورده که مردی در وقت خلافت عمر نزد او امده گفت
که من جنب شدم و اب نبود و نمیدانم که مرا چه باید کرد پس
عمر رضی الله عنه گفت هرگاه اب نیابی نماز مکن عمار بن
یاسر حاضر بود گفت ای عمر ترا بیاد نیست که در فلان سفر
مرا و ترا اتفاق و جنب احتیاج بغسل شد و اب نبود
تو نماز نکردی و من چون گمان داشتم که تیمم بجای غسل است
همه بدن را خاک باید رسانید بخاک غلطیده نماز کردم و چون
بخدمت رسالت پناه صلی الله علیه و اله امدیم تبسم نموده فرمود

که یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دست هارا بر زمین زده پیشانی

خود را با هر دو کف دست بآن مسح نمائی و چون عمار این حکایت

را نقل کرد عمر گفت ای عمار از خدا بپرهیز عمار گفت اگر امر میکنی

نقل این حدیث نکنم عمر گفت تو نیک با تو است و با آنکه حق

در قرآن مجید فرموده باشد که فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا

طیبا و از رسول الله صلی الله علیه و آله مدتها دیده و شنیده باشند

که اگر آب نباشد تیمم باید کرد و جمیع مردم حتی زنان در خانها دانسته

که ترک نماز جایز نیست و تیمم عوض آب است و در سفر و حضر همراه پیغمبر

خدا بوده باشند و بعد از آنکه خود را امیر المومنین علیه السلام گویند

و مقتدای خلق الله دانند اینچنین فتوی دهند خالی از آن نیست

که یا دانسته گفته و غرضش خرابی دین مبین است یا نادانسته

فتوی داده که جهالت و غفلت لازم می آید مریدان هر شقی

را که خواهند اختیار نمایند و از جمله مطاعن او آنکه ابن عبد ربه

در کتاب عقد آورده که عمر بن خطاب عمرو عاص را عامل

مصر گردانید و خبر دادند که مال بسیار جمع کرده و کسی فرستاد که از او بگیرد

و یعنی و الا گر تیمم را دا نماید غیر از آن نخواهی

پس عمرو عاص گفت قبح الله زمانا عمل فیه عمرو بن العاص
لعمر بن الخطاب والله انی لاعرف تحمل علی راسه
حزمة من حطب وعلی ابیه مثلها یعنی زشت کرداناد حق تعالی
زمانا که عمرو عاص عامل عمر بن خطاب باید بود بخدا
قسم که من دیده ام که هر کدام پشته هیمه بر سر داشتند عمر و
پدرش و میفروختند و ابن ابی الحدید بعبارت نقل نموده
که ترجمه اش اینست لعنت بر روزگاری که من عامل ابن
خطاب باشم والله که دیدم که او را و پدرش را که هر یک
عبای کهنه خشن پوشیده بودند که بزانو نمیرسید و بر گردن
هر یک پشته هیمه بود و عاص پدر من در جامهای ابریشمین و
تار و گلابتون غرق بود و او همان خلیفه است که مرا تابع و عامل
او باید بود و ایضا همین ابن عبد ربه در جلد دوم از همان کتاب
نقل کرده که عمر در وقت خلافتش براهی میرفت زنی
از زنان قریش او را دیده گفت یا عمر باش چون ایستاد
آن زن گفت ای عمر بود تا ترا عمیر میگفتیم و ترا عمیر می گفتند

یعنی بتصغیر نام می بردند چنانچه گویند مردک و کافرک و مخنثک

بعد ازان عمر شدی و مدتها عمیر بودی پس امیر المومنین علیه السلام

شدی و حالا ترا باین نام میخوانند ای پسر خطاب از خدا بترس

و در حال مردان بعدالت نظر کن که عنقریب نه تو خواهی ماند

و نه این حکومت و از جمله مطاعن او اینکه حمیدی در جمع بین الصحیحین

از چند طریق از مسند عبد الله بن عباس نقل کرده که

طلاق در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و در مدت خلافت

ابوبکر و دو سال هم در زمان حکومت عمر رضی الله عنه با تطلیق

بود که اگر در مجلس سه لفظ طلاق می گفتند یک حساب می شد

و عمر گفت انکار بر مردمان دراز میشود سه طلاق را در یک مجلس

قرار داد و تا حال این بدعت در میان اهل سنت هست و

بهمین که شخص بگوید بزن خود که انت طالق ثلاث طلقات

یا سه بار بگوید انت طالق سه طلاق واقع میشود و از مطاعن او اینکه

دو زن شوهر بر سر طفلی نزاع بود چون او سوم خلیفه رسول الله صلی الله

علیه و آله می بود گشتند نزد او رفتند که میان شان حکم کند فکر

بسیاری کرد و در هیچ بدرستی نتوانست کرد ان زنان را بخدمت امیرالمومنین
علیه السلام دلالت کردند آنحضرت اول زنان را نصیحت کرد
راست را نگفتند قنبر را فرمود که اره بیار پرسیدند که اره
را از بهر چه طلبیدید یا امیرالمومنین علیه السلام فرمود که طفل را
بدو نیمه کرده هر نیمی را بزنی دهم چون این کلمه را شنیدند یکی از زنان
گفت راضی شدم و دیگری گفت الله الله یا امیرالمومنین
علیه السلام اگر البته چنین خواهی کرد من از حصه خود گذشتم
و باو بخشیدم حضرت گفت الله اکبر فرزند از آن تست
اگر از و میبود بر طفل ترحم میکرد پس آن دیگر هم اعتراف
نمود و هر دو امیرالمومنین علیه السلام را دعا میکردند و می رفتند
و از مطایبش اینکه قدامه بن مظعون شراب خورده بود بنزد
او آوردند خواست که حدش زند قدامه این آیه را خواند که
لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا یعنی
نیست بر آنانکه ایمان آوردند و عمل نیکو کردند حرجی و گرفت
گیری در آنچیزی که خورده باشند و عمر چون این آیه از و شنید از

از حد زدن او گذشت و چون با میر المومنین علیه السلام خبر رسید
فرمود لیس لقدامة من اهل هذه الایة یعنی او از ان جمعی نیست که
این ایه در شان ایشان واقع شده و او مستحق حد است چه وقتی
که ایه تحریم خمر نازل شده بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه و آله حال برادران ما که شرب میکردند در حال اسلام و حالا
مرتکب شرب شده اند ایا چون خواهد بود این ایه امد و قدامه
خود زنده است و چون عمر شنید قدامه را طلبید که حد را برو جاری کند
اما نمیدانست که حدش چند است پس حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمود حد او هشتاد تازیانه است بحکم خدا چه کسی چون
شرب کرده عقلش میرود و عقلش که رفت هرزه میگوید و
افترا می کند و دیگر از مطاعن او انکه مسایل را تغیر و تبدیل کردن
و در نکاح بدعت نهادن که لا نکاح الا بولی و شاهدین و عداوت کردن
امیر المومنین علیه السلام و اهل بیت را بدعت گفت
و باعتراف اهل سنت در هشتاد و دو مسئله مشکل درماندن
و لولا علی لهلک عمر گفتن است که تفصیل و تبیین هر یک را

۲۹۸
۲۹۷

اگر پیش نهاد خاطر کنی کتابی علاحده باید نوشت و چون فضلای

ما تقدم از شیعه و سنی و مطاعن خلفا را خصوصا این خلیفه در تصانیف

خود ذکر نموده اند و شیخ خواجه در متن تجرید و ابن ابی الحدید در شرح

نهج البلاغه اسوة بهم و اقتدا علیهم بذکر این چند طعن جرأت نمود

و از مطاعن بسیاری که از کتب طرفین انتخاب نموده بود که

بنویسد تا باعث ملال خوانندگان نشود درگذشت اگر کسی را

میل بدیدن انها شود بکتب قوم رجوع نماید که این فقیر را پاره

از مطاعن خلیفه ثالث هم نوشتن لازم است تا این رساله

از فیض یاد کردن افعال و اعمال او نیز خالی نباشد و گله نکنند

فصل نهم در مطاعنی که باعتراف دوست و دشمن خلیفه

ثالث بان مخصوص است و در جمیع کتب احادیث و تفاسیر

و تواریخ مذکور و مسطور طعن اول که باعث جمیع فسادها و فتنها

شده تولیت امور مسلمانان بنا سزا بخویشان فاسق فاجر بی دین

جاهل خود حواله نمودن بود چنانچه عمر رضی الله عنه نیز بتحقیق

باو گفته بود اول ولید بن عقبه را که حق تعالی او را در قران مجید

فاسق خوانده بجهة شرب خمر والیه اشار افمن کان مومنا کمن کان

فاسقا در شان او نازل شده امام ویشنماز خلایق گردید و بوند

وحال انکه در جمیع تواریخها نوشته اندکه یک صبحی نماز را چهار رکعت

گذارد و در وقت سلام روی واپس کرده گفت دماغی دارم اگر خواهید زیاده کنم

نماز را در کعتی چند دیگر بگذارم ماموین گفتند بس است نماز

هرگز باین کیفیت نبوده وثانیا انکه سعد بن عاص را حاکم کوفه

ساخت واو در انجا ظلم وتعدی را از حد برده تا بحدی که مردم

از ستم وجور او تنگ آمده از کوفه اش اخراج نمودند وثالثا

عبدالله بن عامر را والی عراق گردانید واو نیز انواع فسق وفجور

وتعدی وظلم بظهور رسانید وعبدالله ابن ابی سرح را بمصر فرستاد

ومصریان را طاقت ظلم وستم او نمانده بمدینه بشکایت امدند

ومعاویه را بشام نامزد کرد وانواع منادینی ومعصیت خدا و خلق

را مرتکب شد ودر انجا خزانه بیت المال را که یاران پیش ازو

از حرام وحلال مملو ساخته گذاشته بودند وسلطنت را با خود

برده در کشور دمشق تمامی را بر بنی امیه بخشش کرد وجمیع مسلمانان را محروم

بزرگشت و رسم جباران اکاسره را پیش گرفته غلامان ترک و رومی
و خطائی و طویلهای اسب و اشتر از مال بیت المال خرید و از
غنیمتی که از جائی میرسید بر بنی اعمام و بنی امیه قسمت میکرد و
اسراف و تبذیر را بجائی رسانید که یکروز چهارصد هزار دینار بیت المال
را بچهار نفر از خویشان خود داد و یتیمان مهاجر و انصار از گرسنگی
میمردند و بقوت لایموت با ایشان مضایقه می نمود و اگر از
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کسی نصیحتی میکرد بگروه بنی
امیه و فوج غلامان مستظهر بود گوش نمیکرد و چیزی ببهای وعظ
و نصیحت بمجلس نمیداد و ممالک و ولایات را با اقارب
و عشایر خود قسمت نموده دیگری را بهیچوجه در امری از امور دخل
نمیداد تا کار باینجا رسید که رسید الطعن الثانی اینکه حکم بن عاص
که طرید یعنی رانده رسول الله صلی الله علیه و آله خدا بوده و از حضرت
او را از مدینه دور کرده بود همچنین پسر او که مروان که او نیز رانده رسول
الله صلی الله علیه و آله بود و منبر خدا بر و وردا لعنت کرد و دور نموده که
از مدینه طیبه دور کرده بود و همچنین پسر او که مروان نیز رانده رسول صلی

دیگر خدا هر دو را لعنت کرده فرموده که از مدینه طیبه دور باشند
و ابابکر و عمر هم بموافقت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
بجهت ورنج فرزنک دیگر هر دو را از مدینه دور کرده بودند طلبید
دو هزار درهم بجهت راه خرج ایشان فرستاد و استقبال کرده
برسیدن ایشان بشاشت و سرور بسیار اظهار نموده کفت
برغم کسانیکه شمار امطرود ساخته بودند استرجاع نمودم و مروان را
صاحب رای و تدبیر وزیر و مشیر خود کردانید در تعظیم و احترام
او ذره فروکذاشت نکرده درمیان قبر مقدس و منبر منوره انحضرت
انملعون را جا داده در روز اول صد هزار دینار از غنیمت افریقیه باو
عطا نمود و در روز دیگر صد هزار دینار بحکم بن عاص داد و این
حکایت از سه وجه دلیلست بر کفر او اول انکه فرموده رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم بموجب وما ینطق عن الهوی ماخوذ
از فرموده الهی و باشاره ربانی ان دو ملعون را از مدینه
دور کردانیده بود و مخالفت ان مخالفت فرموده الهی است از
روی عمد و عدوان و انکار و طغیان و این مخالفت عین کفر
و محض الحاد است دویم شکر نمودن و اظهار بشاشت کردن

وگفتن کلمه بر غسل انکه شما را طرد کرده بود طلبیدم کفر صریح است
و عین زندقه است سیوم انکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید
لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله
و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم یعنی نیابید
گروهی را که میگروند بخدا و بروز بازپسین که ایشان مودت ورزند
و دوست دارند هر کرا خلاف کند حق تعالی و رسول او و اگرچه باشند
آن مخالفان پدران یا پسران یا برادران ایشان یا خویشان
و مومنان باید که کافران و مخالفان را دوست ندارند و معلوم
است که دوستی و یگانگی ظاهری و باطنی ازین زیاده نمی باشد
که خلاف فرموده خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله نموده و دشمنان
دینی را که طرید رسول الله صلی الله علیه و آله شهرت یافته
باشند تعظیم و تکریم نمایند و در اموال مسلمانان ازیشان
دهند و شکر هم بر منع نموده اظهار فرح و سرور کنند ظاهر اکفر
و محال را بغیر ازین نامی دیگر نباشد و از ارتکاب این اعمال
درین خفیفه و ملت برانکه ایمان درست نداشته و الا در تکب

علامت منافقان

این قسم امور می شد طعن سیم آنکه غلامان از ترکی و خطائی ورده
سوی مسلمانان مسلط ساخته دست تعدی بر عالمیان دراز کردند
صحراها را قرق کرده و غلامان را بنواحی عراق و حجاز و تهامه فرستاد
تا کوهها و علف زارها در قید گرفتند و مسالک خدایان وسعت
بر چارپایان تنگ شد و حکم عثمان باطراف و جوانب رفت
که هر که خواهد که حیوانات و بهایم خود را در کوهی یا دشتی بچراند هر کجا
باشد و هر کجا باشد بیاید و علف زار را از فلان یا دکلای من بخرد
و مردمان آرزوی زمان جاهلیت میکردند که دران زمان با وجود کفر
این قرقها و گرفت و گیرها نبود و این بدعت او قرینه بدعت
عمر بود که زکوت را بر طرف کرد و خراج بر زمینها نهاد تا آنجا که
واجب نبود میگرفتند و آنجا که واجب بود ترک میکردند تا
عثمان از سر بندگان خدا ور نشد قرق او تعدی غلامان او بر
طرف شد و مریدان با دعوی فضل و علم در دین این مطاعن
را جواب گفته اند که عثمان محض عدالت و صلاح این جا
را بحکومت آن دیار میفرستاد و مالهایی که بانها عطا نمود همه از جا

و در حوالی [illegible] میرفتند
[illegible] او
[illegible]

خویش بود و صحابه اتفاق کردند تا چارپایان صدقات در رکاب
بخرند و دیگر به برند و مصلحت فقرا منظورش نبود و طریدان رسول
الله صلی الله علیه و آله را که طلبیده رخصت از پیغمبر گرفته بود و
ابوبکر رضی الله عنه و عمر هم گفته بود چون یک کس بود آن
دو خلیفه قول او را اعتبار نکردند و چون نوبت باو رسید و مجتهد شد
هست که بعلم خود عمل کند و مروان و پدرش را باذن رسول
الله صلی الله علیه و آله طلبیده و غلامان او هیچه میکردند از باب
امر معروف و نهی از منکر بود و این جواب قابل جواب
نیست چه قابل اوقات ازان بیشتر نیست که صرف
نوشتن و خواندن و گفتن این جوابها و جواب این جوابها
کند و از مطاعن خلیفه سیوم اینکه عبدالله بن مسعود قاری قرآن را
که از اکابر صحابه بود بکشت و این حکایت چنان بود که چون کار
خلافت بر عثمان مستحکم شد اراده کرد که قرائت قرآن را بروش
زید بن ثابت قرار دهد و منادی او ندا کرد که مصحف قرآن
نبود هر که بیاورد و اگر کسی ابا می کرد جبراً و قهراً می گرفته و عبدالله

بن مسعود مصحفی داشت و نگرده میدانست که طریق خود را تغییر نماید و
تصرف زیاد و کم چون میدانست که واقع میشود در قرآن از بعضی آیه
و چون کس فرستاد مصحف او را طلب نمودند و عثمان [illegible]
خود بخانه او رفت عذر گفت مصحف او را به جبر از خانه او بر آورده و
بسیاری آیات را از آنجا اخراج نموده و نسخه از آن بر داشته
آن مصحف را نیز چون دیگرها بسوخت و خبر باو دادند که ابن مسعود
این افعال را بدعت و ضلالت میداند و در مسجد نشسته احادیث
نقل میکند و نسبت بتو کنایت میگوید اینها را بهانه ساخته ابن مسعود
بفرموده او چندان زدند که بعد از سه روز این جهان را بدرود کرد
و چون خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید این
سوزنده مصحفها را و گویند قرآنی که در میان است از بقیه مصحف
عبدالله بن مسعود است که دیگری را بر مصحف او اطلاعی بهم رسید و بعضی گویند مروان
حکم و زیاد بن سمره را که کاتب وی بودند حکم کرد که از جمیع مصاحف
نسخه برداشتند و هر تصرفی که خواستند کردند و با [illegible] زر در [illegible] نهاله
بشستند و بعد از آن در آتش انداخته بسوخت تا اجد برابر مصحف

اطلاع نیفتد ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله ~~فاحبط اعمالهم~~ فاحبط
اعمالهم و ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن مسعود بعمار بن یاسر وصیت کرد
که عثمان ~~رضی الله عنه~~ بر جنازه او نماز نکند و عمار با جماعه بر و نماز گزارده دفنش
کردند و چون خبر بعثمان رسید بر سر قبرش آمد و بعمار خطاب کرد که ترا
چه چیز برین داشت که مرا اعلام نکردی و عمار گفت مرا وصیت کرده بود
و از عمار آزرده شده این هم مزید علت شد و با عمار نیز کرد آنچه
کرد چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا ابن ابی الحدید در
شرح و علامه در منهاج نقل کرده اند که چون خبر شدت مرض
عبد الله بعثمان رسید بعیادت او رفته بر بالینش نشسته پرسید که
از چه چیز است شکوه تو و از چه چیز در آزاری گفت شکوه من از
گناهان منست گفت دلت چه میخواهد و چه آرزو داری گفت آرزوی
غیر از رحمت الهی ندارم گفت میخواهی بجهت تو طبیب بطلبم
گفت طبیب مرا بیمار کرده گفت میخواهی بجهت عطای که از تو
باز گرفته بودم بگویم بدهند گفت منع کردی عطای مرا از من در
آن وقت که مرا بان حاجت بود و در وقتی بمن عطا میکنی که از آن

که از ان مستغنیم گفت چون نزد ما نان احتیاج نباشد بکار فرزندان
تو باید گفت فرزندان مرا رزقسان خداست اگر خواهد میدهد
گفت یا ابا عبد الله از برای من استغفار کن واز حق تعالی
طلب امرزش نما گفت از الله تعالی مسئلت نموده ام و
می نمایم که روز قیامت حق مرا از تو باز خواهد پس عثمان از پیش
او برخاسته بدار الامارت رفت واو بجوار رحمت الهی پیوست
واکثر علما واهل سیر نقل کرده اند که قبل ازین آزارها واهانت بار
دیگر ابن مسعود را چهل تازیانه زده بود بجرم انکه چرا چون بربذه
رسیدی دیدی که ابو ذر مرده است بر وی نماز کردی ودر دفنش مدد
نمودی وحال انکه من اورا فرستاده بودم ومغضوب من بوده
اگر کسی نیک تامل کند هیچ طعنی برابری باین نمی کنند ویکی دیگر
از مطاعن او آزار واهانت بعمار یاسر رسانیدن است وان چنانچه
اعثم کوفی وغیره در تواریخ ذکر نموده اند چنانچه بود که چون تعدی و
ظلم او وغلامان او از حد گذشت جمعی از اصحاب رسول الله صلی
الله صلی الله علیه واله فراهم امده گفتند اولی انست که اورا از

متابع او آگاه نموده نصیحت کنیم اگر پشیمان شود ترک این اعمال
نامرضیه فیها والا فکری دیگر باید کرد و هرچه نه بر وفق صواب
کرده بود در کاغذی درج کردند و خواستند که باتفاق
نزد او رفته کاغذ را بدست او دهند باز مصلحت دیدند که ما
چون ازو شنیده ایم که مکرر میگوید رسول الله صلی الله علیه واله
در شان عمار فرمود که مخلوطست ایمان با گوشت و پوست و خون
عمار و ایضا فرمود که بهشت بسه کس مشتاق است علی عم و عمار و
سلمان و ... و او بفضل و بزرگی عمار اعتراف دارد او سزاوار
است که این نوشته را بعمار برساند و تکلیف اصحاب رسول
الله صلی الله علیه واله عمار آن کاغذ را بدر خانه او برده وقتی
رسید که از دهلیز خانه بیرون می آمد چون چشمش بر عمار افتاد گفت
یا ابا یقظان . کاری داری گفت مرا کاری نیست لیکن جماعتی
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله فراهم آمده چیزی نوشته
اند و میخواهند که مطالعه کنی چون کاغذ از عمار گرفت و سطری چند
خواند در خشم رفته کاغذ را بر زمین انداخت عمار گفت این کاغذ

اصحاب مصطفی است میداز و دران تامل کن وهمراینکه
خواه خود دان عثمان کفت دروغ میکوئی و غلامان را امر کرد که عمار
را بزنند و از هر طرف چندان مشت و چوب بر عمار فرود
امد که بر زمین افتاد و خود بر سر عمار دوید لکدی چند بر شکم عمار
زد و علت فتق او را ظاهر شد و بیهوش کشت و اقربای
او جنازه یافته او را انجا نه بردند و از ان وقت تا نصف
بیشتر از شب کذشت بیهوش بود و چهار نماز از و فوت
شد و چون بهوش امد برخاسته وضو کرد و نمازها را قضا
نمود و این عمل هم موجب زیادتی رنجش اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و اله شد بلکه جمعی ازین عمل استدلال کردند
بر باطل بودن خلافت او چه هر کاه عمار از ممدوحان و
مقبولان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله باشد
و این قسم ظلمی نسبت باو واقع شود یقین عثمان ظالم است
و ظالم بموجب فرموده خدا که الا لعنة الله علی الظالمین مستوجب
لعنت است [illegible] مستحق امامت دینی و دنیا دیگر از مطاعن او
الخامس

۳۰۳

رنجانیدن و اخراج نمودن اباذر دست اهل سیر نقل کرده اند
که روزی مبلغ کلی از مال بیت المال در مجلس حاضر کرده بودند
که بر بنی امیه قسمت کند بحسب اتفاق اباذر نیز همین زمان
مجلس امده بود عثمان با اباذر گفت هیچ میدانی که این زر چیست گفت
نه گفت صد هزار درهم است و انتظار میبرم که مثل ان
بیارند و بهر که خواهم بدهم اباذر گفت امر از تست ولیکن بیاد
داری که یک صبحی بخدمت رسول الله صلی الله علیه واله
رفتیم دیگر و او دلتنگ بود و هیچکس جرات نکرد که از ان
بپرسد و پسین که بخدمتش رفتیم خوشوقت و خوشحالش
یافتیم سبب دلگیری صبح و خوشحالی پسین پرسیدم فرمود
که صبح بیت المال را جمعی قسمت نمودم و چهار دینار باقی مانده بود
و مستحق دران ساعت حاضر نبود که باو تسلیم نمایم از ان جهت
محزون بودم و لحظه قبل ازین انرا بمصرف رسانیدم بسبب
ان مسرورم پس عثمان متوجه کعب الاحبار شد گفت یا
کعب چه حرج باشد امامی را که بعض از بیت المال بمستحق نرساند

و بعضی را حفظ نماید تا بر در ایام بود که مصلحت داند صرف
نماید کعب گفت حرجی دانمی نیست ابوذر گفت یا کعب تو بکلام
شریعت را نمیدانی وایه الذین یکنزون الذهب والفضه
را برو خواند که معنی اش انست که ایشانی که طلا و نقره را نگه میدارند
و در راه خدا انفقه نمیکنند وابهار العذاب الیم بشارت ده ایشانرا
عثمان باباذر گفت این بار بجهت مصاحبت رسول الله صلی
الله علیه واله از تو معاف نمودم اگر بار دیگر در حضور من
چنین حرفها زنی ترا بخواهم کشت ابوذر گفت تو بر کشتن من
قادر نیستی لیکن رسول الله صلی الله علیه واله مرا خبر نموده
که چون ال عاصی بسی تن رسند قرانرا برای خود تاویل نمایند
و دین را تباه کنند و ترا که ابوذری از بلاد اخراج نمایند عثمان
گفت علی علیه السلام را حاضر کنند تا ازو تحقیق نمایم که ابوذر
صادق است یا کاذب و چون حضرت امیر ع حاضر شد گفت
یا ابا الحسن انچه ابوذر میگوید تو از رسول الله صلی الله علیه واله
شنیده انحضرت ع گفت من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و

[illegible]

واله شنیدم که گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبرا

علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر صحابه که حاضر بودند تصدیق

امیر المومنین علیه السلام کردند و ابوذر بگریست و گفت

الحمد لله که من دروغ گوی نیستم عثمان گفت در حرمین نمیخواهم

که ساکن باشم و بعبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول

الله صلی الله علیه واله خبر داده که ترا از حرمین بیرون خواهند

کرد و نخواهند گذاشت که ترا در یکی ازین دو حرم مقام باشد

و ترا بربذه خواهند فرستاد و تو آنجا تنها زندگانی خواهی کرد و

تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها در عرصه قیامت

خواهی آمد و تنها ببهشت خواهی شد و چون از دار فنا بعالم

بقا خواهی رفت جمعی از عراق خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین

خواهند کرد و رسول الله صلی الله علیه واله در غزوه تبوک

مرا برین احوال مطلع ساخته بود پس عثمان بفرمود تا ابوذر

را از مدینه اخراج نمایند و بر شتر برهنه سوار کنند و بربذه فرستند

و منادی کنند که کسی او را تشییع نکند و کسی بجانب او التفات ننماید

پس ابوذر را چنانچه علم شده بود با او بر شتر برهنه سوار نموده
شخصی را بر او موکل نمودند که بربذه اش رسانند پس در وقت
اخراج امیر المومنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام و عبد الله
عباس و عمار و مقداد با او سوار شده همراهی او نموده
و متابعتش کرده هر یک او را بثواب جزیل بشارت میدادند
و تسلی خاطر حزین و دل غمگین او میکردند و بصبر و شکر پس
وصیت می نمودند و
یاران بسیار گریسته او را وداع کردند و او با دختری که داشت
در ربذه که رباطیست در بیابانی بغایت مهیب و مسکن و ماوای
وحوش است و از هر طرف نا آبادانی پیست و پنج فرسخ
راه مقیم شد و تنها آنجا ساکن بود و از آن آب شور و علف
صحرا زندگانی میگذرانید تا مریض شد و در حین نزع دخترش
میگریست و می گفت من درین صحرا تنها و بیکس نه مددی که به
تجهیز و تکفین تو نمایم گفت ای دختر دل فارغ دار که بعد از مرگ
من قافله از جانب عراق میرسد و از آن میان مردی عزیز

بتجهیز و تکفین مرا تکفین خواهند کرد و پس چون ابوذر برحمت الهی رفت
دختر منتظر بود که قافله از راه عراق رسیده دختر بر سر راه رفت
و گفت ابوذر غفاری صاحب رسول الله صلی الله علیه واله
و ملک مختار از دنیای غدار برحمت خدای غفار واصل شد
و مردم قافله چون نام او شنیدند از مرکبان فرود آمده بگریه
درآمدند و مردی از جمله تجار از میان هزار حله فاخر انتخاب
نموده ابوذر را تکفین نموده باحترام تمام او را دفن نمودند و بعضی
روایت کرده اند که زنش و غلامی با او بودند گفت مرا
کفن کرده و بر سر راه بگذارید تا جماعتی که می رسند شما را
بر دفن من مدد نمایند ابن مسعود با جمعی از عراق رسیدند
و ابن مسعود گفت صدق رسول الله صلی الله علیه واله
که گفت ابوذر تنها زندگانی کند و تنها میرد و تنها حشر شود
و بر او نماز کرده و دفنش نمود و بعضی روایت نموده اند که هنوز
در حالت نزع بود که قافله رسید و مالک اشتر در آن میان
بود چون ببالینش آمد گفت بشارت باد ترا که رسول الله صلی

الله علیه واله فرموده که جمعی از دوستان خدا ترا دفن خواهند کرد
پس رو بان جمع کرده گفت کدام یک از شما در منصب دنیا
داخل نداشته و دران میان یک کس گفت من این حال دارم
گفت تو مرا در جامه خود کفن خواهی کرد پس ان جمع بتکفین و تجهیز
او قیام نمودند و ان مسعود رسیده در دفنش مدد نموده نماز بر او
گذارد و باز ماندگان او را بشهر بردند و او بهشت رفت و ان ظالم
را در روز قیامت جواب باید گفت   و از جمله مطاعن او
اینکه عبدالله بن سعید بن العاص را والی مصر گردانیدن و ان
فاسق شارب ظالم تعدی بسیار بر مردم می نمود تا اهالی مصر
از ظلم او بطاقت شده جمعی به نزد عثمان رفتند بشکایت
والتماس عزل او نمودند التفات بایشان نکرده طایفه دیگر
بمدینه رفته در حینی که عثمان بر منبر بود اتفاق نموده گفتند یا
خود را از خلافت عزل کن یا عمال و حکام را تبدیل نما
که مسلمانان از تعدی حکام تو بی طاقت شده اند و کار بجایی
و کارد باستخوان رسیده بود از گفت و شنید مقرر شد که محاربین ابی بکر

بمصر برود و میان مردم مصر و عبدالله ابی سرح و ناظر بر ظلم او را دفع
نماید و در وقتی که بوداع امیر المومنین علیه السلام آمده بود با او گفت
درین راه بر حذر باش که متعلقان عثمان قصد قتل تو خواهند نمود و
بشکال که تو بمصر داخل شوی عنقریب بر میگردی و چون محمد
و رفقا در راه باحتیاط میرفتند روزی جمازه سواری سیاه دیدند بشتاب
که بخفقان ازو پرسیدند که چه کسی و بکجا میروی جوابهای پریشان
گفت او را از شتر فرود آوردند و تفحص نمودند در میان قربه خشک
شده او کتابتی یافتند چون خواندند نوشته بود که من عثمان الی
عبدالله اذا اتاک محمد فاقتله وقر علی عملک واحبس المتظلمین
حتی یاتیک امری یعنی این کتابت از جانب عثمان رضی الله عنه
به عبدالله بن سعد است چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه
بتو رسد او را بکش و حکم او را باطل دان و بر حکومت خود باش
و متظلمان را حبس کن تا وقتی که من بگویم چکنی پس محمد و مردم مصر
برگشته بمدینه رفتند و کتابت را بعثمان نمودند گفت خط منست
اما من ننوشته ام و مهر نکرده ام و در روایتی آنکه چون محمد و یاران

بمدینه رسیدند عثمان بر منبر بود محمد پیش رفت و گفت

چگونه‌ای در حق کسی که دعوی اسلام کند و امامت مردم

نماید و بی جریمه قصد کشتن برادر مسلمان کند عثمان رضی الله

عنه گفت قتل ان واجب باشد پس ان کتابت

را بخواندند عثمان گفت مروان نوشته است برملا گفتند

مروان را بما تسلیم کن گفت من هرگز این کاری نکنم پس

مهاجر و انصار بکشتن او اتفاق کردند خود را از منبر زیر انداخت و او

در خانه گریخت در بست خانه او را حصار کردند و راه

از و منع کردند در خبر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله

از مهاجر و انصار بخانه او دخول رفتند و باتفاق او را

بکشتند و می گفتند او را بکشتیم در حالتی که کافر بود

و بعد از سه روز در گورستان یهودان دفن نکردند

کردند و معاویه در ایام حکومت خود آن موضع را در گورستان

مسلمانان داخل نمود و عجب آنکه اجماع روز سقیفه حجت است

و این اجماع باطل و در آن اجماع سه کس بود در بیعت

۴۲

اجماع شیعه صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله بودند
از مطاعن او اینکه تعطیل حدی نموده که بر عبدالله بن
عمر خطاب واجب شده بود که عبدالله هرمزان را کشت
بعلت آنکه او به تهمت عجیب در مجلس با ابولؤلؤ شریک بود
و حاضر آنکه او را در کشتن عمر دخل بود و با آنکه امیرالمومنین
علیه السلام او را گفت که هرمزان مسلمان بود و عثمان
تغافل کرد نه اجرای قتل کرد و نه فدیه قرار نمود و
وارثان هرمزان از شیراز بمدینه آمدند و طلب خون کردند
و کسی بفریاد ایشان نرسید با آنکه مشهور تر آن بود که عبدالله هرمز
آن را کشت و عمر گفت مرا ابولؤلؤ کشته است نه عبدالله
را بدست صاحب خون بدهید و مسلمانان بعد از مردن
عمر خواستند بوصیت او عمل نمایند عثمان تغافل کرد و ازین قسم تعطیل
حدود الله بر عثمان بسیار است چه ولید هم شراب خورد و حدی
کسی گواهی دادند که ما دیدیم مست بود و ترک کرد و همچنین
انگشتری سعید بن عاص را چون مست بود و بیخبر از دستش

مطاعن عثمان

بیرون کرده بود و عثمان او را رد نمود و در حد هر دو توقف ورزید

و اگر ترک حد واجب را طعن شمارند خود ماهی بر دو نمکند

که عمال و علماء ان او را از استحقاق ان بهم نرسیده

باشد مگر انکه علمای اهل سنت این ترک را طعن ندانند

و وجهی بهم رسانند اما حد را امام میزند و زننده حد

باید که خود واجب الحد نباشد گوشت کبند و نکن بی

زننده چاره چه باشد چو کبند و نکاح خلیفه که سیصد

تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم

بتجویز نماز بر و نکنند و بتجویز دفن او در مقبره مسلمانان

نه نمایند و با اکابر صحابه انها که شنیدی و با نزاع

در احکام الهی ان استهزا ر و استخفاف کند که عنقریب

خواهی شنید او حد زند یا نزند نماز کند یا نکند همچنین ترشی

و نادی عدمش برابر وجود و از مطاعن او اینکه جرأتش

بر مخالفت احکام الهی و سنن حضرت رسالت پناهی

تا بحدی بود که در صحیح مسلم نقل کرده اند که مردی زنی

۸ بز

خلاصت و چون بشش ماه شد فرزندی اورد چون در مجلس عثمان
مذکور گشت حکم کرد که ان زن را سنگسار کنند و چون حضرت
امیر المومنین علیه السلام بران مطلع شد منع فرمود و بعثمان گفت
نه حق تعالی در قران مجید فرموده و فصاله فی عامین در جای دیگر
گفته و حمله و فصاله ثلاثون شهرا یعنی مدت حمل و شیر دادن
طفل سی ماه است و دو سال که مدت شیر خوردن باشد
شش مدت ماه بجهة مدت حمل میاید و فصاله فی عامین
یعنی از شیر جدا کردن دو سال است پس هرگاه حق تعالی
مدت حمل را شش ماه کرده باشد تو چرا این جدا را رجم
میفرمایی چون عثمان رضی الله عنه از حضرت امیر المومنین
علیه السلام این دلیل را شنید گفت ما عندی عثمان الا
ان بعث الیها فرجمت یعنی چیزی که پیش عثمان بهم میرسد
اینست که حکم برجم کند و بگوید زن را سنگسار کنید اورا
با اینها چه کار است هرچند که جمع کننده قران بود و لیکن نوشته
شد که و من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله

علیه و لعنه و اعدّ له عذابا عظیما یعنی هر که بکشد مومنی را عمداً
پس جزای عمل او دوزخست که همیشه در آنجا باشد و غضب الهی و
دوری از رحمت او مهیاست از برای او عذابی بزرگ و
جای دیگر دین باشد که و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون یعنی انها که حکم نکنند تا بچیزی که حق تعالی ۷ رسول علیه السلام
داند و ایضا در جمع بین الصحیحین نقل شده است که امیر المومنین علیه
السلام متعه حج را از عثمان پس عثمان بحضرت گفت من مردم را از تمتع
نهی کرده ام و تو انرا فعل می اری در جواب فرمود که
من هرگز سنت رسول خدا را بگفته کسی ترک نخواهم کرد و هم در جمع بین الصحیحین
اورده که رسول الله صلی الله علیه و اله که در منی و عرفات
نماز را دو رکعت میکرد و شیخین هم موافقت رسول خدا را در این
امر منظور داشتند و عثمان هم در اول خلافتش متابعت کرده
و چون دید که حکومتش مستقل است و اگر بدعتی کند یا تغییر
حکمی نماید از پیش میرود نماز را تمام مقرر داشت و قصر را از طرف
نمود و عبد الله عمر هم می گفته است که ما با رسول خدا و در خلافت ابوبکر
و عمر در منی نماز را دو رکعت میکردیم بعد از ان با عثمان بحکم او چهار

۷ خود فرستاده است پس ایشان کافرانند و یکجا فاولئک
هم الظالمون و یکجا فاولئک هم الفاسقون و مع
هذا حکم بخلاف فرستاده حق تعالی کنند و خود را جانشین صه
حج را از عثمان بهره
بنهنی کرد و عثمان
متعه حج و امیر
المومنین علیه السلام

۳۰۹

گفت بگذاریم و حیلهٔ دیگر در جمع بین القصتین از خندی طلبیم

نشود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر نماز

پیشه قصر میفرمود و عثمان رضی الله عنه تغییر و تبدیل آن سنت

نموده حکم کرد که کسی قصر نکند و ثعلبی در تفسیر نقل کرده است

که از عثمان مرویست که گفت در قول حق تعالی ان هذان

لساحران لحن است و این غلطی است که عرب چون زبان

ایشان است راست خواهند کرد پس کسی گفت چون

میدانید که غلط است چرا درست نمی کنی و تغییر نمیدهی در جواب

گفت بگذارید که کتاب خود را این غلطی است که حلال را

حرام نمیکند و حلال را حرام نمیگرداند و علامه حلی در نهج الحق این

این نگارش از مطاعن عثمان شمرده بعضی از فضلای اهل

سنت جواب گفته اند که چون عثمان سلطان و صاحب دولت بود

بضرورت حفظ قرآن تصحیح آن نکرده و چون در مصحفها چنین دید

بحال خود گذاشت و میر نور الله نور الله مرقده در احقاق

الحق گفته که بعینه این جواب از آن فضلا بجز آن نماند که در قرآن

گفته شده که کسی گفت که چرا تیرگر در وقت دوست گشادن
تیر یک چشم را بهم می نهد گفتند اگر هر دو را بهم نهد هیچ نبیند
و گفتند چرا بر یک پا ایستد گفتند اگر هر دو پا از زمین بردارد
بخواهد افتاد چه اگر علامه حلی طعن شمرده است حرف عثمان شد
که گفته در قران لحنست و عبارت قران موافق قواعد نحوی
نیست و غلط بر قران گرفته که از فصاحت بدور است و گاه
در جواب او جواب وجه ان میگوید که تصحیح ان چرا نکرده است و در
تفسیر مجمع البیان چندین جواب گفته یکی انکه ایشان لغت موافق لغت
جمعی از اعراب است و حفص ان هذان خوانده است وابو عمر
ان هذین و بنابرین دو قرات خود حرف نیست و تمام کلام
درین مقام حواله بتفاسیر ملک علام است و ایضا در صحیح
مسلم مسطور است که مردی عثمان را مدحی کرده بود و برو میخواند مقداد
حاضر بود بر دو زانو درامد سنگ ریزه که انجا ریخته بود برمیداشت
و بر روی آن مداح میزد با انکه مقداد مردی عظیم الشان بزرگ
منزلت بود در شان او احادیث از حضرت رسالت پناه صلی الله

[illegible] نوشت واین عثمان مقداد دانست برانکه
مستحق ان مدح نبوده واورا لایق ان ندانسته که کسی اورا
مدح کند با وجود انکه صحابه مدح یکدیگر میکرده اند وار ابتداعی
او اینکه جد تشش برازار رسول الله صلی الله علیه واله و مخالفت
حکم الله تا بجدی بود که حمیدی تفسیر قول حق تعالی ولا
ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا که معنیش انست که جایز
نیست هیچ احد برا که بعد از پیغمبر که زنان او را اورا عقد نکاح آرد
زنان او بر امت حرام موبد نداورده که سدی که یکی از
رواة [illegible] حدیث نقل نموده که چون حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله ام سلمه را بعقد نکاح دراورد وعثمان بطلحه
گفت چرا محمد زنان ما را بعقد نکاح در می آورد و ما نتوانیم زنان
اورا بخواهیم والله که چون او بمیرد ما زنان اورا قرعه خواهیم
زد و من ام سلمه را خواهیم خواست پس طلحه گفت من نیز
عایشه را میخواهم و بعد ازین گفتگو حق تعالی ایه ان الذین
یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة را نازل

ساخت در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از گفتگوی ایشان آگاه بود

گردانید و از طریق حرکت روز عثمان و طلحه معلوم میشود که [illegible] رسته

در سنة اند از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله زنان ایشان را عقد

میکرده است و در خاطر داشته اند که انتقام از و بکشند و این حرکت

در ایذا و اهانت آنحضرت و آیه که حق تعالی بعد از آن فرستاده است

نیز دلالت برین دارد و این دو کس که نقل این حکایت کرده اند

یکی رئیس مفسرین و دیگری رئیس محدثین اهل سنت است و در

بغداد مثل است که بداک او کنا و فوکس نفخ یعنی دوست

تو مشک است بود و دهن تو از آن پربار که گویند شخص مشک

پرباد که در نفس سالبت که شنا کند چون بمیان دجله رسید بهم خنده

مشک و آب غرق شد کسی این کلام را گفت و مثل شد

بنا برین اهل سنت باید که از دیگران نرنجند که خود این حکایتها

را در کتابهای خود می نویسند و ایضا از مطاعن او آنکه چون رسول

الله صلی الله علیه و آله فتح بنی نضیر نمود عثمان بخدمت امیر المومنین

علیه السلام رفته گفت رسول خدا اموال ایشان را بجماعت را بر مسلمانان

قسمت میکند و فلانه زمین ایشان متعلق است بما تا آن [illegible]

۱۳
۳۱۱

از آنحضرت بطلبیم اگر بتو بدهد مرا شریک کن و اگر بمن عطا
کند ترا شریک کنم و باز پشیمان شده پیش دستی کرده
بخدمت رسول الله صلی الله علیه واله رفته زمین را طلبید و
چون زمین را باو عطا کردند از قول و قرار خود برگشته بشراکت
امیرالمومنین علیه السلام راضی نشد و حضرت امیر علیه السلام باو گفت
رسول خدا ماجرای ما و ترا شنیده زمین را بشراکت ما کرده
قبول نکرده گفت پس بیا تا از رسول الله صلی الله علیه واله بپرسیم
گفت بمحاکمه رسول الله راضی نیستم یکی از اصحاب وجه عدم رضا
پرسید گفت علی ع ابن عم اوست می ترسم که از برای او حکم
کند حق تعالی این آیه را نازل ساخت واذا دعوا الی الله
و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون تا آنجا که اولئک هم
الظالمون یعنی هرگاه ایشان را میخوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه
کند از آن اعراض می کنند و چون عثمان شنید که آیه نازل شده
است اقرار کرده و امیرالمومنین را شریک ساخت و این حکایت را
نیز سدی از جمهور اهل سنت نقل کرده و در تفسیر آن رسیده

ویقولون امنا بالله و بالرسول تا اخر ایات و مضمون این ا
انست که جماعتی میگویند که ایمان بخدا و رسول آورده ایم و اطاعت
فرمانبرداری خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله می کنیم و تخلف ان
عمل می نمایند و مناسب ان این حکایت را نقل کرده
این حکایت نیز بعینه مثل حکایت سابق است در
اوایکه سدی در تفسیر قول حق تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا
الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض اورده انکه در روز بعد
چون شکست بر اهل اسلام افتاد عثمان با طلحه گفت که
بشام میروم که انجا دوستی یهودی دارم از و امان میگیرم که مبادا
یهودیان بر ما مسلط شوند و طلحه با او گفت من نیز خود سلاح
میرسانم که انجا صدیقی از نصاری دارم در امان او داریم که
می ترسیم نصاری بر اهل اسلام تسلط یابند و سدی بعد
از نقل این حکایت تکلم باین عبارت نموده که
افاد او احدهما ان یهود و الاخر ان یتنصر یعنی یکی از ین دو شخص
اراده انست که یهودی شود و دیگری میخواست که بدین نصاری

حق تعالی این آیه را نازل ساخت ویقول الذین
آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت
اعمالهم یعنی آنکسانی که میگویند ایمان بخدا و رسول او آورده ایم
قسم بخدا و رسول الله صلی الله علیه و آله میخورند که ما بدلها و بکتاب
او ایمان داریم و با شمائیم بجهت نفاقی که ورزیده اند و شبهه
که ایشانرا بهم رسیده در امر اسلام و اراده که نموده اند در رفتن
بجانب شام اعمال ایشان ساقط شد و اگر عملی داشتند
باعث رضا و خشنودی خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله
می توانست شد هباء منثورا و اثری از آن نماند و ابن طاوس
در طرائف میگوید که اگر کسی خواهد که بر مطاعن خلفا و خصوصا
عثمان ابن عفان اطلاع یابد در تفسیر سدی و در دو تاریخ
که یکی ثقفی نوشته و دیگری واقدی نظر کند و این سه کتاب را
مطالعه نماید که با وجود تعصب در آن مذهب به تقصیر از جهت سلف
شده اند و آنقدر از کلمات حقه بر زبان ایشان جاری شده
که ما فوق آن متصور نیست طعن دیگر آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه

آورده و گفته این طعن است اجمالاً آنکه از احوال صحابه رسول الله
صلی الله علیه و آله ظاهر میشود که جمعی کثیر از او بیزار و دلگیر بوده اند و تقدیر
مطاعن او میکرده اند چه او را بعد از قتل سه روز گذاشته نه خود
دفن کردند و نگذاشتند که دیگران دفنش کنند و مردمی را که از شهرها
به قصد قتل او داشتند منع نکردند بلکه ایشان را معاونت
مدد نمودند و چون منع آب از او کردند مانع نشدند و خانه او
که حصار نموده از بام و در سنگ درآمدن بخانه او داشتند
قولاً و فعلاً در دفع آن نشدند و اگر با بجه در حق او واقع میشد
راضی نمیشدند وقوع نمی یافت و جوابهای که اهل سنت در مقابل
گفته اند قابل نوشتن و لایق متوجه جواب شدن نیست
و اقوی دلیل بر آنچه مذکور شد اینکه چون از حضرت امیر المومنین
علیه السلام پرسیدند که عثمان را که کشت فرمود که الله قتله
و انا معه یعنی خدا ایشان او را کشت و من هم با خدا بودم و حکم
من در قتل او موافق حکم الله بود و چنانچه حق تعالی بقتل او
راضی بود و من نیز راضی بودم و چنانکه خدا او را واجب القتل میدانست

[illegible] نم میدانستم و این لفظ را از حضرت بچندین طریق
علمای ذی شان نقل کرده اند واقدی و غیر او روایت نموده اند
که اهل مدینه از دفن او و نماز بر او مانع آمدند و در شب سیم
که مردان با دو سه کس دیگر از اهل دفن عثمان رضی الله کردند سنگها
بیشان انداختند و چون دیدند که در مقبره مسلمانان دفن نمیتوانند
کرد و در مقبره یهودان کش در کوی انداختند و خاک بران ریختند
و اینقدر نیز تا امیر المومنین علیه السلام مردم را منع نکرد نرفتند
در روضة الاحباب مسطور است که او را بر تخته انداخته میکشیدند
و سر آن خلیفه طق طق میکرد تا آنجا که دفن کردند و بعضی از ارباب
سنت نقل کرده اند که حضرت امیر علیه السلام اولاد کرام
خود را بمعاونت عثمان رضی الله عنه فرستاد پس سلفی نقل
او نموده پس جواب آنکه اگر این قول صحیح داشته شود ترحم
بر اطفال و زنانی که در ان خانه بوده اند کرده باشد نه آنکه عثمان را
مستحق معاونت دانسته و مشهور است که در زمان سلطنت
صاحبقران امیر تیمور گورکان متعصبان ماوراء النهر محضری کرده بودند

که بر هر مسلمانی واجبست که بغض علی الاطلاق از دوانه جوست در دل

چرا که فتوی بکشتن عثمان رضی الله عنه داده بود واز امیر تیمور

توقع داشتند که فرمان داده در ممالکش رواج یابد وامیر تیمور

چون مرید ومعتقد شیخ زین الدین ابوبکر رضی الله عنه تایبادی

بود فرموده تا پیر من برین کاغذ خط نه نهد من حکم نخواهم کرد

محضر را بحضرت شیخ العارف زین الدین فرستاده ومنقولست که در حالی

که کاغذ محضر او در آمد دست در گل داشت وبه تعمیر خانقاه

مشغول بود تا آنکه دست را بشوید بجای دست مبارک را با پای

گلی بر پشت محضر نوشت که وای بر آن عثمانی که بر تیغ علی علیه السلام

بقتل او فتوی داده باشند وامیر تیمور متنبه شده آن متعصب

را تنبیه بلیغ نموده وآن نصیحت بهیچ گذشت واز جمله مقامات او غایب

شدن اوست ودر واقعه یزد دیگر کسی ندید ودر غزوه احد

که سه روز ناپیدا بود وچون پیدا شد حضرت رسول الله صلی

الله علیه وآله وسلم به او خوش طبعی کردند که خوش رفتی

عمو یعنی کردی ورد پنهان نمودی ودر بیعت رضوان که خود

فضل الله الرحمة اشاره بان امر کرده در مطاعن او میگویند و

منها انه لم یحضر المشاهد الثلثة وغاب غیبة عن بدر واحد وبیعة الرضوان

رجوع نماید **فصل دهم** در اثبات واحادیثی که مفسران

ومحدثان اهل سنت در حق صحابه روایت نموده اند و در مثالب

بنی امیه لعنهم الله تعالی اولاد در بیان اینکه روز قیامت

جمع کثیر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله بجهت بدعتهای

چند که بعد از انحضرت احداث نمودند ومخالفتها که کردند از صحبت

[illegible] دیدن و رسیدن بخدمتش محروم خواهند بود واز اب حوض کوثر

بی نصیب چنین حدیث در مناقب خوارزمی و مسند احمد بن

حنبل و در جمع بین الصحیحین حمیدی و غیرها مذکور و مسطور است

ومضمون هم نزدیک بهم مثل انکه سهل بن سعد نقل

کرده ومتفق علیه است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه

واله که فرمود انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب ومن شرب

لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی ثم یحال

بینی وبینهم ودر بعضی نسخه ها زیاده برین هم این عبارت بود

واز جمله مطاعن او اینکه
که حاضر نبوده در جنگ بدر [illegible] و
اختیار نموده در جنگ [illegible] رضوان [illegible]
و در بیعت [illegible] واقع شد و [illegible]
صلح حدیبیه نیز [illegible] ازان [illegible]
این خلیفه [illegible] غایت [illegible]
بتحریر [illegible] نموده [illegible]
علما و مصنفین [illegible]
بنظر قاصر [illegible] ذوق شنیدن [illegible]
[illegible] بکتب [illegible]
بینند [illegible] ص
احادیث

نقلست کفته اند که فیقول انا من امتی فیقال انک

لا تدری بما احدثوا فاقول سحقا سحقا لمن تبدل بعدی

من پیش از همه کس بر کنار حوض کوثر خواهم رسید و آن حوض

است که هر که بران وارد شود از آن آب می آشامد و هر که از آن

آشامید بعد از آن هرگز تشنه نمیشود و در آن کنار حوض جمعی

برمن وارد خواهند شد که من ایشان را میشناسم و ایشان مرا میشناسند

پس من خواهم گفت که اینها امتان منند چرا مرا نمیتوانند دید

جواب خواهند گفت که تو نمیدانی که بعد از تو چها کردند و چه بدعتها

احداث نمودند پس من خواهم گفت دور باد از رحمت حق تعالی

هر که تغییر و تبدیل در ملت و دین من روا داشته و بعضی

آورده و مشابه اینکه از انس مالک نقل نموده اند و از

متفق علیه است که گفت شنیدم که آنحضرت صلوات الله علیه

و آله فرمود که بر من وارد شوند بر حوض رجالی ممن صاحبنی حتی اذا

رایتهم و رفعوا الی رؤسهم اختلجوا فلاقولن ای ربی اصحابی

فیقالن لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک یعنی البته وارد

[illegible]

بیان حرص گونه جمعی مردمان از زمانه که صحابه من گفته باشند و
دوراک صحبت من نمیفه که چون من ایشان را به بینم و سرها
بطرف من بردارید و روی بیاب من کنند بیکبار از من غایب
نهان گویا بر دار کفر دنیا پیدا شده پس من گویم ای پروردگار
من اینها اصحاب من بودند چرا از صحبت من محروم شدند
پس خطاب عزت در رسد که ای محمد نمیدانی که اینها بعد
از تو چها کفر و چه بدعتها بهم رسانیدند و چه گمراهیها بر راست تو
بردار داشتند و مثال آنکه از ابو هریره نقل کرده اند و نزد ایشان
از احادیث متفق علیه است که گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم که روز قیامت گروهها از امت من در برابر من آیند
و چون من ایشان را بشناسم مردی در میان من و ایشان گردد
حایل شود و گوید ریزه باشید ای گروه بشتابید و تعجیل
اینها را ای کعبه پس من گویم بکجا میبری این گروه را گوید
و الله که بسوی آتش میروند و من گویم بچه سبب و چه کرده اند
گوید بدرستی که این گروه بعد از تو از دین تو برگشتند و مرتد شدند

و بعد از ان گروه دیگر پیدا شوند و ان زنادیق اند اول فردی ازیشان بهم رسید

و همان گفت و شنید میان من و او شد و همه سلسله بسوی رافضیان

گمان ندارم و نمی بینم که از ینها کسی خلاصی تواند شد و احدی از ینها

جدا شدن تواند تا یافت بدو نیز در خلف شوند بجهة برگشتن از دین و پیروی

هوای نفس و محبت جاه و حکومت دنیا و در کتب الغرض و صحاح

سته و کتب مذکوره احادیث بسیار است بهمین مضمون منقول

بجهة اختصار بهمین سه حدیث اکتفا نمود و ایضا در جمع بین الصحیحین

از متفق علیه از مسند ابا سعید خدری روایت نموده که رسول

صلی الله علیه و آله فرموده لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر و ذراعا

بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله صلی الله

علیه و آله الیهود و النصاری قال فمن یعنی بعد از این

تابع خواهید شد شمای دست من طرز و طریقه ان امتان را

سلسله که پیش از شما بوده اند وجب بوجب و گز بگز تا بمرتبه

که اگر امت سابق در سوراخ سوسمار داخل شده باشند

شما نیز پیروی ایشان خواهید کرد و چون آنحضرت صلوات الله

علیه و آله این کلام را ادا نمود حاضران گفتند یا رسول الله

از ان

از امت سابق یعنی یهود و نصاری بودند که گمراه شدند
و از دین برگشتند آنحضرت فرمود که امت مرا نیز چه مانع است
که گمراه نشوند چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود بعد
ازو اکثری از دین بیگانه شدند بلکه اصلا برگشتند و مرتد شدند
و ضلالت بر هدایت اختیار کفر و درین هیچگونه تعجب نیست
چه حق تعالی در قرآن مجید از واقعه حنین خبر داده میگوید که
یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم
الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در روز حنین که بشگفت
آورد شما را بسیاری شما و آن بسیاری شما فایده نداد و زمین
با آن فراخی بر شما تنگ شد و همه یکبار پشت نمودید و با آنکه
بقول اکثر علما ده هزار نفس بودند بلکه زیاده بر آن نیز گفته اند
با پیغمبر خدا نماند مگر هفت کس که امیر المومنین بود علیه السلام
و عباس و فضل پسر عباس و اسامه بن زید و سه کس دیگر
و رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بکفار تسلیم کرده نه عار [illegible]
آورده و نه از نار ترسیدند و دنیا را بر آخرت گزیدند و نه از خدا

شرمی دنه از خلق ازرمی نمودند و نبا چیزی که میدانستند ایشان نزاع
می بیند که میگریزند و پروائی نمیداشتند و هم الله تعالی در سوره جمعه
از ایشان خبر میدهد که واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک
قائما یعنی هرگاه شنیدند که تاجری آمد و متاعی آورده یا دیدند
که بازیگری چونا بر دهلش زد یا زنگ را حرکت داد همه را
رو با او کرده از بهر چیزی خریدن و تماشا کردن رفتند و او را
تنها گذاشتند و خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و مسجد
و نماز را بجان فراموش کردند که گویا هرگز ندیده و نشنیده بودند
اند و دیگر او را نخواهند دید و هرگاه در زمان حیات آنحضرت
با او بدین طریق سلوک میکرده باشند اگر در حین ممات
او در حال غیبت او که علم یقینی دارند باینکه دیگر او را نخواهند
دید مخالفت او نمایند و از برای هوای نفس روند و طلب جاه
و منصب دنیا کنند تعجبی ندارد و دریغ نخواهند بود و عجب
نیست که مردم حکایت موسی و هارون علیهما السلام را
شنیده اند و در قرآن و تفسیر قرآن چندین جا خوانده اند

و هارون

و تفاوت ننموده که از برادرهای خود هارون را در میان قوم گذاشته
باجازت پروردگار رفته بود وعده آوردن احکام
الهی نموده بهمان علت که سامری نموده از ممنوع هارون منع
نشدند و معجزات و کرامات چندین ساله موسی را چنان
فراموش کردند که گویا هرگز فرعون و رود نیل و ید بیضا
و عصای موسی ندیده و نشنیده اند و گوساله پرستی سامری و خدا
پرستی اختیار کردند و چون حکایت مرتد شدن این
امت را میشنوند بعید می شمرند و تعجب می نمایند که
چون میشود که امت او بعد از او مرتد شوند و بغیر از پنج کس
یا هفت کس بر اسلام و ایمان خود باقی نمانند آیا تعجب
و استبعاد در کدام یک ازین دو قصه بیشتر است و گوساله
پرستی یا آرزوی حکومت و منصب و مال و منال دنیا
کدام یک در سبب ارتداد قویتر تواند بود و منع هارون
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود با منع مرتضی علی علیه السلام
که وصی و امام بود کدام از کس بیشتر و مانع ارتداد بهتر تواند شد و

واگر کسی تامل کند در سلوکی که این طایفه (نیک) با آن رحمت
عالمیان میکرده اند با جز سود میدانند که گروهی با پیغمبر خود در
حال حیوة با این روش سر بیکرده باشند اگر بعد از وفات او
برگردند استبعادی ندارد چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین
در مسند انس بن مالک از متفق علیه آورده که در روز حنین به
برکت تیغ صاعقه کردار علی مرتضی علیه السلام لشکر کفار
شکست خوردند و گریختگان برگشتند و مال کفار را جمع
کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال طایفه هوازن را
بر مردم قسمت میکرد جماعتی از قریش را بجهت تالیف قلوب
و رعایت حرمت ایشان صد صد شتر عطا نمود و انصار
باهم نشسته جمعی گفتند که یغفر الله للرسول یعطی قریشا
و یترکنا و سیوفنا تقطر من دمائهم یعنی خدا بخشش رسول
را که بقریش چنین عطا می کنند و ما را فراموش کرده است
و حال آنکه از شمشیرهای ما خون میچکد و جمعی دیگر گفتند
نعم اذا کانت شدة فنحن ندعی و یعطی الغنایم غیرنا یعنی

هرگاه وقت محنت و تعب و حرب و ترددشد ما را
میخوانند و چون وقت بخشش کردن غنیمت شد بدیگران
میدهند و حمیدی نقل کرده که در روز فتح مکه چون منادی
رسول الله صلی الله علیه و آله ندا کرد که هر که سلاح از خود دور
کند ایمن است و هر که در خانه خود در بر خود به بندد ایمن است
انصار بعضی ببعضی می گفتند اما الرجل فقد اخذته رافته
بعشیرته و رغبته فی قرابته یا می گفته اند اما الرجل
فادرکته رغبته فی قومه بعشیرته یعنی این مرد را امروز در
یافته است دلگرمی با قوم و قرابت خود و مهربانی با خویش
و اقربا و آنچه از وی شنیده بودند که چه می کند بهر کس خدای
و هوالنفس سلا در کارهای او مدخل نیست فراموش کرده
بودند و اما مهاجرین سلوک آن با آنحضرت صلی الله علیه و آله
بنحوی بود که پیوسته بعتاب و خطاب کرده فرموده اگر نه آن
بودی که قوم ترا بکفر و شرک نزدیک است و من می ترسم
که دلهای ایشان از اسلام برگردد و هر آینه خانه را هدم

می نمودم و موافق اساسی که ابراهیم علیه السلام [illegible]

که او کعبه بود میکردم و از برای ان دو در قرار میدادم

دری شرقی و دری غربی و بهر گاه انحضرت علیه السلام با انکه خاتم پیغمبران

و رحمة للعالمین است از ایشان در خوف بیشتر که مبادا

باین قسم کاری که نه نقصان بدین ایشان دارد و نه بدنیا ایشان

از دین برگردند اگر بعد از وفات انحضرت او و اقارب و

اعمام ایشان بتیغ ایمان کشته شده باشند مخالفت

نمایند و سازکاری با دشمنان ایشان کنند و دور نخواهد بود

چنانچه در جمع بین الصحیحین در مسند مسیب بن حزن نقل

نموده که سعید بن مسیب نقل کرده است که جدم حزن

بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله آمد

و انحضرت از او پرسیدند که چه نام داری گفت حزن فرمودند

که تو سهل حزن نیستی و او گفت من تغییر نخواهم کرد نامی را

که پدر مرا بان نام خوانده سعید گفت تا زنده بود بهمان نام مشهور بود

و این [illegible] میخواهد که اصحاب پیغمبر در تغییر نامی که نه نقصانی بدین

او دارد

و آله را رو ونه بدنیای او مخالفت رسول الله صلی الله علیه
تجویز می نماید و باین خوشحال است اگر معامله رو دهد که احتمال نفع
دنیائی داشته باشد اطاعت نخواهند نمود البته و نمی نمایند و منت
نمیدارند و ایضا حمیدی در مسند حذیفة بن الیمان نقل کرده
که از زید بن زید که گفته نزد حذیفه بودم که مردی گفت کاشکی
من ادراک زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نموده بودم و در
خدمت آنحضرت با دشمنان او قتال نموده اعلام حذیفه پس
گفت می ترسم که اگر تو هم در آن وقت می بودی همچو ما میکردی
در واقعه احزاب شبی با او بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله میخواست
که از دشمن خبر یابد فرمود که هیچ مردی هست که خبری از قوم باو بیاورد
بیارد در روز قیامت با من باشد پس ما ساکت شدیم و جواب
ندادیم بار دیگر آنحضرت فرمود که هر که از قوم خبری بمن رساند
حق تعالی بگرداند او را در روز قیامت با من و در درجه من و
هیچکس از ما جواب نگفت پس گفت یا حذیفه قم و چون نام
من برده بود چاره از جواب نداشتم فرمود که خبری از قوم بیار

و با ایشان کار مدار پس چون براه افتادم گمان کردم که اگر
در میان حمام رفتم و جامی که بود آوردم و رسانیدم پس
مرا پوشید بلباس خود و بنماز مشغول شد و من بخواب
رفتم تا صبح که آن حضرت مرا بجهة نماز صبح بیدار کرد و هرگاه
خود گواهی بر حال خود میدهند که در تقصیر امور او میکرده اند
و از مثالبی که داشته اعراض بتجویز می نموده اند و در حیوة
او دنیا را بر آخرت اختیار میکرده اند اگر بعد از وی مخالفت او
نمایند یا مخالفت اهل بیت او نمایند چه استبعاد دارد
و حال آنکه در اول اسلام نفع دنیوی کمتر بود و در نبوت
حکومتها و منصبها بهم رسیده بود و توقع داشتند که بسبب
مخالفت که بکنند صاحب مال و منال و جاه و منصب
شوند که خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیاد می آوردند
و ابن عبدویه و حسن بن عبدالله بن مسعود و ابن ابی حدید
که هر سه از اکابر علما اهل سنت اند نقل کرده اند که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهای خود بشکوه بسیار
از

از خلفای ثلث نموده و هر که نهج البلاغه را دیده باشد خصوصا
خطبه شقشقیه میداند که انحضرت چه مقدار محنت والم از ایشان
کشیده و جبر نموده و کذب و دروغ بر او روا نیست چه
حق تعالی باپاکی او در ایه تطهیر گواهی داده و او سلاوی خوانده
کانما ولیکم الله و رسوله تا اخر ایه و امر نموده پیغمبر خود را که در
مباهله از و استعانت و امداد جوید پس او محق است
و هر چه او فرموده راست و صدق است و او مستحق خلافت
بلا فصل است و این سه او را از حق او منع نموده اند و در ان
جمع که سابقا ذکر یافت داخل شده اند بلکه سر گروه و
سردار طوایف مذکوره ایشان خواهند بود و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسند خود ذکر کرده است که قال
قال رسول الله صلی الله علیه و اله لعلی ابن ابیطالب
ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی راوی گفته که شنیدم از
رسول الله صلی الله علیه و اله که بعلی ابن ابیطالب می گفت
است من بعد از من با تو غدر خواهند کرد یعنی از راه مکر و فریب

ویوفائی با او سلوک خواهند نمود و همدران کتاب
از ابا بکر احمد بن موسی حافظ نقل کرده که او بسند خود از
ابن عباس روایت می نماید که ابن عباس گفته با رسول
الله صلی الله علیه واله بودم که بجمیع باغستان مدینه
رفته بود و بهر چند باغ گذشتیم و بهر باغ که میگذشت علی
علیه السلام می گفت که چه باغ خوشیست و انحضرت
باو می گفت باغ تو در بهشت ازین بهتر است تا الغرض دیدم که
دست مبارک بر سر زد و باواز بلند گریست و علی پرسید
که یا رسول الله صلی الله علیه واله چرا میگرئید و سبب گریه چیست
فرمود که بدان سبب میگریم که در سینه جمعی کینه تو هست
و تا من هستم ظاهر نمیکنند که مرا در میان نه بینند کینهای خود
با تو اشکارا کردانند و هرگاه علمای ایشان این رو
در کتابهای خود روایت نمایند اگر راست میگویند پس
چرا از صاحبان این رعایت بر نمی گردند و اگر بدروغ میگویند
پس اعتماد و اعتباری هیچ گفت و گوی ایشان نمی ماند و

ومسطوراند

زبو

و بعضی از اهل سنت اعتراض کرده اند که هر گاه خلفا ثلثه غصب
حق علی علیه السلام کردند چرا با ایشان مثل آنکه با طلحه و زبیر و معاویه جنگ
کرد و شمشیر کشید با ایشان نکرد بلکه بعضی از عوام شیعه را نیز
این معنی بخاطر میرسد و مشهور است که در وقت خلافت اکثر
دوران مدتی که در کوفه اقامت داشتند بآنحضرت ع رسانیدند
که جمعی از مردمان با هم می نشینند و میگویند که ما بال علی لم ینازع
ابابکر و عمر و عثمان کما نازع طلحة و زبیر یعنی او را چه شده
بود که نزاع نکرد با اینها چنانچه با طلحه و زبیر کرد پس فرمود تا ندا
کنند و مردمان جمع شدند و بر منبر رفته خطبه بلیغ ادا نموده و
بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی
فرمود که ای مردمان بمن رسیده که جمعی چنین و چنین میگویند
بدانند که مرا در آنچه بر من گذشته اقتدا نموده ام بهفت
پیغمبری که پیش از من گذشته اند هر گاه پیغمبران خدا و انبیای
مرسل را ناچار بود که با امت خود باین روش سلوک
نمایند اگر علی که وصی و جانشین رسول صلعم بهمان طرز و طریق عمل کند

باشم معذور خواهم بود که اولاد نوح نبی علیه السلام که حق تعالی
در قران مجید ازو خبر داده می گوید که گفت رب انی مغلوب
فانتصر یعنی نوح نبی علیه السلام بخواند رفیع پروردگار خود را
باینکه من مغلوب شده ام و مقاومت نمی توانم کرد با ایشان
پس تو انتقام کش ازیشان برای من اگر گویید مغلوب
نبود پس تکذیب قران کرده باشید و اگر قبول دارید که مغلوب
بود پس من معذورتر باشم دوم ابراهیم خلیل علیه السلام
که می فرماید حق تعالی که می گفت اعتزلکم وما تدعون من دون
الله یعنی کناره میکنم و دوری میجویم از شما و از ان چیزی که
میخوانید و می پرستید بجز خدای تعالی که بتان باشند و میخوانم
خدای خود را و او را به یگانگی می پرستم و در تفسیر مجمع البحرین
آورده که ابراهیم علیه السلام از خوف کفار بابل سال
گذرشته که بیستون فارسی اند و هفت سال در اطراف ان
کوه سیر میکرد تا آزر بمرد و باز بیابل رفته درین نوبت
بتان را شکست و اتش برو سرد شد پس اگر شما گویید

که ابراهیم علیه السلام تا انکه از کفار مردم چند کناره می رفت ۳۲۲

در وقع گفته باشید و اگر میدانید که از ان قوم مکروهات دیده

لباب میکرد پس از وجه هم معذورتر خواهیم بود سیم لوط

پیغمبر علیه السلام که حق تعالی از وی حکایت کرده که لو ان لی بکم قوة

او اوی الی رکن شدید یعنی بعد از انکه با آن قوم گفت از زعامت

بد باز ایستید و ترک فواحش کنید و ایشان ممنوع نشدند

گفت کاشکی مرا بر دفع شما قوتی که منع شما توانم کرد یا پناهی

و مددی از عشایر و قبایل که بمدد اینها دفع و منع شما کنم اما آن

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قوت و مقاومت ان قوم داشت

یا نداشت و او پیغمبر بود پس وجه شما عذر بیشتر خواهد بود

چهارم یوسف پیغمبر علیه السلام که می گفت رب السجن

احب الی مما یدعوننی یعنی گفت ای پروردگار من زندان

دوستر است بمن از انچه میخوانند این زنان مرا بسوی خود آن از

متابعت زلیخا و مکر و فریب ایشان و هرگاه او با پیغمبری زندان

را اختیار کرد پس وجه معذورتر خواهد بود پنجم موسی

[illegible]

بن عمران علیه که گفت ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی
حکما وجعلنی من المرسلین یعنی پس گریختم ازان قوم بجهت
ترسی که ازیشان داشتم پس بخشید بمن پروردگار من علم و گردانید
مرا از رسولان اگر قتال دارید که موسی پیغمبر خوف جان
پس وصی معذور ترک بنشستن هارون پیغمبر علیه السلام که چون
موسی از او غایب شد باو گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر قوم مرا ضعیف دیدند و نزدیک
بود که مرا بکشند هرگاه که پیغمبر خدا صلی الله علیه السلام وآله السلام بنشستن ترک
توانند ساخت یقین است که او وصی او عذر خواهند گفت بعضی پیغمبر ما
محمد رسول الله صلی الله علیه وآله چون از کفار قریش گریخته بغار
رفت و سه روز در آنجا پنهان بود و به مدینه هجرت فرمود اگر گویند
نه از بیم و نیابیمی گریخت و بغار رفت کافر سخن باشند و اگر
دانند که از ایشان می ترسید چه قصد قتلش داشتند و بجز گریختن
چاره نبود پس من که وصی و جانشین او باشم اگر از ترس
وصی ترک جنگ و جدال کرده باشم مرا معذور باید داشت

دارا

و ترک چون و چرا باید کرد و چون امیر علیه السلام این نقض

را برایشان خواند همه یکبار گفتند صدق امیر المؤمنین علیه السلام

راست فرمودید و حق با شماست و هرچه کردید عین مصلحت

بوده و جمعی که این اعتراض می‌کنند نمی‌دانند که در سالی

که رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار مکه صلح میکرد و از روز خود و شیاطین

و جمیع صحابه همراه بودند چرا جنگ میکردند هرگاه از روز پیغمبر و

امیر المؤمنین علیه السلام و جمیع صحابه مصلحت در جنگ ندیدند

اگر امیر المؤمنین علیه السلام تنهائی نکرده چه میشود و هر وجهی که

آنجا از برای پیغمبر که البته باید داد از وجه و جانشین رسول خدا

مرتضی علی و جمیع صحابه توان گفت اینجا از برای امیر المؤمنین علیه

السلام تنهائی و بی یار و مددکار میتوان گفت و لهذا در روزی

از روزها که حرف خلافت در میان بود و سخن از خلافت

میگذشت حضرت امیر علیه السلام فرمود لو کان حمزة و جعفر

حیین لما طمع فی هذه الامر احد و لکنی قد ابتلیت بخلفین جافیین

عباس و عقیل یعنی اگر حمزه عمم و جعفر طیار برادر و ...

نمیکنند طمع نمی‌کرد در این کار هیچکس چه بر آن هر دو یار و مدد کار
بود و رفیق موافق بودند مرا مردم از ایشان در حساب بودند
و لیکن آن هر دو یار از میان رفته‌اند و من مبتلا شدم بدو خلف جاف
یعنی دو کس سیه‌دست و پای بیمغز خشک جفا گشتند بجای حمزه
عباس و بجای جعفر و عقیل که هیچگونه مددی و همراهی از این
هر دو متصور نبود چرا که غیرت و حمیت حمزه و محبتش با نبی وقتی
در مرتبه بود که هنوز شرف اسلام در نیافته روزی از شکار
برگشت و شنید که ابوجهل نسبت بحضرت رسالت پناه
نا ادبانه گفته بخانه نرفته بر سر ابوجهل رفت و بکمانی
که در دست داشت سر ابوجهل را بشکست و جعفر را آن
رتبه و شرف بود که در آن روز که از حبشه برگشته بخدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که نمیدانم سرور و
خوشی من از فتح خیبر بیشتر باشد تا از رسیدن و دیدن
جعفر و عقیل همچو مرتضی علی علیه السلام برادر برا گذاشته
بطمع دنیا بشام رفت بدین معاویه و عباس [illegible] ولد
بیقع

در رسیدن حضرت جعفر

بود اگر منفعت نمی‌رسانید مددی و معاونتی از او می‌آمد و بخاری و مسلم
در صحیح خود آورده‌اند آنجا که نقل واقعه سقیفه بنی ساعده
می‌کنند که ان بنی هاشم کانوا فی الخلافة تبعا لعلی بن
ابیطالب و مجتمعین علی استحقاق تقدیمه علیهم وانه ما بایع احد منهم
ابابکر حتی اضطر علی البیعة کرها او لعدم الناصر یعنی بدرستی که
بنی هاشم تمام در خلافت پیرو علی بودند و او را مستحق امامت
و پیشوائی میدانستند و هیچکدام از ایشان بر ابابکر رضی الله عنه
بیعت نکرده بودند تا آنروز که علی مضطر شد و چاره ندانست
الا آنکه از روی کراهیت بیعت کند یا آنکه چون یاری و مددکاری
نداشت با ایشان واگذاشت و ابن طاوس در کتاب
طرائف بعد از نقل این عبارت میگوید فای ذنب
للشیعة ان اعتقد والاضلال المتقدمین وقد شهد لهم علماؤهم و
اعترفوا لهم بمثل ذلک یعنی پس گناه شیعیان چیست اگر
اعتقاد کنند که امت گمراه شدند و حال آنکه علماء ایشان
در کتابهای خود گواهی میدهند و اعتراف می‌نمایند بانشند

این قسم چیزها در تواریخ مذکور است که در وقتی که عمر رضی الله عنه

بشام رفته بود و عباس همراه بود چون بشام عمر سلام تواضع

میکردند و امیر المومنین علیه السلام میخواندند عباس گفت او

امیر المومنین علیه السلام نیست بر وی این نام سلام مکنید که من

ادیتر از وی این نام عمر رضی الله عنه بشنید و برنجید و با او گفت

الا اخبرک بمن هو احق بها منی و منک هو رجل خلفناه

بالمدینة یعنی خواهی ترا خبر دهیم که بانکس که باین نام و این کار

سزاوارتر از من و تست کیست گفت اری گفت مردی است

که او را در مدینه گذاشتیم یعنی علی علیه السلام پس عباس

رضی الله عنه گفت هرگاه چنین است چرا تو و مصاحبان تو

با او چنین کردید گفت ما فضل او را می شناسیم و بران اقرار داریم

ولیکن وی را مقدم نساختیم از انکه قریش کینه او در دل داشتند

ترسیدم که عرب بر وی جمع نیایند و این کار از دست ما برود یا تقدیم

او تاخیر او سبب ایذا بود و بیعت ابو بکر رضی الله عنه خود

چیزی ناگهانی بود خدا از شر ان نگهداشت و جواب حرف

عمر رضی الله عنه

عمر ~~رضی الله عنه~~ ابنت که آن قدر کینه که از علی در دلهای قریش بود
صد چندان از رسول الله صلی الله علیه و اله نیز در دلهای ایشان
بود پس بایستی بنابر کلام عمر ~~رضی الله عنه~~ که رسول نیز بر بساط
تمکین نمیکردند و ابو جهل یا ابوسفیان را ~~مقدم~~ مقدم میداشتند
که محبت با ایشان بیشتر میداشتند و چون خدا و رسول علی علیه السلام
را ~~خلق~~ کفوه فرموده بودند بایستی که مردمان از خدا و رسول الله صلی
الله علیه و اله بر بحند مگر میدانستند که عداوت با او عداوت
با خدا و رسول الله صلی الله علیه و اله است و آنکه گفته ترسیدم عرب
بر وی جمع نشوند عرب بر معویه و یزید جمع شدند پس باید هر کدام
از پدر و پسر و سایر ملوک بنی امیه امام زمان خود بوده باشند و
بیعت ابوبکر ~~رضی الله عنه~~ ناگهانی نبود بلکه تو او را مقدم داشتی
تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت از دست نرود و ابن فهد
از مجتهدین شیعه رضوان الله علیه در کتاب عدة الداعی نقل کرده
و ابن طاوس میگوید در اعلام که کتابیست از تصانیف مامون
خلیفه عباسی و در تاریخ کتابت دویست و پنجاه و یک بود دیدم که

درریجا از حکم بن مروان از حبیب بن جلبت نقلت نموده که در

ایام خلافت عمر رضی الله عنه روزی عمر را مسئله مشکل شده بود

در میخاست و می نشست و بهیچ وجه بدر سندی نمیتوانست پس از وی ... بهیچ

وا انفار کرده گفت شارا درین باب چه بخاطر میرسد قد ایشان

درجوابش گفتند تو امیر المؤمنینی علیه السلام و مشکلات از کن

میبود و دانا باین نحو مسایل کیست یاران گفتند که ایا غرض تو

علی بن ابی طالبست عمر رضی الله عنه گفت او نفس پیغمبر است

و بهترین ال هاشم و معدن علم او پیا ئی میزود بلکه نزد مان کمه

او میروند و اگر کاری می کنند مرا کند نیست او بر ید پس با حضار

مجلس بکذشت انحضرت علی رفتند و دیدند که بیلا در دست دارند

دراز اری کوتاه پوسیده و بتعمیر دیوار خانه مشغول است و این ایه میخواندند

و میگوید که ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک

نطفة من منی یمنی یعنی ایا می پندارد ادمی که فرو گذاشته شد

مهمل و معطل که بدینی مکلف و بعقبی مبعوث نگردد

ایا بوده است ادمی قطره انطار کینه شده در رحم و مردمان

از گریه او بگریه درامدند و بعد از لحظه ساکن شدند و یاران ساکن شدند
و عمر رضی الله عنه ان مسئله را سوال نمود و جواب شنید و چون
خاطرش جمع شد گفت یا علی علیه السلام حق تعالی ترا برگزیده
بود بجهت رهنمائی خلق تعیین کرده ولیکن مردم از تو اران سر
باز زدند و نگذاشتند که حق بحقدار برسد پس حضرت ع گفت
ای عمر روز قیامت روزیست که هر چیزی مشخص میشود و هر کسی
رشته خود را امید رود و وعده گاه است و هر کسی بجزای خود میرسد
پس عمر از انجا براند اما رنگ رویش سیاه و تیره شده بود
و ابن طاوس بعد از نقل این حکایت فرموده که از اینجا روشن
می شود که عمر و اصحاب او بلکه همه اصحاب میدانستند که
سزاوار امامت و پیشوائی انحضرت ع است و براو ظلم رفته و او
مظلوم است و دیگران ظالم اند و تهدید انحضرت ع عمر را ابقیامت
هم اشارت باینمعنی بود و عمر هم دانست و فهمید ولیکن از
سر امر حکومت گذشتن و حق را بصاحب ان تسلیم نمودن امری
عظیم و کاری مشکل است و این نقد است و ان نسیه بقول خود کس

که النار ولا العار و از حضرت شاه ولایت مرویست که در
زمان حکومت ثلثه مکرر می فرمود شعر که لیبک علی الاسلام من
کان باکیا و قد ترکت ارکانه و معالمه یعنی باید که بر اسلام
بگرید انکه گرینده باشد چه ارکان اسلام و مسایل و قواعد
ان از میان رفت و مردم ترک ان کردند و پوشیده نیست
که در زمان طغیان امت و غصب خلافت و جرات نمودن بر
نشستن بجای خاتم النبیین ارکان اسلام که تصریح بترک
ان شده ظاهرا مراد از ان روزه و نماز و فروع مسایل نیست بلکه
مراد ترک وصیتهای رسول الله صلی الله علیه واله و آیات بینات
نازله من عند الله است و ارکان عبارتست از اذعان و
انقیاد و قبول و تسلیم و نصوصی که وارد شده در امر خلافت و ا
و صایت خلفای منصوبه از جانب خدا و رسول الله صلی الله
علیه واله نزدیک است که ترک ان موجب ترک اسلام
و ایمان است و میشود که مراد معنی اعم باشد که شامل حکم
بترک ان ضروریات دینیه و فروعات ملیه است چه علم بقواعد
ا ق ۱ منی

۳۲۷

و قوانین ملت مطهره منوط و مربوط باطاعت و متابعت
اقوال و افعال اوصیای صادقین و ائمه طاهرین است
پس هرکه سر باز زند ازین متابعت و انحراف جوید ازین
اطاعت از عهده تکالیف شرعیه بیرون نیامده و در هدم
ارکان اسلام سعی نموده باشد و از امام بحق ناطق مطلق جعفر
بن محمد صادق صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین مرویست
که فرمود لایبالی الناصب صلی ام زنا یعنی میان نماز کردن
و زنای ناصبی هیچ فرق نیست خواه باین مشغول باشد و خواه
بان پس بهتر آن باشد که مخالفان اهل بیت تصدیع نکشند
و رنج بیهوده در کردن نماز و روزه نبرند بحق خدایی که هفت
آسمان و هفت زمین بحق کعبه و ارکان و مشعر و عرفات
که بی ولایت آل رسول نیست قبول نماز روزه و حج و جهاد و
خمس و زکوة و از جمله آنچه در حق صحابه واقع شده و صحابه
که در حق ایشان وارد گشته حکایت عقبه و اصحاب عقبه است
چنانچه بیهقی در تاریخ خود از مسلم روایت نموده و حکم بصحت آن

کرده که پانزده نفر از رؤسای منافقین را اراده فاسده بر آن
قرار یافت که در شبی که ظلمانی باشند بقصد فرو نشاندن چراغ دودمان
نبوت بر عقبه که در راه تبوک واقع است قرار گیرند و منتظر
قدوم سرور کاینات باشند تا وقتی که آن سعید برسند
بچیزی چند که شتر آنحضرت صلعم را رم دهند حیله جوئی نمایند.
که شاید اشتر آنحضرت صلعم رابیند ازو و ایشان باز احیای رسوم
جاهلیت نموده یکی را که خواهند بحکومت بردارند و هر چه در دل دارند
بفعل آرند و آنحضرت صلی الله علیه و آله با وجودی که علم
بمکر و حیله ایشان داشت ملتفت دفع کید ایشان نشده سپر
صبر بر سر و زره تحمل در بر کرد حذیفه یمانی و عمار یاسر را اشاره
فرمود که یکی زمام ناقه را گرفته دیگری شتر را براند و منافقان را
چون یقین شد که سرور آنحضرت صلعم بر بالای عقبه نزدیک است دبه
چند سال که پر از سنگریزها کرده بودند حرکت دادند و در آن شب
ظلمانی چون آن صداها در کوه پیچید ناقه مبارکه را از آن صدا
و حرکت و غلطیدن دبها در زیر دست و پا اضطرابی بهم رسیده
ادا

نزدیک بان شو که ثبات قدم و تمکین توم را فراموش نکرده‌ام
رام بودن را برم کردن بدل کند که شتربان رحمان از زبان
و ساربان غایت لم یزل ناقه میمونه را بعبارت غیبی و اشارت
لاریبی تسکین داد که اسکنی یا مبارکه و اضطراب ناقه
باطمینان بدل شده چون منافقان ثبات قدم ناقه را
مشاهده کردند پرده بیشرمی را بر روی بیحیای کشیده و بارویهای
بسته و چشمهای گشوده پیش دویدند که شاید شتر را بقوت
دست و حرکت پا از کوه بیندازند و حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله بانگ بر ایشان زده حذیفه و عمار هر دو شمشیر
کشیده رو بان جمع نا ارزم کردند و درین اثنا برق روشنی
افتاب سر از گریبان عقبه بر آورده منافقان با آنکه رسوا شدند
از ترس اینکه مبادا رسواتر شوند رو بگریز نهادند و آنحضرت صلعم
رو بحذیفه کرده خطاب نمود که قوم را شناختی و حذیفه گفت یا
رسول الله صلی الله علیه و آله رویهای خود را بسته بودند پس فرمود
که اینها جمعی اند که تا روز قیامت منافق خواهند بود پس نامهای

ایشان و پدران ایشان نزد با حذیفه و عمار گفت و حذیفه پرسید
که آیا چه در خاطر داشتند آنحضرت صلوات الله علیه
و آله فرمود که میخواستند شتر مرا رم دهند و مرا بیندازند شاید
باین حیله مرا از عقبه اندازند حذیفه گفت یا رسول الله صلی الله
علیه و آله چرا بعشیره و قبیله هر یک نفرستیم که سرهای ایشان را
بریده نزد ما فرستند جواب شنید که مرا خوش نمی آید که
عرب گویند محمد صلعم برفاقت جمعی با دشمنان خود مقابله و مقاتله
نمود و چون بر دشمن ظفر یافت قوم خود را بقتل آورد و پس
دست بدعا بر داشته فرمود که الهی این جمع را بزحمت دبیله
گرفتار کن و حذیفه پرسید که دبیله چیست فرمود شعله از آتش
که در دلهای ایشان افتد و بآن هلاک شوند و بعد ازان حذیفه را
و عمار را امر فرمود که این راز را پوشیده دارند که آن جمع کی بود
ند و بیهقی از مسلم و او از ابو الطفیل نقل کرده که روزی
یکی از اصحاب عقبه حذیفه را گفت ترا بخدا سوگند میدهم که بگوئی
که اصحاب عقبه چند کس بودند و حذیفه مضایقه میکرد تا آنکه حضار

مجلس

مجلس بودند چون ترا قسم میدهد بگو گفت بخدا ورسول قسم است
که چارده نفر بودند واگر توهم از ایشان بوده پانزده حساب
کنم وامر و گفت بخدا که دوازده تن از ایشان دشمن خدا
ورسول بودند وسه کس را از نیت اینها خبر نبود ونزد
حضرت رسالت پناه زبان بعذر گشودند و عذرشان قبول شد
وایضا مسلم از طریق عمار یاسر نقل کرده که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله فرمود از اصحاب من دوازده
تن منافقند که بوی جنت بمشام نخواهد رسید و در بهشت
داخل نخواهند شد تا زمانی که شتر در سوراخ سوزن در رود
وصاحب کشاف در تفسیر ایه ولقد ابتغوا الفتنة میگوید
که عن جریج انه قال وقفوا لرسول الله علی الثنیة لیلة العقبة
اثنا عشر رجلا لیفتکوا به ودر تفسیر ایه وهموا بما لم ینالوا
فرموده که ارادوا الفتک برسول الله وذلک عند مرجعه من
تبوک توافق خمسة عشر رجلا منهم علی ان یدهدهوه عن راحلته
الی الوادی اذا تسنم العقبة باللیل فاخذ عمار بن یاسر

بخطام ناقته یقودها و حذیفة یسوقها فبینا هما کذلک اذ سمع حذیفة
فقعقعة السلاح فالتفت فاذا هم قوم ملثمون فقال الیکم اعداء الله فتفرّقوا
یعنی دوازده کس و بقولی پانزده کس نامرد در شب عقبه بر
بلندی توقف کردند بجهة عذری و مکر ایذای رسول الله صلی الله
علیه واله درخاطر داشتند واین در وقتی بود که از غزوه
تبوک برگشته بودند وقصد ان نمودند که انحضرت صلعم را از ناقه
اسپ بیندازند پس عمار زمام ناقه می کشید و حذیفه شتر
می راند و حذیفه دران اثنا صدای حرکت سلاح شنیده ملتفت
شد و جمعی را دید که رویهای خود را بسته اند بانگ بر ایشان
زده ان جمع بگریختند و مرویست که حضرت رسالت صلی الله
علیه واله گاهی که فضایل اصحاب بیان فرموده گفتی که
داناترین اصحاب بحال منافقین حذیفه است و از بجهة صلحا
اصحاب حضرت صلعم درشان حذیفه می گفتند که حذیفه صاحب
سرّیست که اخرا بیرون از اصحاب کسی نمیداند و صاحب
کتاب استیعاب از مفضل بن عمر روایت نموده که چون از

۳۴۷

غزای تبوک مراجعت نمودند منافقان را رسید بخاطر که چون
مرتضی علی علیه السلام همراه نیست فرصت غنیمت است
دفع محمد بی علی اسانتر دست میدهد در مقام انتقام و کینه دیرینه
شدند و ازان میان مبالغه عمر درین کار بیش از دیگران
بود و اصحاب را ترغیب می نمود که تا علی ملحق نشده
فرصت را غنیمت دانسته انتقام خون خویشان از دباید
کشید واگر نه چنانچه ما را فریب داد و از دین خود براورد
و تابع خود ساخت تابع خونیان خود نیز خواهد ساخت و
بعد ازو مذلت تابعیت ایشان نیز باید کشید و چون تیر مراد
شان بهدف اجابت نرسید این کینه نیز سر بار کینهای
دیگر شده با دلهای پر نفاق میگذرانیدند تا آنکه ابوبکر خلیفه شد
درینوقت عمر رضی الله عنه درمقام مواخذه شده خواست
که انتقام مساعی کرده که در حفظ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله از حذیفه بفعل آمده بکشد وابوبکر او را ازان مانع آمده
گفت سکوت درباره او اولیست و چون عمر رضی الله عنه خلیفه

شد روزی حذیفه را طلبید و در مقام اتهام در آمده گفت که شنیده

ام که جمعی از اصحاب پیغمبر را بنفاق منسوب میسازی و میگوئی که

ایشان دربانان جهنم اند و درّه خود را بلند کرده خواست که بر حذیفه زند

و حذیفه گفت ساکن باش ای عمر که تو نیز دری از درهای جهنمی و

منافقان را منع خواهی کرد از دخول دران و چون عمر رضی الله عنه

در غلظت تندید تبسم کرده و نوبت خلافت چون بعثمان رسید انتقام

همه را از و کشید و ارواح منافقین را از خود شاد ساخت و بخاری

در تفسیر ایه ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار آورده

که روزی حذیفه بمجلس عبد الله عمر امد و سلام کرد عبد الله تعظیم بجا

نیاورد و حذیفه با او خطاب بود که نفاق در جمعی که باعتقاد مردم

بهتر از شما بودند بسیار بود اگر در شما باشد عجبی نیست و اسود که

ناقل این حدیث است گوید من مقارن ان خواندم که ان المنافقین فی

الدرک الاسفل من النار عبد الله تبسم کرده بخندید و حذیفه بطرفی

دیگر رفته بنشست و چون عبد الله و اصحابش متفرق شدند حذیفه

سنگ ریزه بطرف من انداخته مرا پیش خود طلبید و گفت ای

ای اسود عجب دارم از خنده عبد الله و جای آنکه فهمیده که
من چه گفتم و کلام حذیفه صریح اشعار تمام بنفاق عبد الله و پدرش
و دیگر یاران نیز هست و میر نور الله رحمة الله در کتاب مجالس
المؤمنین گفته که اگر حذیفه در نسبت عبد الله بنفاق صادق بود
کفر عبد الله لازم آید و اگر کاذب بود فسق حذیفه لازم گردد
بر هر تقدیر دعوی عدالت جمیع صحابه بر وجهی که اهل سنت
و جماعت متصدی آن شده اند باطل میشود بلکه از کلام حذیفه
معلوم میشود که عمر رضی الله عنه و امثال او نیز از آن جماعت اند
که مردم این را بهتر از عبد الله میدانسته اند منافق باشند و از امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که منافقان را در عهد حضرت رسالت
نمی شناختند مگر ببغض و دشمنی علی بن ابیطالب علیه السلام و کسی نمی شناخت
بغیر از حذیفه این را و در کتاب سواد و بیاض که از کتب اهل
سنت است و در ذکر طبقات مشایخ نوشته اند مذکور است
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده بود که
رجل منکم بالمنافقین حذیفه عمر دو بار نزد او رفته بود و دو بار او را طلبیده

پرسید که رسول الله ترا از احوال منافقین خبر داده بود بگو که من
از ایشانم یا نه و حذیفه می گفت ما کنت لافشی سر رسول الله
صلی الله علیه وآله یعنی من افشای سری که رسول الله بمن گفته
نخواهم کرد و اظهار آن نخواهم نمود چه مرا امر نموده بود که اظهار نکنم
نگوییم حاصل کلام آنکه واقعه لیلة العقبة در میان علمای امامیه
از آن مشهورتر است که در آن شکی و شبهه باشد و در شرح دعای صنمی قریش
مبسوطا تمام مذکور است و از جمله آنچه در شأن اصحاب واقع
شده حدیثی است که در کتاب جمع بین الصحیحین در مسند ابو هریره
از احادیث متفق علیه از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نقل
کرده که فرمود مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت
ما حوله فجعلت الفراش من الدواب الی النار یقعن فیها
وجعل یحجزهن ویغلبنه فیقتحمن فیها قال وذلک مثلی ومثلکم
انا آخذ بحجزکم هلموا عن النار فتغلبونی فتقتحمون فیها یعنی حال من
و کار من با شما و کار شخصی مانند است که آتشی برافروزد و چون
آتش شعله کشد و حوالی خود را و حوالی آنکس را روشن کند از اطراف

پروانها و کرمها و جانورها پی در پی خود را دران آتش اندازند
و در میان یکدیگر در آیند و آنمرد مانع باشد و بر وغلبه کنند
تا دران آتش هلاک شوند و این بعینه مثل من و شماست
که من شما را از آتش منع میکنم و کمرگاه شما را گرفته میکشم
که از و دور شوید و شما بر من غلبه کرده خود را دران می اندازید
تا هلاک شوید چنانچه در همان جمع بین الصحیحین از صحیح بخاری
نقل کرده از مسند انس بن مالک منقول از زهری که گفته
روزی در دمشق بدیدن انس رفتم دیدم که زار زار میگرید
گفتم ترا چه چیز میگریاند گفت ازان میگریم که نمی بینم ازان چیزها
که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله دیده بودم مگر همین نمازی
وان هم ضایع شده است و از حال خود گشته و ایضا در جمع بین
الصحیحین در حدیث دهم از مسند ثوبان مولای رسول الله صلی
الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت صلعم فرمود وانما اخاف
علی امتی الایمة المضلین واذا وقع علیهم السیف لایرفع عنهم الی
یوم القیمة فلاتقوم الساعة حتی یلحق حی من امتی بالمشرکین وحتی

یعبد القوم من امتی الاوثان یعنی و من می ترسم برامت
خود که باشند چون امتان که راه گم کرده باشند بسبب امامان
و پیشوایان گمراه و چون شمشیر برایشان نهند برندارند تا روز قیامت
و قیامت قایم نشود مگر [illegible] آنکه بسیاری از امت من بکفار
ملحق شده باشند و بسیاری به بت پرستی برگشته باشند
و ایضا حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند عایشه از عبد الله ابن عمر
رضی الله [illegible] و بن عاص در حدیث یازدهم از افراد مسلم نقل
نموده که رسول الله صلی الله علیه روزی فرموده که اذا فتحت
علیکم خزاین الفارس والروم ای قوم انتم یعنی ای اصحاب
هرگاه خزاین فارس و روم بر شما مفتوح شود چگونه خواهد بود
حال شما و چه سان قومی خواهد بود پس از آن میان عبد الرحمن
بن عوف تکلم نموده گفت خواهیم بود چنانچه رسول خدا صلی الله
علیه و آله ما را امر نموده و فرموده پس حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتباغضون یعنی چنان که امر نموده ام نخواهید بود ثم تتحاسدون

چنانکه اول برغبت تمام پیش خواهید رفت و اول کار شما مسارعت
بخیرات خواهد بود و انتهای ان ببیآت خواهد کشید پس بر یکدیگر
حسد ها خواهید برد و چون حسودان بهم سر خواهید کرد پس پشت
بر همدیگر کرده از هم دوری خواهید گزید پس با هم دشمن خواهید
شد و انچه دشمنان با یکدیگر کنند بالنفس و المال عرض یکدیگر خواهید کرد
چون غرض پای در میانه نهاده و دستی رخت بر کرانه نهاده و از جمله صحابه
یکی خالد ولید پلید است که سفیان او را سیف الله میخوانند بمحض
عداوتی که او را با امیر المومنین ع بود و ایشان زاهست و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله چون کرنت دست مبارک بدرگاه الهی بر داشته
فرمود اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد یعنی خدایا پناه میگیرم
بتو و بری و بیزارم از انچه خالد ولید کرده و سببش ان بود که بنی خزیمه
قبیله بودند که در حوالی یلملم جا داشتند و خبر اسلام رسول الله صلی الله
علیه واله رسیده خالد را با ان جماعتی نزد ایشان فرستاد و سفارش
نمود که با حتیاط برو و از ایشان خبر بگیر اگر شعار اسلام در ایشان
یعنی زکوة مال ایشان را جمع نموده بیار و الا باسلام دعوت نما

چون نزدیک قبیله ایشان رسید کسی فرستاد و تفحص نمود و مردم

خبر اورد که مساجد بنا کرده اند و نماز می کنند و بانگ نماز ایشان را

شنیدم و چون خالد از دور پیدا شد و ایشان را با طایفه از

اعراب عداوتی بود بجهة احتیاط با سلاح از خانهای خود برامدند

و چون از ایشان پرسید که چرا با سلاح برآمده اید گفتند از جهة

انکه مبادا ان جماعت دشمنان باشند خالد عذر ایشان نپسندید

و گفت سلاح از خود دور کنید و ان بیگناهان بجهت انکه اورا

فرستاده رسول الله صلی الله علیه واله میدانستند سلاحها

بینداختند و بروایتی انکه چون از ایشان پرسید که مسلمانید

بانگ گفتند صَبَأْنَا صَبَأْنَا و نگفتند اَسْلَمْنَا و معنی صَبَأْنَا از دینی بدینی

میل کردن است بهر تقدیر چون از خویشان خالد کسی

در زمان جاهلیت بدست این قوم کشته شده بود برسالت

پناه صلی الله علیه واله و سفارش انحضرت و مسلمانی ان

جمع بیگناه و شرمندگی دنیا و عذاب اخرت همه را بیکطرف

نهاده زنان و طفلان قبیله را اسیر کرد و تیغ بیداد در ان طایفه

نهاده انگشتری را بکشت مگر قلیلی که در دست جمعی از مهاجر و انصار
گرفتار بودند که ایشان گفتند صبر کنیم تا ببینیم چه میشود و بنا بر آن
قبیله که بوسیله کاری اسیر نشده بود خود را بمدینه رسانیدند
از ایمان آن طایفه و بنای مساجد و شعار اسلام و آنچه خالد
با ایشان کرده بود بعرض سید کاینات رسانیدند و حضرت
صلی الله علیه و آله برایشان گریسته آن کلام را مکرر ادا
نموده و بعد از چند روز مال بسیاری بامیرالمومنین علیه السلام
داده فرستاده که دیت کشتگان را بوارثان ایشان برساند
و رضای آن جمع را حاصل کند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام
آمده دیت همه را ادا نموده و از مواشی و اموال ایشان آنچه
از میان رفته بود بالتمام رسانید و هنوز چیزی از آن زر مانده
بود بایشان سپرد که اگر کسی پیدا شود و از وی چیزی رفته
باشد یا بر بنا و محتاج که غایب بوده حاضر گردد باو
برسانند و چون خاطر شریف بالکلیه جمع فرمود بخدمت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد خاطر آنحضرت را

نیز جمع ساخت واگر از خالد ولید این قسم عملها بظهور اید از وی تعجب
نباید کرد که گفته اند بیت دون شود از قرب بزرگان خراب
جیفه دهد بوی بد از افتاب واز جمله صحابه طلحه و زبیر اند
که سنیان هر دو را از جمله عشره مبشره میدانند شارح بخاری
از ابن عبد البر روایت کرده که در روز حرب جمل امیر المومنین
علیه السلام زبیر را اواز داده نزد خود خواند و چون نزدیک
رسید فرمود که بیاد داری که فلان روز در فلان موضع
رسول خدا صلی الله علیه واله با تو گفت علی علیه السلام
را دوست میداری و تو گفتی چون دوست ندارم و حال
انکه او برادر منست وبعد از ان فرمود که اما انک ستقاتل
علیا وانت ظالم علیه که یعنی بدرستی که زود باشد که تو با
علی مقاتله کنی وحال انکه تو ظلم کننده باشی برو و چون زبیر
را این سخن بیاد آمد ترک قتال نمود متوجه مدینه شد گفت
چیزی بیاد من دادی که روزگار فراموش کرده بودم واین جرموز
از عقبش روانه شده در وادی السباع بقتلش آورد واز حضرت

خیم جایزه درست دانحضرت گفت از رسول الله صلی الله
علیه واله شنیده ام که گفت بشر قاتل ابن صفیه بالنار پس
ابن جرموز ازین غصه خودرا هم کشت وبعضی گویند در خوارج
نهروان داخل شده وانجا بجهنم رفت واین سگ روز
الست بعالیه بوده وچند کس از صحابه امیر امیر المومنین
علیه السلام را کشته وچون روز اخر دید که فتح از انجانب
است باز تقلب زبیرا قدام نموده که تلافی کند نه انکه در
کشتن زبیر کمان توانا دانسته باشد ودر روایتی انکه زبیر و
قاتل او هردو در دوزخ اند وطلحه با انکه در کشتن عثمان
از همه کس سعی بیشتر داشت عایشه را بر طلب خون عثمان
تحریض کرده وباعث چندین فتنه وفساد شد وحضرت
امیر ع او را گفت زن رسول خدا صلی الله علیه واله را شهر
بشهر میکردانی وزن خود را در خانه گذاشته لعنت خدای
بر تو باد ومع هذا متنبه نشده مردم را بجنگ ترغیب می نمود
ومی گفت ای بندگان خدا صبر کنید که پس از صبر نصرت و

و ثواب باشد و مروان ملعون بغلامش گفت بخدائی که آنکس
بر کشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود و غلام را بسپر خود پنهان ساخته
تیری زهر آلود بطلحه انداخت و تیر بر طلحه خورده بیهوش شد
و چون بهوش آمد دید که خون از وی روان گشت و کارش سخت
شده بغلامش گفت مرا بجائی برسان غلام گفت نمیدانم
ترا کجا توانم رسانید گفت سبحان الله خون هیچ قریشی را ضایع
تر از خون خود ندیدم گمان نمی برم مگر این تیری است که از جانب
الله بمن رسیده واه و ناله میکرد تا همانجا بمرد حاصل آنکه
طلحه و زبیر هر دو بعد از آنکه با امیر المومنین علیه السلام بیعت
کرده بودند چون حکومت بصره و مصر میخواستند و دیر تر
دست بهم میداد نقض بیعت کردند و بانا و باعث خون
چندین هزار کس گشتند و بجهنم رفتند و مصاحبت چندین
ساله رسول الله و ثواب عبادت و جهادی که داشتند
بباد فنا دادند بیت هر که آروی به بیهوده گذاشت ؛؛ دیدن
روی نبی بود نپنداشت ؛؛ مشهور است که طلحه و زبیر سببی کید زمت

امیر المومنین نسبه

امیر المومنین علیه السلام رفتند که از وی حکومت ولایتی
طلب کنند فرمود من ولایت بکسی دهم که بر امانت و دیانت
او واثق باشم و شما بداده خدا راضی نشوید و زیاده
طلب کنید گفتند ما همیشه محترم بوده ایم و صاحب جاه
و منصب و چون حضرت دید که ایشان میل صحبت
دارند قنبر را گفت این چراغ را بر کر و دیگری بیار پرسیدند
که یا علی سبب تغییر چراغ چه بود گفت پیش از آمدن
شما بنوشتن حساب بیت المال مشغول بودیم بچراغ بیت المال
آن حساب می نوشتیم و حالا چون با شما صحبت خواهیم
نباید که چراغ بیت المال می سوخته باشد و چون
هر دو از آنجا بیرون آمدند با هم گفتند که باین طریق که این
مرد راه شرع میرود و با این زهد ولایت بما ندهد که فکر کار دیگر کرد
رفتند که بزیارت مکه می رویم و رخصت می خواهیم امیر المومنین
علیه السلام فرمود والله که غرض شما زیارت نیست
تو کنند خوردند و پیران آن عایشه را از راه بردند و کار شان

ما هم گفتیم
که باید کرد و در روز دیگر

برانجا رسید که رسید و مرویست که در روز جمل زبیر را بخاطر رسید که

که حجتی ظاهر کند گفت یا علی نه من از جمله عشره مبشره ام و این همه از اهل

بهشت اند حضرت امیر علیه السلام از وی پرسید که آن ده کس کیانند

پس زبیر شروع کرد و نه کس را شمرده و امیرالمومنین علیه السلام را

گفتند تو ده گفتی و نه کس شمردی باز دگر شمرد و حضرت را داخل کرد پس

حضرت امیرالمومنین علیه السلام با او گفت من نیز داخلم گفت بلی گفت

تو گواهی میدهی که من از اهل بهشتم گفت بلی گفت بخدا قسم است

و خدا را گواه میگیرم و گواهی میدهم که من از پیغمبر خدا شنیدم که تو از اهل

دوزخی و در صحیح بخاری مذکور است که یکی از اهل جمل ابوبکره

نام گفته در ان روز چون دیدم که جمعی کثیر در هودج عایشه را گرفته

اند و او زن رسول الله صلی الله علیه و آله بود ترددی بخاطرم رسید

و چون بیادم آمد که روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله

مذکور شد که بر اهل فارس زنی حاکمست آنحضرت فرمود لن

یفلح الله قوما ولوا امرهم امراة یعنی هرگز فلاح و رستگاری مباد

جماعتی را که زنی متوسط امور ایشان باشد از ان تردد خلاص شدم

و داخل کرد حضرت امیر علیه السلام

که من از اهل بهشتم گفت بلی گفت

گواهی میدهی ام

ان

وان کلمه عجیب نفعی بمن رسانید واز جمله انانند که با انکه ادراک
صحبت رسول الله صلی الله علیه واله کرده اند بسبب دشمنی امیر المؤمنین
علیه السلام در شمار دوزخیان شدند واز رحمت الهی دور واز بهشت محروم
و مهجور یکی عایشه است و دیگری حفصه که از روز اول اقتدا به پدران
خود نموده سودای دشمنی او می پختند و مشق عداوت او میکردند
و باین سبب چندین بار رسول الله صلی الله علیه واله را ازرده
و دلگیر ساختند چنانچه یکبار افشای راز انحضرت کردند و در ضمن
حکایت روز غدیر مذکور شد و بار دیگر جهة انکه رسول الله صلی الله علیه
واله در خانه زینب عسل خورده بود و عایشه و حفصه باهم اتفاق
نموده گفتند بگوئیم بوی بد از دهان تو می اید و هر یک امده گفتند در انحضرت
عسل را بر خود حرام کرد تا بجهة انکه با کنیزک خود ماریه قبطیه صحبت
داشته بود و ان هر دو واقف شده شروع بلجاجت کردند و
تا از شر ایشان سالم ماند ماریه را بر خود حرام ساخت علی اختلاف
الروایتین و ایه امد که چرا چیزیرا که خدای تعالی بر تو حلال ساخته بود
بر خود حرام میگردانی و انحضرت سوگند یاد نموده که یکماه از زنان عزلت

گیرد و کمال کدورت بآن سرور رسانیدند و بخاری در احادیث
صحیحه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که اشاره نموده
که الفتنة تخرج من هنا من حیث یطلع قرن الشیطان یعنی فتنه
بیرون می آید از اینجا و از آن مکان که بیرون می آید و طالع میشوند
پیروان شیطان و تابعان او اشارت نموده بخانه عایشه و ابن
دا و ابو نعیم و ابن قتیبه و ابن ابی الحدید و غیرهم نقل کرده اند که چون
عایشه با طلحه و زبیر و عبدالله ابن زبیر در وقت رفتن بطرف
بصره بحوأب رسیدند و فریاد سگان آن موضع شنیدند پرسیدند که
این موضع چه نام دارد چون لفظ حوأب بگوشش رسید از رفتن
بصره پشیمان شد و گفت من خود از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم
که گفت یکی از زنان من با علی حرب خواهد کرد بغیر حق و چون
بحوأب خواهد رسید سگان آنجا بفریاد خواهند آمد حذر کن ای عایشه
که آن تو نباشی و طلحه و عبدالله زبیر پنجاه کس هم رسانیدند
که همه گواهی دادند که آن حوأب نیست و از برگشتن و پشیمانی ساختند
چنانچه در وقت راهی شدن شتری بلند و بزرگ آوردند که بر آن

سوار گشت بر شتر عسکر نام هست چون نام عسکر شنید پشیمان شد
گفت رسول الله صلی الله علیه واله مرا خبر داده بود که یا عایشه
خود را نگه دار از آنکه بر شتر عسکر نام سوار شده بحوأب میرفته
باشی و طلحه و زبیر نام شتر را بگردانیدند و لباسش تغیر کردند و فراپیشش
داوردند چون عزم جزم نمود مالک اشتر نامه باو نوشت که از
خدا بترس که خدا فرموده است زنان رسول الله را که در خانه ساکن
باشند بدنامی برسول الله صلی الله علیه واله میپسندی عیب است که زن او
درمیان لشکر رود و حرب کند جواب گفت که مالک اشتر
چون در قتل عثمان سعی کرده مرا منع می کند و محمد بن اسحق از ام
سلمه رضی الله عنها نقل کرده که عایشه گفت من حسد همیشه میبردم
بر خدیجه تا آنکه روزی ذکر خدیجه میکرد گفتم یا رسول الله صلی الله
علیه واله همیشه نام خدیجه می بری و یاد او می کنی گویا بر روی زمین
غیر از او کسی نبوده است پس از من آزرده شد و فرمود از پیش
من برخیز و من بگوشه رفتم و بعد از آن که شفاعت من کردند و گفتند
او طفلست و عقلی ندارد از او عفو کنید و من بعد نیتش ابدم و ذکر

که ای عایشه خدیجه در وقتی ایمان اورد بمن که قوم همه کافر بودند واز
او بمن نفع بسیار رسید واز وی حق تعالی مرا فرزندان داد واز شما فرزند
نصیب ما نشد واو اول کسی بوده است از زنان که با من نماز کرده و
انیس من بوده در زمانی که از همه کس وحشت داشته ام و تصدیق
من کرده در حالتی که همه تکذیب من میکردند و او یقین از زنان
بهشت است و غزالی در کتاب نکاح در مذمت او حدیثی از عایشه
چنین نقل کرده که انکه روزی ابا بکر رضی الله عنه بدین دختر
رفت وشنید که رسول خدا صلی الله علیه واله از وی دلگیر است
گفت انچه در میان شما گذشته بیان کنید تا من محاکمه کنم پس
رسول الله صلی الله علیه واله بعایشه گفت تکلمین او اتکلم یعنی تو حرف
میزنی یا من حرف زنم در جواب گفت بل تکلم ولا تقل الا حقا یعنی
تو حرف زن اما بغیر از راست مگو و میدانست که پیغمبر خدا بغیر از حق
نمیگوید و در جواب رسول الله صلی الله علیه واله چنین حرف نباید زد
گویا ایه ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة
را نشنیده بود وایه ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض بگوشش نرسیده

لد

بود واگر این وقت اول سن بود و چون جوان از بعضی چیزها عار
می ساخت در آنوقت که کمال عقل حاصلست و میخواست که بغزا
و مجاهده فی سبیل الله بیرون رفت که خدای تعالی در حق
زنان پیغمبر گفته وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
یعنی درخانه باید ساکن نشست و زینتی که در هنگام جاهلیت بخود
می کردند نکنند نه بشتر سوار شوند و شتر را پوست پلنگ پوشانند
و بر بالای پوست زره فرو گذارند و بقصد جهاد از مکه به بصره
روند و بر ایام زنانه که مهاجر و انصار دست دراز و حرب
و جنگ برانگیختن اتفاق کرده باشند خروج کنند و باعث ریختن
خون چندین هزار نفس شوند شرمستی باد که هیچ مردی نشنیده
که زن او بدین صفت بیرون داد زن پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
بدین صفت پسندیده و از خدا و رسول خدا شرم نکرد چنانکه مشهور است
که زنی از زنان کوفه بدین عایشه آمده و گفت یا ام المومنین
چه فرمائی در حق مادری که فرزند خود را بکشد گفت دزدی عدوان
فرزند مردی عایشه جواب داد که آن زن کافره است چرا که

چرا که خدای تعالی فرموده ومن قتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا
فیها یعنی هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است که در و مخلد است
پس ان زن گفت فما تقولین فی امراة قتلت ستة عشر الفا
من اولاد المومنین یعنی پس چه میگوئی در حق ان مادر که بکشد شانزده
هزار فرزند را از اولاد مومنان و مسلمانان چون عایشه شنید
که غرضش چیست گفت دور کنید این دشمن خدا را از نزد من و
چنانچه در روزی که بر استری سوار شده بود و مروان و جماعت
بنی امیه را بران داشته که مانع شوند امام حسن را از زیارت
رسول الله صلی الله علیه واله و محروم سازند که گمانش ان
بود که امام حسین میخواهد برادر را انجا دفن کند ابن عباس گفت
تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و
فی کل تصرفت و تا بوت ان حضرت ع را تیر باران کردند و
ابن عباس و جمعی کثیر هزار زحمت ان فتنه را فرونشاندند و
مشهور است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام از مدینه متوجه
بصره شد در منزل استغفار جمع شدن لشکر می کشد عایشه نامه بحفصه

نوشت که علی در فلان جا فرود آمد و نه زهره دارد که پیشش رود و نمی‌توانند که
برگردد و این عبارت است که اِنْ تَقَدَّمَ نُحِرَ وَاِنْ تَأَخَّرَ عُقِرَ و چون نامه
بحفصه رسید زنان مغنیه را طلبیدند و مضمون کتابت عایشه را نظم کردند
و می‌خواندند و دف می‌زدند و سرود می‌گفتند ام کلثوم روی پوشیده در
خانه حفصه شد و آن سرودها شنید در روی بگشود حفصه خجل شده عذر
خواهی شروع نموده ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه و پدران شما هر دو بر
خاندان ما قدیمی است امروزی نیست و چنانچه تو و عایشه امروز قصد
قتل پدر من دارید پدران شما قصد قتل رسول خدا صلی الله علیه
و آله داشتند و حق تعالی شر ایشان را کفایت کرد و آیه و ان تظاهرا
علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین در این باب فرستاد
این بگفت و بخانه خود آمد عامر بن طفیل گوید از علی علیه السلام
شنیدم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل جمل و اصحاب
صفین و خوارج نهروان را لعنت کرد پس چون فتح روی نمود نزد
عایشه رفتم و از وی این کلام پرسیدم گفت چنانکه علی شنیده من نیز شنیدم
لیکن من از اهل جمل نیستم و نهایت خجل شد و از امام جعفر صادق

۱

علیه السلام مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
دختر شعیب صفورا بعد از موسی بر وصی موسی یوشع بن نون خروج کرد
و یوشع او را باسیری بگرفت و بهر حرمت موسی علیه السلام خلاص داد
و من نیز از آن ترسانم که یکی از زنان من مباد که بعد از من بر وصی من خروج کند
و با او مقاتله نماید و اسیر شود و این خبر بزنان آنحضرت رسید جمله بنزد
رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شدند و هر یک می گفتند یا چنین خبری
شنیدم دعا کن که ما نباشیم آنکه بر وصی تو خروج خواهد کرد پس آنحضرت صلعم
فرمود من شما را وصیت می کنم به پرهیزکاری و به نشستن در خانه و ترک
نمودن زینت زنان جاهلیت که بحق آن خدایی که مرا بحق فرستاده
که جبرئیل مرا خبر داد که اصحاب جمل ملعونند بر زبان هر پیغمبری که پیش از من
بوده اند و در حال امیر المومنین علیه السلام رسید و چون رسول الله صلی الله
علیه و آله او را بدید گفت یا علی انک مظلوم من بعدی و من حاربک
فقد حاربنی و من حاربنی فقد حارب الله و من فارقک فقد فارقنی
و من فارقنی فقد فارق الله و از جمله صحابه ابا موسی اشعری است
و او نیز از جمله دشمنان امیر المومنین علیه السلام بود و مشهور است که

۳۴۴

چون امیر المومنین علیه السلام امام حسن را علیه السلام با عمار یاسر بکوفه فرستاد که در حرب جمل او را امداد نمایند

امام حسن علیه السلام بر منبر رفت خطبه بلیغ ادا نموده و مردم

را ترغیب و تحریض کرد و مردم دل بر معاونت حضرت علی نهادند

ابو موسی بمنبر رفته خطبه خواند و گفت ای قوم فتنه مجوئید

که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که گفت بعد از من فتنها

ظاهر شود و دران مرد بیدار نشستن بر از ایستادن بود و نزدیک

شد که مردم متردد سازد که عمار یاسر بر خاست و گفت ای

ابا موسی سر فتنها همیشه تو بودی و من گواهی میدهم که رسول خدا صلی الله

علیه و آله گفت یا علی تو بعد از من با ناکثان و قاسطان

و مارقان حرب خواهی کرد و جهار تن زنده اند و برین حدیث

گواهند و مستحق خلافت غیر از علی نبود و نیست و عثمان لایق آن

نبود که کسی خون وی طلب کند که بر مسلمانان ظلم میکرد و بیت المال

را تلف می نمود و توبه ناکرده بمرد پس گفت یا ابا موسی اصحاب

عقبه چند کس بودند گفت سیزده کس عمار گفت نه تو جایز هم از ایشان

بوده گفت بلی بودم لیکن توبه کردم و رسول خدا صلی الله علیه
واله برای من استغفار کرد عمار گفت خدا را گواهی می طلبم رسول
الله صلی الله علیه واله بر تو لعنت کرد پس مالک اشتر
و عدی بن حاتم و دیگران مردم را وعظ و نصیحت کردند و ابو
موسی بار دیگر برخاست که حرف زند مالک اشتر بفرمود
تا او را کشیده از مسجد بیرون کردند و از جمله بدطینتهای او اینکه
چون بعد از واقعه عثمان مردمان بر امیر المومنین علیه السلام بیعت
نمودند و آنحضرت جمیع عمال عثمان رضی الله عنه را بسبب جور و ستمی
که با خلق الله کرده بودند از منصبها عزل نمود ابو موسی را بجهت
شفاعت مالک اشتر عزل ننمود و او را بحال خود گذاشت
بموجب آنکه گفته اند جزای نیکی بدیست در وقتی که
دو لشکر بحکمین راضی شدند و او را حاکم کردند فریب عمرو
عاص خورده انگشتری را از انگشت برآورده گفت من علی
را از خلافت برآوردم چنانچه این انگشتری را از انگشت
و عمرو عاص برخاسته گفت من معاویه را بخلافت مقرر داشتم

چون

و چون فهمیده که عمرو عاص او را فریب داده از شرمندگی راه مکه
را در پیش گرفته اینجا متوطن شد و یکی دیگر از اصحاب ابو
هریره است و او دین را بدنیا فروخته بوضع حدیث مشغول
مشهور شد چنانچه خود بمعاویه گفت که تا چندین حدیث بر پدر
تو ننوشتم بر این استر سوار نشدم و فخر رازی در اربعین ذکر کرده
که چون عایشه بر ابا هریره انکار کرد گفت تا من تغیر نکردم و مقصد
حدیث را که در شان علی بود و از برای پدر تو اینها روایت
نکردم برین استر سوار نشدم و تا زنده بود از برای خلفای شهرت
و معویه حدیث وضع میکرد و اوقات میگذرانید و یکی دیگر از
اصحاب که بزهد و صلاح شهرت دارد عبد الله بن عمر بن خطاب
که بعد از پدرش هرمزان را بی گناه کشته نزد معویه رفت
و با او بیعت کرد و در واقعه صفین همراه معویه بود و از جمله قاسطین
و بر امام زمان خروج کرد و اکثر مردمی که بمعویه بیعت کردند و گمراه
شدند بشومی او و عمرو عاص بود و برهنمائی این هر دو بدوزخ رفتند
که چون این هر دو را با او دیدند باو گردیدند و بهمراهی فقط نیز راضی

کشته شده سردار سواران لشکر معویه شد و ضبط میمنه لشکر نکبت
اثر بعهده او بودند و بان نیز اکتفا نموده روزی بمیدان آمد و اکر
محمد بن حنیفه را بمبارزت طلبید و امیر المومنین علیه السلام بنفس
نفیس متوجه میدان بود چون نگاهش بانحضرت افتاد و تاب
دیدن ذو الفقار نیاورده فی الحال فرار بر قرار اختیار نمود
روز دیگر جوانی را در میدان دید و هوس مردی و مردانگی نمود و
چون نزدیک جوان رسید فهمیده که مالک اشتر است گفت
ای مالک اگر میدانستم که توئی هرگز این هوس نمیکردم رخصت
ده که باز گردم مالک گفت اگر عار از فرار نمی اندیشی برو گفت
اگر مردم گویند فر جزاه الله یعنی گریخت خدا جزاش دهد
به از آنست که گویند قتل رحمه الله یعنی کشته شد خدااش بیامرزاد
و از جمله علمهای او اینکه چون حجاج ملعون بر عبد الله بن زبیر دست
یافته او را بر دار کرد عبد الله عمر در شب بخانه حجاج رفت چون
پرسید که بچه کار آمده گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده
ام که هرکه بمیرد و بیعت امام زمان در گردن او نباشد مردن او

مردن

مردی ایام جاهلیت است دست بده که با تو بیعت کنم چون
تو نایب امام زمان عبد الملک مروانی پس حجاج پای
دراز کرده گفت دست من از بیعت تو ننگ دارد تو رسنه
که با علی بن ابیطالب بیعت نکردی با آنکه فضل و کمال او را
میدانستی و امشب آمده که با حجاج فاسق بنیابت عبد الملک
بیعت نمائی والله که ترا باینجا نفرستاده است الا آنکه بر آن
چوب بست یعنی ابن زبیر دار از جمله آنها که طعن و لعنشان از جمله فرد رایست
بلکه سنه کرده وسه دار از ملاعنت معاویه بن ابی سفیانست و
اگرچه مطاعن او از جمله بیشمار بیرون است حتی و جمهور اهل سنت
بیش از آن در کتابهای خود نوشته اند که قلم از عهده آن
تواند برآید ولیکن تا نویسنده و خواننده این رساله ازین ثواب
نیز محروم نباشند بعضی از مطاعن او نیز مبادرت می نماید و
برخی از آنچه در حق او ذکر کرده اند و واقع شده شرح میکند از آن جمله
حدیثی است مشهور که حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد بعمار یاسر که ویح

عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة ويدعونه الى النار وح

کلمه ایست که عرب در حین ترحم و شفقت بر کسی استعمال کنند

و در حین تعجب و در حال مدح نیز گویند می فهماید چه عجب نیست

یا از بابت رحم و شفقت بر او میگوید که عمار را خواهند کشت جماعتی

که اهل بغی و تعدی باشند و او ایشان را از بهشت خواهد خواند

و ایشان او را بدوزخ تکلیف خواهند نمود و مطابق کلام معجز نظام

حضرت رسول صلوات الله علیه واله چون واقعه صفین روی

نمود و عمار در رکاب ظفر انتساب شاه ولایت ماب علیه السلام بود

در ان واقعه بایه بدرجه شهادت رسید و چون خبر شهادت

او بمعویه رسید گفت انکه او را بجنگ اورده او را کشته است

و ابن عباس گفت پس بنابرین حمزه را پیغمبر صلعم کشته باشد

و این حکایت پیش قبل ازین نیز مذکور شد و از جمله مطاعن او

و باعث بر وجوب لعن او اینکه بر امام زمان خروج نموده

با انحضرت مخاصمه و منازعه اغاز کرده بسیاری از عوام الناس

را در شک و شبهه انداخت و باعث کشتن چندین هزار نفس

از

از مسلمانان شد و بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه
واله کشته شدند و از ابتدای مقابله و مقاتله تا انتهای آن
دو جنگ با امیر المومنین علیه السلام و خود را مسلمان دانستن
بلکه میدانست بلکه چشم ثواب هم داشت که باعتقاد خود طلب
خون عثمان رضی الله عنه میکرد و اهل سنت هم او را مصاب
میدانند و میگویند مجتهد بود اگر در اجتهاد خود ثواب کرده
باشد دو ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب گفته اند
که بلغایت قاضی به از هزار گواه خداست نیز دانا دهد باز نکم
ازین بکار می آید که هفتاد دو جنگ با امام زمان را همه اجتهاد
نام کنند و ثواب هم از برای او قرار دهند اما حرف ظلمات
که از ابتدا انتها قرار دهند اما حرف همانست که از پادشاه
اندار عالی مقدار و سلطان سعید کامکار عدالت دار انصاف
را با شاه صاحبقران شاه طهماسب مشهور است که شبی در پایه سریر سلطنت
گفتگوی معویه و حکایت حرب او با امیر المومنین علیه السلام
مذکور می شد از قاضی عسکر و مفتی لشکر که هر دو از متعصبان اهل

سنت بوده اند ودرینجا حاضر بوده اند پرسیده اند که چه میگویید در جنگهائی
که اورا با امیر المومنین علی علیه السلام عجارو نمود گفتند او مجتهد
بود و خطا کرده باین سبب اورا حرجی نیست حضرت صاحبقرانی
می فرمایند که یکبار خطا دوبار خطا سه بار خطا هفتاد ودوبار خطای
ما در بحث و مجلس همین تمام شد و حافظ ابروی شافعی در تاریخ
خود گفته عجبتر از همه انکه بعضی از مسلمانان اورا مجتهد هم میدانستند
و در بعضی از ایشان غایت تغافل و تجاهلیست و میر نور الله
رحمه الله در مجالس المومنین فرموده که معاویه و امثال او
رتبه اجتهاد که استنباط و استخراج فروع از اصول است نبوده و
مقاتله ایشان نه از روی اجتهاد بلکه از غایت مکابره و عناد
بوده و بر تقدیر تسلیم اجتهاد و خطا، و ران گوییم خطا ایشان
نه تنها در فروع است بلکه در اصل ایشان نیز خطا نشسته که
که یکی از اکابر گفته است بیت هر سگ گر روبهی با شیر یزدان پنجه زد
گر همه اهوی تاتار است در اصلش خطاست، تا اینجا کلام میر
مرحوم است و از اینجا که او با مرتضی علی این حربها کرده بود در عمر
ای

ابن خطاب را این توفیق نشده و از ثواب این اجتهاد محروم
از دنیا رفته در وقتی که بمدینه رفته بود روزی بر منبر خطبه میخواند
و گفت که من بخلافت سزاوارترم از عمر ابن خطاب و حمیدی
در جمع بین الصحیحین نقل نموده و گفته از عبدالله بن عمر منقولست
که چون معاویه بمدینه رفت روزی در مسجد نشسته بود و مردم
بر او بخلافت سلام میکردند و من بدین سبب نزد حفصه رفتم دیدم
که گیسوی خود را شانه می زد گفتم میدانی و می بینی که کار بکجا رسیده
معاویه که دخلی درین کار نداشت خلیفه شده و پدرم خلیفه
بود و بیکارم و سید خلق و مرا به هیچوجه دخلی در این امر نداده اند و
نمیدهند پس حفصه گفت چون مردم همه در مسجد حاضرند تو هم برو
که من میدانم که مردم انتظار تو میبرند و چشم براه تو دارند
می ترسم که اگر نروی باعث تفرقه و پریشانی قوم باشد
و مرا ایجد شده بان مجمع فرستاد و مردم تا متفرق شدن معاویه
صبر کرد چون دید که آن جمعیت کم شده و مردمی که نامی داشتند
رفتند و اندکی ماندند بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت

[illegible]

من كان يريد ان يتكلم في هذا الامر فليطلع قرنه فلنحن احق بالامر منه
و من ابيه يعنى هر كسى كه اراده دارد و ميخواهد كه در مهم خلافت
حرف زند بايد كه گردن بلند كند و شاخى بنمايد تا به بينم چه خواهد
گفت و بايد كه بداند كه من بابيكار و مهم سزاوارترم از او و از پدر
او و من چون فهميدم كه با من دارد و غرضش انست كه مبادا
من اراده داشته باشم خواستم كه متوجه جواب او شوم باز
بخاطرم رسيد و با خود گفتم كه گفتگو دراز خواهد كشيد خود را
نگهداشتم و هيچ نگفتم و علامه حلى در نهج الحق مذكور گفته است
كه اگر معاويه درين دعوا صادق بود عمر ابن خطاب خطا كرده
كه از او سزاوارتر بود و او متحمل اين امر شد و حق او را
غصب كرد و اگر كاذب بود در برابر مشهد مقدس رسول
الله صلى الله عليه و اله لب بدروغ و لاف و دعوى چيزى
كه او را دران حقى نبوده گشوده است و كاذب بموجب لعنة الله على الكاذبين
مستحق دورى از رحمت خدا است نه قابل خلافت و نه لايق امامت
و عبد الله ابن عمر هم بعد از انكه با او همراهى نموده و از اسلام برگشت

ومی

و معاویه را بر تخت حکومت متمکن ساخته بفکر خلافت و
جانشینی پدر افتاد بسیار غمگین است و مزه وارد خسر الدنیا
والاخره را ظاهرا محلی و مصرفی به از آن نیست و الاآثار عیان
ان واجب اللعن والسب که از جمیع افعال و اعمالش قبیح
تر و بدتر بود اینکه با وجود آیاتی که حق تعالی در شان امیرالمومنین
علیه السلام در تعظیم و تکریم او نازل ساخته حتی آنکه رسول
الله صلی الله علیه واله واقع شده و با برادری او رسول
الله صلی الله علیه واله خود را امر نموده که از و دعایی او
در مسئله و مباهله استعانت جوید و احادیثی که در حق او
از رسول الله صلی الله علیه واله واقع شده و با برادری
او رسول خدا صلی الله علیه واله را با قرب و منزلت
و فضائل و کمال او که آن ملعون همه را شنیده و دیده بود
حکم کرد که بر منبرها سب آنحضرت میکرده باشند
و مردمان را بان امر می نموده و بر ترک آن زجر و سیاست
میفرموده و این قاعده بد و قانون منکر سالها در میان

مردم عالم استمرار داشت تا آنکه عمر ابن عبد العزیز را حق تعالی
این توفیق داد که بهزار حیله برطرف ساخت چنانچه در کتب
تواریخ مسطور است ولعن وسبی که باولاد ایشان عقلا و نقلا
خود مستحق این بودند بدیگران حواله میکردند چه بر هر مومنی
واجبست که بدلایلی که مذکور می‌شود و علما در کتابهای خود
ثبت کرده اند او را واجب اللعن بدانند اول آنکه از
اطاعت امیر المومنین علیه السلام که بر همه کس واجب
بود ابا نمود و برو خروج کرد الثانی شمشیر کشیدن او بر روی
امام زمان و با او مقاتله و مقابله نمودن آنحضرت الثالث
حق آنحضرت را غصب کردن و نام آنحضرت را بر خود
نهادن و بغیر حق بر جای او قرار گرفتن و چهارم انکار
اهلبیت آنحضرت نمودن پنجم خود را مستحق و قابل
ولایت منصب جلیل القدر امامت شناختن ششم
فضائل و کمال آنحضرت پوشیدن و کتمان آن کردن هفتم
آن قاعده لعنت که خود محل آن بود در استحقاق آن هیچکس

سلام بیشتر ازو نبوده بوجه بر سر منبر با مقرر داشتن هشتم
بهتان به امیر المومنین علیه السلام کردن بخون عثمان رضی الله
عنه وطلب ان کردن ومردمان را بران داشتن
و بران مصر بودن نهم یزید فاسق فاجر ملعون را متولی
امور مسلمانان گردانیدن و اورا بر عوض وبال خلق الله
سلطنت گفتن دهم حسن بن علی ع را زهر دادن ومرتکب
قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه واله ونور دیده
فاطمه زهرا شدن یازدهم وصیت بقتل حسین علیه
السلام کردن دوازدهم شماتت بر قتل و موت
امیر المومنین علیه السلام نمودن و بان مسرور بودن واز
ایات الله بر انکه لعن معاویه واجب است یک ایه الا
لعنة الله علی الظالمین است چه غاصب و ظالم بود
حق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه واله سلم و یکی ایة
ویقول الاشهاد هولاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله
علی الظالمین است چه او مفتری بود و کاذب بر خدا کما است

و خلافت دیگا ایه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

لست چه یقین درین ایه و اولی الامر ایه اولی الامر امیر المؤمنین

علی است و چون اولی الامر عطف است بر الله و بر رسول

الله صلی الله علیه و اله پس چنانچه اطاعت خدا و رسول الله

صلی الله علیه و اله واجبست اطاعت او نیز واجب باشد

و کسی که خلاف ان کند کافر و مستحق لعنت باشد و معاویه مخالفت علی

علیه السلام کرد پس ملعون و کافر و مستحق دوری از رحمت

الهی بود و ایضا حق تعالی فرموده و کذلک زین لفرعون سوء عمله

و صد عن السبیل و جای دیگر گفته و اضل فرعون قومه

و ما هدی و بجهة دعوا کاذب که در امامت و خلافت نموده

مستحق لعنت شده و در اینجا لطیفه دیگر است که حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و اله فرموده که معاویه فرعون هذه الامة

و اولیا فرعون این است خوارزم و بنابرین مستحق لعن می کند

و ایضا در ایه مبارکه مباهله بر طریق عموم فرموده است فنجعل لعنة

الله علی الکاذبین یعنی بیائید تا دعا کنیم و مباهله نمائیم تا هر که دعوا

باطل

بر و معنی

باطلب کند لعن الهی متوجه او گردد و ایضا حق تعالی در آیه ملاعنه
میفرماید والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین
که لعنت الهی متوجه کذاب و دروغ گوینده است و کدام دروغ
بالای این میرسد که آن کافر ملعون چون از عراق بشام برگشت
بر منبر رفته گفت پیغمبر خدا بمن گفته بود که زود باشد که تو بعد
از من مرتکب امر خلافت شوی در آن وقت زمین مقدس
مدینه را اختیار کن و من تمام زمینها را اختیار کردم و روز دیگر
باز بر منبر رفته کاغذی در دست داشت و بر آنجا نوشته بود
که هذا الکتاب کتبه امیر المومنین علیه السلام معاویة صاحب وحی
الله الذی بعث محمدا نبیا و کان امیا لا یقرأ و لا یکتب فاصطفی
من اهله وزیرا کاتبا امینا و کان الوحی ینزل علی محمد و انا اکتبه
و هو لا یعلم ما اکتب فلم یکن بینی و بین الله احد من خلقه یعنی
این کتابیست که امیر المومنین معاویه که صاحب وحی الهی است نوشته اگر از زبانی
که محمد را به پیغمبری مبعوث ساخته و او چون امی بود و خواندن
و نوشتن نمیدانست اختیار نمود از خویشان خود وزیری و امینی

سله وچون وحی بر وی نازل می شد من می نوشتم و او نمیدانست
که من چه می نویسم پس کسی در میان من و میان خدا واسطه نبود وچون
نوشته را اتمام کرد حاضران مجلس گفتند صدقت یا امیر المومنین
علیه السلام یعنی راست گفتی امیر المومنین ناقل این قصه این چنین بیدرست
والعهدة علی الراوی ایضا در ایه افک فرموده ان الذین یرمون
المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا والاخرة و لهم
عذاب عظیم و افک اینجا انست که امیر المومنین علیه السلام
بخون عثمان متهم گردانیدند تا انکه خود در خون او شریک بودند
و بقول شیخ زین الدین تا بیابی که مسکین عثمان که علی او را
کشته باشد یا رضا بکشتن او داده و ایضا فرموده است که
ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی تا اخر ایه
و معاویه کتمان حق کرد و فضایل و مناقب وارده در حق
امیر المومنین علیه السلام را از ایات و احادیث بر اهل
عالم مخفی داشته و همه را بضلالت انداخته کله کله سوی جهنم
پیش از خود فرستاد و ایضا حق تعالی فرموده که من یقتل مومنا
متعمدا

٣٤٩

متعمداً تا آخر آیه کسی که یک مومن را عمداً بکشد مستحق لعن و غضب الهی و همیشه در جهنم بودن باشد پس چگونه بود حال کسی که یکی از مقتولان او حسن ابن علی علیه السلام باشد با چهل هزار مهاجر و انصار و ایضاً فرموده انما السبیل علی الذین یظلمون الناس ویبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم و باتفاق است او باغی و یاغی بود پس مستحق عذاب الیم و نکال عظیم باشد و اما احادیث داله بر واجب بودن لعن او یکی آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من اعان علی قتل امرئ مسلم و لو بشطر کلمة لقی الله یوم القیمة مکتوبا علی جبهته آیس من رحمة الله یعنی کسی که اعانت و یاری نماید بر کشتن مسلمانی و اگرچه بجز نیمی از کلمه باشد در روز قیامت بر پیشانی او نقش خواهد بود که این مرد از رحمت الهی نومید است و هرگاه یک شخص را در کشتن او اعانت نماید یاس از رحمت الهی را بر نوشت خود ببیند صاحب آنقدر خون را بر پیشانی آیا چه نوشته

خواهد بود و دیگر او را چه امیدی تواند بود چنانچه مشهور است

که عبد الله نیشاپوری حکایت کرده که مرا با حمید بن قحطبه کاری

بود بدیدن او رفتم در ماه مبارک رمضان چون بنشستم

دیدم که طشتی و آفتابه آوردند و دست بشستم و طعامی حاضر

کردند چون لقمه چند بخوردم مرا بیاد آمد که رمضان است دست

کشیدم وجه پرسید گفتم رمضان است و من از فراموشی

آن چند لقمه خوردم و در تو اثر کوفتی نمی بینم و در سفر نیستی

سبب روزه نبودن چیست سر در پیش بگریه کرد و آنقدر بگریست

که من از پرسیدن پشیمان شدم و چون خوان برداشتند گفت

یا عبد الله من از رحمت الهی مایوسم و میدانم که نماز و روزه

من عبث است و من مخلد در نار بعذاب منتقم جبار گرفتار

خواهم بود چه در وقتی که هرون الرشید علیه ما علیه بطوس رسید

شبی مرا بخواند چون بخدمتش رسیدم شمشیری دیدم پیش وی

نهاده سلام کردم گفت اطاعت تو امیر المومنین را تا چه

مرتبه است گفتم بنفس و مال مرا باز گردانید چون بخانه رسیدم باز

خادمی آمد که ترا میخواند من ترسان و لرزان رفتم چون مرا
دید باز بهمان طریق پرسید این بار گفتم بنفس و مال و زن و
فرزند تقسیم کرد و مرا رخصت داد چون بخانه رسیدم باز دیگری
امد و مرا بحجاب برد این بار دل از حیات برگرفتم چون مرا دید
باز همان سخن اعاده کرد این نوبت گفتم بنفس و مال و زن
و فرزند و دین و ایمان بخندید و ان شمشیر را بدست من داد
گفت با این خادم برو و هرچه وی گوید چنان کن و ان ملعون
مرا بخانه برد که درمیان سرا چاهی عمیق بود و سه در بسته در ها را
بگشود و در هر خانه بیست تن از اولاد علی و فاطمه بودند از پیر و
جوان یکیک را می اورد که گردن بزن و درین چاه انداز
و چون سه تن مانده بودند پیری سر براورد و مرا گفت ای رو سیاه
شقی شرم نداری که این جمیع از خاندان امامت و رسالتند
فردای قیامت جواب خدا و مصطفی و مرتضی و فاطمه و حسن
و حسین را چه خواهی گفت من ازان سخن برخود بلرزیدم چنانکه
شمشیر از دستم بیفتاد ان خادم گفت در امیر المؤمنین عاصی

شدی من از سر خوف کاران سه تن نیز بشناختم ای عبد الله
چون حال من این است پس روزه و نماز چه سود کند بود آنکه در جهنم
ابد الابدین باید بود چه علاج و یک دیگر از احادیث که دال بر وجوب
لعن او است اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود من
اخاف اهل المدینة اخافه ظلما فعلیه لعنة الله و غضبه الی یوم
القیمة لا یقبل الله له صرفا و لا عدلا یعنی هر کس که بترساند
اهل مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ترسانیدنی که از روی
ظلم و ستم پس بر او است لعنت الهی و دوری از رحمت
بی غایت حق تعالی و محرومی از شفاعت رسالت پناهی و بر او است
غضب و سخط جبار حقیقی و منتقم تحقیقی و قبول نمی کند حضرت
عزت جل ذکره از آن شخص نه توبه و نه گریه و پشیمانی و
نه هدیه و فدا و قربانی را و معاویه بسر بن ارطاة یعنی کافر فاسق
را به مدینه فرستاد که به نیابت او از اهل مدینه بیعت بگیرند
و مردم مدینه بنحوی از آن ملعون می ترسیدند که ام سلمه رضی الله عنها
با آنکه می گفت هذا بیعة ضلالة یعنی این بیعتی است که علی گمراهی

و موجب روسیاهی است از ترس به پسر خود عمر بن ابی
سلمه گفت برو بیعت کن و او را رخصت داد که بیعت کند از
ترس که مبادا اگر تامل کند بقتل رسد و آن ظالم ملعون
عمر بن ابی سلمه را فرستاد که جابر بن عبد الله را حاضر کنند و الا او را
بکشند و جابر بخدمت ام سلمه رفت که شاید بشفاعت او بیعت
نکند ام سلمه گفت یا جابر برو بیعت کن که من پسر عم خود را نیز
نصیحت کردم که بیعت کند نشنیده‌ الضرورات تبیح المحظورات
و کدام ترس و ترسانیدن از این بیشتر تواند بود و حدیث دیگر آنکه
ابن عباس روایت نموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی لما خلق الله النار یعنی
اگر جمیع مردمان یکدل و یکجهت می‌شدند بر دوستی امیر المؤمنین علیه السلام
هر آینه خدای تعالی دوزخ را نمی‌آفرید و این دلیلی است بس روشن
که دشمنان آنحضرت علیه در دوزخ خواهند بود و دوستان او در بهشت
و او را علیه السلام هیچ دشمنی بدشمنی معاویه لعنه الله نبود و آنحضرت علیه
را محنتی که از معاویه و بنی امیه کشید در حین حیات و در حالت

حیات از هیچکس و هیچ طبقه نکشید و از احادیث داله بر وجوب
محبت او همین حدیث عمار است که روز لشکر چون بمیدان میرفت
گفت که انا اول مخاصم یوم القیمة بین یدی الله عز و جل یعنی منم اول
کسی ام که در روز قیامت نزد الله تعالی بخصومت و دشمنی معاویه
قد راست خواهم کرد و آن روز نود و چهار ساله بود و ضعف شده
و معهذا اشجعی عجیبی در آن روز از و بظهور آمده که از جوانان و شجعان نیامده
و چون بدرجه شهادت رسید حضرت علی مرتکب دفن او شده
و گفت که عمار را بهشت واجب بود و قاتل عمار البته در دوزخ
خواهد بود و از احادیث داله بر امر مطلب حدیثی است که صدر الائمه
موفق بن احمد یکی از علمای اهل سنت است باسناد خود از سلمان
فارسی رضی الله عنه نقل کرده که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه
واله شنیدم که گفت علیکم بعلی ابن ابیطالب فانه مولیکم فاحبوه
و کبیرکم فاتبعوه و عالمکم فالزموه و قائدکم الی الجنة فعززوه و اذا
دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه و احبوه بحبی و اکرموه بکرامتی
ما قلت لکم فی علی الا بما امرنی ربی جلت عظمته یعنی ز بناست

ای

ای دوست من که از جانب علی ابن ابی طالب علیه السلام و فضل و کمال
و قرب نسب و تربیت او غافل نشوید بدرستی که او مولای شماست
پس باید که او را دوست دارید و بزرگ شما است باید که
ملازم او باشید و از و مسایل فرا گیرید و او دست که شما را
به بهشت بکشد و می برد و او را عزیز دارید و اگر شما را بخواهد و
بطلبد اجابت کنید و چون شما را بچیزی و کاری امر نماید فرمان
برداری او نمائید و باید که او را دوست دارید بسبب دوستی
من و او را عزیز دارید و مکرم دارید بجهت کرامت و عزت من
در آنچه من گفتم بشما در شان علی نگفته ام الا آنچه پروردگار من مرا
امر نموده جلت عظمته و هرگاه از رسول الله صلی الله علیه و آله در باب علی
چنین نصی در شان آنحضرت علیه السلام واقع شده باشد هر که کتمان آن کند
و او را چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بعد از آن دلها
مردم نشناسانند و خلاف آن بر خلق الله ظاهر سازد بیزاری
چنین شخص و در حبیث و لعن کردن برو و بر تابعان او لازم باشد و
یکی از علمای اهل سنت است در تصنیف خود اولا که رسول از

صلی الله علیه وآله در هفت موضع معاویه را لعنت کرده روزی
که از مدینه بیرون میرفت و یوم الخمیس یعنی روزیکه که بجنگ
بدر میرفتند و روز احد و روز احزاب و روزی که هدی را
منع کردند که بمحل خود رسد و بصلح قرار شد و در روز غطفان
و در روز عقبه و ابن قاسم روایت کرده که امام حسن علیه السلام
روزی این هفت موضع را بمعاویه شمرد و اما اخباری که دلالت
دارد بر آنکه معاویه ملعون از ازل و ابد است یکی آنکه صاحب مصابیح
که از اهل سنت است روایت نموده که روزی رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمود یطلع علیکم رجل من اهل النار یعنی مردی که
همین ساعت پیدا خواهد شد که از اهل دوزخ باشد و بعد از
لمحه معاویه پیدا شد و دیگر آنکه عبدالله بن عمرو بن عاص روایت
کرده که روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله بودم فرمود
که یطلع علیکم رجل یموت علی غیر ملتی یعنی باید که بر شما مردی در آید
که بمیرد نه بر دین و ملت من باشد ناگاه معاویه رسید و ایضا صاحب
مصابیح روایت کرده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود

یموت معاویة علی غیر ملتی یعنی خواهد مرد معاویه بر غیر دین
ملت من ولغو در ساعت مردن صلیب در گردن مرد چنانچه
احنف بن قیس گفته است که من از امیر المومنین علیه السلام
شنیدم که فرمود که معاویه بغیر دین اسلام نخواهد مرد و این در دل من
می خلید که آیا چگونه تواند بود پس بحسب اتفاق بشام رفتم
و شنیدم که معاویه رنجور است بعیادت وی رفتم دیدم که روی
بدیوار خوابیده است دست بر سینه وی نهادم و دستم بر بتی آمد که
در گردنش آویخته بود چون روی بطرف من کرد مرا گریان دید
گفت من امروز بهترم گفتم گریه من از آنست که از علی ابن ابیطالب علیه السلام
شنیده ام که گفت معاویه بت در گردن خواهد مرد پس گفت
ای احنف چه تعجب داری طبیب مرا باین امر کرده و گفته که
این بت منفعت در گردن بیاویز که نفع می کند و من از رنج برآمده
هنوز بخانهٔ خود نرسیدم که آواز مردن معاویه از هر طرف برآمد
و قاضی القضات هم نقل کرده است که معاویه مرد در حالتی که
از صنم توقع شفا داشت ما موضا در کتاب خود ابطاله که از

که از متقدمین و متاخرین کسی سود درین خلاف نیست و همه متفقند
برانکه معاویه بت در کردن از دنیا بیرون رفت و احمد بن حسین
بیهقی نیز از اهل سنت هست و در کتاب فضایل صحابه
ایراد کرده از نصر بن عاصم که او گفت که من روزی در مدینه بمسجد
رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم شنیدم که حاضران بیکدیگر در حرف
و میکویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله و پناه میبرند از
غضب الهی و سخط رسالت پناهی پرسیدم که ای یاران
چه واقع شده گفتند با رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه
می فرمودند که در ان اثنا معاویه برخاسته دست پدرش ابوسفیان
گرفته بدر رفتند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بچشم
بر ایشان نگاه کرد که فرمود لعن الله القاید والمقود وویل
لامتی من معاویة ذی الاستاه و بروایتی دست یزید گرفته
بیرون رفته بهر تقدیر معنی آنکه لعن و دوری از رحمت الهی گشته
و کشیده شده باد و وای برامت من از معاویه که ذو الاستاه
یعنی صاحب کفل بزرگ و در کتاب لغت گفته که این لفظ از زری

مخفی

۳۵۴

شخصی گویند که مال مردمان را بغیر حق تصرف کند و باز
رد نکند و نیت واپس دادن مال بصاحب مال نداشته
باشد و بیهقی از ام سلمه روایت کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم نشسته بود که ابوسفیان بگذشت بر شتری سوار و معاویه
و دو برادر او یکی و در روایتی بجای برادر یزید شتر را می کشید و دیگری
شتر را میراند رسول صلی الله علیه و آله فرمود لعن الله القاید و الراکب
و السایق یعنی سوار و کشنده و راننده را از رحمت الهی بی نصیب
مباد و حکیم سنائی در آنکه اینها همه مستحق لعنت اند گفته بیت داستان
پسر هند مگر نشنیدی که ازو سه تن او به پیمبر چه رسید پدر او در
دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد پیمبر
بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم اگر لعنت نکنی
شرمت باد لعن الله یزیداً و علی آل یزید و هم بیهقی روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در روز احد در نماز صبح
ابوسفیان را لعنت کرده و علی علیه السلام در قنوت نماز معویه را
لعنت کرده و عبدالله بن الحارث گوید من در مسجد رسول الله صلی الله

یوم در رسول الله صلی الله علیه واله بر منبر بود معاویه دست پسرش
سلا چون درد چشم داشت می کشید رسول الله صلی الله علیه واله
گفت لعن الله التابع والمتبوع والقائد روز منقولست که رسول
الله صلی الله علیه واله بجهت کاری شخص سلا بطلب معاویه فرستاد
جواب آمد که طعام میخورد و بار دیگر طلبید همین جواب آمد فرمود
که اللهم لا تشبع بطنه و بعد از آن تا زنده بود هر چند میخورد سیر
نمی شد و از عبد الله ابن عباس نیز مرویست و مسلم در صحیحین
اورده که گفت با طفلان ببازی مشغول بودم که رسول الله صلی الله
علیه واله رسید و من از خوف در پشت دری پنهان شدم
مرا طلبید که برو معاویه سلا را طلب کن و من آمدم که او بخوردن مشغول است
پس آنحضرت گفت لا اشبع الله بطنه یعنی هرگز شکم او را سیر نگرداند خدای تعالی
و در روایت آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
همیشه معاویه سلا لعن میکرد و می فرمود الطلیق بن الطلیق اللعین بن
بن اللعین طلیق آزاد کرده شده را گویند و چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله مکه سلا فتح نمود اهل مکه سلا را نکشتند

آزاد

و اسیر کردن آزادی داد و بهذا ایشان را طلقا نام شد و معاویه و پدرش
از آن جمله بودند و در مدت بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله او مشرک بود
و مسلمان ظاهری او پنج ماه پیش از آن بود که آن حضرت صلعم از دنیا رحلت
نماید و سبب اسلامش آن بود که چون همیشه استخفاف بر آنحضرت می نمود و در روز
فتح مکه چون در مکه بود و شنید که پدرش اسلام آورده باو نوشت
که از دین خود به دین محمد انتقال نمودی و در میان عرب ما را رسوا کردی
که مردمان خواهند گفت این حرب از ذلت و عزا برگشته و پدرش
سه سرزنشها نمود حکم شد که او را به بینند بکشند و خونش هدر باشد او از آنجا
که بود بمکه گریخت و از هیچکس و هیچ جا ایمن نبود خود را بعباس رسانیده
بدست و پای او افتاد و اظهار اسلام کرد و عباس بخدمت حضرت
رفته شفاعتش نمود او را بخشیدند و باز بشفاعت عباس کاتب
رسایل شد و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میگویند غلط محض
چه بعد از آن مسلمان شد که آیه وافی هدایت الیوم اکملت لکم دینکم
لله بود و اگر پیشتر هم مسلمان می شد آن مرتبه نداشت که کسی او را کاتب
وحی گوید و نماید و اشارت بکتابت او نموده حکیم سنائی میگوید بیت پسر هند اگرچه

خالی نیست ٬٬ دوستی و یم بکاری نیست ٬٬ در نوبت او خفقان هر
رسول ٬٬ بخشش نیز افتخاری نیست ٬٬ در مقامی که سروران انداز بخشش
وفا اعتباری نیست ٬٬ و اگر معاویه کاتب وحی می بود و اهل
سنت این را فضیلتی میدانستند و در کتب معتبره خود روایت میکردند
که از جمله کاتبان وحی ابن ابی سرح بود که مرتد شد و چون کافرش کردند
حالت او را قبول نکرد و بهر دو از یک عالم بودند و در خبر است که مردی گفته بدیه
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم که بشرف اسلام برسم روزی شنیدیم
که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمایند که اربعة فی الدرک الاسفل
من النار نمرود بن کنعان و شداد بن عاد و فرعون موسی و رجل یبایع
بعدی بباب بابل ولولا مقالة فرعون انا ربکم الاعلی لکان هو اسفل
منه یعنی چهار کس در مرتبه پایین ترین دوزخند که عذاب ایشان از
دوزخیان بیشتر است نمرود و شداد و فرعون و مردی که بعد از من بر در
باب بابل از مردمان بیعت خواهد گرفت و اگر نه آن بودی که فرعون دعوی
که بودی می گفتم که این مرد در درجه پایین تر از وست و عذابش بیش از او
و چون امیر المؤمنین علیه السلام بجوار حق رسید من عزم عراق کردم

٥٦٠٥

چون بدر باب رسیدم معاویه را یافتم که بر منبر ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و او از جمله منافقان بود و از امام چهارم
علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه و علی ابائه و اجداده
مرویست که شخصی از و پرسید چه حال داری یا بن رسول الله صلی الله
علیه واله فرمود که ان حال دارم که بنی اسرائیل از فرعون
داشتند که فرزندان ایشان را ذبح میکردند و زنان ایشان را خدمت
می فرمودند و درین هفتاد سال حال شیعیان و محبان مرتضی علی بعنوانی
گذشته که نه زبانی را یارای شرح ان هست و نه گوشی را تاب
شنیدن ان که شاید چندین هزار نفس را به تهمت محبت اهل بیت
کشته باشند تا بدوستان و شیعیان چه رسد و اهم معاویه بنوعی
شد و شرح بدطینتی و خباثت نفس او را چگونه توان کرد که یکی
از اکابر فرموده یزید سیئة من سیئات معاویه و حقا که درست گفته است
که از بدیهای او یکی یزید است و در زین الدین حسام الدین حنفی گفته است
که انچه یزید پلید با امام حسین علیه السلام کرد از نتیجه افعال معاویه بود
او تمهید مقدمات ان کرده بود و او مردم را بر ظلم بر اولاد علی و فاطمه دلیر ساخته

۱۵۱

و امام حسن رضی الله عنه را زهر داده و رخصت قتل امام حسین علیه السلام کرده و

درخت عداوت اهل بیت را در دلهانشانده وبعد از آن این

ثمره آورده ابو یوسف بن ابراهیم مصاحب انا خلیفه در مجلس درس

خود گفته است و در کتاب حاویه الفاظ او در بعینه نوشته است

که معویه اول کسی بود که قاید و رهنما فئه باغیه باشد و اول کسی که خلافت بخلافت

و بعد صحیح و بشمشیر گرفت و اول کسی که غنیمت بخشید و اول کسی که

بخلاف رسول الله صلی الله علیه واله حکم کرده در آنکه الولد للفراش

از جهة خاطر زیاد اول کسی که مسلمان را کشت که نه بکفر برگشته بود بعد

از اسلام و نه زنا کرده بود بعد از احصان و اول کسی که سر مسلمان

بهدیه بوی فرستادند و اول کسی که در اسلام بر تخت نشسته و تشبه

با کاسره و فراعنه نموده و اول کسی که با مشرکان نا اخذ جزیه صلح نمود

و اول کسی که بت فروخته و بت و وثنها برهرزاد نهاد و اول کسی

که اسیران مسلمانان را بفروخت و اول کسی که نا اجازت صحابه

بمقام رسول الله صلی الله علیه واله نشسته و اول کسی که خلافت سلطنت

در میراث نهاد و حوالت به پسر کرد و اما اینکه گفته قاید فئه باغیه شد

اشاره

اشاره بحرب صفین است و قتل عمار و کفر آن طایفه که از علمای
اهل سنت هم بعضی برین رفته اند چنانچه مامونا گفته که بر بغاة نماز
نیست ... کرد بمیرند یا کشته شوند خاصه آن باغی که بر بهترین کسی
که بر روی زمین بودند خروج کرده باشند که آن امیر المومنین علی
است این ابطال است الفاظ مامونست پس معویه کافر مرده باشد
و سزاوار آن نبوده که برو نماز کنند و اما انکه خلافت را بشیعه
گرفت اشاره بانکه خلافت یا بنص است چنانچه مذهب شیعه
است یا باتفاق چنانچه مذهب مخالف است خلافت بغلبه
و شمشیر قول ثالث است و مذهب معاویه و اهل بادیه و خلق ...
فرموده لا ینال عهدی الظالمین اهل القری فلله و للرسول تا آخر
آیه فیء و غنیمت از خدا و رسول و ذو القربی وانهاست که درین آیه
ذکر یافته در ایام جاهلیت هر که خواهند دهند و خیانت نمایند بخلاف
حکم حق جل ذکره و صاحب کامل بهائی درین مقام فرموده
که بزعم انا یوسف رسول امیر است نبود که طعن او بر معویه وارد
آید عجب که چون بحث در فاطمه و فدک میرود سخن ساختند الدنیا ...

رجعت می ارند وحق از فاطمه ع باز میگیرند ودفع چندین اب
قرانها می کنند وچون با معویه خصومت افتاد اثبات میراث
از جهة رسول الله صلی الله علیه واله می نمایند با انکه معاویه اقتدا باصحاب
کرده که ایشان نیز همین کردند بلکه شنیعتر وپیش ما وپیش شما هیچ فرقی
نیست میان معویه ودیگران تا اینجا عبارت اوست بعینه و
اما انکه گفته است اول کسی که بخلاف حکم رسول الله صلی الله علیه
واله حکم کرده اینکه ابوسفیان دعوا کرد که زیاد فرزند ویست
رسول الله صلی الله علیه واله پرسید که از نکاح یا از سفاح گفت
از سفاح رسول الله صلی الله علیه واله فرمود که الولد للفراش
وللعاهر الحجر یعنی فرزند از شوهر است وزنا کننده را سنگ حواله
یعنی رجمش باید کرد معاویه حکم رسول الله صلی الله علیه واله را که
رد کرده وزیاد حرامزاده را بپدر خویش نسبت صدق الله جل ذکره
فرموده الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات شاید چون
او نیز حرامزاده بود میلش به برادر حرامزاده بود وگفته اند جنسیت
علت ضم است چه در مثل امده که کل طایر یطیر مع شکله کند هم

جنس با هم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز (یا) و ملعون خواست
که دیگران این انا سفیان خوانند مردم از خوف انکه خلاف
حکم رسول الله صلی الله علیه واله می شود نگفتند و عایشه او را زیاد
ابن ابیه نام کرد و بدان مشهور شد مصنف کامل گفته بخلاف
حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه واله عمل نمودن مخصوص معاویه نیست
رسول الله صلی الله علیه واله مروان را از شهر راند عثمان علیه ما علیه
بخواند و رسول الله ع ابو ذر را بخواند عثمان براند حق تعالی فدک را
به فاطمه داد و فرمود آت ذا القربی حقه ابو بکر باز ستد حق تعالی
گفته قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی عداوت عمر با
علی از همه چیز مشهور تر است غرض که در استحقاق لعنة معاویه و
استدلال بکفر و نفاق او را اثر کار بسیار است و او نهایت و مراد
از ان مسلمانان که کشته شده حجر بن عدی است که سر شیعیان بود در کوفه
و بکمال زهد و صلاح و اعتقاد درست معروف بود معویه مغیره بن شعبه و بعد از
خاندان سلاکه ثالث معویه و عبد الله زیاد بود حاکم کوفه کرد و او با شاره
معویه با ابو موسی الاشعری را فرمود که محضری بنویسد و بگواهی جماعتی از دین

بخلافه برسانند که حجر با دوستان او و موالیان امیر المومنین علیه السلام
چنین و چنین کرده و آن جمع هم دین بدنیا فروخته بر آن تهمت نامه
خط نهادند و معاویه باین بهانه حجر را با پانصد کس از شیعیان بکشت
اللهم العنه والعن من توقف علی لعنه و مراد از سری که بهدیه فرستادند
سر عمرو بن حمق انصاری است که رسول الله صلی الله علیه و آله او را
دوست میداشت و او دعوی میکرد که پیش از اسلام از زنا نیز
زنا نکرده ام و بر کسی ظلم نه پسندیده ام و حق کسی نبرده ام از شیعیان
امیر المومنین علیه السلام بود و در جمیع حروب در خدمت آنحضرت
بسر میبرد و بعد از واقعه حجر بن عدی از کوفه گریخته بموصل رفت
و در آنجا بدست دشمنان اهل بیت شهید شد سر او را بهدیه نزد
معاویه فرستادند مشهور است که وقتی امیر المومنین علیه السلام او
را برسالت نزد معاویه فرستاد جامههای موهبه مصری و پارچههای نفیس
و مال بسیاری بجهت او فرستاد قبول نکرد و گفت بیست درهم دارم
مرا تا بکوفه رسیدن کفایت است خوشا حال او که با وجود مرتبه شهادت
تشفی در روز قیامت بسید شهدا ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یحیی بن زکریا علیهما

عداوت الله دارد و اما آنکه صلح کرد با کفار نه جزیه اشارت او را
بآنکه حق تعالی در آیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله تا آخر با قتل فرموده
است یا جزیه صلح نه جزیه خلاف فرموده خدا و رسول او
صلی الله علیه و آله است اما کافر کافر را دوست دارد و خدا
و رسول را دشمن و اینکه گفته بت فروشی بر مراد ایشان داد اشاره
بحکایت مشهور است که رکن الاسلام روایت کرده است
از مشایخ خود تا بصاحب مصابیح و او از انا بن وایل نقل که
که او گفته با مسروق در فلان موضع نشسته بودیم سفینه می گذشت
پرسیدیم که چیست و بکجا میبرند گفتند متاع سفینه تمام بتست که معاویه
بطرف هند می فرستند که در آنجا بفروشند مسروق گفته خالی از آن
نیست که این مرد اعمال بد بر سر را شیطان در نظر او زینت داده
که خوب میداند با آنکه بیکبارگی از آخرت مایوس شده و
بر دنیا مفتون است و اول صفت مشرکان است که افمن زین له سوء
عمله دوم بیان حال کافران است که قد یئسوا من الآخرة
کما یئس الکفار من اصحاب القبور اما آنکه گفته بجای رسول نشست

بیکانی صحابه اشاره است بخوابی که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله دیده بود که بنی حکم و بنی مروان بر منبر او بالا میروند و بزیر می آیند
چنانچه بوزینگان بر جای بالا روند و باز به زیر آیند و بعد از آن رسول خدا
صلی الله علیه و آله تا روز نخندید وما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الا فتنة للناس اشاره بان است و سوره انا انزلناه درین باب
آن است و شب قدر که حق تعالی برسول خود و بائمه معصومین علیهم
السلام عطا فرموده که بهتر از هزار ماه است در برابر مدت حکومت
این ملاعین است که هزار کم پنجاه ماه بود و شجره ملعونه که در قرآن
مجید واقع شده مراد بنی امیه است صاحب مصابیح باسناد خود
از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود اذا رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه یعنی ای بندگان
خدای و دوست من هرگاه ببینید معاویه را بر منبر من باید که او را
بکشید و چون در امر حضرت تعالی فاسد و تهاون جایز داشتند
حق تعالی ایشان را ذلیل گردانید و کشیدند آنچه کشیدند و نه
همین یک حدیث وارد است بلکه موالف و مخالف چندین حدیث

تا بحدی مضمون نقل کرده اند مثل آنکه از محمود بن لبید نقل کرده اند
که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت هذا یرید هذا الامر بعدی
فمن ادرکه منکم وهو یرید فلیبقر بطنه یعنی معاویه زود باشد که اراده
خلافت کند کسی که او را ادراک کند و بداند که او اراده این کار
دارد باید که شکمش را بشکافد با آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله
و گوشش بریدن را منع کرده چون او بدترین خلایق است و ملعون
ترین ملاعین بشکم دریدن او امر فرموده و اکراد لعنة الله نزد رسول
الله صلی الله علیه وآله از بدترین منافقان و روترین خلقان
ذر حمت عالمیان صلوات الله علیه چندین بار بر و نفرین نمیکرد
و دعا می فرمود و شکر می نمود و در تفسیران گفته اند که آنحضرت
هر چند از کفار آزار می کشید می گفت اللهم اغفر قومی و مشهور است
که در احد دندان مبارکش را سنگ زدند و می گفت اللهم اغفر
فانهم لا یعلمون هر گاه کفار را امیدواری در درگاه خدا هست و او را
نیست و مثل آنکه بعضی از اهل سنت نقل کرده اند که فرمود
اذا رایتم معاویة یطلب الملک فاضربوا عنقه و بموجب این کریمه دعا

و ما ینطق عن الهوی امر آنحضرت امر خداست و نفرینی که با وی کرد
باذن خداست و دوری از رحمت الهی و نفرین حضرت رسالت
پناهی در دنیا و آخرت شامل حال اوست و با آنچه از نفاق سند
اول کسی که غارت کرد در اسلام آن ملعون بود که کلمی
بن قیس سلا با سه هزار ناکس فرستاده بود که هر کرا در طاعت
امیر المومنین یابند غارت کنند و آن لعین بسیاری سلا غارت
کرد و بسیاری از شیعیان کشته شدند و او اول کسی بود که در میان صفا
و مروه سوار شد و او اول کسی بود که شرب نبیذ را علانیه مرتکب
شد و ساز و سرود را با آن ممتزج ساخت و گاه گاه میان ملک
خون هم میکرد و حکم با باحتش می نمود و او اول کسی که کتابت
بتزویر و مکر نوشت او بود که چندین نوشتهای دروغ از روی
تزویر دیگر نوشت تا قیس بن سعد بدین سبب از حکومت مصر
معزول شد و چون تفصیل این طولی دارد رجوع بکتب تواریخ
از نب وقت و چون پیشتر که از وا این احوال و اعمال بظهور رسید
یاران ما و پدران که او در رتبت شیخ زاهد حافظ ابو سعید و سمعت ایشا

یا

۳۶۱

سمعانی که از مشاهیر علمای اهل سنت است و محدثی معتبر در
کتاب مثالب بنی امیه آورده که هند با مسافر بن عمرو بن
امیه در ساخت و چندین سال مسافر با او زنا کرده و او را وعده
میداد که ترا زن خواهم کرد تا آنکه حامله شد و فرزندش بشش ماهگی
رسید مسافر از ترس خصومت و فضیحت بگریخت و بحیره
بخدمت نعمان بن منذر رفت و هند را بوعده بسیاری با ابا
سفیان دادند و هم در حین عقد بخانه ابا سفیان او را فرستادند
و چون سه ماه در خانه بسر برد این فاسق ولد الحرام در وجود آمد
و ابو المنذر هشام بن محمد السائب در کتاب مثالب گفته که
چهار کس در معاویه دعوی داشتند که از ماست یکی عماره
بن ولید بن مغیره مخزومی و یکی مسافر بن عمرو و یکی ابا سفیان
و شخصی دیگر و هند از صحبت سیاهان محظوظتر بود و چندین بار
فرزند سیاه آورده و همان روز بکشت و مادر هند سیاه علمی بود
و در زمان جاهلیت علم را بر بام خانه میزد چه در آن وقت زنان
فاحشه را بان علم می شناختند و در اصل بنی امیه از قریش

بودن بچه امیه غلامی بود از ان عبد الشمس داو رومی بوده
از انکه چون زیرک و فهیم بود عبد الشمس اورا ازاد کرده بفرزندی
برداشت وازوی فرزندان جمله ملاعین و فجار بنی امیه در وجود
امدند واکثر علما برانند که شجره خبیثه که در قران ورد است
بنو امیه اند اگر کسی گوید در تاریخ مذکور است که عثمان بن عفان
بن ابو العاص بن امیه بن عبد الشمس است چگونه شاید که او غلام باشد
گویم عادت عرب است که چون غلامی را ازاد کنند بنام ان شخص
خوانند چنانکه رسول الله صلی الله علیه واله زید ابن حارثه را ازاد
کرده و بخود نسب او را زید محمد میخواندند و بعضی از محققان گفته چون بنی
امیه رومی اند از الم غلبت الروم مراد ایشان اند چه در بدایت
ملک ایشان اهل صلاح دین مغلوب بودند و ایشان غالب
و مراد بغلبه روم این است و لهذا چون حق سبحانه و تعالی صفت
شجره خبیثه کرده گفته ما لها من قرار چه ملک ایشان قراری نداشت
و بهزار ماه نرسید و بعد از ان هلاک شدند و یکی از ایشان در روی
زمین نماند و دولت خاندان محمدی صلی الله علیه واله بالا گرفته نوشتن

۳۶۲

انکار ایمان کردند و کسی از صادق آل محمد جعفر بن محمد علیهما السلام
پرسیده بود که شب قدر را می شناسید آن حضرت فرمود چون
نشناسیم و حال آنکه این شب را از برای ما پیدا کرده اند و در آن
شب ما را بر تخت کرامت نشانده اند و ارواح انبیا و ملائکه کرام یک
یک به تهنیت ما آیند و احترام ما بجا آرند تا صبح بود ما را آن شب
بهتر از ملک بنو امیه باشد اضعاف آنچه ایشان را حاصل شد
ما را در هر شب قدری حاصل شد و چون ثابت شد که بنی
امیه رومی اند نه قریش پس امامت و خلافت عثمان رضی الله عنه
و معاویه باطل باشد چه بزعم ایشان رسول الله صلی الله
علیه و آله گفته الائمة من قریش و ایشان قریش نبودند و معاویه
خود از مولفة قلوب بود و در مدت بعثت مشرک و مکذب
وحی و امامی بدین لیک اهل سنت قبایحی که از معاویه بظهور رسیده
بلکه از جمیع بنی امیه خواه ریختن خون مسلمانان باشد و خواه
ناسزایی که با میر المومنین علیه السلام می گفتند و خواه غیر از اینها از
فضایحی که ذکر کرده شد یا نه هیچیک را موجب قدح و نقص بنی امیه

و نقصان مرتبه ایشان نمی شمرند و حاشا که ایشان را از

دایره اسلام خارج دانند بلکه اگر کسی یکی از اینها را لعن یا

نفرین یا کند فتوی بکشتنش میدهند و این بنابر انست که اگر نفی

اسلام این جماعت کنند منافات با اعلای منصب

ایشان خواهد داشت که از ان ثابت شدن امامت به بیعت

اگر یک کس باشد چه بر هر یک از معاویه و یزید و مروان پیش

از ابوبکر رضی الله عنه و عمر و عثمان بیعت کردند اگر اینها امام نباشند

لازم اید که اینها نیز نباشند و در مدت حکومت ان ملاعین که قریب

بصد سال بود همه نکاحها و عقدها باطل باشد و چنانچه ملا سعد الدین

در شرح مقاصد گفته که ما یزید را لعنت میدانیم و اینکه علما تجویز لعن بر و

نمی کنند بجهة انست که مبادا بالاتر سرایت کند و در اینجا نیز

چون نفی اسلام بنی امیه سرایت می کند تجویز نفرموده اند و با اینها همه

اهل سنت اعدا خال المومنین هم نام کرده اند بجهت انکه خواهر

او حبیبه دختر ابوسفیان یکی از ازواج رسول الله صلی الله علیه و اله

و معلوم است که پیغمبر را صلی الله علیه و اله نه زن بود پس از وجهت

که ایشان

[illegible]

برادران زنان همه خال المؤمنین باشند و از آن جمله محمد بن ابی بکر
هم برادر عایشه بود چرا او را خال نمیگویند و عبد الله ابن عمر هم
برادر حفصه بود بایستی که او را هم خال می گفتند و اگر باین نسبت
خویشی آن زنان را با مؤمنان رعایت خویشی ضروری بودی پس
بایستی یکی عم مؤمنان بودی و یکی جد و یکی فلان و دیگری بهمان چنانکه
حکیم سنائی در حدیقه گفته شعر اگر مرد دیگها و تمیس است ؛ آن
نه خال و نه عم که ابلیس هست ؛ خال ما داد بهر دنیا سر ؛ زهر
مر او ز چشم زهرا سر ؛ هرکرا خال زین شمار بود ؛ مرد
با علی چه کار بود ؛ گرامی خال بدست ناو
بوبکر سر نجات افکار ؛ عایشه بهتر است خواهر او ؛ خال
ما به بود برادر او ؛ بعد از آن تمام زنان سر می شمار و میگوید
زین همه هفت مصطفی بودند ؛ جمله مادران ما بودند ؛ چون فتادی
بدخت بو سفیان ؛ که از و گشت خاندان ویران ؛ بیک
کاری که از معاویه بظهور آمد که شاید روز قیامت بکارش
آید دانست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب

اورایت الاستباه نقلست که روزی معاویه بر منبر
رسول الله صلی الله علیه واله بود وبیعت از برای یزید می گرفت
عایشه سر از روزن حجره اش برآورد و گفت ای معاویه پیش از
تو شیوخ بودند از برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه
گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل شده از منبر
بزیر آمد و بعد از دو سه روز کس فرستاد که التماس کرد که توام المومنینی
اگر بدیدن من آئی باعث فخر من می شود و شرط می کنم که برادران
ترا هر کدام بمنصبی که فرمائی فرمان کنم و چون عایشه بدیدنش رفت
در تیپا چاهی پر از آهک کهنه بود و بران فرش گسترانیده و راست
کرده نشسته بران تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و فرو رفتن
همان خورد لطمه و گفت هنوز خامی باش تا پخته شوی و وعظ ما
تو بچاه ولیست در اینجا صحبت خواهم داشت واین واقعه در لفظ
ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت روداده واین مهاجرت
دران روز واقع شده و در روایتی آنکه حسن ضعیف شده بود بر
خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه

راند چون خر خود را بر روی فرشهای قیمتی معاویه دید بر یکدیگر رید و
بر یکدیگر رید و مروان حمار را حق حمیت در حرکت آمد از زبان
حمار از روده گشته گفت مرا طاقت این قدر تحمل نیست اشاره
بخدام کرد تا خر آن را با سوار در چاهی که در کنج آنجا نه بود انداختند و بر
این واقعه بهر تقدیر کسی علم و وقوف نیافت مگر حضرت امام
حسین علیه السلام که پیش از وقوع واقعه خبردار بود و ابن عباس
چون از آن حضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبردارش گردانید
و از اعمال قبیحه معاویه بیعت گرفتن بود از مردم بجهت یزید پلید
با آنکه مر فسق و فجور او مطلع بود و او را از خود بدتر و ظالم‌تر میدانست
مشهور است که در آخر مرض روزی که بوی جهنم بمشام هوشش رسیده
بود مردمان را جمع نمود و خطبه خواند گفت ایها الناس من
زرع قد استحصد و انی قد ولیتکم یزید و لن یلیکم احد بعدی الا من
هو شر منی کما کان من قبلی هو خیر منی یعنی ای مردمان هر که هر چه
کاردمی درود و من یزید را بر شما حاکم ساختم و هیچکس حکومت
شما را نخواهد کرد که از من بدتر نباشد چنانچه پیش از من هیچکس

نگذاشت که از من بهتر بود و از هر که در عراق و شام و حجاز بود بیعت
گرفت و با یزید گفت که عمرو عاص بهزار حیله و مکر با من بیعت کرده
بود و هر چند سعی کردم به بیعت با تو راضیش نتوانستم کرد و حیله دیگر
بخاطرم رسیده که گمانم اینست که علاج منحصر در آن باشد چون از تجهیز
و تکفین من فارغ کردی بطریق التماس بگو که پدرم وصیت کرده
و درخواست عار نموده که شما او را بجای کس بسپارید و چون از آن مهم فارغ
شود و خواهد که از قبر برآید شمشیر کشیده بگو که بیعت بمن می کنی و
الا ترا نیز در پهلوی او میخوابانیم و اگر بیعت کرد فهو المراد و الا
گردنش بزن و کار تمام کن و چون عمرو عاص گول یزید را خورده
بگور فرو رفت و آن ملعون را خوابانید و خواست که برآید یزید
شمشیر کشیده گفت با من بیعت می کنی و الا گردنت را زده
در پهلوی او ترا میخوابانم و چون عمرو عاص دید یزید بجد راست
رو و ریش کرده لگدی چند محکم بر معویه زده گفت بخدا قسم راست
که این حرامزاده خر را هرگز این حیله بخاطر نرسید البته تو او را
تعلیم کرده و از تدبیرهای تست و مکرهای تو لعنت خدای بر

تو که در درون هم دوست از مکر و حیله نمیداری و لا علاج دست بدست
یزید داده بیعت کرده و از قبر بیرون آمد و یزید لعین الله بعد از آن که
از امر پدر فارغ شد بمنزل رفت و گفته پدر مرا وصیت کرده
که از آل ابو تراب پر حذر باشم و این مقدمه واقعه هایله کربلا
بود و روز بروز تعدی و ظلم بنی امیه زیاد میشد تا بجدی رسید
که مردم قیامت و مرگ تمنا میکردند تا بروزی که حکومت بعمر
عبد العزیز رسید و او صالح بود و او را با بنی امیه اختلاف بسیار است
تا بجدی که او را مومن آل فرعون می گفتند مشهور است که شخصی
در خدمت او حکایت میکرد و گفت امیر المومنین علیه السلام
یزید چنین گفت یا چنان کرد بفرمود تا او را برهنه کردند و بدست
خود بیست تازیانه بر وی زد و باقی بنی امیه قدم بر قدم یزید
به نصیحت پدر کار میکرد و پدرش دست فشان عمر بن خطاب
بود و دستور عمل ایشان مواعظ و نصایح او چنانچه در کتاب فضلت
فلاتیلم در لفر مجلد ثالث آورده که چون خبر شهادت امام حسین علیه السلام
بمدینه رسید عبد الله عمر آزرده شده متوجه دمشق گشت که بر یزید و

یزید را تنبیه نماید از مدینه برامد و بهر منزلی که میرسید اظهار کفر و فسق
یزید میکرد و مردم را از محبت او برمیگردانید و مردم چون
او را پسر خلیفه میدانستند از و قبول میکردند تا انکه بدمشق رسید
و دران حین واقع شد و چون عبدالله عمر فضایل در مناقب حسین
علیه السلام بگفت و شروع بملامت یزید کرد او را بخلوت
برد و گفت خط پدر خود را می شناسی گفت بلی صندوقچه
براورده بود مکتوبی دران میان بر پارچه حریری پیچیده چون
بدستش داد و مطالعه نمود نوشته که محمد صلعم بیامد و بحیله و سحر ما را
از عبادت لات و عزی و هبل باز داشت و او در سحر
بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب بود و من بر همانم که بودم
و ترک لات و عزی و هبل نکرده ام و نکنم و چون محمد صلعم
از میان رفت من چهار کس را برانگیختم که گواهی داده‌اند با نکه
محمد صلعم گفته الائمة من قریش و علی را از خلافت معزول ساختیم
و خلق را بر بیعت ابوبکر داشتم و بظاهر اظهار سنت او کردم
اما باطناً بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد صلعم هر چه مقدور بود

کردم و تا زنده ام می کنم و ترا که معاویه نصیحت می کنم که تا مقدور
باشد کاری که ان ابقی نکنی بلکه بخرکشتن راضی نشوی و اکر
نتوانند که خاندان محمد را بیکبار بر داری از ظاهر شرع او تجاوز
نکنی تا ترا اورست او بر تو خروج نکنند و بباطن انچه ترا دست رس
باشد دفع ان می کن و زنهار که محبت اهلبیت را و عوی را از
دل بیرون نکنی وان مکتوب را چون سراسر مطالعه نمود دیگری
بدستش داد و بعد ازان دیگری و دیگری تا انکه قریب بیک
جزو کتاب همه ازین نمط ببسط عظیم نوشته دید عبدالله
خاموش شد و گفت پدر با من هرگز این راز نگفت و اگر من
دانستمی هرگز ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار خواست
و یزید عطای بسیار نسبت باو بفعل اورد و او با عطا
و جوایز بسیار بمدینه برگشت و بعد ازان بهر مرتبه در مجلس که
رسید می گفت ما قال یزید الا صدقا و عدلا لوددت انی
مشارک له فی فعله یعنی یزید بغیر از راست نگفت و بجز عدالت
ازو بفعل نیامد و من دوست میدارم که در کار او شریک

می بودم مرا شبهه افتاده بود و همچنین بلاذری نقل کرده که
چون حسین علیه السلام شهید شد عبدالله بن عمر نامه نوشت
که من عبدالله بن عمر الی یزید بن معاویه اما بعد فقد عظمت الرزیة
وجلت المصیبة وحدث فی الاسلام حدث عظیم ولا یوم
کیوم الحسین و ازین قسم کلمات درج نمود یعنی این نوشته
ایست از من که عبدالله‌ام بجانب فلان و بعد از دعا اعلام
آنکه بزرگ واقعه رو نمود که بسبب تو این قسم بزرگان با آن نحو
جماعتی هلاک شدند و از میان رفتند و این نحو مصیبتی که بزرگترین
مصیبتها بود پیدا شد و این طرز حادثه در اسلام بهم رسید که
از همه حادثها عظیمتر و عجیبتر بود و آن روز که بر حسین علیه السلام
گذشته مثل آن روز روزی نبوده و نخواهد بود و هیچ میدانی
که چه کرده و از تو چه عمل بظهور آمد پس یزید در جواب
نوشت که اما بعد یا احمق فانا جئنا الی بیوت منجدة وفرش
ممهدة ووسائد منضدة فقاتلنا عنها فان یکن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا
وان کان الحق لغیرنا فابوک اول من سن هذا وابتز

واستأثر

بر دست اتیتم بالحق من عند الله یعنی بدان ای احمق که ما را از زروی دنیا
و زینت گیتی بنا بود و بهر سید همان خانهای بلند و قصرهای رفیع
و فرشهای نفیس گسترانیدن و بالشهای و تکیه های خارا بر روی یکدیگر
چیدن و دیگر چه از لوازم اینها باشد از برای ما اماده و مهیاست
پس اگر اینها حق ما بود و دیگران میخواستند اینها را از دست
ما برارند بر سر حق خود جنگ و جدال کنیم باشم بر ما حرفی در شرع قبحی
نیست و اگر حق از دیگران بود و ما بجور و ظلم و ستم از دست
ایشان گرفتیم و بنا حق حق ایشان را صاحب شدیم پس
پدر تو اول کسی است که این عمل سنت نهاد و
این ظلم را بانی شد و اینها همه میوه ان درختیست که او
کاشته و حاصل تخمی است که او پاشیده و لقب بد بیت
که او بهر سا[illegible] و خود به امیر المومنین علیه السلام لقب
کرده و این مخصوص بدیگری بود و در حقیقت جاهلیت که او نموده
ترا اعتراض بر پدر خود باید کرد نه بر ما حاصل کلام اینکه
از ابتدای خلافت ابا بکر رضی الله عنه تا الغر حکومت بنی امیه

بالتمام از برای دنیای و حکومت دنیا و نام خدا و رسول الله صلی
الله علیه و آله می بردند و از شرع و دین بیگانه بودند و عبد الله
عباس نقل می کند که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن گذاردم
و مردمان پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابوسفیان کسی دیگر در مسجد
نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان معاویه را
میگوید که ببین درین مسجد کسی مانده است یا نه ابوسفیان
دران وقت کور شده بود و چیزی نمیدید معویه چراغی بدست
گرفته اطراف مسجد را تفحص می نمود و من در عقب ستون
و برابر ان ستون می گشتم تا مرا نه بیند چون خاطر جمع نمود
گفت هیچکس نمانده است ابوسفیان گفت یا بنی اوصیک
بدین الآباء و الاجداد و ایاک و دین محمد فانه سبب فقرنا
و اری هو بنک قول محمد من البعث والنشور تا آخر ای پسرک
من وصیت می کنم ترا بدین آبا و اجداد خود باید که دین قدیم
پدران را از دست ندهی و از دین محمد پرهیز کنی پس
بدرستی که این دین سبب فقر و درویشی باشد و مال و اسباب

ما

حاکم شد و از بزرگان بدر وی رسیدیم زنهار که ترا از سی و با کی
نباشد از گفتهای محمد و آنچه از قیامت و بهشت و دوزخ
میگوید که اینها همه خرافت و اعتباری ندارد و چون او بعضی
سخن با تمام رسانید معاویه گفت کودک رای یا اشتباه
فی سرای من او اعتقاد من اینست که تو فرمودی ای پدر مشفق آنچه
خاطر شریف جمعدار که مرا نیز عقیده اینست و موجب
اگر پدر نتواند پسر تمام کند بدار که آنچه تو شروع نموده خواهم کرد و
کرد و تقصیر نکرد و یقین که گناه تمام بنی امیه با گناه او برابری
نکند و عذاب همه بعذاب او نرسد چه در فن خود که حیله
دیگر با حرمه مکر شیطان سه با او توان سنجید و مع هذا همچو عمرو
وزیری و مشیری داشت که چون در قتال امیر المؤمنین علیه السلام
عازم شام از کان دولتش بعضهم انه متفق الکلمه بودند در رنگ
این کار تمام نشود الا بمعاونت عمرو عاص که در مکر و حیلت نظیر ندارد
او نیز همچو تو فرید عصر و وحید دهر است گفتم ترسم دعوت
مرا اجابت کند گفتند سالش ترغیب کن نامه با و نوشت

که عثمان

ورطب و یابس چند خرج کرد که من خلیفه عثمانم خلیفه

رسول الله صلی الله علیه واله بود و بظلم کشته شد و مومنان

دلها سوخته دست باین سبب [illegible] بر همه کس طلب خون او

واجبست و در اخر نامه باین عبارت نوشت که واما

ادعوک انا الحظ الاجزل من الثواب والنصیب

الاوفر من حسن المآب بقتال من ردی قتله عثمان یعنی

من ترا میخوانم به حصه بزرگ از ثواب و قسمتی وافر تر

و بیشتر از خوبیها عاقبت چه تو با کسی جنگ خواهی کرد که

کشندهای عثمان را پناه داده است پس چون بثواب

بیشتر از ثواب همه کس برسی و چون نامه بمطالعه عمرو

عاص رسید بموجب کلوخ انداز را پاداش سنگ است

بر لوحی چند نوشت و چنانچه او خود را خلیفه خلیفه رسول الله صلی

[illegible]

الله علیه واله نوشته بود این خود را صاحب رسول الله

صلی الله علیه واله خواند و بعد از بیتها نوشت که اما انچه تو مرا

بان میخوانی که طوق اسلام را از گردن خود بیرون کنم و با تو

و در گمراهی شریک شوم کار بزرگ شمشیر بر روی مرتضی علی
علیه السلام کشیدن که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحـ
و وارث و قاضی دین اوست و زوج دختر او که بهترین زنان اهل
بهشت است و پدر سبطین است که سیدی شباب اهل جنت
اند و او قسیم جنت و نار است و ساقی حوض کوثر پس با او
چگونه قتال توان نمود و آنکه گفته که خلیفه عثمانم هرگاه عثمان
رضی الله عنه کشته شد و مردم بدیگری بیعت کردند خلافت تو
نیز برطرف شد و در صحبت و صحابیا بودن من و تو برابریم
اما آنچه نسبت بامیر المومنین علیه السلام داده از حسد بر عثمان
و شریک بودن در قتل او عین دروغ و بهتان است
وای بر تو ای معاویه که علی ع را باین نحو چیزها نسبت داده میدانی
که او بر همه کس در اسلام سابق است و در هجرت مقدم است
۲ و اوست آنکه نفس خود را فدای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نموده بر جای او خوابیده و رسول خدا در شان او گفته است
هو منی و انا منه و در روز غدیر گفت من کنت مولاه فعلی مولاه

و در خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و
یحبه الله و رسوله و در روز خوردن مرغ بریان فرمود خدایا دوسترین
کسی را بهتر دوست بفرست که با من ازین مرغ بخورد و علی آمد و چون
علی را دید گفت و الی و الی یعنی چنانچه بنزد خدا دوست ترا است
و نزد من هم دوست تر است و در بعض نسخها الی الی است
تا حرف عطف یعنی بیا نزد من بیا نزد من و از هر دو معنی
کمال محبت نبی مختار علیهما السلام فهم می شود و در شان او
گفت انا مدینة العلم و علی بابها و در فلان روز فلان
و در فلان موضع فلان گفت و بعد از نقل احادیث بسیار
که در مناقب آنحضرت واقع شده نوشت که ای معویه تو نیز
میدانی که آیات قرآنی آنقدر در شان علی و در فضایل
او نازل شده که حساب ندارد و در اینها کتابها و شرح نوشته
مثل آیه یوفون بالنذر و آیه انما ولیکم الله و آیه قل
لا اسئلکم علیه اجرا و فلان آیت و فلان آیت و ما و تو
میدانیم که پیغمبر خدا با و گفت کسی که ترا دوست دارد مرا دوست

دارد که باشد

ور بسته باشد و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و دوست
ترا حق تعالی در جانب بهشت میگرداند و دشمن توا لبته در دوزخ
دوزخ خواهد بود پس با وجود این مراتب چون فریب تو
بخورد کسی که او را از عقل و دین اندک بهره باشد و
چون بهشت را از دست توان داد و بدوزخ توان سلطنت
شد بیت بر این پند بر مرغی دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
و چون کتاب او بمعویه رسید باز جواب نوشت و
احوال بر و عرض کرد و چون دید که سلطنت نمی شود حکومت
مصر را بر و عرض نمود و چون سخن باینجا رسید معاویه دریافت
پای مکس و آنروز بهزار فکر فاسد شب را بروز آورد و
که بهزار خیال باطل بروز آورد و در صبحش غلامی داشت نام
او وردان عاقل و کاردان او را طلبید با او مشوره
کرد و غلام گفت معویه ترا بدنیا میفریبد و آن چیزیست
که با کسی وفا نکرده و با هیچ احدی نمی ماند و با علی آخرت
است و آن نعیم جاودانیست که آخری ندارد و پسر عبدالله

نیز بران وقوف شده نصیحتی چند کرد اما از محبت دنیا چشم
دلش کور و گوش جانش کر شده بود بیت با سیه دل چه
سود گفتن وعظ ،، نرود میخ آهنی در سنگ ،، تا آخر دنیا
بر آخرت اختیار کرده و حب خر را بر کار و نفس بسته راه
خدمت معویه که شاه راه جهنم بود پیش گرفت بیت ترسم
نرسی بکعبه ای اعرابی ،، کین ره که تو میروی بترکستانست
و چون بر سر دو راهی که بعراق و شام میرود رسید باز در
دل او پرسش آمد گفتند هشیار شو که این راه شام است
و انتهاش آتش دوزخ است و این راه عراق است
و به بهشت میرساند به بین تا کدام را اختیار می کنی و هر چند
پسر و غلام براه آخرتش میخواندند نفس و شیطان براه
دنیاش می کشیدند و او نیز عنان اختیار بدست شیطان
داد تا بالجمله دنیاش گردانید و بحکم افرایت من اتخذ
الهه هواه بهوای نفس فریفته شده خدا و رسول الله صلی الله
علیه و اله را از خود رنجانید و دین و دنیاش را خشنود

٣٧١

گردانید وذلک هو الخسران المبین وچون سفیان از در راهی
طرف شام ساخت باو گفت که ره اینست ای برادر تا جهنم
وادور و وداع نمود و از پی دیگران رفت وچون باز قران نحسین واقع
شد و یکدیگر را دریافتند و حیله ها در کار هم کردند اهم در باب
مصر و هم در وقت بیعت نمودن و کاغذ نوشتن عمرو رحمه
بمعویه گفت زانقدر تا که علی را در امر حرب است هیچکس
نیست و او مستحق خلافت و امامت و خلم است درین
باب با او حرف زدن معویه گفت بلی ولیکن ما طلب
خون عثمان رضی الله عنه می کنیم عمر گفت وا دیده در آن
وقت که عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند بتو پناه آورد
و تو تغافل کردی و من او را بآن حال بگذاشتم و گریختم
گفت همه اینها را بگذار و بیعت کن گفت والله که من دین
خود را بتو نخواهم داد تا دنیای خود را بمن ندهی پس حکومت
مصر را گرفت و بیعت کرد و اخر مآل کار عمرو عاص بانجا
رسید که مصحف مجید را پاره پاره کرد و بر سر نیزه ها بست

و خوارج را باین عمل فریب داده دست از حکایت کشیدند
و بحکمین راضی شدند و چون دیدند که ابو موسی فریب خورده
بر امام زمان خروج کردند و چندین هزار کس دریک کلی
زمین بجهنم انتقال نمودند و اگرچه باعتقاد خود دست چندین بگردت
دنیا مشغوف بود اما بسی برنیامد که پشیمان شد و پشیمانی سود
نکرد با آنکه در جواب معاویه آن آیات و احادیث که
در شان امیر المومنین علیه السلام نازل و وارد شده بود
می نوشت و یک یک مناقب آنحضرت را می شمرد
آخر کارش بانجا رسید که بجهت آنکه معاویه را از خود راضی کند
آهنگ محاربه با امیر المومنین علیه السلام نمود و چون چشمش
بر آنحضرت افتاد رو بگریز نهاد و بنیزه آنحضرت از آن
غلطید و چون دید که امیر المومنین ع نزدیک شد و بیک
ضرب او را بدو پاره خواهد کرد و بدبختی بعملی که شیطان را
در حیرت انداخت که کشف عورت باشد حیله جوئی کرده
آنحضرت علیه السلام روی مبارک را بطرف دیگر

کردانید و او ترسان و لرزان خود را بدر انداخت و چون
چشم معویه برو افتاد خندید وکفت مرحبا که نیک بکری
براب زدی کفت مخند که اکر با تو این طریق که با پسر نجاست
رادیدم تو میدیدی همه اطفال تو یتیم شده بودند و
ماها تاراج رفته کفت حق است لیکن من هر وقت که
نزد به پیشم این صحبت بیادم خواهد امد و خواهم خندید کفت
هرکرا ان حالت پیش اید از عار و ننک نمی اندیشد کفت
بالیکن رسوائی ابد در عقب دارد و کدام عار از چنین
بدتر باشد و بسربن ارطاة نیز مکرر بر عمرو عاص میخندید
و او را بدان عمل سرزنش میکرد تا انکه روزی امیرالمومنین
علیه السلام بصورت مبدل در میدان بود و بسر اهنک
محاربه نمود و در ان اثنا که انحضرت برو حمله نمود فهمید که
ان سوار کیست خود را از مرکب انداخت و چون مرکب
را بر معاویه دید لاعلاج نسبت عمرو عمل نموده امیر علیه السلام
از و نیز رو کردانید و بسر را خود از سر افتاده بجای مکان

گریخت و از هر طرف فریاد برآمد که یا امیر المومنین علیه السلام
ان ملعون کبر است مهلتش نباید داد فرمود بگذارید برود
که لعنت بر و باد و معاویه چون او را دید دلداریش داد
که بر تو چیزی نیست شریکی درین واقعه داری جواب داد از کوفیان
بمیدان آمده بیتی چند باین مضمون خواند که ای اهل
شام چه بیشرم مردمید که عمداً ازار نمی پوشید و هر روز
یکی از شما برهنه ساختن عورت شمشیر را از خود ردی کنند
و از شمایان بیشرم تر معاویه است که بر علت شما میخندد
و میداند که این کار را شعار خود کردید بر شما کار آسان شد
بیا مثل است که اذا لم تستحی فاصنع ما شئت چنانچه حکیم
سنائی در باب زهر دادن معاویه امام حسن را و کشتن
یزید علیه اللعنة امام حسین را گفته است شعر هیچ ناورد در ره پیدا او
و هر تیغی را مصطفی را یار ، ره از رزم و شرم بر بسته ، عهد و پیمان
شرع بشکسته ، هر که را خشم شود بگرده زشت ، نزد آن
کس چه دوزخ و چه بهشت ، آدمی چون براو دست از حیث

ام چ

هرچه خواهی بکن که قصد تشیع و اهل سنت چون التزام کفر کرده
کر اعمال قبیحه دشمنان اهل بیت علیهم السلام را تصحیح کنند
و هر بدی که از ایشان صادر شده خوب وانمایند در مقام
اصلاح جانب اهل جمل و صفین نیز در این از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند که فرمود اخواننا
بغوا علینا یعنی برادران ما بودند که باغی شدند بر ما و هرگاه
آنحضرت ع آن طایفه را برادر خوانده باشد ایشان را
بد نتوان گفت و جواب آنکه این روایت از جمله روایات
موضوعه است و بر تقدیر تسلیم که صحت داشته باشد دلالت
بر نجات آن طایفه ندارد چه حق جل ذکره در قرآن
مجید بسیاری از کفار را برادران پیغمبران خوانده است
والی ثمود اخاهم صالحا ~~و الی عاد اخاهم هودا~~ و یکجا آمده
و ذکر اخا عاد و هود و صالح پیغمبر بودند و عاد و ثمود کافر بودند و
شک نیست که کافر در عذاب ابدیست اگرچه خدا برادر
صالح و هودش خوانده باشد و خارجی دوزخی است اگرچه

علی برادرش گفته باشد چنانچه آمنوا را اگر کفر ورزند عقب
نباشد بکار می آید اخوانا را اگر بغوا علینا در دنبال آیه
باعث نجات تواند بود و در همین مقام بحثی از مجتهدین قدسی
ضمیر و متکلم نحریر شیخ الطایفه شیخ مفید قدس الله سره مشهور است
مناسب می نماید و آنرا بدو طریق نقل کرده اند یکی آنکه روزی
شیخ بمجلس علی بن عیسی رمانی وارد شده بود اتفاقا یکی
از رمانی پرسید که در حدیث غدیر و قصه غار چه میفرمائی
گفت خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت یعنی آن یقینی است
و این ظنی است و از روایت حاصل نمی شود آنچه از درایت
حاصل می شود چون آن مرد و حضار مجلس بیرون رفتند
شیخ مفید پرسید که چه میگوئی در شان کسی که با امام زمان
حرب نماید و برو خروج کند گفت آنکس کافر است و بعد از آن
گفت نه فاسق است گفت در شان علی ابن ابیطالب علیه
چه میگوئی گفت او امام عادل است گفت پس در حق
طلحه و زبیر و فتنه جمل چه میفرمائی گفت ایشان [illegible] توبه کردند نج

بعض

مفید فرمود که خبر حدیث در آیتست و حدیث غدیر را تو به درایت روایت
زمانه گفت من در آن وقت که آن سوال کردند حاضر بودی
گفت بلی گفت سوال تو وارد است و او را بمفید ملقب ساخت
طریق دیگر آنکه روزی شیخ مفید قدس الله سره در مجلس
قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شد و اتفاقا علمای چهار مذاهب
هم حاضر بودند و قاضی نام شیخ را شنیده بود اما
بخدمت او نرسیده در صف نعال نشست و بعد از لمحه
گفت ای قاضی اگر رخصت باشد سوالی دارم در حضور
علما بپرسم قاضی گفت بپرس گفت این خبر که من
کنت مولاه فعلی مولاه آیا صحتی دارد یا علمای شیعه فراهم
یافته قاضی گفت البته صحیح است گفت مراد از مولا
چه باشد گفت اولی شیخ گفت پس این همه خلاف
و خصومت در میانه چراست قاضی گفت ای برادران
خبر روایتست و خلافت ابو بکر درایه و مردم عاقل
ترک درایه از بهر روایت نکنند شیخ مفید ان مسئله

گذشته پرسید که دران خبر که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله علی
را گفته باشد که یا علی حربک حربی وسلمک سلمی چه میفرمایید
قاضی گفت لابد این حدیث صحیح است شیخ گفت پس در حق
اصحاب جمل چه میفرمایی بقول شما کافر بوده باشند قاضی
گفت ای برادر نشنیده که ایشان توبه کردند شیخ گفت
خبر حرب درایة است وحدیث توبه روایت و شما در
حدیث غدیر فرمودید که عقلا درایت را بهر روایت از
دست ندهند قاضی ساعتی سر در پیش افکنده سر برآورد و
پرسید که تو چه کسی و نزد که درس میخوانی گفت من محمد
بن محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را
گرفته بیاورد وبجای خود نشاند وعذر خواست وگفت
انت المفید حقا افاده کننده بحقیقت توئی یا شیخ وعلمای
مجلس در همهمه و سرگوشی افتادند و همه از قاضی برنجیدند قاضی
گفت ای علمای دین این مرد مرا ملزم ساخت و من در جواب
او فرو ماندم اگر شما را جوابی هست بفرمایید تا برخیزد و بجای
خود

خود رود و بعد ازان خبر به سلطان عضد الدوله دیلمی رسید و او التماس
قدوم شیخ نموده باجرار از و پرسید و مرکب خاص با قلاده
و سر افسار از زرین و سراپا خلعت خاص و صد دینار خلیفتی که
هر دیناری ده دینار باشد با غلامی و کنیزی انعام فرموده
و هر روز مبلغی گرامند از گوشت و برنج و نان مقرر داشت که
در مجلس او صرف شود و از آن روز بلقب مفیدی ملقب شد
و این قصه مشهور است و از جمله مهربانیهای اهل سنت
نسبت بدشمنان خاندان مصطفی و مرتضی صلوات الله علیهما
اینکه بجبر قایل شده اند و مذهب جبر را رواج داده اند و میگویند
که بنده را فعلی نیست و هرچه می کند همه فعل خداست
و حق تعالی چنین خواسته و تقدیر چنین رفته بود و وجهش
آنست که چون دیده اند که بعضی از صحابه و تابعان بجهت محبت
دنیا اهل بیت مصطفی و مرتضی و ائمه هدی صلوات الله علیه
و سلامه علیهم ابدا ظلمها کردند و ستمها روا داشتند و حق
ایشان از ایشان باز گرفتند و بظلم و تعدی و طغیان و عصیان

بچون مذهب جبر شد و اولاد عظام و سادات کرام فتوها
داوند و عوام الناس را بر استخفاف ایشان جرات داده
دلیر ساختند بتوهم اینکه مبادا عقلا و صلحا برین افعال و اعمال
ایشان را ملامت کنند بازبان بلعن و نفرین کشایند و در رواج
این مذهب کوشیدند و احیای مذهب زمان جاهلیت کردند
چه مشرکان قریش پیش از ظهور اسلام همه جبری بوده اند و
چون حق تعالی جل ذکره بکرم بی پایان خویش دنیا را بوجود
باجود حضرت خاتم الانبیا والمرسلین علیه واله صلوات الله
رب العالمین زیب و زینت داد و قرآن عزیز را
برانحضرت عم نازل ساخت از برکت وجود حضرت رسالت
پناهی و کتاب شریف الهی آن مذهب از میان رفت نام
جبری و جبر در زمانه نماند تا آنکه شیطان لعین باز بهزار زحمت
و حیله معاویه و یزید و احزاب و اتباع ایشان را بهم رسانیده بموجب
آنکه گفته اند العدل والتوحید علویان والجبر والتشبیه امویان
احیای جبر کردند و اهل زمان خود را بواسطه حکومت دنیاوی

۳۰۷

تابع خود ساختند و روز بروز کار جبر و تشبیه بالا گرفت و غوغا

اصل آنکه چون تفاوت همه اشقیا باراده حق تعالی باشد

مردم زبان لعن وطعن از مقتدایان ایشان کوتاه خواهند کرد و امید

وقوی ترین شبهه که ایشان راشده اینکه در بعض عبارتها

دیده اند که خدای تعالی فاعل خیر و شر است و ندانسته

اند که مراد از شر فعل قبیح نیست بلکه مراد از شر چیزی

چند است که بحسب ظاهری مضرتی داشته باشد مثل

مار و عقرب و قحط و طاعون نعوذ بالله منها هر چند که هر یک

متضمن حکمتها و مصلحتها باشد که عقل ما بآن نرسد بیت از حکیم

ای عزیز بد نباید ٭ آنچه آن کرد آنچنان باید ٭ چنانچه حکما گفته

اند که هر چه موجود است یا خیر محض است یا خیر او غالب است

بر شر و حق تعالی حکیم و قدیر و فیاض مطلق است و بخل براو

روا نیست و هر جزوی از اجزای عالم در حد ذات خود بر احسن

اوضاع است چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمة فرموده نظم جز

حق حکمی که حکم را شاید نیست ٭ حکمی که ز حق فزون آید نیست ٭

هر چه گویی که امامت اینچنان می باید الخ انچه گویی اینچنان نمی باید بیت
حاصل کلام آنکه چون رسول الله صلی الله علیه از دنیا رفت
اکثر امت بحکم فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم بکفر
اصلی رجوع کردند و باغوای شیطان اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم از منصب خود معزول ساختند عوام
الناس را که در آن زودی از نتیجهها بیرون آمده بودند
و قوت دفع شبهه نداشتند از روی مکر و حیله با خود متفق
ساخته در شان خود و خلفای سلف از زبان حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله احادیث افترا نموده بر طبق
آن قسمهای دروغ خورده عوام الناس بنابر حسن ظن با آن
متغلبان مغرور شدند و باهل بیت رسول الله صلی
الله علیه و اله التفات نکردند و چون سالها گذشت شبهات
بکثرت استعمال حجة شد و حجت بقلت استعمال حکم شبهه
پیدا کرد و بعد از آن جمعی از تقلید آن گروه پشیمان شده
به تقیه روزگار میگذرانیدند و اظهار حق کما ینبغی نتوانستند کرد

چون

٣٧٧

چون حق تعالی وعده داده بود که این دین را بر سایر ادیان
غالب سازد بموجب لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
انچه از احادیث موضوعه بود فسادش ظاهر شد و روز بروز
مذهب حق ایمه اثنی عشر رواج و رونق یافت تا انکه بهمت
و توجه بادشاهان صفویه قطبشاهیه زاد الله شوکتهم و اجلالهم و زور
بازوی غلامان حیدری و محبت و دلیل علمای جعفری کما
شاء الله تعالی این مذهب حق قوت گرفت و میگیرد تا
وقتی که مصلحت الهی صاحب امر زمان علیه صلوات
الله الرحمان ظهور نماید و عالم را از لوث کفر و ضلالت چنانچه
باید و شاید پاک و پاکیزه گرداند اللهم عجل فرجه
بحق محمد و اله الطاهرین و از یکجهتهای اهل سنت و درست
اعتقادی بهای ایمان در دین و مذهب انکه از مقتدایان خود
بر نمی گردند و اگر امامی یا خلیفه در بعض اوقات مرتکب
قبیحی شده باشد یا شود از نقص در خلافت و پیشوائی او نمیدانند
بلکه اگر در اصل او نیز خطائی واقع شده باشد او را نقصان

سا مقتضای

با تحقیق ...

حال می‌شمرند و میگویند بهر کیکی گلیم نتوان سوخت بلکه در

تصانیف و کتب تواریخ خود احساب و نسب او را چنانچه لعل

بیان می‌نماید و اکثر مذاق خاتم المدققین ملا میرزا جان شیرازی

دارند که چون ببخارا تشریف برد و آنجا بتدریس مشغول شد مخدوم‌زاده

او شرب لوندان آنجا را خوش کرده با اجامره و اوباش

صحبت میداشت شاگردان اخوند رعایت حقوق استاد

شاگردی نموده مکرر بکنایت اخوند را اخبار می‌نمودند که شاید

مخدوم‌زاده را منع کند و آخوند بتغافل میگذرانید تا آخر بطاقت

شده صبر نتوانست کرد صریحا به اخوند گفتند که فلانیان پسر را هر روز

بباغی و هر شب به اتاغی میبرند و چنین و چنان می‌کنند اخوند

تبسم نموده فرموده که عجب از شماست که با دعوی عقل و شعور

باین قسم چیزها در مانده اید بعد از انکه انچه میگوئید وقوع یافته

باشد نفس ناطقه او را چه نقصان میرسد و اگر بعضی انداق

نداشته نمیخواهند که خلاف در احوال مسئله جبر بهم رسد و نقصان

دین و مذهب باشد مشهور است و در اکثر تواریخ مسطور است که مرویست

بتخانه رفت یگانه را با دختر خود دید شمشیر کشید که هر دو دختر را
بچهار پاره کند و زن در رسید و دید و شمشیر از دستش گرفته گفت
شرم نداری که دین و مذهب خود را گذاشته مذهب صاحب
بن عباد رافضی را خوش کرده مردی مسلمان را بی گناه را میرنجانی
و خود را رنجه میداری مرد گفت الحمد لله که حق سبحانه مرا چنین زنی
مسلمه دانا کرامت کرده نزدیک بود که خون دو بی گناه
را بگردن گیرم و در گروه رفضه شریک شوم و چون عصمت را
در امام شرط میداشتند بلکه عدم عصمت را مصحح خلافت میدارند
و دلیل عصمت نبی و ولی هر دو یکیست و هر یک از خلفا
مدتهای مدید عمر عزیز را در شرب خمر و عبادت بت بسر برده
اند بلکه در ایام خلافت نیز چنانکه بعضی از آن مذکور شد قبایح
عظیمه از هر یک بوجود آمد و اگر عصمت شرط باشد لابد بر
مقتدایان خود انکار باید کرد و خلاف در مریدی و اخلاص
می کنند لاعلاج تا خلفا را اعتقاد معذور دارند بعضی از اکابر اهل
سنت بجهة توشه آخرت خود تخطئة الانبیاء نوشته اند

و از برای هر پیغمبری چندین گناه ثابت کرده و بران مطلب
دلائل گفته اند و هر گاه پیغمبران را خطا و گناه جایز باشد
و جانشینان خود بطریق اولی باید که معصوم نباشند بلکه گناهکار
باشند و لهذا نماز در پشت سر هر فاسقی و فاجری نماز را جایز دیده اند
و با وجود مرتضی علی معصوم و مطهر امامت ابابکر رضی الله عنه
چهل ساله بت پرست و پنجاه ساله شارب الخمر صحیح است
بلکه نماز در پشت سر او درست است و با وجود امام حسن معصوم
و امام حسین علیهما السلام مظلوم که حق تعالی بطهارت
ایشان گواهی داده و آیه در عصمت و پاکی ایشان فرستاده
نماز در پشت سر معاویه و یزید پلید صحیح است و پیغمبر صلوات الله علیه
فرموده صلوا خلف کل بر و فاجر و هر گاه گناهی و خطائی که امام و
پیشوا خود مرتکب ان شود نقصی در امامت و خلافت او
نداشته باشد اگر دیگری که مادر یا دختر یا جده یا خواهر باشد
گناهی کند و خطائی ازو سرزده عمداً یا سهواً یا سراً یا علانیةً در امامت
و پیشوائی چه نقصان و نفس ناطقه اش را چه زیان باید که

کار ریاست و حکومت را بدون رواج تواند داشت و راست
سالار روف بعضی روایت کرده اند که بنابرین علمای انساب و سیر که یکی
از ایشان علی بن هشام قمیست از یحیی بن محبوب از ابن
ریاب از صادق علیه السلام و یکی محمد بن شهر اشوب مازندرانی
از چندین طریق و غیر از ایشان نیز از خاص و عام در بیان
نسب خلیفه دوم نقل کرده اند که عبد المطلب کنیزی داشت
حبشی صهاک نام که بعضی از شتران او را بصحرا برده می چرانید
روزی نفیل در چراگاه به او برخورد و با او نزدیکی کرده حمل
بهمرسانید و در همان صحرا از و پسری بوجود آمد و او را خطاب
نام نهاده سر بصحرا نهاد و آن پسر را شتر خوران بهم رسیده او را
بشیر شتر پرورش داده و در اندک مدتی بزرگ شد
و بسر حد بلوغ رسید و حسب اتفاق روزی نعوظش بر سر
بین مادر افتاده به او در آویخت و شفقت مادر فرزندی سبب شده
مادر را خدمتی بنزا کرد و بار دیگر آن نهاک باردار شده
بعد از انقضای مدت حمل دختری زینت بخش آن دشت

مستکوه شده از ترس مواسا دختر سالا در پارچه صوف پیچیده و در نیستان
اندرخت اتفاقاً هشام ابن مغیره ابن ولید سالار گذر برآن نیستان
افتاده گریه طفلک را شنید و ترحم نموده طفلک سالار بخانه
بجهه باهات خود سپرد و نگارش تربیت نموده دختر سالار
نام ختشمیه کرد و دختر چون پرستاران نیکو و شیر شتر وا فزود رشت
زود ترسته نموده با چشم شهلا و قامت رعنا اندک زمانی بالا
بسر حد دلیری رسید و بحسب اتفاق خطاب را چشم برد
افتاده اظهار تعشق نموده او را از هشام بنکاح طلبید در درج خلافت
و کامکاری و اختر برج حکومت و شهریاری یعنی خلیفه ثانی د
اساس عدل را بانا عمر جلوه گر شده و دنیا را بوجود با جود
خود زیب و زینت داد و بنا برانچه مذکور شد باید که خطاب
پدر و جد و خال و ختشمیه مادر و خواهر و عمه ان ولد الحلال
باشند لهذا ابن حجاج بغدادی که از شعرای مشهور است در بیان
این مقال فرموده شعر من جده خاله و والده وامه واخته وعمته
اجدران یبغض الوصی وان یجحد یوم الغدیر بیعته یعنی کسی که جد

او

کسی چنین بود و عمه او خواهر و مادر او باشند و پدر او و خال او
سزاوار است که با وصی بحق و امام مطلق دشمنی کند و عداوت
نماید و منکر بیعت روز غدیر گردد و با آنکه خود گفته باشد بخ بخ
لک یا ابا الحسن صرت مولای و مولای کل مومن و مومنة
و مرویست که عبد المطلب چون برین مقدمات وقوف
یافت خطابرا گرفته حوالی هر دو گوش و میان هر دو چشم
او داغ کرد و سهاگ او از مکه اخراج نموده در طایف بر دو داغ محمد و حرامزاده
حلال زادگی را اظهار گردانید انتقام داغ کردن پدر را از اولاد
عبد المطلب کشید و فدک را از فاطمه و خمس از سایر اولاد عبد المطلب
منع نموده ایشان را بداغ بریت مبتلا ساخته تدارک
و تلافی نمود و ازین مراتب نقصانی با امامت و پیشوائی او ندارد
و ندارد و از فرزندان آدم دیگری باین حسب و نسب نبوده
و نخواهد بود مگر معاویه لعین یا عمرو عاص بدین که صاحب
کشاف در ربیع الابرار ذکر کرده که نابغه مادر عمرو عاص کنیزکی
از عنزیان بود و عبد الله جدعان خرید و دید که بدکاره است

ازاد کرد و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص

بن وایل همه در یک طهر با ملعونه وارد شده بودند و در این

میانه نطفه عمرو منکون شده چون تولد یافت هر یک

دعوی میکردند که از من است و چون عاص او را گاهی نفقه میداد

گفت از عاص است اما مشابهت با ابوسفیان بیشتر بود است

لهذا ابوسفیان گفته بود خطاب بعمرو عاص گفته که ابوک

ابوسفیان لاشک قد بدت لنا فیک منه بینات الشمایل

یعنی اگرچه مادرت ترا بعاص نسبت داد اما بیشک تو از سفیان

گانگ و شمایل تو به او بیشتر ماند اگرچه بعضی صفات مذمومه

اش به هر یک از ایشان نیز شابه بود شاید این مجموعه خوانا از ان

بیجاکس هر سه بن زنا صاحب کساف معاویه لعین را

نیز بچهار کس نسبت داده چنانچه از پیش گذشت عمر بن مسافر

و عمارة بن ولید و ابوسفیان و صباح بن معن و چون در معاویه

نیز هر یک از ایشان دعوی میکردند هم بجهت غرض او را

به ابوسفیان نسبت داد و محلس هشام بن محمد بن سایب کلبی

۳۸۴
۳۸۱

که از علمای انساب است در نسب طلحه گفته که مادرش از جمله فواحش
بود و بر سر طلحه میان عبید الله بن عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع شد
و صفیه مادرش طلحه را بعبید الله ملحق ساخت و چون مردم باو
گفتند با ظهور نسبت طلحه با بوسفیان چرا او را بعبید الله ملحق
ساختی گفت ابوسفیان بخیلست و او کریم نخواستم که به
بخیل منسوب شود و مادر یزید با غلامی از غلامان معاویه در ساخت
و یزید ناپاک بهم رسید و مادر عبید الله زیاد سمیه نام داشت و
بزنا مشهور بود و ابن زیاد را پدری مشخص نبود و معاویه او را
به زیاد بست بجهة غرضی که ذکر آن طولی دارد و عمر بن سعد را
به بنی عذره نسبت میدهند و او پسر سعد نیست و وقتی سعد وقاص
بمعاویه گفت من از تو سزاوارترم بخلافت معاویه گفت اگر
بنی عذره این دعوی را از تو قبول کنند و همچنین ولید فاسق و
مروان معروف و خالد بن ولید پلید هر یک از ملاعین که با
امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد کرام او دشمنی و عداوت
داشته اند البته حرامزاده بوده اند و علمای انساب خواه شیعه

وحواره سنی بیان نسب ایشان کرده اند اما شیعه بجهت آنکه میگویند
محبت شما مردان مجوز زنا بپدری که دست بغیر گرفتند پای مادر
او اما سنی بهم میگویند البته می باید که حق تعالی حق را بر زبان
ایشان جاری گردانید تا روز قیامت حجت باشد و ابن
ابی الحدید نقل کرده است که معاویه سمرة بن جندب
را صد هزار دینار داد تا یک آیه ومن الناس من یعجبک
قوله فی الحیوة الدنیا را در شان امیر المومنین علیه السلام نقل
کند و بعد از آن صد هزار دینار دیگر داد که آیه ومن الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله را در شان ابن ملجم نقل
کند قبول نکرد و چون روایت کرده بغیر از این که بر او بر معاویه
گردند فاین بر آن مرتب نشود و علمای اهل سنت نیز آنکه
ترفع نفی در شته باشند یا دفع مضرتی توهم کنند آیات
و احادیث موافق مطلوب در شان آنحضرت نقل می نمایند
و در شان دشمنان او حتی در بیان نسبت ایشان چیزی
چند بر زبان ایشان جاری میشود و در کتب خود ذکر می کنند

یعنی صد هزار [illegible] قبول نکرد
صد هزار دیگر داد [illegible] و چون
[illegible] قبول نکرد

که یکی از آنها با هزار قسم از شیعی قبول نکنند و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل
نموده و از ثقه روایت کرده که یکی از فضلای بغداد او را شاگردی
بود متوجه نجف شد و چون برگشته بخدمت استاد رسید
استاد پرسید که درین سفر چه دیدی و چه شنیدی گفت
ای کاش پای من می شکست و این سفر نمیکردم چون
سبب پرسید گفت روز غدیر بود که بنجف رسیدم و جمعی
کثیر را دیدم که نسبت بخلفای راشدین چیزی چند می گفتند
که هیچ گوشی را طاقت شنیدن آنها نیست کاش
گذارم بآن مقام نمیکردم و آنها را نمی شنیدم استاد چون
از و این سخنان را شنید گفت آنها را چه گناه والله که
آن جماعت را بر آن گفتگو دلیر نساختند و رخصت نداده
الا صاحب آن قبر یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام شاگرد چون
از استاد این کلام را شنید گفت والله که این سخن تو بر
من از آنها بدتر بود هرگاه تو او را امام بحق میدانی پس رخصت

دادن روآن جمع را بر گفتن این سخنان بحق باشد دماسو
از خلفای سابق بیزار باید بود و اگر خلفای برحق بودند پس از
صاحب قبر مارا تبرا باید نمود پس استاد بفکر فرو رفته بعد
از ساعتی سر برآورده گفت ما در خطا باشیم اگر جوابی از
برای این حرف داشته باشیم و از انجا برخاسته بدرون
خانه رفت و راوی در سنا و شاگرد همه از علمای حنابله
بودند و یکی استاد مقدم و رئیس حنبلیان اسمعیل بن
علی حسن مشهور بابن مثنی و این فقیر در راه مکه معظمه زادها الله شرفا
و تعظیما خود رساله از تصانیف اهل سنت در باب
ظهور صاحب الامر علیه السلام دیدم و در انجا مسطور بود که
فاضلی از فضلای اهل سنت و جماعت از فاضلتر از خودی
پرسید که در باب صاحب الامر ع چه میگوئی گفت البته
ظهور خواهد کرد پرسید که او برحق خواهد بود یا بر باطل گفت
البته برحق است پرسید که اطاعت او واجبست بر هر که او را
دریابد یا نه گفت البته واجبست پرسید که اگر او شاه این

صورت دوست و هدو بخدمت او برسیم چه باید کرد شیخ سر بجیب
تفکر فرو برد بعد از ساعتی سر بر آورد و گفت دعا کن
که ما و ترا نصیب نشود و او را به بینیم و بخدمت او برسیم و
از عالم استدعا و آرزوی آن نیا سعادت است گفتگوی
که وعید فایق شد علیه الغشا امام حسن علیه السلام بود ابن
انا حدید نقاب نموده است که جمعی بعیادت آن ملعون رفته
اند در مرض موتش و گذارشان بر در خانه امام علیه السلام
افتاد آنحضرت ع را تکلیف رفاقت و عیادت او نمودند
امام علیه السلام از جهة دفع مظنه و مضرت رفیق آن جمع
شده آن بدطینت چون امام را علیه السلام دید
گفت هر که مرا بر و حقی بود ابرا ذمه اش نمودم الا تو
ترا که ابرا ذمه او نمی کنم و چون ابرا ذمه بکند که امیرالمؤمنین
علیه السلام فرموده ان الله عز و جل اخذ میثاق کل
مؤمن علی حبی و میثاق کل منافق علی بغضی ۷
که حق تعالی را عهد و پیمان هست با هر که مومن باشد با که مرا

۷ فلو ضربت وجه المومن بالسیف ما ابغضنی
و لو صببت الدنیا علی المنافق ما احبنی

دوست ندارد و همچنین با هر منافقی که مراد دشمن دارد بنابرین
اگر شمشیر بابر روی مومنی زنند و تیغ بابر روی او کشیده
شود و خواهند که از دوستی من برگردد امکان ندارد و درستی
مرا بدشمنی بدل نمی کنند و اگر تمام دنیا را بمنافقی دهند
و خواهند که او را دوست من سازند و از دشمنی من
برگرداند اصلا راضی نمی شود و نخواهد شد و رسول خدا صلی
الله علیه و آله روزی خطاب بآنحضرت علیه السلام کرده فرمود
که یا علی لا یبغضک الا منافق و لا یحبک الا المومن یا
علی دشمن نمیدارد ترا مگر آنکه منافق باشد و دوست نمیدارد
ترا الا آنکه مومن بود و شیخ ابو القاسم بلخی و بسیاری
از ارباب حدیث و اخبار از جمع کثیری از صحابه اخیار
نقل نموده اند که ما منافقان را در عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله نمی شناختیم مگر ببغض و دشمنی امیر المومنین علی
بن ابیطالب علیهم السلام تا اینجا نقل کلام ابن
ابی الحدید است هر گراهست با علی کینه در سخن خلاف است

درارنی

درازی نیست. بدریش ملحدیست کافرکیش دامن مادرش
نمازی نیست. تمّ بعون الله تعالی

مجلد اول تالیف المعزی
بفصول عشرة کاملة
والله الموفق
والهادی
الی
طریق الثواب وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین

